روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

مشهور به:

تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی

تألیف:

حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی نیشابوری

نیمه اول قرن ششم هجری

جلد ۲

([illegible])

به کوشش و تصحیح

دکتر محمد جعفر یاحقی - دکتر محمد مهدی ناصح

بسم الله الرحمن الرحیم

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی : روض‌الجنان و روح‌الجنان

عنوان و نام پدیدآور : روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیرالقرآن/ تالیف حسین‌بن علی‌بن محمدبن احمدالخزاعی‌النیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمدمهدی ناصح.

مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳ -.

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت : ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : عنوان دیگر کتاب" تفسیر ابوالفتوح رازی."

عنوان دیگر : تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۶ق.

موضوع : نثر فارسی-- قرن ۶ق.

شناسه افزوده : یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده : ناصح، محمدمهدی، ۱۳۱۸ -، مصحح

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۴/۵/الف۲ر۹ ۱۳۰۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد : ۳

صفحه : ۹

[جلد دوم]

[اشاره]

[ادامه سوره بقره]

بسم الله الرحمن الرحیم«۱»

[سوره البقرة (۲): آیات ۶۷ تا ۷۳]

[اشاره]

وَ إِذ قالَ مُوسی لِقَومِهِ إِنَّ اللّهَ یَأمُرُکُم أَن تَذبَحُوا بَقَرَةً قالُوا أَ تَتَّخِذُنا هُزُواً قالَ أَعُوذُ بِاللّهِ أَن أَکُونَ مِنَ الجاهِلِینَ (۶۷) قالُوا ادعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّن لَنا ما هِیَ قالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ لا فارِضٌ وَ لا بِکرٌ عَوانٌ بَینَ ذلِکَ فَافعَلُوا ما تُؤمَرُونَ (۶۸) قالُوا ادعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّن لَنا ما لَونُها قالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ صَفراءُ فاقِعٌ لَونُها تَسُرُّ النّاظِرِینَ (۶۹) قالُوا ادعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّن لَنا ما هِیَ إِنَّ البَقَرَ تَشابَهَ عَلَینا وَ إِنّا إِن شاءَ اللّهُ لَمُهتَدُونَ (۷۰) قالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ لا ذَلُولٌ تُثِیرُ الأَرضَ وَ لا تَسقِی الحَرثَ مُسَلَّمَةٌ لا شِیَةَ فِیها قالُوا الآنَ جِئتَ بِالحَقِّ فَذَبَحُوها وَ ما کادُوا یَفعَلُونَ (۷۱) وَ إِذ قَتَلتُم نَفساً فَادّارَأتُم فِیها وَ اللّهُ مُخرِجٌ ما کُنتُم تَکتُمُونَ (۷۲) فَقُلنا اضرِبُوهُ بِبَعضِها کَذلِکَ یُحیِ اللّهُ المَوتی وَ یُرِیکُم آیاتِهِ لَعَلَّکُم تَعقِلُونَ (۷۳)

[ترجمه]

چون گفت موسی قومش را که خدای می‌فرماید شما را که بکشی گاوی«۲»، گفتند: می گیری ما را«۳» فسوس، گفت: پناه می‌دهم به خدای که باشم از جمله نادانان. گفتند بخوان برای ما خدایت را تا بیان کند ما را که«۴» چیست آن! گفت او می گوید که: آن گاوی است نه پیر نه جوان، میانه«۵»، میان اینکه و آن بکنی آنچه می‌فرمایند شما را. گفتند بخوان برای ما خدایت را تا بیان کند ما را که چیست گونه«۶» آن! گفت او می گوید که: آن گاوی است زرد خالص رنگش، خرّم کند نگرندگان [را]«۷». گفتند: بخوان برای ما خدایت را تا بیان کند ما را که چیست«۸» که گاو پوشیده گشت بر ما، و ما اگر خواهد خدای راه یابیم. ---------------------------------- (۱). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۲). مج، وز، دب، آج، لب، فق را، ها: ماده گاوی را. (۳). ها به خندستانی و. (۴). مج، وز، دب، آج، لب، فق: تا. (۵). مج، وز است. (۶). دب: لون، آج، لب، فق: لونها. (۷). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۸). مج آن. صفحه : ۲ گفت او می گوید«۱»: آن گاوی است نه کار«۲» شکسته که سپرد«۳» زمین را و نه آب دهد کشت را بی عیب، نباشد رنگی بر او، گفتند: اکنون آوردی«۴» حق و درستی، بکشتند آن را و نزدیک نبود«۵» که بکنند. چون بکشتی تنی را و مدافعت کردی در آن، و خدا بیرون آرد آنچه شما پنهان می کنی. گفتیم بزنی او را به بعضی از آن، همچنین زنده کند خدای مردگان را و باز نماید شما را حجّتهای خود تا همانا شما بدانید. [قوله تعالی: وَ إِذ قالَ مُوسی لِقَومِهِ- الایة]«۶» سبب اینکه آن بود که در بنی اسرایل کشته‌ای«۷» را یافتند نام او عامیل و ندانستند که او را که کشته است«۸». مفسّران خلاف کردند در کشنده«۹» او و سبب کشتن او. عطا و سدّی گفتند: مردی بود در بنی اسرایل و او را مال بسیار بود، و پسر عمّی داشت و جز او وارث«۱۰» نداشت. اینکه پسر عمّ می‌خواست که او بمیرد تا میراث او بر دارد، و او دراز عمر بود، او را بکشت تا میراث او بر دارد. بهری دگر گفتند: اینکه عامیل زنی داشت بجمال و پسر عمّ او می‌خواست که او را به زنی کند، او را بکشت برای آن زن. کلبی گوید: عامیل دختری داشت بجمال، اینکه پسر عمّ او را به زنی ---------------------------------- (۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق که. (۲). دب، آج، لب، فق: کاری. (۳). مج، وز: می‌سپرد، ها: شورانند. [.....] (۴). مج، دیگر محال اکنون می‌آوردی، دب، آج، لب، فق: دیگر محل اکنون آوردیم. (۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق: نبودند. (۶). اساس که در اینکه قسمت: نونویس و غیر قابل اعتماد است به جای عبارت داخل قلاب که از مج آورده شد، دارد: اینکه هفت است و. (۷). اساس: کشتی. (۸). فق، مب، مر و او وارث نداشت. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کشتن. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: وارثی. صفحه : ۳

می‌خواست بدو نمی‌داد، او را بکشت تا ولایت«۱» دختر با او افتد، و آن مرد را چون بکشت از آن ده«۲» بر گرفت و به دهی«۳» دیگر برد و بیفگند، و گفتند: از میان دو ده«۴» بیفگند او را. عکرمه گفت: مسجدی بود بنی اسرایل را دوازده در داشت [۹۸- ر] به عدد اسباط بنی اسرایل، اینکه مرد را کشته یافتند به در سبطی، به در سبطی دگر کشیدند او را، از میان آن دو سبط خصومت افتاد. إبن سیرین گفت: اینکه پسر عمّ او را بکشت، و به در سرای مردی برد و بیفگند در شب، آنگاه«۵» بامداد بیامد و طلب خون او می‌کرد از آن مرد«۶»، بدین سبب از میان اسباط بنی اسرایل خصومت افتاد، بنزدیک موسی آمدند و گفتند: چنین حال«۷» افتاد، و اینکه کار بر ما مشتبه«۸» شد، از خدای در خواه تا ما را معلوم کند که اینکه مرد را که کشت«۹». موسی- علیه السّلام- گفت: إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُم أن تَذبَحُوا بَقَرَةً. بیان کردیم که: حدّ امر چون از باب قول بود، هو قول القائل افعل أو ما یجری مجراه إذا کان القائل فوق المقول له فی الرّتبهٔ و کان مریدا لما امر به، و امر هم در فعل و هم در قول حقیقت بود چنان که بیان کرده شود- إن شاء اللّه. و ذبح قطع حلقوم بهیمه باشد برای انتفاع به گوشتش، و حقیقت او در گاو«۱۰» و گوسپند باشد و آنچه بدان ماند، و در حقّ مردم بر مجاز گویند. و اصل ذبح در لغت شقّ و شکافتن بود، یقال: ذبحت«۱۱» فأرهٔ المسک إذا شققتها، نافه مشک بشکافتم. و بقره اسم گاو ماده باشد، و نر را ثور گویند، چنان که ناقهٔ و جمل و رجل و امرأهٔ که مؤنّث او نه از لفظ مذکّر باشد. و «بقر»، جنس بود، و «تا» در او نه علامت تأنیث است، بل علامت وحدان«۱۲» است، من باب تمر و تمرهٔ. و باقر اسمی باشد بقر را، چنان که جامل اسمی باشد جمل را، و اصل او از بقر است، و بقر ---------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مب آن. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مب: دیه. (۳). مج: دیهی، دب، آج، لب، فق، مر: دیه. (۴). مج، وز، دب، مر: دیه. (۵). لب، مب: شبانگاه. (۶). مب: از صاحب آن خانه. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ما را چنین حالی. [.....] (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: پوشیده. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کشته است. (۱۰). آج، فق: گاف/ گاو. (۱۱). وز: اذبحت. (۱۲). مر: واحد آن، دب: وحدت. صفحه : ۴ شکافتن بود، یقال: بقر بطنه، ای شقّه، برای آنش بقر خوانند که زمین شکافد، چنان که ثور را لاثارته الارض، قال اللّه تعالی: وَ أَثارُوا الْأَرضَ وَ عَمَرُوها«۱». موسی- علیه السّلام- گفت خدای تعالی شما را می‌فرماید که: گاوی بکشی تا معلوم شود که اینکه مرد را که کشته است. ایشان گفتند أَ تَتَّخِذُنا هُزُواً، بر ما افسوس می‌داری برای آن که ایشان را مستبعد آمد، چه نسبتی معقول نبود از میان اینکه و آن. و در «هزوا»، سه قراءت است و همچنین در کفوا. هزؤا و کفؤا به تخفیف و همزه، اینکه قراءت حمزه و خلف است. و هزؤا و کفؤا به تثقیل و همز، و اینکه قراءت ابو عمرو است و کسائی و اهل حجاز و اهل شام. و هزوا و کفوا مثقّل بی همز، و اینکه قراءت عاصم است به روایت حفص. و همه لغات فصیح و صحیح است. و هزوا، سخریّت و فسوس«۲» باشد و استهزاء، همچنین یقال: هزئت به، قال الرّاجز: قد هزئت منّی امّ طیسلهٔ«۳»

قالت اراه معدما لا شیء له موسی- علیه السّلام- گفت: أَعُوذُ بِاللّٰهِ أَن أَکُونَ مِنَ الجاهِلِینَ، پناه با خدای می‌دهم از آن که من از جمله جاهلان باشم، برای آن که در جواب مسترشد«۴» که طلب رشد و صلاح کند، سخریّه و استهزا جهل باشد، و جهل اعتقادی باشد که معتقد به خلاف اعتقاد بود هر که او را متعلّقی«۵» بود، و از جمله حیوانات گاو«۶» برای آن تخصیص کرد که ایشان عبادت عجل کرده بودند [۹۸- پ] و آن در چشم و دل ایشان موقعی داشت تا بر او استخفافی«۷» باشد، و مهین و ذلیل شود بر دست ایشان، و بدانند که او صلاحیت عبادت ندارد. اکنون اهل علم خلاف کردند در آن که خدای تعالی ایشان را ذبح بقره فرمود هر چه باشد، یا ذبح بقری که موصوف باشد به اینکه جمله صفات. بیشتر مفسّران گفتند: خدای تعالی ایشان را فرمود که گاوی بکشند هر چه باشد اگر مراجعت نکردندی و گاوی بکشتندی هر گونه که بودی مجزی بودی از ---------------------------------- (۱). سوره روم (۳۰) آیه ۹. (۲). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: لعب. (۳). اساس و همه نسخه بدلها: طیلهٔ، با توجّه به چاپ شعرانی (۱/ ۲۲۰) تصحیح شد. (۴). آج: مسئلتی. (۵). مج، وز: تعلّقی، آج: معتقدی. (۶). همه نسخه بدلها را. (۷). دب، آج، لب،

فق، مب، مر: برای استخفاف. صفحه : ۵ ایشان، و لکن چون بر خویشتن سخت بکردند خدای تعالی بر ایشان سخت بکرد، چون خدای تعالی ایشان را گفت: گاوی بکشید، مصلحت در آن بود که گاوی بکشندی بر هر وجه که بودی، چون مراجعت کردند مصلحت بگردید«۱» گاوی بایست موصوف به صفات اوّل، اگر بکردندی و مراجعت نکردندی مجزی بودی. چون دگر باره مراجعت کردند، مصلحت بگشت گاوی بایست به اینکه لون مخصوص. چون دگر باره مراجعت کردند«۲» گاوی بایست جامع اینکه جمله صفات را که در سه آیت است، و اینکه مذهب معتزلیان و اصحاب الحدیث است و بیشتر متکلّمان در اصول الفقه. و مذهب مرتضی علم الهدی- قدس اللّه روحه- آن است که: خدای تعالی به اوّل ایشان را کشتن گاوی فرمود که جامع باشد جمله اینکه صفات را، و لکن تأخیر بیان کرد از وقت خطاب به وقت حاجت، و اینکه را بنا بر مسأله‌ای باشد بزرگ از اصول الفقه که تأخیر البیان عن وقت الخطاب روا بود یا نبود! مذهب مشایخ معتزله آن است که روا نبود، و مذهب مرتضی- رحمه اللّه«۳»- آن است که: تأخیر بیان از وقت خطاب روا بود، از وقت حاجت روا نبود، و اینکه آیت دلیل است بر صحّت اینکه قول، و«۴» وجه استدلال از آیت آن است که خدای تعالی ایشان را فرمود که گاوی بکشند در وقتی، مثلا در عاشر اوقات از خطاب، خطاب بگفت در اوّل حال و بیان تأخیر کرد تا به وقت عاشر که وقت حاجت بود. و دلیل بر آن که ایشان مأمور نبودند الّا به ذبح بقری که جامع بود اینکه جمله صفات را، آن است که اگر مراد خدای تعالی ذبح بقری بودی ایّة«۵» بقرة کانت، چون مراجعت کردند و گفتند: ما هی! جواب آن بود که مراد من بقره‌ای است هر چه باشد اذبحوا ایّة«۶» بقرة کانت، چنان که باشد یا به دست آید، از برای آن که نتوان گفتن که «هی» و «انّها» در جواب و سؤال کنایت است از بقره دیگر که ذکر آن در آیت نیست، لا بدّ باید که راجع با بقره اوّل باشد، و جز چنین نشاید، و با اینکه جمله هیچ شبهت نماند در آن که مراد خدای تعالی جز گاوی نباشد جامع جمله اینکه صفات را. ------------------------------- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: بگشت. (۲). مر مصلحت بگشت. [.....] (۳). همه نسخه بدلها: رحمة اللّه علیه. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر اگر چه. (۵). همه نسخه بدلها: أیّ. (۶). اساس: أیّ، با توجّه به ضبط کلمه در عبارت فوق تصحیح شد. صفحه : ۶ دگر آن که: ما به ضرورت دانیم حسن آن که یکی از ما غلامش را گوید: تو را فردا به بازار می‌باید رفتن یا به دیه که چند مهمّ است تا تمام کنی. و در وقت خطاب مهمّات را بیان نکند، چون وقت رفتن در آید او را پیش خواند و مهمّات بر او شمارد و تفصیل بکند«۱» و بیان کند و وصایت کند، ما دانیم که هر کس [۹۹- ر] که در حسن«۲» اینکه خلاف کند یا گوید، اینکه جاری مجرای خطاب غیری«۳» بود برنجی«۴» مکابر باشد و دافع ضرورت. سدّی و جماعتی دیگر مفسّران گفتند: اینکه گاو موصوف به اینکه صفات در همه بنی اسرایل نزدیک مردی بود که او با پدر نیکوکار بود، و قصّه او آن بود که: او مردی بازرگان بود و جوهر فروختی، روزی مردی آمد تا جوهر خرد از او به مبلغی، و او را بدان بسیار سود خواست بودن. چون بیامد تا جوهر عرضه کند، جوهر در صندوق بود و قفل بر زده و کلید در زیر سر پدرش بود و پدر خفته بود. پدر را بیدار نکرد و بیامد و مرد را جواب داد و گفت: وقت را میّسر نیست، اگر توقّف کنی تا پدرم بیدار شود من از بهای اینکه جوهر ده«۵» هزار درم کم بستانم. مرد گفت: مرا تعجیل است، اگر کار من ترویج کنی«۶»، ده هزار درم بر آنچه قرار بهاست زیادت بدهم«۷». او گفت: نکنم و روا ندارم که برای زیادت زر و سیم پدر را بیدار کنم و خواب بر او بیاشوبم«۸». مرد را گسیل کرد و طمع از آن سود ببرید. چون پدر بیدار شد، او را خبر دادند بدین حال، پدر او را حمد کرد و دعا کرد و گفت: به بدل اینکه مرا گاوی است نیکو به تو دهم و او را دعا کرد به برکت در آن گاو، و آن گاو بستد. چون اینکه حال افتاد و خدای تعالی فرمود ایشان را که گاوی باید موصوف به اینکه صفات، در همه بنی اسرایل الّا بنزدیک او نیافتند. از او بخواستند به احتیاط و استقصاء تمام و از او بخریدند «بملإ مسکها ذهبا»، به آن که پوستش پر از زر باز کنند و به او دهند. -------------------------------

(۱). همه نسخه بدلها: بگوید. (۲). مر: جنس. (۳). همه نسخه بدلها: عربی، آج: اغرایی. (۴). مب و. (۵). مب: ندارد، لب، فق، مر: دو. (۶). مب: اگر مهم من بسازی. (۷). مر: زیادت کنم. (۸). دب، مر: بیاشورم. صفحه : ۷ عبد اللّه عبّاس و وهب منبّه گفتند: مردی

صالح بود در بنی اسرایل و او را پسری طفل بود و گوساله‌ای داشت، چون اجلش نزدیک«۱» رسید آن گوساله را بیاورد، و بیشه‌ای بود در آن بیشه کرد و گفت: ای خدای ابراهیم؟ اینکه عجل را به تو می‌سپارم تا اینکه فرزندک«۲» من بزرگ شود با او دهی، و برفت و مادر آن پسر را از اینکه حال خبر داد و با پیش خدا شد آن عجل در آن بیشه بزرگ گشت و قوی شد و دست به کسی نداد تا اینکه کودک بزرگ شد«۳»، هر روز بیامدی و پشته هیزم کردی«۴» در آن بیشه و بیاوردی و بفروختی و نفقه خود و مادر کردی و رضای مادر«۵» عظیم نگه داشتی. یک روز مادر او را گفت: پدر تو را در اینکه بیشه گوساله‌ای هست به ودیعه به خدای ابراهیم سپرده، اگر بروی و آن ودیعه بازخواهی، که او ودیعه‌داری است که ودائع بنزدیک او ضایع نشود، و ودیعه را باز دهد. غلام بیامد و به بیشه در آمد و گفت: یا اله ابراهیم یا من لا یضیع ودائعه، ای خداوندی که ودیعه«۶» تو ضایع نشود، آن ودیعه پدرم به من باز ده«۷». نگاه کرد«۸» گاوی می‌آمد«۹»، کاعظم ما یکون من البقر و احسنه، بزرگتر«۱۰» آنچه ممکن باشد که گاوی بود و نیکوتر«۱۱»، تا پیش او بایستاد«۱۲»، به نام خدای رسن بر سر او کرد، چون به بازار در آمد مردمان را از نیکویی«۱۳» آن گاو و بزرگی او عجب آمد، به خانه آورد [۹۹- پ]، مادر او را گفت: مصلحت در آن است که اینکه گاو بفروشی و در سرمایه گیری و بدان کار می‌کنی. بر دگر روز گاو به بازار برد و قیمت گاو«۱۴» در آن روزگار سه درم بود«۱۵»، مادر را گفت: به چند فروشم اینکه گاو«۱۶»! گفت: قیمت«۱۷» سه درم است، و لکن به هر بها ---------------------------------- (۱). مج، وز، دب، آج: بنزدیک. (۲). مب، مر: فرزند. [.....] (۳). مج، دب، آج، لب، فق، مر: بالغ شد، مب: جمع شد و بالغ گردید. (۴). دب، فق: گرد کردی، مب: جمع کردی، مر: ساختی. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۶). دب، مر نزد. (۷). مج، وز، آج، لب، فق که، دب تا. (۸). دب، آج، لب دید که، مر دید. (۹). مج، وز: گاوی را دید. (۱۰). مب از. (۱۱). مب بیامد آن گاو. (۱۲). مب او را گرفت، مج، وز، دب واو. (۱۳). دب: از رنگ. (۱۴). مج، وز، دب، آج، لب، مب، مر: گاوی نیک (۱۵). همه نسخه بدلها: بودی. (۱۶). مب، مر را. [.....] (۱۷). آج بازار. صفحه : ۸ که خواهند تا مرا خبر ندهی مفروش. چون گاو«۱» به بازار آورد«۲»، مردی در آمد و گفت: اینکه گاو به چند فروشی! گفت: قیمت بازار سه درم است. گفت: سه درم از من بستان. گفت: تا مادر را خبر دهم. گفت: قیمت سه درم است، شش درم از من بستان و مادر را خبر مکن. گفت: نستانم، او درم دوازده کرد و بیست و چهار کرد، او می‌گفت: ممکن نیست تا من مادر را خبر ندهم. او همچنین می‌فزود تا به آن جا رسانید که گفت: پوست اینکه گاو پر از زر کرده بستان، و با مادر رجوع مکن. گفت: ممکن نیست. مردم از آن بخندیدند و گفتند: بی خرد غلام«۳» است اینکه. در تفسیر می‌آید که: آن فریشته‌ای بود که خدای تعالی او را فرستاده بود به امتحان تا برّ اینکه کودک با مادر«۴» به خلقان نماید، تا ایشان را تنبیه باشد و بدانند که کس بر طاعت خدای تعالی و رضای مادر و پدر نگاه داشتن زیان نکند. نماز دیگر به خانه باز آمد و مادر را خبر داد. مادر گفت: صواب کردی و لکن فردا به بازار شو و اگر آن مرد را بینی با او مشورت کن و بگو که با تو مشورت می‌کنم، آنچه صلاح من است در حدیث اینکه گاو مرا خبر«۵» ده. بر دگر روز غلام به بازار آمد، آن مرد را دید، گفت: ای بنده خدای؟ من با تو مشورت می‌کنم، آنچه مصلحت من است«۶» مرا بفرمای. گفت: برو اینکه گاو«۷» نگه دار که تا پس نه«۸» در بنی اسرایل حادثه‌ای افتد، و ایشان را به اینکه گاو حاجت باشد. چون از تو خواهند، کمتر از پوست او پر از زر کرده بها مستان. او برفت. چون در بنی اسرایل اینکه حادثه افتاد، در همه بنی اسرایل گاوی که بر اینکه صفت بود إلّا بنزدیک اینکه غلام نیافتند، از او بخریدند به مراد او، به پوست آن گاو پر از زر«۹». و عجب آن است که اینکه هر دو روایت در تفسیرهای آنان است که ایشان ---------------------------------- (۱). آج، لب، مر را. (۲). دب، آج، لب، فق، مر: در آورد. (۳). دب: غلامی. (۴). لب، فق: حق مادر. (۵). آج، لب، فق: خبری. (۶). مب، مر در اینکه گاو. (۷). آج، لب، مر: و اینکه گاو را. (۸). دب: نرود که، آج، لب، فق: تا زمانی که، مر: که بعد از اینکه. (۹). مب: زر سرخ کردند و بخریدند. صفحه : ۹ می‌گویند: هر گاو که بودی روا بودی، و به تشدید ایشان مشدّد شد، و نمی‌دانند که اینکه مناقض قول و مذهب ایشان است، برای آن که اینکه هر دو قصّه دلیل می‌کند که مراد خدای

تعالی جز اینکه گاو معیّن نبود. چون چنین باشد، اینکه قوّت آن مذهب می کند که سیّد- رحمهٔ اللّه علیه- اختیار کرده است که گاو نمی‌شایست که باشد إلّا جامع جمله اینکه صفات را که در آیات مذکور است، چه مراد خدای تعالی آن بود، و امر به او تعلّق داشت. پس چون موسی- علیه السّلام- ایشان را گفت، خدای تعالی می‌فرماید شما را که: گاوی بکشی و پاره‌ای از آن گاو بر تن«۱» کشته زنی [۱۰۰- ر] تا خدای تعالی او را زنده کند و او«۲» بگوید که مرا که کشت«۳». ایشان چون بدانستند که اینکه حدیث خداست و از قبل خدای است، گفتند«۴»: یا موسی ادعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّن لَنا ما هِیَ، دعا کن خدای را تا بیان کند که اینکه گاو چه گاوی است؟ دعا، در خواستن فعلی باشد از غیری بر وجهی که داعی به مرتبه از مدعو فروتر باشد، و کذلک السّؤال، یقال: دعوت اللّه فی کذا، و سألته کذا. و دعا، به معنی بانگ زدن نیز باشد، یقال: دعاه، إذا صاح به. و منه قوله تعالی: لا تَجعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَینَکُم کَدُعاءِ بَعضِکُم بَعضاً«۵» ...، و دعا له بالخیر، و دعا علیه بالشّرّ. چون دعای خیر«۶» کند «له» گویند، و چون نفرین کند «دعا علیه» گویند. و بیان روشن کردن باشد، و اصل او از بین و از بینونهٔ«۷»، و خدای است که تفصیل دهد و مشتبه از نامشتبه جدا کند. ماهی، «ما» استفهامی است و «هی» به اجماع کنایت است از بقره مقدّم فی قوله: إِنّ‌َاللّه‌َ یَأمُرُکُم أَن تَذبَحُوا بَقَرَةً. موسی- علیه السّلام- جواب داد که خدای تعالی می گوید: ------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها، بجز فق، مب: بر اینکه، فق: بر آن، مب: بر. (۲). مر: تا خود. (۳). مب: که او رای که کشته است، دیگر نسخه بدلها: کشته است. (۴). دب قالوا. [.....] (۵). سوره نور (۲۴) آیه ۶۳. (۶). مج، وز، فق: به خیر. (۷). دب، آج، لب، فق، مر: بود، مب: باشد. صفحه : ۱۰ إِنَّها بَقَرَةٌ لا فارِض‌ٌ وَ لا بِکرٌ«۱»، اینکه گاوی می‌باید نه بزرگ و نه کوچک، یعنی به سال نه پیری پیر و نه جوانی جوان. مجاهد و ابو عبیدهٔ گفتند: «فارض»، آن باشد که به پیری«۲» به حدّی باشد که نزاید، یقال: فرضت تفرض فروضا، قال الشّاعر: کمیت بهیم اللّون لیس بفارض

و لا بعوان ذات لون مخصّف و قال الرّاجز: یا ربّ ذی ضغن و ضب‌ّفارض

له قروء کقروء الحائض ای حقد قدیم. و «بکر» جوانی بود که هنوز زاده نبود«۳». و سدّی گفت: «بکر» آن بود که یک بار زاده باشد، او را و پدر«۴» و فرزند را «بکر» خوانند، قال الشّاعر: یا بکر بکرین و یا خلب الکبد

اصبحت منّی کذراع من عضد و «عوان» نصف بود، نه جوان جوان و نه پیر پیر، میان هر دو. و «ذلک»، اشارت است به هر دو. و اخفش گفت: «عوان» آن بود که چند بار زاده بود، و جمعها عون، و آن غایت نکویی و قوّت«۵» باشد، قال الاخطل: و ما بمکّهٔ من شمط محلّقهٔ

و ما بیثرب من عون و ابکار و رفع «فارض» و «بکر» بر صفت است، و رفع «عوان» بر خبر مبتدای محذوف، و روا بود که هم صفت بود، یعنی غیر فارض و لا بکر بل عوان، أو بل هی عوان. فافعلوا ما تؤمرون، بکنی آنچه می‌فرمایند شما را. آنگه گفتند: ای موسی؟ حدیث سال معلوم شد، در خواه از خدای تعالی تا بیان کند ما را لون اینکه گاو تا به چه رنگ می‌باید! «لون»، عامتر است از صفرت، چه لون نوع است و صفرت جنس، و نوع واقع بود بر متماثل و مختلف و متضادّ، و جنس واقع بود بر متماثل. پس گفت، خدای تعالی می گوید: اینکه گاوی می‌باید زرد و سخت زرد. عبد اللّه ------------------------------- (۱). مر عوان. (۲). مب: آن پیری باشد. (۳). دب، آج، لب، فق: زیاده نبود، مب: نزاییده بود. (۴). همه نسخه بدلها را. (۵). همه نسخه بدلها او. صفحه : ۱۱ عبّاس گفت: فاقع شدید الصّفرهٔ، قال عدیّ: و إنّی لأسقی الشّرب صفراء فاقعا

کأنّ ذکیّ المسک منه یفتّق [۱۰۰- پ] و قتاده و ابو العالیه گفتند: «فاقع» خالص اللّون باشد. سعید جبیر گفت: سرو و سم زرد دارد. حسن بصری گفت: مراد به «صفراء»، سیاه است، چنان که اعشی گوید: تلک خیلی منه و تلک رکابی

هنّ [صفر]«۱» أولادها کالزّبیب ای سود. و اینکه قول درست نیست برای آن که تأکید سواد به حلوکهٔ کنند، یقال: اسود حالک و ابیض یقق و احمر قانیء و اخضر ناضر، و اصفر فاقع. تَسُرُّ النّاظِرِینَ، نگریدگان«۲» را خرّم کند از صفای لون، و اینکه لون بر گاو نکو باشد، و چشم مولع بود به نگریدن به او. و از امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- روایت کرده‌اند که او گفت: هر که او نعلی زرد بپوشد غمش برود«۳»، لقوله- تعالی: صَفراءُ فاقِعٌ لَونُها تَسُرُّ النّاظِرِینَ. چون لون معلوم شد، گفتند: یا رسول اللّه؟ از خدای در خواه تا باز نماید که اینکه چه گاوی می‌باید که بر ما مشتبه است«۴»، و تشابه الشّیء و اشتبه بمعنی واحد، و آیت«۵» متشابه برای آن گویند که معنی در او مشتبه باشد و پوشیده. اگر گویند: بقر جمع است، چرا تشابهت«۶» نگفت، گوییم از اینکه چند جواب است: یکی آن که بقر مذکّر اللّفظ است، و چون چنین باشد تذکیر اولیتر بود، چنان که خدای تعالی گفت: کَأَنَّهُم أَعجازُ نَخلٍ مُنقَعِرٍ«۷». و مبرّد گفت: سیبویه را از اینکه پرسیدند، گفت: هر لفظی از الفاظ جمع که با ---------------------------------- (۱). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۲). مج، وز، دب، آج، لب: نگرندگان. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مر: نشود. (۴). چاپ شعرانی (۱/ ۲۲۴) قوله تعالی: إِنَّ البَقَرَ تَشابَهَ عَلَینا (۵). اساس: اینکه، با توجّه به مج، و اتّفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. (۶). وز: تشابهن. [.....] (۷). سوره قمر (۵۴) آیه ۲۰، آج، لب، فق، مب، مر و أَعجازُ نَخلٍ خاوِیَةٍ صفحه : ۱۲ واحد«۱» مانند یا لفظ او را حروف جمعش از حروف واحد کمتر بود آن را تذکیر کنند، چنان که اعشی گفت: ودّع هریرهٔ انّ الرّکب مرتحل و نگفت مرتحلهٔ زجّاج گفت معنی آن است که: جنس البقرهٔ«۲» تشابه علینا. وَ إِنّا إِن شاءَ اللّهُ لَمُهتَدُونَ، ای لموفّقون فیما امرنا، و اگر خدای خواهد ما راه یافته و موفّق گردیم در اینکه امر که ما را کردند. جواب دادند ایشان را که: اینکه گاوی می‌باید، لا ذلول، نه کار شکسته، ای مذلّلهٔ بالعمل تثیر الارض، که زمین سپرده باشد، یقال: رجل ذلیل بیّن الذّل و الذّلّهٔ و المذلّهٔ، و دابّهٔ ذلول بیّنهٔ الذّلّهٔ. و ذلول«۳» در صفت اسپ«۴» و در صفت مرد مدح باشد، قال اللّه تعالی: أَذِلَّةٍ عَلَی المُؤمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الکافِرِینَ«۵» ...، و در صفت گاو ذمّ است اینکه جا. و تثیر الارض، من أثرت التّراب باشد چون خاک باز مشیباند«۶». و گاو نر را از اینکه جا «ثور» خوانند که زمین شیباند«۷»، و ثار النّقع«۸» گرد انگیخته شد، و اثرته انا، من بر انگیختم، و ثار الفحل، آن باشد که شتر نر حمله آرد. و کسی که به قصد کسی برخیزد، گویند: ثار إلیه، و اخذ الثّار و طلب الثّار، از اینکه جا باشد که کینه بازخواست. و ثأرت«۹» بالقتیل، آن باشد که کشنده او را باز کشد«۱۰». وَ لا تَسقِی الحَرثَ، کشت را آب نداده باشد، که جایی که آب روان نباشد کشت را به گاو و شتر آب دهند که از چاهها بر کشند. مُسَلَّمَةٌ، یعنی بری از عیبها. حسن بصری گفت: درست دست و پا. لا شِیَةَ فِیها، یک رنگ، در او«۱۱» نباشد مخالف ---------------------------------- (۱). آج: الفاظ که جمع گردد و واحد را ماند. (۲). همه نسخه بدلها: البقر. (۳). دب، لب، فق، مب، مر: ذلیل. (۴). مج، وز، آج، لب، دب: است. (۵). سوره مائده (۵) آیه ۵۴. (۶). آج: شیارند. (۷). آج، لب: شیارند. (۸). اساس: ثار الرّقع، با توجّه به مج و اتّفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. (۹). آج القتیل. (۱۰). مب، مر: کشند. (۱۱). مج، دب، وز، آج، لب رنگی، فق، مب: که در او رنگی، مر: که دو رنگ. صفحه : ۱۳ رنگ تنش، اینکه قول محمّد بن کعب است. مجاهد گفت: در او سواد و بیاض نباشد [۱۰۱- ر]. قتاده گفت: در او عیبی نباشد. چون اینکه جمله بشنیدند، گفتند: الآنَ جِئتَ بِالحَقِّ اکنون حق آوردی، یعنی جمله صفات روشن کردی چنان که اشتباه زایل شد. و اینکه دلیل است بر آن که ایشان مأمور بودند به کشتن گاوی موصوف به جمله اینکه صفات، که چون صفات تمام بشنیدند و بدانستند، گفتند: الان جئت بالحقّ، و اگر مراد آن بودی که گاوی بکشی«۱»، هر گاوی که باشد به اوّل که شنیدند که: أَن تَذبَحُوا بَقَرَةً ...، گفتند: الآنَ جِئتَ بِالحَقِّ فَذَبَحُوها. در آیت حذف و اختصاری هست مقدّر تا کلام مستقیم شود، و آن اینکه است که: فطلبوها فوجدوها و اشتروها باغلی الثّمن. فذبحوها، بجستند و

بیافتند و به گرانتر بها بخریدند. آنگه بکشتند آن گاو را، وَ ما کادُوا یَفعَلُون، و نزدیک بود که نکنند، لغلاء ثمنها، از گرانی بهای آن. سدّی گفت: ده سر«۲» به زر باز کردند«۳». دیگران گفتند: پوستش پر از زر بار کردند و به بهاش«۴» بدادند. وَ إِذ قَتَلتُم نَفساً، یعنی عامیل را، و اینکه آیت اوّل قصّه است. فَادّارَأتُم فِیها، أی تدارأتم و تدافعتم، و اصل او تفاعلتم«۵» است برای قرب مخرج «تا» به «دال» ادغام خواستند تا کنند، «تا» را «دال» کردند و اسکان او کردند برای ادغام ابتدا به ساکن نشایست کردن، «الف» وصل بیاوردند تا زبان بر او اعتماد کند در گفتن، ادّارأتم شد، و کذلک قوله: اثّاقَلتُم«۶» ...، و: اطَّیَّرنا«۷». عبد اللّه عبّاس گفت: تدافعتم و اختلفتم، و مجاهد و ضحّاک گفتند: اختصمتم. عبد العزیز بن یحیی گفت: شککتم«۸»، و اصل «درء»، دفع بود، من قوله تعالی: وَ یَدرَؤُنَ بِالحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ«۹» ...، و منه قول الشّاعر: ------------------------------ (۱). مج: بکشتی، مر: بکشند. (۲). مر: سپر، چاپ شعرانی (۱/ ۲۲۶): استر. [.....] (۳). کذا در اساس و نسخه بدلها، اصل قول سدّی اینکه است: «اشتروها بوزنها عشر مرّات ذهبا» ر ک، طبری ۱/ ۲۸۱، مجمع البیان ۱/ ۱۳۶. (۴). دب، آج، فق، مب، مر: بهایش را. (۵). اساس: تقاعدتم، با توجّه به مج و اتّفاق نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). سوره توبه (۹) آیه ۳۸. (۷). سوره نمل (۲۷) آیه ۴۷. (۸). آج، لب: سکتتم، فق: سکنتم، لب، مب: سکتم. (۹). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۲. صفحه : ۱۴

نکّب عنهم درء الاعادی وَ اللّهُ مُخرِجٌ ما کُنتُم تَکتُمُون، و خدای بیرون آرنده است آنچه شما پنهان می‌کردی. فَقُلنا اضرِبُوهُ بِبَعضِها، گفتیم اکنون چون اینکه گاو بکشی بعضی از اینکه گاو کشته بر اینکه مرد کشته زنی. مفسّران در آن بعض خلاف کردند. عبد اللّه عبّاس گفت: آن استخوان بود که بنزدیک غضروف«۱» باشد، و هو بعض«۲» الکتف و آن مقتل بود. و ضحّاک گفت: زبانش بود. سعید جبیر گفت: دم غزه بود. مجاهد گفت: دنبالش بود. کلبی گفت: ران راستش بود. سدّی گفت: آن پاره گوشت که از میان دو کتف بود. بعضی دیگر گفتند: گوشش بود. حسین إبن الفضل گفت: از همه اقوال آن بهتر است که زبانش بود برای آن که او آلت کلام است، و غرض آن بود تا او سخن گوید. و در کلام حذفی و اضماری هست و تقدیر او تا معنی مستقیم شود اینکه است: «فقلنا اضربوه ببعضها یحیی الله فیدلکم علی من قتله فضربوه به فاحیاه الله فذکر و دل علی قاتله». کَذلِکَ یُحیِ اللّهُ المَوتی، گفتیم پاره از اینکه گاو بر او زنی تا خدای زنده کند او را تا بگوید که مرا که کشت«۳». [۱۰۱- پ] بکردند خدای تعالی او را باز زنده کرد تا بگفت که مرا که کشت، آنگه بیفتاد و بمرد. آنگه خدای- تعالی- بر سبیل تنبیه آنان را که منکران بعث و نشور باشند، گفت: کَذلِکَ یُحیِ اللّهُ المَوتی، خدای تعالی- مردگان را چنین زنده کند که عامیل را زنده کرد. وَ یُرِیکُم آیاتِهِ، و آیات و حجج و بیّنات و دلالات و معجزات با شما می‌نماید. لَعَلَّکُم تَعقِلُون، تا شما بدانی و عقل کار بندی و تفکّر و تأمّل کنی.

[سوره البقرة (۲): آیات ۷۴ تا ۷۷]

[اشاره]

ثُمَّ قَسَت قُلُوبُکُم مِن بَعدِ ذلِکَ فَهِیَ کَالحِجارَةِ أَو أَشَدُّ قَسوَةً وَ إِنَّ مِنَ الحِجارَةِ لَما یَتَفَجَّرُ مِنهُ الأَنهارُ وَ إِنَّ مِنها لَما یَشَّقَّقُ فَیَخرُجُ مِنهُ الماءُ وَ إِنَّ مِنها لَما یَهبِطُ مِن خَشیَةِ اللّهِ وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُونَ (۷۴) أَ فَتَطمَعُونَ أَن یُؤمِنُوا لَکُم وَ قَد کانَ فَرِیقٌ مِنهُم یَسمَعُونَ کَلامَ اللّهِ ثُمَّ یُحَرِّفُونَهُ مِن بَعدِ ما عَقَلُوهُ وَ هُم یَعلَمُونَ (۷۵) وَ إِذا لَقُوا الَّذِینَ آمَنُوا قالُوا آمَنّا وَ إِذا خَلا بَعضُهُم إِلی بَعضٍ قالُوا أَ تُحَدِّثُونَهُم بِما فَتَحَ اللّهُ عَلَیکُم لِیُحَاجُّوکُم بِهِ عِندَ رَبِّکُم أَ فَلا تَعقِلُونَ (۷۶) أَ وَ لا یَعلَمُونَ أَنَّ اللّهَ یَعلَمُ ما یُسِرُّونَ وَ ما یُعلِنُونَ (۷۷)

[ترجمه]

--- (۱). دب: غضروف. (۲). مج، وز: نقض. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: كشته است. صفحه : ۱۵ پس سخت شد دلهاتان از پس آن چون سنگهاست يا سخت‌تر به سختى و از سنگها بهرى«۱» بود كه بر دمد از او جويها، و از آن بهرى«۲» بود كه بشكافد به در آيد از او آب، و از آن بهرى«۳» بود كه فرود آيد از ترس خداى، و نيست خداى غافل از آنچه شما مى‌كنى. طمع مى‌دارى كه به راست دارند شما! را و بودند گروهى از ايشان مى‌شنويدند«۴» سخن خداى، پس بر مى‌گردانيدند آن را از پس آن كه بدانسته بودند و ايشان مى‌دانستند. چون بينند آنان را كه ايمان دارند، گويند ما گرويديم چون خالى شوند بهرى«۵» با بهرى گويند حديث مى‌كنى ايشان را به آنچه حكم كرد خداى بر شما تا حجّت انگيزند«۶» بر شما به آن نزديك خدايتان! خردمند نيستى؟«۷» نمى‌دانند«۸» كه خداى داند آنچه پنهان دارند ايشان و آنچه آشكارا دارند!«۹» قديم- جلّ جلاله- گفت ايشان را پس از آن كه با شما اينكه همه الطاف كردم و حجّت انگيخته و مرده زنده كردم و كشنده را [پيدا كردم]«۱۰»: دلهاى شما سخت شد. معنى قسوة ذهاب لين و رحمت باشد از دل. و حجر قاس و جبل قاس جاس«۱۱» اذا كان صلبا شديدا. و جاسى و قاسى سخت بود، و قسوت بليغتر از جسوة باشد، و قسو و جسوّ در يك معنى باشد. --- (۱، ۲، ۳). آج، لب، فق: بهترى. (۴). مج، دب، وز، آج، لب، فق: مى‌شنيدند. (۵). دب، آج، لب، فق از ايشان. (۶). دب، آج، لب، فق: انگيزد. [.....] (۷). دب اى. (۸). اساس: نمى‌دانيد، با توجّه به وز، تصحيح شد. (۹). همه نسخه بدلها اينكه چهار آيت است. (۱۰). اساس: ناخواناست، از مج افزوده شد. (۱۱). اساس چنان كه گفت، ظاهرا با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها زايد مى‌نمايد. صفحه : ۱۶ خلاف كردند در آن كه اينكه خطاب با كيست. عبد اللّه عبّاس گفت: خطاب با اولياى مقتول است، و «ذلك» اشارت است به احياء كشته، و بر قول ديگر مفسّران خطاب است با جمله بنى اسرايل، و «ذلك» اشارت است به جمله آيات متقدّم از فلق«۱» دريا و غرق آل فرعون و نجات بنى اسرايل و جز آن آنگه تشبيه كرد دلهاى ايشان را به سختى به سنگ. «فهى»، كنايت راجع است با قلوب، و «هى» ضمير مرفوع منفصل باشد به ابتدا، و «كاف» تشبيه در جاى خبر او بود [۱۰۲- ر]، و تقدير«۲»: فهى مثل الحجارة فى القسوة. آنگه ترجيح داد دلهاى ايشان را در باب سختى بر سنگ، گفت: أَو أَشَدُّ قَسوَةً، نصب «قسوة» بر تميز بود. اگر گويند: «او» كه در خبر شود به معنى شك بود، و شك بر خداى روا نيست، گوييم: از اينكه سؤال چند جواب برفت فى قوله تعالى: أَو كَصَيِّبٍ مِنَ السَّماءِ«۳» ...، و آن جوابها جمله صالح است اينكه جا كه جواب اينكه سؤال باشد. و جوابى ديگر اينكه جا آن است كه: «او» اينكه جا به معنى «بل» است، و بل اضراب را باشد، چنان كه در دگر آيت گفت: وَ أَرسَلناهُ إِلى مِائَةِ أَلفٍ أَو يَزِيدُونَ«۴»، و المعنى بل يزيدون، چنان كه شاعر گفت: بدت مثل قرن الشّمس فى رونق الضّحى

و صورتها او انت فى العين املح و معنى «او»، بل است اينكه جا. وجهى دگر اينكه جا آن است كه: «او» به معنى «واو» است، چنان كه گفت: وَ لا تُطِع مِنهُم آثِماً أَو كَفُوراً«۵»، معنى آن است: و كفورا، و چنان كه شاعر گفت: و قد زعمت ليلى بأنى فاجر

لنفسى تقاها أو عليها فجورها و معنى آن است كه: و عليها فجورها. و وجهى دگر آن است در آيت كه: «او» براى ابهام بر مخاطب گفت، چنان كه عرب گويند: اكلت اليوم تمرة او بسرة، امروز خرماى يا بسرى خوردم، و غرض --- (۱). وز: مفلق. (۲). مب آن است، ديگر نسخه بدلها اينكه است. (۳). سوره بقره (۲) آيه ۱۹. (۴). سوره صافّات (۳۷) آيه ۱۴۷. (۵). سوره دهر (۷۶) آيه ۲۴. صفحه : ۱۷ ابهام آن بود بر مخاطب، نه آن كه او شاك باشد در آنچه خورده باشد. و در خبر مى‌آيد كه: ابو الأسود الدّئلى- رحمة اللّه عليه- در بنى قشير فرود آمد، و ايشان مجبّر بودند او را به شب سنگ مى‌انداختند، او بر دگر روز«۱» ايشان را ملامت كرد. ايشان گفتند: ما رميناك بل اللّه رماك، ما تو را سنگ نينداختيم، خداى انداخت، گفت: لا تكذبوا«۲» على اللّه فلو انّ اللّه رمانى لما أخطأنى، گفت: دروغ بر خداى منهيد، اگر خداى سنگ انداختى به من خطا نكردى. آنگه

او را گفتند: تا چند از علی و علی خواهی گفتن- و او مدح بنی هاشم و اهل البیت بسیار کردی- او به جواب گفت: یقول الأرذلون بنی«۳» قشیر

طوال الدّهر لا تثنی«۴» علیّا أحبـ محمّدا حبّا شدیدا

و عبّاسا و حمزة و الوصیّا فان یک حبّهم رشدا اصبه

و لم اک مخطئا ان کان غیّا او را گفتنـد: شک آوردی! گفت: أفترون اللّه شکـ حیث یقول: وَ إِنّا أَو إِیّاکُم لَعَلی هُـدیً أَو فِی ضَـلالٍ مُبِینٍ«۵»، گفت: خدای شاکـ است آن جا که در یک آیت دو «او» می‌گوید! و ابو الأسود معروف است به حاضر جوابی، پس او نیز بر سبیـل ابهام بر مخاطب می‌گویـد: نه از شـکّی که او را بود در دوستی ایشان. آنگه باز نمود خـدای تعالی که: دلهای ایشان چرا از سنگ سخت‌تر است، گفت: وَ إِنَّ مِنَ الحِجارَةِ لَما یَتَفَجَّرُ مِنهُ الأَنهارُ، باز نمود که: در سنگ چند گونه خیر است که در دلهای ایشان از آن هیچ چیز«۶» نیست. و «من» تبعیض راست اینکه جا از سـنگها بعضی هست. لَما یَتَفَجَّرُ، «لام» تأکید راست و «ما» نکره موصوفه است، تقدیر اینکه است که: و انّ من الحجارة لحجرا، چنان که شاعر گفت: ربّ ما تکره النّفوس من الام

ر له فرجـة کحلّ العقال ای ربّ امر تکرهه النّفوس. ---------------------------------- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر بیامد و. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تکذبون. (۳). همه نسخه بدلها: بنو. (۴). اساس: به صورت «تسنی» هم خوانده می‌شود. [.....] (۵). سوره سبأ (۳۴) آیه ۲۴. (۶). مج: خیر. صـفحه : ۱۸ و «مـا» در محـلّ نصب است به «انّ»، و جـار و مجرور در جـای خبر اوست. «یتفجّر»، گشاده می‌شود، [۱۰۲- پ] و در شاذّ «ینفجر» خوانده‌اند. و تفجّر و انفجار، خروج آب باشد از منبع خود، و «انهار»، جمع نهر باشـد، و اصـل او اتّسـاع بود، و منه النّهـار لاتّساع الضّیاء فیه. و مراد به جویها آب است، و لکن اکتفا کرد به ذکر جویی از آب. و بهری از آن، آن است که شکافته می‌شود و آب از او بیرون می‌آید«۱»، و اینکه تکرار نباشد برای آن که به اوّل آب خواست که از کاریزها در سـنگ کنـده بیرون می‌آید تا جویها روان می‌شود، و دوم«۲» آب چشمه‌ها«۳» خواست که در کوهها از خانیها«۴» می‌زاید، فهذه عیون نابعة، و تلک انهار جاریة و مغربی گفت: مراد به حجارت اوّل کوههاست که انهار از او بیرون می‌آید، و به دوم سنگ موسـی است که در تیه آب از او می‌آمد به معجزه موسـی- علیه السّلام. وَ إِنَّ مِنها لَما یَهبِطُ، و از سنگها بهری آن است که از کوهها فرو می‌آیـد از ترس خـدای. مغربی گفت: مراد به «من» اینکه جـا «بـا» ست، چنـان که گفت: یَحفَظُونَهُ مِن أَمرِ اللّهِ«۵» ...، و المعنی«۶» بامر اللّه. و در معنی «هبوط»، اینکه جا چند قول گفتند: قولی آن است که مراد سایه کوههاست و سنگها که بر زمین افتد، چنـان که گفت: یَتَفَیَّؤُا ظِلالُهُ عَنِ الیَمِینِ وَ الشَّمائِلِ سُجَّداً لِلّهِ«۷» ...، چنـان که آن سایه بر زمین افتاده را آن جا ساجـد خوانـد«۸» بر توسّع، اینکه جا هابط خواند«۹» بر سبیل مجاز. قول دوم«۱۰» آن است که: مراد به اینکه سنگها کوه است که پاره پاره شد عند تجلّی چـون سؤال رؤیت رفت. ---------------------------------- (۱). مب چنـان که فرموده: وَ إِنَّ مِنهـا لَما یَشَّقَّقُ فَیَخرُجُ مِنهُ الماءُ (۲)، ۸. مب، مر: دویم. (۳)، ۱۰. اساس: چشمها/ چشمه‌ها. (۴). اساس: جایها، با توجّه به مج تصـحیح شد. (۵). سوره رعد (۱۳) آیه ۱۱. (۶). همه نسخه بدلها: ای. (۷). سوره نحل (۱۶) آیه ۴۸. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: خوانند. صفحه : ۱۹ وجه سیم«۱» آن است که: مراد آن سـنگهاست که در وقت عقوبت کفّـار و هلاـک ایشان فرود آمـد، چنان که بر قوم لوط و جز ایشان فی قوله وَ أَمطَرنا عَلَیها حِجارَةً مِن سِجِّیلٍ مَنضُودٍ«۲». و وجه چهـارم آن است که: آیت جـاری مجرای آن آیت است که حق تعـالی گفت: لَو أَنزَلنا هذَا القُرآنَ عَلی جَبَلٍ لَرَأَیتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِن خَشیَةِ اللّهِ«۳» وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُونَ، «ما» نفی راست به معنی «لیس»، و در

خبر او گاه «با«۵»» باشد و گاه نباشد، تقول: ما زید بمنطلق و منطلقا، و خدای تعالی غافل نیست از آنچه شما می‌کنید. إبن کثیر تنها به « یا » خواند [۱۰۳- ر] خبر از غایب، آنچه ایشان می‌کنند. و جمله قرّاء به «تا» ی خطاب خوانند. أ فَتَطمَعُون، «الف»، استفهام است و مراد انکار، و مورد آیت قطع طمع رسول است- علیه السّلام- و طمع مؤمنان از ایمان ایشان، گفت: طمع می‌داری که ایشان ایمان آرنـد و شـما را باور دارند، و جماعتی از ایشان آنانند که کلام خدای می‌شنودند و تحریف و تغییر می‌کردند، یعنی اینان خلف آن سلف‌اند که تغییر کتاب«۶» خدای ------------------------------- (۱). مج، وز: سهام، دب، آج، لب، فق: سیوم.
(۲). سوره هود (۱۱) آیه ۸۲. (۳). سوره حشر (۵۹) آیه ۲۱. (۴). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. [.....] (۵). لب: لی. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کلام. صفحه : ۲۰ تعالی کردند یعنی توریت. مِن بَعدِ ما عَقَلُوهُ، از پس آن که شناخته و دانسته بودند و معنی فهم کرده. وَ هُم یَعلَمُون، و ایشان می‌دانستند که آن کلام«۱» خدای است. قول دگر آن است که: ایشان می‌دانستند که ایشان را نیست که آن تغییر و تبدیل کنند. و قوله: یَسمَعُونَ کَلامَ اللّهِ، خلاف کردند در آن که اینکه کلام از که می‌شنیدند. مجاهد و قتاده و عکرمه و سدّی گفتند: از موسی می‌شنیدند. عبد اللّه عبّاس گفت: از خدای می‌شنیدند به طور. بر اینکه قول، مراد به فریق منهم، آن هفتاد مرد باشند که موسی- علیه السّلام- ایشان را با خود به طور برد تا کلام خدای شنوند«۲». مقاتل گفت: تحریف ایشان آن بود که چون باز آمدند، گفتند: ما شنیدیم کلام خدای و اوامر و نواهی او، و لکن ما را مخیّر کرد، گفت: اگر خواهی کنی، و اگر نخواهی مکنی که بر شما باکی نیست. و در آیت دلیل است بر آن که کلام خدای تعالی از جنس حرف و صوت است، برای آن که حق تعالی گفت: یَسمَعُونَ کَلامَ اللّهِ، و ادراک سمع به هیچ معنی از معانی تعلّق ندارد جز به صوت«۳» و آنچه ایشان دعوی کردند از آن که کلام معنی باشد قایم به ذات متکلّم، و اگر چه از او چیزی نشنوند، حدیثی نامعقول است و طریقی نیست به اثبات آن و دون اثباته خرط القتاد«۴» تهاب شوکته الید. وَ إِذا لَقُوا الَّذِینَ آمَنُوا قالُوا آمَنّا، چون ایشان را ملاقات بود به مؤمنان، یعنی چون به مؤمنان رسند و با هم افتند. و معنی «ملاقات» و «لقاء» به استقصاء گفته شد گویند: ما نیز مؤمنیم، و چون به خلوات«۵» با یکدیگر اوفتند، گویند: أ تُحَدِّثُونَهُم بِما فَتَحَ اللّهُ عَلَیکُم، ایشان را نمی‌گوی و حدیث می‌کنی«۶» با ایشان! و معنی «فتح اللّه»، حکم اللّه است، و از اینکه جا حاکم را فتّاح«۷» خوانند، و منه قوله تعالی: رَبَّنَا افتَح بَینَنا وَ بَینَ قَومِنا بِالحَقِّ وَ أَنتَ خَیرُ الفاتِحِینَ«۸»، و اینکه قول ------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مب کلام. (۲). مب: خدای تعالی شنودند. (۳). مر: صورت.
(۴). لب، فق، مب، مر: التقاد. (۵). همه نسخه بدلها: خلوت. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: نمی‌کنی/ نمی‌کنید. (۷). مج، مب: افتتاح.
(۸). سوره اعراف (۷) آیه ۸۹. صفحه : ۲۱ کلبی است. کسائی گفت: معنی آن است که: بما بیّنه اللّه لکم، ایشان را خبر می‌دهی به احوالی که خدای بیان کرده است شما را! یعنی سرّ مذهب با مسلمانان می‌گویی؟ و اینکه بر سبیل ملامت گفتند. واقدی گفت: بما انزل اللّه علیکم، و اینکه قریب است به قول اوّل، نظیرش: لَفَتَحنا عَلَیهِم بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الأَرضِ«۱» ...، ای انزلنا، فتح، به معنی انزال است در اینکه آیت. ابو عبیده و اخفش گفتند: بما منّ اللّه علیکم و اعطاکم، باز می‌گویی آن نعمت [۱۰۳- پ] که خدای بر شما کرد؟ و بهری دگر گفتند: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی مؤمنان چون خویشان و دوستان و حلفاء«۲» خود را دیدندی از جهودان، ایشان را گفتندی: کار محمّد چگونه می‌دانی! ایشان گفتندی: ما برای خویشی و دوستی با شما بگوییم، او پیغامبر است و ذکر او در توریت هست. ایشان بیامدندی و رؤسا و معاندان را گفتندی هم از شما جماعتی می‌گویند که: اینکه مرد پیغامبر است و صادق است، ایشان اینان را ملامت کردندی که: أ تُحَدِّثُونَهُم بِما فَتَحَ اللّهُ عَلَیکُم لِیُحَاجُّوکُم بِهِ عِندَ رَبِّکُم، تا با شما به آن محاجّت و مخاصمت کنند فردا پیش خدای تعالی. مجاهد گفت: سبب نزول اینکه آیت آن بود که چون رسول- صلّی اللّه علیه و آله- از غزات احزاب فارغ شد، و آن«۳» فتح بر آمد او را. قصد حصن بنی قریظه و بنی النّضیر کرد، لشکر بیامدند و پیرامن حصن خیمه‌ها بزدند و فرود آمدند، و امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- رایت رسول صلّی اللّه علیه و آله- داشت. رسول- علیه السّلام- او را گفت: سر علی برکة اللّه و ایقن بالنّصر، برو بر برکت خدای و به یقین دان که خدای ناصر تو است، و خدای تعالی مرا وعده داده است

زمینها و سراهای ایشان، و آن خدای که تو را بر عمرو«۴» ظفر داد، تو را مخذول نکند، و خدای تعالی ترس من در دل اینها فکند«۵». ---------------------------------- (۱). سوره اعراف (۷) آیه ۹۶. (۲). همه نسخه بدلها: خلفاء. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: از. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عمرو عبد ودّ. [.....] (۵). همه نسخه بدلها: افگند. صفحه : ۲۲ امیر المؤمنین- علیه السّلام- گفت: من آمدم تا به زیر حصن و رایت رسول در زیر حصن بردم راست. چون مرا دیدند، خوفی عظیم در ایشان افتاد، یکی می‌گفت: جاءکم صاحب عمرو، و یکی می‌گفت: اقبل الیکم قاتل عمرو، یکی از کنار«۱» حصن آواز داد: قتل علیّ عمرا صاد علیّ صقرا، قصم علیّ ظهرا، هتک علیّ سترا، ابرم علیّ امرا ، و مضطرب شدند. من بدانستم که ایشان بترسیدند، و خدای ایشان را مخذول کرد. چون ساعتی بود«۲»، به کنار حصن آمدند سفاهت می‌کردند و دشنام می‌دادند. من خواستم که پیش رسول باز شوم، و او را به علّتی برگردانم تا آن سخنها نشنود. من در اینکه عزم بودم،«۳» رسول- علیه السّلام- فرا«۴» رسید و آن بشنید، آواز داد که: ۵» یا اخوهٔ القردهٔ و الخنازیر انّا إذا نزلنا بساحهٔ قوم، فساء صباح المنذرین« ، گفت: ای برادران بوزنگان«۶» و خوکان؟ ما چون به پیرامن قومی فرود آییم، بامداد ایشان بد باشد. ایشان چون اینکه بشنیدند گفتند: یا ابا القاسم؟ ما کنت جهولا و لا سبّابا، ای ابو القاسم؟ تو هرگز جاهل و دشنام دهنده نبودی. رسول- علیه السّلام- از کرم خود به شرم بر افتاد، فرجع القهقری، به پس«۷» باز شد و باستاد«۸». ایشان با یکدیگر گفتند: اینکه حدیث محمّد را که گفته باشد! همانا از شما خاسته باشد، أ تُحَدِّثُونَهُم بِما فَتَحَ اللّه‌ عَلَیکُم، چنین حدیثها می‌گویی با ایشان به حکمی که خدای بر شما کرد تا با شما حجّت می‌آرند و به وقت مخاصمه بر شما حجّت می‌کنند. أ فَلا تَعقِلُونَ شما خود عقل نداری که چنین سخنها با دشمنان و خصمان نقل کنی [۱۰۴- ر]؟ آنگه خدای تعالی بر ایشان رد کرد که: أ وَ لا یَعلَمُونَ ایشان نمی‌دانند، أَنَّ اللّه‌ یَعلَمُ ما یُسِرُّونَ وَ ما یُعلِنُونَ که خدای داند آنچه ایشان پنهان دارند و آنچه آشکارا دارند! ---------------------------------- (۱). مج: کفّار. (۲). دب، آج، لب: شد. (۳). مر، فق که. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مب، مر: فراز. (۵). اشاره است به سوره صافّات (۳۷) آیه ۱۷۷. (۶). دب، آج، مر: بوزینگان. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: پیش. (۸). همه نسخه بدلها: بایستاد. صفحه : ۲۳

[سوره البقرة (۲): آیات ۷۸ تا ۸۲]

[اشاره]

وَ مِنهُم أُمِّیُّونَ لا یَعلَمُونَ الکِتابَ إِلّا أَمانِیَّ وَ إِن هُم إِلّا یَظُنُّونَ (۷۸) فَوَیلٌ لِلَّذِینَ یَکتُبُونَ الکِتابَ بِأَیدِیهِم ثُمَّ یَقُولُونَ هذا مِن عِندِ اللّهِ لِیَشتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَوَیلٌ لَهُم مِمّا کَتَبَت أَیدِیهِم وَ وَیلٌ لَهُم مِمّا یَکسِبُونَ (۷۹) وَ قالُوا لَن تَمَسَّنَا النّارُ إِلّا أَیّاماً مَعدُودَةً قُل أَتَّخَذتُم عِندَ اللّهِ عَهداً فَلَن یُخلِفَ اللّهُ عَهدَهُ أَم تَقُولُونَ عَلَی اللّهِ ما لا تَعلَمُونَ (۸۰) بَلی مَن کَسَبَ سَیِّئَةً وَ أَحاطَت بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُولئِکَ أَصحابُ النّارِ هُم فِیها خالِدُونَ (۸۱) وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ أَصحابُ الجَنَّةِ هُم فِیها خالِدُونَ (۸۲)

[ترجمه]

و از ایشان امّیانند ندانند نوشتن مگر خواندن از بر، و نیند«۱» ایشان مگر گمان برنده. وای بر آنان که بنویسند کتاب به دستهای خود، آنگه گویند اینکه از نزدیک خداست تا بخرند«۲» به آن بهای اندک، وای ایشان را«۳» آنچه نوشت دستهای ایشان، و وای ایشان را از آنچه می‌اندوزند. گفتند نرسد به ما آتش«۴» مگر روزهای شمرده، بگو که گرفته‌ای بنزدیک خدای زنهاری«۵»! که خلاف نکند خدای زنهارش را، یا می‌گویی«۶» بر خدای آنچه ندانی«۷». بلی آن کس که اندوخت«۸» بدی و گرد در آمده باشد به او گناهش، ایشان اهل دوزخند، ایشان در آن جا همیشه باشند. و آن کسانی که بگرویدند و کردند نیکیها، ایشان اهل بهشتند،

ایشـان در آن جـا همیشه باشـند. قوله تعـالی: وَ مِنهُم أَمِّيُّون، «من» تبعیض راست، یعنی بعضـی از ایشـان، یعنی از اهـل کتاب. أَمِّيُّون، امّیانند، یکی«۹» را امّی گویند«۱۰». و در معنی او خلاف کردنـد. عبـد اللّه عبّاس و قتاده گفتند: غیر عارفین بالکتاب، که به کتاب و بر معـانی او ---------------------------------- (۱). همـه نسـخه بـدلها، بجز مـب، مر: نه انـد، مب، مر: نـدارد. (۲). اساس: لتشتروا، با توجه به ضـبط قرآن مجید تصحیح شد. (۳). مـج، وز، دب، آج، لب، فق از. (۴). دب، آج دوزخ. (۵). دب، آج، لب، فق: زنهار. [.....] (۶). می گویی/ می گویید. (۷). ندانی/ ندانید. (۸). دب، آج، لب، فق: اندوزد. (۹). همه نسخه بدلها: و یکی. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر که چیزی نتواند نوشت. صـفحه : ۲۴ واقف نباشـند، از حفظ قراءتی بود ایشان را بی‌فهم«۱». کلبی گفت: قراءت و کتابت ندانند، و دلیل بر اینکه قول رسول است- علیه السّلام: نحن امّة امّیّة لا نکتب و لا نحسب، ما امّتی‌ایم [امّی]«۲» که ننویسیم و حساب نکنیم، و شاعر گوید: له امّة سمّیت فی الزّبو

ر امّیّة هی خیر الامم اهل علم خلاف کردنـد که چرا آنان را که کتابت ننویسـند و چیزی ندانند خواندن، امّی خوانند. بهری گفتند: منسوب است با امّت، یعنی جماعت عامّه، و عامّه قراءت و کتابت ندانند. و بعضـی دیگر گفتنـد که: منسوب است با امّت که خلقت باشد، من قول الاعشی: و إنّ معاویة الاکرمی

ن حسـان الوجوه طوال الامـم یعنی بر اصل خلقت مانده‌انـد چیزی نیاموخته‌انـد. و «تا» برای « یا » ی نسـبت بیفگنده‌انـد، چنان که در نسبت با بصره و کوفه گویند: بصریّ و کوفیّ، تا فرق باشد میان « یا » ی نسبت و « یا » ی اضافت. بهری دگر گفتند: منسوب است با امّ که مادر باشـد، مادری‌انـد، یعنی بر اصل ولادت مادر مانده‌اند، چیزی نیاموخته‌اند و برای آن که کتابت [۱۰۴- پ] از شأن مردان است از شأن زنان نیست. لا یَعلَمُونَ الکِتابَ إِلّا أَمانِیَّ کتاب ندانند إلّا امانیّ. در امانیّ خلاف کردند. أبو روق و ابو عبیده گفتند: إلّا تلاوة عن ظهر قلوبهم إلّا آنچه از بر می‌خوانند، و «تمنّی»، تلاوت باشد، من قوله تعالی: إِذا تَمَنّی أَلقَی الشَّیطانُ فِی أُمنِیَّتِهِ«۳» ...، ای إذا تلا القی فی تلاوته، چون او چیزی خواندی شیطان در میان«۴» القا کردی و چیزی در میان انداختی«۵»، شاعر گوید: تمنّی کتاب اللّه أوّل لیلة

و آخره لاقی حمام المقادر حسن گفت: مراد به امانیّ تمنّاست، یعنی تمنّای باطل می کنند، من قولهم: ---------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: بلا فهم. (۲). اساس: نـدارد، از مـج افزوده شد. (۳). سوره حج (۲۲) آیه ۵۲. (۴). همه نسخه بدلها آن. (۵). همه نسخه بدلها و. صفحه : ۲۵ لَن تَمَسَّنَا النّارُ إِلّا أَیّاماً مَعدُودَةً«۱»، از آن که می گویند آتش دوزخ به ما نرسد و ما معذّب نباشیم الّا روزی چند شمرده. و آنچه گفتند: نَحنُ أَبناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ«۲» ...، و آنچه گفتنـد: لَن یَدخُلَ الجَنَّةَ إِلّا مَن کانَ هُوداً أَو نَصاری«۳» ...، مجاهد و قتاده گفتند: إلّا کذبا و باطلا«۴»، مراد به امانیّ دروغ است، و آن آن است که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد فی قوله: وَ قالَتِ الیَهُودُ عُزَیرٌ ابنُ اللّهِ وَ قالَتِ النَّصاری المَسِیحُ ابنُ اللّهِ«۵»وَ إِن هُم إِلّا یَظُنُّونَ، «إن» به معنی «ما» ی نفی است، و هر آن «إن» که از پس او «إلّا» باشـد، به معنی «ما» ی نفی بود، نحو قوله: إِنِ الکافِرُونَ إِلّا فِی غُرُورٍ«۷»، و قوله: إِن أَنتُم إِلّا فِی ضَلالٍ کَبِیرٍ«۸»، و مانند اینکه، گفت: الّا گمان نمی‌برند و ایشان را در آنچه می گویند یقینی نیست، چنان که در دگر آیت گفت: ما لَهُم بِهِ مِن عِلمٍ إِلَّا اتِّباعَ الظَّنِّ«۹»فَوَیلٌ لِلَّذِینَ یَکتُبُونَ الکِتابَ بِأَیدِیهِم، ابو سعید خدریّ روایت کند از رسول- علیه السّلام- که گفت: «ویـل»، نـام وادی است در دوزخ که چون کافران را در وی افگننـد چهل سال می‌رونـد و«۱۰» به قعرش نرسـیده باشند. سعید مسیّب گفت: وادی است در دوزخ که اگر کوههای دنیا در وی افگننـد ---------------------------------- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۸۰. (۲). سوره مائده (۵) آیه ۱۸. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۱۱. (۴). همه نسخه بدلها و. [.....] (۵). سوره توبه (۹) آیه ۳۰.

(۶). همه نسخه بدلها الّا. (۷). سوره ملك (۶۷) آيه ۲۰. (۸). سوره ملك (۶۷) آيه ۹. (۹). سوره نساء (۴) آيه ۱۵۷. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر هنوز. صفحه : ۲۶ فرو برد. إبن دريد«۱» گفت: وادى است در دوزخ از خون و ريم. عبد اللّه عبّاس گفت: كنايت است از سختى عذاب. إبن كيسان گفت: «ويل» كلمتى است كه هر متفجّعى مصيبت زده بگويد، چنان كه مى‌گويد: ويله و ويلا له و ويل له و ويح له و ويب له و ويس له، اينكه جمله لغتهاست در اينكه معنى. لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتابَ بِأَيْدِيهِم، كتابت مى‌نويسند به دست خود و فايده قيد زدن«۲» كتابت به دست و تعليق او كردن به اينكه عضو، و كتابت جز به دست نتوان نوشتن، آن است تا باز نمايد كه اينكه فعل، ايشان [۱۰۵- ر] تولّا كردند و كسى ديگر نكرد، بل بر حقيقت فعل ايشان بود و به آلت و محلّ قدرت خود كردند، چنان كه گفت: ذلِكَ بِما قَدَّمَت يَداكَ«۳» بِما قَدَّمَت أَيدِيكُم«۴» ثُمَّ يَقُولُونَ هذا مِن عِندِ اللّهِ، آنگه گويند: اينكه از نزديك خداست. «من»، ابتداى غايت است، المعنى صادر من عند اللّه. سبب نزول آيت آن بود كه: جماعتى كه احبار و علماى ايشان بودند بر جهودان مرسومى داشتند كه اكله«۱» ايشان بود و طعمه‌اى كه در سال به ايشان رسيدى. چون رسول- عليه السّلام- بيامد و ايشان بدانستند كه او پيغمبر آخر زمان است، و نعت و صفات او بديدند موافق آن بود كه در توريت نوشته بود، از آن كه: مردى نيكو روى«۲»، سياه موى«۳»، سياه چشم، جعد موى«۴»، دو موى«۵» بود اينكه ورقها بگرفتند و به بدل آن باز نوشتند كه: مردى باشد كوتاه بالا، دميم الوجه، ازرق چشم، صرخ«۶» موى، شنگ موى«۷». چون رسول- عليه السّلام- هجرت كرد و از مكّه به مدينه آمد، جهودان نعت و صفت او شنيده بودند. چون بديدندش گفتند: همانا اينكه آن پيغمبر است كه نعت او در توريت نوشته است. بنزديك احبار و رؤسا آمدند و ايشان را گفتند: اينكه آن پيغمبر است كه در آخر الزّمان بخواهد آمدن. ايشان گفتند: حاشا و كلا؟ و توريت بياوردند و آن سطرها و ورقها كه نوشته بودند و تحريف كرده و بگردانيده عرض«۸» كردند و بر ايشان تلبيس كردند و ايشان را از راه بيفگندند. قديم- جلّ جلاله- تهديد كرد ايشان را و گفت: فَوَيلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتابَ بِأَيدِيهِم ثُمَّ يَقُولُونَ هذا مِن عِندِ اللّهِ لِيَشتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلًا، تا بخرند به آن بهاى اندك، معنى آن است كه: تا فرا گيرند«۹» به آن عوضى اندك. و مشارات، معاوضه باشد براى آن كه هر يكى از بايع و مشترى آنچه بنزديك اوست مى‌دهد [۱۰۵- پ] تا عوض آن بستاند آنچه در دست -- ------------------------------- (۱). آج، لب، فق، مب: اكل. (۲). مج، دب، لب، فق، مب، مر: رويى. (۳)، ۴. لب، فق، مب، مر: مويى. (۵). همه نسخه بدلها: دو بهرى. (۶). همه نسخه بدلها: سرخ. (۷). مر: تنك موى، لب، فق، مب. «شنگ موى» را ندارد. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مج: عرضه. (۹). مج، وز، مر، ها گيرند. صفحه : ۲۸ صاحبش است. و اصل او در لغت اخراج باشد. من شرت«۱» العسل، و اشرته و اشترته«۲» اذا استخرجته. فَوَيلٌ لَهُم مِمّا كَتَبَت أَيدِيهِم، واى ايشان را«۳» از آنچه دستهاى ايشان مى‌نويسد«۴». «ما» موصوله است، و «من» بدل راست، چنان كه: ليت لى من كذا كذا، و شاعر گفت: فليت لنا من ماء زمزم شربة

مبرّدة باتت على الطّهيان و شايد كه ابتداى غايت بود، كقولهم: ويل له من فلان، يعنى از جهت او صادر باشد اينكه كلمه يا سبب اينكه عذاب، و شايد كه تبيين و تخصيص را باشد، يعنى منه لا- من غيره، و شايد كه«۵» «ما» مصدريّه بود، و التقدير: من كتب ايديهم. وَ وَيلٌ لَهُم مِمّا يَكسِبُونَ، و ويل ايشان را از آن كسب كه مى‌كنند. «كسب»، در كلام عرب فعلى باشد كه به او جرّ منفعت كنند، از اينكه جا مرغان صيد كننده را كواسب گويند كه ايشان به صيد كردن جرّ منفعت كنند، و نيز جوارح گويند ايشان را از آن جا كه جراحت كنند، و لبيد مى‌گويد:

بس كواسب ما يمنّ طعامها امّا كسب كه تجّار«۶» مى‌گويند نامعقول است، براى آن كه لفظ تازى است و مراد او از اينكه لفظ نه اينكه معنى است، و چندان كه خواهد كه آن را تفسيرى گويد ممكنش نشود و چيزى عقل پذير نتوان«۷» گفتن، و روشنتر حدّى كه كسب را گفتند آن است كه، گويند كه: كسب آن باشد كه به قدرت محدثه«۸» كنند، يا «۹» گوييم: حدّ«۱۰» براى ابانت و كشف

گویند، و در اینکه جا کشفی نیست برای آن که معلوم نیست که مراد از آن که گفتی به قدرت محدث کنند«۱۱» چیست، یا مراد آن است که به قدرت محدث احداثش کنند یا کسبش کنند، اگر مراد آن است که به قدرت محدث احداثش کنند ---------------------------------- (۱). آج: شریت. (۲). همه نسخه بدلها: و اشتریته. (۳). وز: وای بر ایشان. [.....] (۴). همه نسخه بدلها و. (۵). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: و روا باشد که. (۶). دب، آج، لب، فق، مب: تجارت. (۷). همه نسخه بدلها: نتواند. (۸). همه نسخه بدلها: محدث. (۹). همه نسخه بدلها: ما. (۱۰). آج، لب، مب: حدث. (۱۱). وز، دب، آج، لب: کننده. صفحه : ۲۹ اینکه قول ماست، و اگر مراد آن است که به قدرت محدث کسبش کنند اینکه تحدید شیء باشد به نفس خود«۱»، چنان است که او را از تفسیر کسب پرسیدند، گفت: کسب آن باشد که کسبش«۲» کنند. دگر آن که: به ادلّه عقل معلوم شده است که واسطه‌ای نیست از میان محدث و قدیم، برای آن که اینکه قسمت به معنی متردّد است از میان نفی و اثبات، اگر وجودش را ابتدا نبود آن را قدیم خوانند، و اگر وجودش را ابتدا بود آن را محدّث خوانند. حال اینکه کسب از دو بیرون نیست: یا قدیم است یا محدث. اگر قدیم گویند، با خدای تعالی قدمای بسیار اثبات کرده باشند«۳»، و اگر گویند: محدث است، آن را«۴» محدث باید یا محدثش خدای باشد یا ما باشیم، اگر خدای باشد پس خدای مکتسب باشد و قادر به قدرت محدث، و اگر ما محدث او باشیم، فعل ما در حقّ او احداث باشد، اینکه چنین است که ما شرح دادیم و اینکه روشن است آن را که تأمّل کند. ابو مالک گفت: آیت در شأن دبیری«۵» آمد که پیغمبر را بود- صلّی اللّه علیه و آله. آنچه پیغمبر بر او دادی که بنویس، بخلاف«۶» بنوشتی، [۱۰۶- ر] به جای غفور رحیم، سمیع علیم نوشتی، و به جای سمیع علیم، عزیز حکیم و مانند اینکه، عاقبت مرتد شد و بگریخت. رسول- علیه السّلام- بر او دعا کرد و گفت: زمین او را میذیراد. ابو طلحه روایت کند، گوید: من حاضر آمدم به آن زمین که او را دفن کرده بودند. او را دیدم بر بالای زمین افتاده، گفتم: اینکه مرده را چرا دفن نمی‌کنی! گفتند: اینکه را چند بار دفن کردیم بر بالا افتاد، من دانستم که دعای پیغمبر است که در او رسید. اینکه بکردند و نیز با خویشتن تمنّای محال کردند که: لَن تَمَسَّنَا النّارُ إِلّا أَیّاماً مَعدُودَةً، گفت: دوزخ به ما نرسد الّا روزی چند شمرده آنگه منقطع شود از ما. مفسّران در آن ایّام خلاف کردند. عبد اللّه عبّاس و مجاهد گفتند: چون رسول ---------------------------------- (۱). آج، لب، مر: او. (۲). دب، مر: کتبش. (۳). آج، لب، فق، مب، مر باما. (۴). همه نسخه بدلها: او را. (۵). اساس: کلمه را به صورت «دیگری» نوشته و روی آن خط کشیده است و در زیر کلمه نوشته: کاتبی ظ، با توجّه به مج و اتّفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. (۶). همه نسخه بدلها آن. [.....] صفحه : ۳۰ - علیه السّلام- به مدینه آمد، جهودان مدینه می‌گفتند: مدّت عمر دنیا هفت هزار سال خواهد بود«۱»، و خدای تعالی به هر هزار سال ما را یک روز عذاب کند، مدّت مقام ما در دوزخ بیش از هفت روز نباشد. قتاده و عطا گفتند: مراد بدین آن چهل روز است که ایشان گوساله پرستیدند، و آن مدّت غیبت موسی بود از ایشان، خدای تعالی بر ایشان رد کرد بقوله: قُل أَتَّخَذتُم عِندَ اللّهِ عَهداً، بگو ای محمّد. «الف» الف استفهام است که مفتوح است، و همزه وصل بیفگندند. و اصل او اینکه چنین بود: أ اتّخذتم، [همزه]«۲» دوم بیفگندند تا دو همزه مجتمع نشوند که ثقیل«۳» باشد و معنی تقریر و تقریع است، بگو که بنزدیک خدای عهدی و پیمانی گرفته‌ای! فَلَن یُخلِفَ اللّهُ عَهدَهُ که پس خدای عهد و پیمان خود را خلاف نکند. عبد اللّه مسعود گفت: مراد به «عهد»، توحید است، یعنی عهد«۴» گرفته‌ای به توحید! چنان که گفت: إِلّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحمنِ عَهداً«۵»، یعنی قال: لا اله الّا اللّه مخلصا. «ام»، معادل همزه استفهام است، یقول القائل: أ زید عندک ام عمرو، یا بر خدای چیزی می‌گویی که نمی‌دانی. «بلی»، به معنی بل آید«۶»، و در او معنی استدراک بود، چنان که کسی گوید: ما فعلت کذا و ما قلت کذا، او در جواب گوید: بلی فعلت و قلت، و بعضی نحویان گفتند: «بلی» دو معنی دارد: یکی نفی خبر ماضی و اثبات خبر مستقبل. و کسائی گفت: فرق میان «بلی» و «نعم» آن است که: بلی جواب استفهامی بود که بر سبیل جحد باشد، و نعم جواب استفهامی بود که در او جحد نباشد، و مثال اوّل قوله: أ لَم یَأتِکُم نَذِیرٌ قالُوا بَلی«۷» ...، أ لَستُ بِرَبِّکُم قالُوا بَلی«۸» ...، و مثال دوم قوله: أ إِنّا لَمَبعُوثُون، أ وَ آباؤُنَا الأَوَّلُون، قُل نَعَم«۹» لَن تَمَسَّنَا النّارُ. مَن کَسَبَ

سَیِّئَةً، به معنی«۱» من عمل سیئة و جمعها، تشبیه به کسب مال. اصل او در نفع باشد، پس به کثرت استعمال عام شد در همه فعل، و اگر چه در او مضرّت باشد. قتاده و إبن جریج گفتند: مراد به «سیئه» اینکه جا شرک است، و نیز قول [۱۰۶- پ] عبد اللّه عبّاس است و مجاهد و ابو وائل. سدّی گفت: مراد همه گناه است شرک و جز شرک، و قول اوّل درست‌تر است، و قول دوم هم نیک باشد به انضمام شرک برای آن که ما دون شرک را عذاب دایم نباشد الّا به شرک، یا به اضافه شرک با دیگر گناه. امّا آن که حمل کنند بر فسق بی شرک، لایق نباشد و ملایم خلود در دوزخ لقوله تعالی: وَ یَغفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَن یَشاءُ«۲» وَ أَحاطَت بِهِ خَطِیئَتُهُ احاطت، گرد در آمدن باشد، و کذلک الاحداق و الحفوف، یقال: احاط به کذا و احدق و حفه بمعنی واحد. و در معنی «احاطت» خلاف کردند. عبد اللّه عبّاس و ضحّاک و عطا و ابو وائل گفتند: مراد آن است که بر شرک بمیرد. ربیع خثیم گفت: اصرار باشد بر کبایر. کلبی گفت: احاطت خطیئت آن باشد که گناهی کند که او را به هلاک برد، من قوله: إِلّا أن یُحاطَ بِکُم«۵». و قول آن کس که گفت: مراد آن است که گناه محیط شود بر«۶» حسنات و آن را احباط کند درست نیست، برای آن که احباط بنزدیک ما باطل است- چنان که بیان کرده شود. مجاهد گفت: مراد به احاطه خطیئه آن است که چون گناهی کند، نکته سیاه بر دلش افتد، و چون گناه دو کند سیاهی بیشتر شود، و چندان که گناه می‌فزاید ------------------------------ (۱). همه نسخه بدلها: المعنی. (۲). سوره نساء (۴) آیه ۴۸. (۳). مج، وز و حمل. (۴). مج، وز کنند. (۵). سوره یوسف (۱۲) آیه ۶۶. [.....] (۶). همه نسخه بدلها: به. صفحه : ۳۲ سیاهی می‌فزاید تا جمله دل«۱» سیاه شود، اینکه است معنی احاطت. اهل مدینه خطیئاته خواندند بر جمع«۲»، و باقی قرّاء خطیئة بر وحدان. فَأُولئِکَ أَصحابُ النّارِ، ایشان ملازمان دوزخ باشند و اصل صحبت ملازمت بود، و ملازم هر کاری را صاحب او گویند، و منه اصحاب السّوق و اصحاب السّلطان و اصحاب رسول اللّه- علیه السّلام- و رضی عنهم. و «نار» با آن که «لام» تعریف در اوست، چون علمی است دوزخ را از روی شرع، «هم» عماد است یا فصل- چنان که شرح دادیم. «فیها»، راجع است با دوزخ. خالِدُونَ، خالد مقیم ثابت باشد، و اگر چه بر سبیل دوام نبود، بیانش قوله تعالی: أَخلَدَ إِلَی الأَرضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ«۳»وَ الَّذِینَ آمَنُوا، آنگه قدیم- جلّ جلاله- برای آن که دانست که صلاح مکلّفان متعلّق است به آن که چون وعیدی کند ایشان را مقرون کند به و عدی، و چون و عدی کند مقرون کند به وعیدی، چه مکلّفان عند اینکه [۱۰۷- ر] به صلاح نزدیک باشند و از فساد دور شوند تا آنچه داعی بود ایشان را به فعل طاعات و صارف بود ایشان را از فعل مقبّحات بطرفی الوعد و الوعید و التّرغیب و التّرهیب و اقتران الوعد و الوعید و ذکر الجنّة و النّار علی ابلغ الوجوه«۵» بود تا اعذار و انذار و تحریض و منع بغایت رسانیده باشد. اگر گویند در اینکه آیت چه گویی! نه خلود را تفسیر بر دوام باید دادن! ------------------------------ (۱). همه نسخه بدلها: دلش. (۲). اساس وبل (!) با توجّه به دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۳). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۶. (۴). همه نسخه بدلها جز. (۵). همه نسخه بدلها: الوجه. صفحه : ۳۳ گوییم: لا محاله چنین باید کردن، و لکن نه برای ظاهر را، بل برای اجماع امّت را. و اگر ما را با ظاهر رها کردندی، حمل خلود هم بر دوام نکردمانی«۱»، چه معنی او در لغت عرب آن است که گفته شد، و لکن اینکه جا اجماع امّت ما را حمل کرد بر آن که خلود را بر دوام تفسیر دهیم، و در آیت اوّل چنین نیست«۲».

[سوره البقرة (۲): آیات ۸۳ تا ۸۵]

[اشاره]

وَ إِذ أَخَذنا مِیثاقَ بَنِی إِسرائِیلَ لا تَعبُدُونَ إِلاَّ اللّهَ وَ بِالوالِدَینِ إِحساناً وَ ذِی القُربی وَ الیَتامی وَ المَساکِینِ وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسناً وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ ثُمَّ تَوَلَّیتُم إِلاّ قَلِیلاً مِنکُم وَ أَنتُم مُعرِضُونَ (۸۳) وَ إِذ أَخَذنا مِیثاقَکُم لا تَسفِکُونَ دِماءَکُم وَ لا تُخرِجُونَ أَنفُسَکُم مِن دِیارِکُم ثُمَّ أَقرَرتُم وَ أَنتُم تَشهَدُونَ (۸۴) ثُمَّ أَنتُم هؤُلاءِ تَقتُلُونَ أَنفُسَکُم وَ تُخرِجُونَ فَرِیقاً مِنکُم مِن دِیارِهِم تَظاهَرُونَ عَلَیهِم بِالإِثمِ وَ

الْعُدوانِ وَ إِن يَأْتُوكُم أَسارى تُفادُوهُم وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيكُم إِخراجُهُم أَ فَتُؤمِنُونَ بِبَعضِ الكِتابِ وَ تَكفُرُونَ بِبَعضٍ فَما جَزاءُ مَن يَفعَلُ ذلِكَ مِنكُم إِلاّ خِزيٌ فِي الحَياةِ الدُّنيا وَ يَومَ القِيامَةِ يُرَدُّونَ إِلى أَشَدِّ العَذابِ وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُونَ (۸۵)

[ترجمه]

چون فرا گرفتیم«۳» پیمان پسران یعقوب که نپرستند جز خدای را و به مادر و پدر نیکوی کردن و با خویشان و بی پدران و درویشان، و بگویید مردمان را نیکویی و به پای داری نماز، و بدهی زکات، پس برگردیدی«۴» مگر اندکی از شما، و شما برگشته بودی. و چون فرا گرفتیم«۵» پیمان شما که نریزی خونهایتان و بیرون نکنی خود را از سراهایتان، پس اقرار«۶» دادی و شما گواهی می‌دادی. پس شما ای جماعت؟ می‌کشید خود را و بیرون می‌کنی جماعتی را از شما از سراهایشان«۷» یاری می‌دهی بر ایشان به گناه و بیدادی، و اگر به شما آیند اسیران فدا کنی ایشان را، و اینکه حرام است بر شما بیرون کردن ایشان، می‌بگروی به بهری --- ---------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: نکنیم. (۲). دب، آج، فق، مب: است، مب، مر و اللّه ولیّ التوفیق، قوله تعالی، دیگر نسخه بدلها و اللّه ولیّ التّوفیق. (۳)، ۵. مج، وز، آج، لب، فق: ها گرفتیم. (۴). مج، وز: بر گردید. (۶). مج، وز: قرار. (۷). مج، وز، دب، آج، لب، فق: سراهایتان. صفحه : ۳۴ توریت و کافر می‌شوی به بهری، چه باشد پا داشت«۱» آن که«۲» اینکه کند از شما! مگر رسوایی در زندگانی دنیا، و روز قیامت باز برندشان با سخت‌تر عذاب، و نیست خدای غافل از آنچه ایشان می‌کنند [۱۰۷- پ]. قوله تعالی: وَ إِذ أَخَذنا، و یاد کن ای محمّد«۳». «اذ» ظرف زمان ماضی بود و ظرف معمول باشد، و معمول را عامل باید، لابد فعلی تقدیر باید کردن. چون فرا گرفتیم«۴» پیمان بنی اسرایل یعنی پسران یعقوب بر آن که جز خدای را نپرستند، یعنی بر توحید خدای و بر آن که خدای را یکی دانند و یکی گویند و با او همتا و انباز نگیرند. عبد اللّه عبّاس گفت: میثاق عهدی سخت باشد، و وثیقه که استواری بود از اینکه جاست، و واثق استوار بود. لا تَعبُدُونَ إبن کثیر و حمزه و کسائی به « یا » خوانند، و باقی قرّاء به «تا» خوانند علی الخطاب. آنان که به مغایبه خوانند، گویند: ضمیر راجع است با بنی اسرایل، و آنان که بر خطاب خوانند، حمل کنند بر آن که باقی آیت بر خطاب است من قوله: قُولُوا لِلنّاسِ حُسناً وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ تا به آخر آیت. و بصریان گفتند: «ان» مضمر است اینکه جا، و همچنین فی قوله: لا تَسفِكُونَ دِماءَكُم«۵» أَ فَغَيرَ اللّهِ تَأمُرُونِّي أَعبُدُ«۶» وَ بِالوالِدَينِ إِحساناً «با» تعلّق دارد به محذوفی، و تقدیر اینکه است که: وصّیناهم او امرناهم، ما ایشان را وصیّت کردیم یا ایشان را فرمودیم که با مادر و پدر نیکویی کنید، و مادر و پدر را«۳» به هم والدین خواند، با آن که مادر والده باشد برای تغلیب مذکّر بر مؤنّث که عرب چون مذکر و مؤنّث به هم جمع شوند در کلام و اگر چه مؤنّث به عدد بیشتر باشد غلبه مذکّر را دهند«۴». خدای تعالی از تعظیم حقّ مادر و پدر حقّ ایشان با حقّ خود پیوست و احسان با ایشان از پی توحید خود گفت. و در خبر هست که: چون ابتدای اسلام بود و اوّل هجرت بود، رسول- علیه السّلام- از مکّه به مدینه آمده بود و مسجد بنا کرده، ستونی است که آن را حنّانه خوانند. رسول- علیه السّلام- بر آن ستون«۵» تکیه کردی و برای صحابه خطبه کردی بر پای استاده. چون مسلمانان بیشتر شدند و عدد و عدّت بسیار شد، دستوری خواستند و گفتند: ما را خوش نیست که ما نشسته و تو بر پای استاده ما را خطبه می‌کنی. دستور باش«۶» ما را تا برای تو منبری سازیم تا بدان جا خطبه کنی«۷»! گفت: روا باشد، اینکه منبر که امروز هست بساختند. رسول- علیه السّلام- آن روز از در مسجد در آمد و آهنگ منبر کرد و نزدیک ستون«۸» حنّانه نرفت، منبر سه پایه بود پا بر پایه اوّل نهاد و گفت: آمین، و بر دوم نهاد و سوم«۹» همچنین، و کس«۱۰» را ندیدند که دعا می‌کرد. چون بر منبر شد و بنشست خطبه ----------------------------------

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیاورد. (۲). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: ها گرفتیم. (۳). وز هر دو را، دب، آج، لب، فق، مب، مر هر دو. (۴). وز، آج، لب، دب، فق، مب، مر: دهد. (۵). وز، آج، لب: استون. (۶). آج، لب، فق، باشی، مب، مر: باشد. (۷). وز، آج، لب، فق، مب، مر او. (۸). دب، مب: استون، وز، آج، لب، فق، مر: اسطوانه. [.....] (۹). دب: سیوم، وز: سهام، فق، مب، مر: سیم.

(۱۰). فق، مب: کسی. صفحه : ۳۶ آغاز کرد، آن پاره چوب که از آن ستون«۱» بداشته بود که رسول- علیه السّلام- بر آن تکیه کردی ناله آغاز کرد تا چندانی بنالید که آوازش بالای آواز پیغامبر بر آمد. رسول- علیه السّلام- از منبر به زیر آمد و سر آن«۲» چوب درکش«۳» گرفت [۱۰۸- ر] چون مادری که کودکی را خاموش کند. آنگه گفت: به آن خدایی که مرا بحقّ به خلق«۴» فرستاد که اگرش خاموش نکردمی تا قیامت بر فراق من می‌نالیدی. گفتند: یا رسول اللّه؟ چون از در درآمدی«۵» و به پایه منبر بر شدی«۶»، سه بار آمین گفتی«۷»، و کس دعایی نمی‌کرد! گفت: بلی، جبریل دعا می‌کرد و شما نمی‌شنیدی. چون پا بر پایه اوّل نهادم، جبریل گفت: من ادرک والدیه او واحدا منهما و لم یغفر له ابعده اللّه، هر که مادر و پدر را دریابد یا یکی را از ایشان و او را نیامرزند، ابعده اللّه، خدای او را هلاک کناد. من گفتم. آمین؟ چون پا بر پایه دوم نهادم، گفت: هر که ماه رمضان دریابد و او را نیامرزند، ابعده اللّه، خدای تعالی او را هلاک کناد. من گفتم: آمین؟ چون پا بر پایه سوم«۸» نهادم، گفت: هر که پیش او ذکر تو کنند و نام تو برند، و بر تو سلام«۹» نفرستد ابعده اللّه، خدای تعالی او را هلاک کناد، من گفتم: آمین؟ و رسول- علیه السّلام- می‌گوید: الجنّهٔ تحت اقدام الامّهات ، بهشت در زیر پای مادران است. وَ ذِی الْقُرْبی، و خداوند نزدیکی، یعنی خویش. و «قربی» قرابهٔ باشد، و او مصدر است کالحسنی و الشّوری، قال طرفهٔ: و قرّبت بالقربی و جدّک إنّنی

متی یک امر للنّکیثهٔ [اشهد]«۱۰» وَ الْیَتامی، و یتامی جمع یتیم باشد چون ندامی و ندیم، و یتیم طفل باشد که او را در طفولیّت پدر بمیرد، اگر پس از بلوغ او باشد یتیمش نخوانند، لقوله- علیه السّلام:۱۱» لا- یتم« بعد حلم، یتیمی نباشد از پس خواب دیدن. وَ الْمَساکِینِ، جمع ------------------------------ (۱). وز، دب، آج، لب، مب، مر: استون، فق: اسطون. (۲). دب، مب، مر، آج، لب، فق: ستون. (۳). فق، مر: در بر. (۴). وز، دب، آج، لب، فق، مر: خلقان. (۵). دب، آج، لب، فق، مر: در آمدید. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شدید. (۷). دب، آج، لب، فق، مب: گفتید. (۸). دب، فق، مب، مر: سیم. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: صلوات. (۱۰). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۱۱). وز، آج، لب، فق، مر: یتیم. صفحه : ۳۷ مسکین باشد، و مسکین مفعیل باشد از سکون، و او درویشی بود که او را چیزکی باشد و کفافش نبود. وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً، محذوفی هست اینکه جا، و تقدیره«۱»: و قلنا لهم قولوا [للنّاس حسنا]«۲»، و ما ایشان را گفتیم که مردمان را نکویی گویی. اهل حجاز حسنا خوانند علی المصدر، و حمزه و کسائی و خلف حسنا علی النّعت به فتح الحاء و السّین، ای قولا حسنا. و عیسی بن عمر«۳» در شاذّ خواند حسنا«۴»، و اینکه لغت«۵» است در حسن، کذعر«۶» و ذعر، و رعب و رعب و سحت و سحت، و عاصم الجحدریّ خواند: احسانا، ای قولا نافعا لهم، و معنی آن باشد که به ایشان خیرخواهی در گفتن، و نیز خوانده‌اند: حسنی ای کلمهٔ حسنی، مردمان را سخن نکو گوی. بهری دگر گفتند: معنی آن است که قولوا للنّاس [حسنا]«۷»، ای لمحمّد«۸» حسنا، رسول مرا محمّد مصطفی را- صلوات اللّه علیه- نکو گوی، یعنی به نبوّت او اقرار دهی و نعت و صفت او که در توریت دیده‌ای پنهان باز مکنی و تصدیق او کنی. عبد اللّه عبّاس و إبن جریج و سعید جبیر و مقاتل گفتند: مراد آن است که رسول مرا به راست داری، دلیلش قوله تعالی: أَ لَمْ یَعِدْکُمْ رَبُّکُمْ وَعْداً حَسَناً«۹» ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ، «ثمّ» حرف عطف است، و معنی او مهلت و تراخی بود. و «تولّی»، اعراض و پشت بر کردن باشد، پس پشت بر آن میثاق و عهد کردی، یعنی خلاف کردی آن را و وفا نکردی با آن. إِلَّا قَلِیلًا مِنْکُمْ، «إلّا» حرف استثناست، و ------------------------------ (۱). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: و تقدیر اینکه است که. [.....] (۲)، ۷. اساس: ندارد، از وز: افزوده شد. (۳). آج، لب، فق: عمرو. (۴). وز، آج، لب، فق، مب، مر به ضمّ «حا» و «سین». (۵). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: لغتی. (۶). وز، آج، لب، فق، مب، مر: مثل ذعر. (۸). وز: بمحمّد. (۹). سوره طه (۲۰) آیه ۸۶. صفحه : ۳۸ استثنا اخراج بعضی بود از جمله«۱» چیزی که اگر نه او باشد صحیح بود دخول او در آن. و «سین»، در او طلب راست، و معنی او در تازی طلب صرف کردن بود، یعنی می‌خواهی که برگردانی مستثنی را از آن که داخل بود در مستثنی منه، و نصب او بر استثناست. حق تعالی خواست تا باز نماید که:

همه را اینکه حکم نبود، و همه اینکه بی عهدی نکردند، جماعتی اندک بودند که به خلاف آن کردند که جمهور قوم و سواد اعظم«۲» بر آن بودند تا بدانی که قدیما مردمان ممدوح اندک بوده‌اند، اگر اینکه جاست إِلّا قَلِیلًا مِنکُم، اگر در قصّه طالوت است: فَشَرِبُوا مِنهُ إِلّا قَلِیلًا مِنهُم«۳» وَ قَلِیلٌ مِن عِبادِیَ الشَّکُورُ«۴»، اگر در قصّه داود است: إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ قَلِیلٌ ما هُم«۵» کَم مِن فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَت فِئَةً کَثِیرَةً بِإِذنِ اللّهِ«۶» وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلّا قَلِیلٌ«۷»، اگر قول آن«۸» شاعر است که قوم او را به اندکی طعنه می‌زنند، به جواب می‌گوید:

قلت لها إنّ الکرام قلیل پس معلوم شد که همه اندک ممدوح بوده‌اند و بسیار مذموم. منکم، «من» تبیین راست، و «کم» ضمیر مجرور متّصل است. و انتم، «واو» حال راست، و «انتم» ضمیر مرفوع منفصل است بر ابتدا. و «اعراض» عدول بود از چیزی، و نقیض او اقبال بود، و برای آن جمع کرد از میان تولّی و اعراض تا بدانند که هم به صورت هم به معنی تارک آن میثاق بودند و ناقض آن عهد. قوله: وَ إِذ أَخَذنا مِیثاقَکُم، یاد کن نیز چون فرا گرفتیم«۹» از شما«۱۰» عهد و میثاقتان و سوگند و استواریتان. لا تَسفِکُونَ دِماءَکُم، که نریزی خونهاتان و کس ------------------------------ (۱). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر به. (۲). وز: و معظم. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۴۹. (۴). سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۳. (۵). سوره ص (۳۸) آیه ۲۴. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۲۴۹. (۷). سوره هود (۱۱) آیه ۴۰. [.....] (۸). وز: و اگر آن، دب، آج، لب، فق، مب، مر: و اگر. (۹). وز، دب، آج، لب، فق، مب: ها گرفتیم. (۱۰). وز تا، دب، آج، لب، فق، مب، مر با. صفحه : ۳۹ خون خود نریزد، یعنی بعضی خون بعضی، پس خون ایشان را بمثابت یک نفس کرد، گفت: خون«۱» آنان ریختن که از جنس و قبیل و ملّت و دین شما باشند، همچنان باشد که خون خود ریختن. وَ لا تُخرِجُونَ أَنفُسَکُم مِن دِیارِکُم، و خویشتن را از سرایهاتان بیرون نکنی همین معنی دارد، یعنی بعضی بعضی را اخراج نکنی، چون قوم همه از یک ملّت و یک جنس بودند همه را یکی خواند، چنان که رسول- علیه السّلام- گفت: المؤمنون کنفس واحدة، یک معنی اینکه است. و یک معنی آن که: آن کس که کسی را بکشد و شرع راه«۲» چنان نهاده باشد که او را به قصاص باز باید کشتن، به معنی چنان است که خود را کشته است، چنان که حق تعالی گفت: وَ لَکُم فِی القِصاصِ حَیاةٌ«۳». و جماعتی مفسّران گفتند: آیت در شأن بنی قریظه و بنی النّضیر«۴» آمد که خدای تعالی ایشان را فرمود که: یکدگر را نکشند، و قوی ضعیف را بر مال و ملک خود«۵» غلبه نکند و سرای و ملک او به غصب«۶» نگیرد، و اگر کسی از ایشان اسیری بگیرد فدیه کند«۷» [۱۰۹- ر] و باز خرند او را به آن دو«۸» وفا نکردند، به یکی وفا کردند. ثُمَّ أَقرَرتُم وَ أَنتُم تَشهَدُونَ، پس اقرار دادی و گواهی می‌دهی بر آن، اقرار بر خود و گواهی«۹» بر دیگران، و «واو» حال راست. و خلاف کردند در آن که اینکه حکم«۱۰» با ایشان بود یا با اسلاف ایشان. ابو العالیه گفت: اینکه قصّه اسلاف ایشان است، خدای تعالی حوالت با ایشان کرد، چنان که در آیات متقدّم برفت«۱۱». عبد اللّه عبّاس گفت: خطاب با ایشان است و مراد ایشانند، اعنی جهودان عهد رسول- علیه السّلام. و حمل کردن بر عموم اولیتر باشد تا فایده را شاملتر بود، چه از میان هر دو قول تنافی نیست. ------------------------------ (۱). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: چون خون. (۲). مر: راه شرع. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۹. (۴). وز، دب، لب، فق، مب، مر: بنی النّضر. (۵). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: او. (۶). فق، مب: به غضب. (۷). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: کنند. (۸). دب، آج، لب، فق، مب: او را بروی. (۹). آج، لب، فق، مب، مر می‌دهی. (۱۰). آج، لب خالص، فق، مب، مر: خاص. (۱۱). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر و. [.....] صفحه : ۴۰ و قولی دیگر در وَ أَنتُم تَشهَدُونَ، آن است که: شما در باره خود مقرّی و بر اسلاف خود گواهی که خدای تعالی بر ایشان عهد گرفت تا با«۱» اقرار اسلاف خود گواهی دهند. ثُمَّ أَنتُم هؤُلاءِ، و التّقدیر یا هؤلاء و حرف ندا بیفگندند«۲» لدلالة الکلام علیه، برای آن که عرب حرف ندا بسیار بیفگند چون در کلام بر او دلیل بود، کقوله تعالی: یُوسُفُ أَعرِض عَن هذا«۳» وَ إِذ قالَ إِبراهِیمُ لِأَبِیهِ آزَرَ«۴» تَقتُلُونَ أَنفُسَکُم، خویشتن را می‌کشی، یعنی بعضی بعضی را، و گروهی را هم از خویشتن از سراهاتان«۷»

بیرون می کنی. تَظاهَرُونَ عَلَیهِم. اهل کوفه به تشدید خواندند«۸» اینکه جا و در تحریم«۹»، و تقدیره«۱۰»: تتظاهرون«۱۱»، یک «تا» را قلب کردند با «ظا»، پس ادغام کردند. و باقی قرّاء به تخفیف خواندند، و محلّ او نصب است بر حال، تقدیر چنان است که: متظاهرین علیهم، ای متعاونین، برای آن که یار را پشت خوانند که پشت صاحب قوی دارد«۱۲»، و از اینکه جاست که در عبارت فرقی نبود میان آن که گویند: یاری او می کند، و میان آن که پشتی او می کند. و تظاهر، تعاون باشد، و تفاعل از میان جماعت باشد، پنداری جماعتی‌اند در معاونت پشت با هم داده، قال الشّاعر: تظاهرتم اشباه نیب تجمّعت

علی واحد لازلتم قرن واحد -------------------------------- (۱). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر. (۲). وز، دب، آج، لب، فق: بیفگند. (۳). سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۹. (۴). سوره انعام (۶) آیه ۷۴. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر فتح. (۶). دب، مب، مر: ازر. (۷). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: سرایهاشان. (۸). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: خوانند. (۹). اساس: در متحرم، دب: در محرم، آج: در محرم متحرم، لب: در محترم متحرم، همه نسخه بدلها بجز مج و آنان که به تشدید خوانند، با توجّه به وز و مب تصحیح شد. (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مج: بر تقدیر. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز مج باشد. (۱۲). وز، آج، لب، فق، مب، مر: پشت صاحبش قوی دارند. صفحه : ۴۱ و بعضی نحویان گفتند: هؤلاء بدل انتم است و تأکید او، و تقدیره«۱»: ثمّ انتم القوم تقتلون انفسکم. و اعان علیه خلاف اعانه باشد. اعانه، یاری داد او را، و اعان علیه یاری داد دشمن«۲» را بر او، برای اینکه گفت شاعر: اعان علیّ الدّهر إذ حکّ برکة

کفی الدّهر لو وکّلته بی کافیا و از اینکه جاست قول خدای: و ان تظاهرا«۳» ...، ای تعاونا، و قوله: سِحرانِ«۴»قال قال ...، و ظهیر، عون باشد فی قوله تعالی: وَ المَلائِکَةُ بَعدَ ذلِکَ ظَهِیرٌ«۶»، [۱۰۹- پ] و شاعر گفت: تکثّر من الاخوان ما اسطعت«۷» إنّهم

عماد إذا استنجدتهم و ظهیر و ما بکثیر الف خلّ و صاحب

و انّ عدوّا واحدا لکثیر و اینکه معنی است قول رسول- علیه السّلام- المرء کثیر بأخیه، مرد به برادرش بسیار باشد، یعنی به برادر عزیز و قوی باشد، یعنی به معاونت و مظاهرت او. بِالإِثمِ، به معصیت. وَ العُدوانِ، و ظلم و تعدّی. و گفته‌اند: «اثم» گناهی باشد که از تو تعدّی نکند، و «عدوان» گناهی که از تو به دیگری شود، و «اثم» جامع باشد جمله را، چه هر چه [به آن]«۸» مستحقّ ذمّ باشد«۹» آن را اثم خوانند، و عدوان مجاوزة الحقّ باشد. وَ إِن یَأتُوکُم أُساری«۱۰»، [اسری]«۱۱» قراءت حمزه است علی وزن فعلی، کقتیل و قتلی، و جریح و جرحی. «تفدوهم» هم قراءت حمزه است بی «الف» در هر دو جایگاه. و باقی قرّاء از نافع و عاصم و کسائی و یعقوب و إبن کثیر و ابو عمرو و إبن عامر: أُساری تُفادُوهُم خواندند، و اساری جمع جمع بود، یقال: اسیر و جمعه اسری و جمعها اساری، و الاسر، الشّدّ، اسر به بستن باشد، و اسیر فعیل باشد به معنی مفعول. -------------------------------- (۱). مج: ندارد، دیگر نسخه بدلها: تقدیر آن باشد. (۲). مج: ندارد، دیگر نسخه بدلها او. [.....] (۳). سوره تحریم (۶۶) آیه ۴. (۴). اساس و دیگر نسخه بدلها، جز مج: ساحران، با توجّه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد. (۵). سوره قصص (۲۸) آیه ۴۸. (۶). سوره تحریم (۶۶) آیه ۴. (۷). اساس و همه نسخه بدلها: ما استطعت، با توجّه به چاپ شعرانی (۱/ ۲۴۵) و معنی عبارت تصحیح شد. (۸). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: باشند. (۱۰). اساس: اسری، با توجّه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به نسخه دب افزوده شد. صفحه : ۴۲ مفضّل بن سلمه گفت، از ابو عمرو بن العلاء پرسیدم که: فرقی هست میان اسری و اساری! گفت: بلی، اسری آنان باشند که در دست دشمن باشند و اگر چه بند ندارند، و اساری آنان باشند که

در بند باشند، و قول اوّل معتمدتر است. و فدیه آن مال باشد که بدهند تا اسیر را به آن باز خرند، و بی «الف» از بنای ثلاثی باشد، اعنی«۱» تفدوهم، یقال: فدیته افدیه، و با «الف» از بنای مفاعله باشد، یقال: فادیته افادیه، قال الشّاعر: قفی فادی اسیرک انّ قومی

و قومک ما أری لهم اجتماعا وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَیکُم إِخراجُهُم، و اخراج ایشان بر شما حرام است. عبد اللّه عبّاس و عکرمه و سدّی گفتند: معنی آیت آن است که بنی قریظه حلفای اوس بودند، و بنی النّضیر حلفای خزرج بودند، و چون از میان اوس و خزرج قتال بودی، بنی قریظه و بنی النّضیر به یاری حلیفان خود آمدندی و هر دو قبیله از جهودان بودند و یکدیگر را می‌کشتندی. چون اسیری را بگرفتندی از جانبین فدیه کردندی و باز خریدی«۲»، عرب ایشان را عیب کردند«۳» و گفتند«۴» ایشان را«۵» روا می‌داری کشتن و اسیر رها کردن«۶» روا نمی‌داری تا فدیه می‌کنی! گفتند: امّا فدیه ما را فرموده‌اند در توریت، و قتل ایشان ما را حرام کرده‌اند در توریت، و لکن انفه«۷» ما را رها نمی‌کند که حلفای خود را اسیر و مستذل بینیم، برای ایشان با خویشان خود و هم ملّتان خود قتال می‌کنیم. و «حلفا» جمع حلیف باشد، و حلیف هم سوگند بود. خدای تعالی بر ایشان عیب کرد و انکار کرد بر ایشان و به لفظ استفهام و معنی تقریع و ملامت ایشان را گفت: أَ فَتُؤمِنُونَ بِبَعضِ الکِتابِ وَ تَکفُرُونَ بِبَعضٍ، به بعضی توریت ایمان می‌داری و به بهری کافر می‌شوی، یعنی به فدیه کردن ایمان داری و به تحریم قتل کافری؟ فَما جَزاءُ مَن یَفعَلُ ذلِکَ، «ما» استفهام راست، چیست جزای آن کس که ------------------------------- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: یعنی. (۲). همه نسخه بدلها: خریدندی. (۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: کردندی. (۴). مب: گفتندی. (۵). آج، لب، فق، مب، مر که. [.....] (۶). دب، آج، لب، فق: ها کردن. (۷). مج، وز، مر: انفت. صفحه : ۴۳ اینکه کند که ذکر آن برفت از ایمان به بعضی کتاب و کفر به بعضی! و «ذلک» اشارت به اینکه«۱» است [۱۱۰- ر]. مِنکُم، از شما که جهودانی. الّا خزی، ای ذلّ و صغار. خزی مذلّت و مهانت باشد، و خزی هلاک باشد و عذاب. و خزی خصلتی باشد که یخزی منه، ای یستحیی«۲»، از او شرم دارند. مفسّران در اینکه خزی که در دنیا بود ایشان را، خلاف کردند. بهری گفتند: آن حکم بود که خدای تعالی بکرد که قاتل را قصاص کنند، و از ظالم و متعدّی انتقام کشند برای مظلوم. بهری دگر گفتند: خزی اینکه جزیه است که خدای تعالی بر ایشان نهاد تا به دست خود می‌گزاردند«۳» ذلیل و مهین، عَن یَدٍ وَ هُم صاغِرُونَ«۴». بهری دگر گفتند: مراد به خزی دنیا آن است که چون رسول- صلّی اللّه علیه و آله- به زیر حصن بنی النّضیر فرود آمد، بیست و پنج روزشان حصار داد. ایشان به زینهار آمدند و از رسول- علیه السّلام- در خواستند که: سعد معاذ را به حکم«۵» کند تا بر حکم او فرود آیند. بر اینکه قرار افتاد. رسول- علیه السّلام- سعد معاذ را به حاکم کرد تا از میان ایشان و میان رسول حکم کند. سعد معاذ حکم کرد که: مردان را بباید کشتن و زنان را به ورده«۶» باید آوردن، و مالشان قسمت باید کردن. رسول- علیه السّلام- گفت: یا سعد لقد حکمت فیهم بحکم اللّه من فوق سبعة ارقعة، ای سعد حکمی کردی که خدای تعالی همان حکم کرد از بالای هفت آسمان. رسول- علیه السّلام- بفرمود تا مردان«۷» را فرود آوردند، و ایشان نهصد مرد بودند و ایشان را با مدینه آوردند. و زنان و کودکان را به بردگی«۸» بیاوردند و مالهای ایشان قسمت کردند، و چون مردان را با مدینه آوردند ایشان را در سرایی از سراهای بنی النّجار فرود آوردند. رسول- علیه السّلام- بیامد به آن جا که امروز بازار است، و بفرمود تا چند خندق ------------------------------- (۱). مج، وز: آن. (۲). همه نسخه بدلها که. (۳). همه نسخه بدلها: می‌گزارند. (۴). سوره توبه (۹) آیه ۲۹. (۵). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: حاکم. (۶). آج، فق، مر: برده. (۷). مج خود. (۸). همه نسخه بدلها: برده. صفحه : ۴۴ بکندند، و امیر المؤمنین- علیه السّلام- حاضر آمد و ایشان را بیرون آوردند گروه گروه، و علی را می‌فرمود تا ایشان را گردن می‌زد و در آن خندق می‌انداخت. و حیی اخطب و کعب اشرف در میان ایشان بودند، ایشان دو رئیس بودند در میان قوم. کعب اشرف را گفتند: با ما چه خواهند کرد! گفت: فی کلّ موطن لا تعقلون اما ترون الدّاعی لا ینزع و من ذهب منکم لا یرجع هو و اللّه القتل، گفت: در هر جای عقل به کار«۱» نداری، نمی‌بینی که داعی باز نمی‌استد«۲» و هر که از ما می‌بشود

باز نمی‌آیـد، قتل است و کشـتن. و حیی اخطب را بیاوردنـد، دسـتها با گردن بسـته تا پیش رسول آوردندش، چون در رسول نگرید گفت: ۳» و اللّه ما لمت« نفسـی علی عداوتک و لکن من یخذل اللّه یخذل، گفت: به خدای که خود«۴» بر دشمنی تو ملامت نکردم و لکن آن را که خـدای مخـذول بکنـد مخذول شود. آنگه روی به قوم کرد و گفت: لا بدّ من امر اللّه، کتاب و قدر و ملحمهٔ کتبت علی بنی اسـرائیل، گفت: کار خدای لابدّ بباشد، نوشته‌ای و قضایی و کالزاری«۵» است که بر بنی اسـرایل نوشته‌اند. چون او را پیش [۱۱۰- پ] امیر المـؤمنین«۶»- علیه السّـلام- آوردند«۷» تا گردنش بزند، گفت: قتلهٔ شـریفهٔ بید شـریف، کشـتن شـریف«۸» به دست مردی شـریف. آنگـاه او را گفت: اینکه حلّه به من رها کن و مگـذار که از من بر کننـد. امیر المؤمنین«۹»- علیه السّلام- گفت: هی اهون علیّ من ذلـک، آن خوارتر است بر من، آنگـاه گردن کشـید«۱۰» و سـر پیش داشت تـا امیر المؤمنین«۱۱» گردنش بزد«۱۲»، و امیر المؤمنین«۱۳»- علیـه السّـلام- پرسـید از آن کس که او را می‌آورد، گفت: او چه گفت چـون او را می‌آوردی«۱۴»! گفت«۱۵»، اینکه بیتها می‌گفت«۱۶»: -------------------------------- (۱). مر بر. (۲). همه نسخه بدلها: ایستد. (۳). لب: ملت. (۴). همه نسـخه بدلها را. [.....] (۵). همه نسخه بدلها: کارزاری. (۶)، ۹، ۱۱، ۱۳. دب، آج، لب، فق، مر علی. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مب: بردند. (۸). همه نسخه بدلها: شریفی. (۱۰). همه نسـخه بدلها: بر کشید. (۱۲). همه نسخه بدلها: بزند. (۱۴). مج، وز، آج، لب، فق، دب در راه. (۱۵). آج، لب، فق، مب، مر چون او را می‌آوردم در راه. (۱۶). همه نسخه بدلها، بجز مب: بیتها بگفت. صفحه ۴۵ : لعمرک ما لام إبن اخطب نفسه

و لکنّه من یخذل اللّه یخذل لجاهد«۱» حتّی یبلغ«۲» النّفس جهدها

و حاول یبغی العزّ کلّ مغلغل امیر المؤمنین- علیه السّلام- در جواب او اینکه بیتها بگفت: لقد کان ذا جدّ و جدّ بکفره

فقید الینا فی المجامع یقتل فقلّدته بالسّیف ضربهٔ محفظ

فصار الی قعر الجحیم یکبّل فذاک مآب الکافرین و من یکن

مطیعا لأمر اللّه فی الخلد ینزل«۳». پس اینکه خزی در دنیا آن«۴» است که بر ایشـان رفت از قتـل مردان و سبی زنان و غنیمت اموال. قوله تعالی: وَ یَومَ الْقِیامَـهِٔ، نصب او بر ظرف است و عامل در او «یردّون»، و اینکه فعل را مجهول خوانند یعنی فاعلش مجهول است و فعل ما لم یسمّ فاعله خوانند و فعل مبنی«۵» برای مفعول به، به اینکه هر سه نام فعلی بود که معـدول«۶» بود از اصل خود«۷»، اعنی از اسناد با فاعل به اسناد با مفعول به«۸»، و روز قیامت ایشان را با سخت‌ترین«۹» عذابی برند، و اینکه لفظ آن جا گویند که ایشان وقتی دیگر آن جا بوده باشند، و لکن فعل مبتدا را هم ردّ و عود گویند«۱۰» چنان که شاعر گفت: فان تکن الایّام احسنّ مرّهٔ

الیّ فقد عادت لهنّ ذنوب«۱۱» و جوابی دیگر از اینکه آن است که: ردّ اینکه جا بر جای خود است، چه«۱۲» ایشان را از اینکه خزی و نکال و عذاب دنیا که ذکر کردیم با عذاب دوزخ خواهند بردن. پس معنی ردّ بر جای خود است و همچنین در بیت«۱۳»: لأنّ«۱۴» من عادهٔ الأیّام و الغالب علیها -------------------------------- (۱). مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: فجاهد. (۲). اساس: بلغ، با توجّه به دب، تصحیح شد. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: منزل. (۴). همه نسخه بدلها: اینکه. (۵). مب را. [.....] (۶). مج، وز: عـدول. (۷). مـج، وز، دب بگردانیـد، آج، لـب، فـق، مب، مر نگردانیـد. (۸). همه نسـخه بـدلها: مفعول. (۹). همه نسـخه بدلها:

سخت‌تر. (۱۰). همه نسخه بدلها بر توسّع. (۱۱). همه نسخه بدلها می‌گوید اگر روزگار وقتی با من احسان کرد اکنون گناهانش باز آمد و او را گناه نبود اوّل تا به دوم حال باز آید. (۱۲). آج، لب، فق، مب: اگر چه، دب: چرا که. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: همچنین در خبر است. (۱۴). آج، لب، فق، مب، مر: الا ـ انّ. صفحه : ۴۶ الاساءة الى اهلها، فكأنّها كانت لها ذنوب ثمّ احسان ثمّ عادت الى ما كان«۱» منها. إِلى أَشَدِّ العَذابِ، اینکه را افعل تفضیل گویند، با سخت‌تر عذابی، و عذاب المی تیز«۲» باشد روان«۳» بر معذّب، و منه عذبة اللّسان، سر زبان را برای آن عذبه خوانند که بر سخن جاری باشد، و ماء عذب، آبی خوش باشد برای آن که خوار«۴» به گلو فرو شود. و اصل کلمه از استمرار است، پس الم مستمر را عذاب گویند. وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ، و خدای تعالی غافل نیست، و غفلت سهو باشد و آن انتفاء«۵» علم باشد پس از حصولش. عَمّا تَعمَلُونَ، اهل مدینه و ابو بکر و یعقوب به «تا» ی خطاب خواندند، و باقی قرّاء به « یا » خوانند خبر از غایب، از آنچه شما می‌کنید یا ایشان می‌کنند«۶».

[سوره البقرة (۲): آیات ۸۶ تا ۹۶]

[اشاره]

أُولئِكَ الَّذِينَ اشتَرَوُا الحَياةَ الدُّنيا بِالآخِرَةِ فَلا يُخَفَّفُ عَنهُمُ العَذابُ وَ لا هُم يُنصَرُونَ (۸۶) وَ لَقَد آتَينا مُوسَى الكِتابَ وَ قَفَّينا مِن بَعدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَينا عِيسَى ابنَ مَريَمَ البَيِّناتِ وَ أَيَّدناهُ بِرُوحِ القُدُسِ أَ فَكُلَّما جاءَكُم رَسُولٌ بِما لا تَهوى أَنفُسُكُمُ استَكبَرتُم فَفَرِيقاً كَذَّبتُم وَ فَرِيقاً تَقتُلُونَ (۸۷) وَ قالُوا قُلُوبُنا غُلفٌ بَل لَعَنَهُمُ اللّهُ بِكُفرِهِم فَقَلِيلاً ما يُؤمِنُونَ (۸۸) وَ لَمّا جاءَهُم كِتابٌ مِن عِندِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُم وَ كانُوا مِن قَبلُ يَستَفتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمّا جاءَهُم ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعنَةُ اللّهِ عَلَى الكافِرِينَ (۸۹) بِئسَمَا اشتَرَوا بِهِ أَنفُسَهُم أَن يَكفُرُوا بِما أَنزَلَ اللّهُ بَغياً أَن يُنَزِّلَ اللّهُ مِن فَضلِهِ عَلى مَن يَشاءُ مِن عِبادِهِ فَباؤُ بِغَضَبٍ عَلى غَضَبٍ وَ لِلكافِرِينَ عَذابٌ مُهِينٌ (۹۰) وَ إِذا قِيلَ لَهُم آمِنُوا بِما أَنزَلَ اللّهُ قالُوا نُؤمِنُ بِما أُنزِلَ عَلَينا وَ يَكفُرُونَ بِما وَراءَهُ وَ هُوَ الحَقُّ مُصَدِّقاً لِما مَعَهُم قُل فَلِمَ تَقتُلُونَ أَنبِياءَ اللّهِ مِن قَبلُ إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ (۹۱) وَ لَقَد جاءَكُم مُوسى بِالبَيِّناتِ ثُمَّ اتَّخَذتُمُ العِجلَ مِن بَعدِهِ وَ أَنتُم ظالِمُونَ (۹۲) وَ إِذ أَخَذنا مِيثاقَكُم وَ رَفَعنا فَوقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا ما آتَيناكُم بِقُوَّةٍ وَ اسمَعُوا قالُوا سَمِعنا وَ عَصَينا وَ أُشرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ العِجلَ بِكُفرِهِم قُل بِئسَما يَأمُرُكُم بِهِ إِيمانُكُم إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ (۹۳) قُل إِن كانَت لَكُمُ الدّارُ الآخِرَةُ عِندَ اللّهِ خالِصَةً مِن دُونِ النّاسِ فَتَمَنَّوُا المَوتَ إِن كُنتُم صادِقِينَ (۹۴) وَ لَن يَتَمَنَّوهُ أَبَداً بِما قَدَّمَت أَيدِيهِم وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ (۹۵) وَ لَتَجِدَنَّهُم أَحرَصَ النّاسِ عَلى حَياةٍ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُم لَو يُعَمَّرُ أَلفَ سَنَةٍ وَ ما هُوَ بِمُزَحزِحِهِ مِنَ العَذابِ أَن يُعَمَّرَ وَ اللّهُ بَصِيرٌ بِما يَعمَلُونَ (۹۶) «۷»

[ترجمه]

آن کسانی که بخریدند زندگانی دنیا به آخرت«۸» سبک نگردانند از ایشان عذاب و نه ایشان را یاری دهند. [۱۱۱- ر] و بدادیم موسی را کتاب توریت و بر اثر او فرستادیم از پس او پیغمبران و بدادیم عیسی پسر مریم را درستیها«۹» و نیرومند کردیم او را به جبریل پاکیزه هر گاه بیاید به شما پیغمبری بدانچه آرزو نکند تنهای شما بزرگ منشی کنید پس گروهی را دروغزن دارید و گروهی را بکشید. و گویند دلهای ما بسته است«۱۰»، لعنت کرد«۱۱» ایشان را خدای به کفر ایشان، اندک است آنچه بگروند. ---

------------------------------ (۱). دب، آج، لب، فق، مر: ما كانت. (۲). دب، آج، لب، فق، مب: اليمى بتر، مر: عذابی الیم بتر. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: روا. (۴). مج: ندارد، آج: گوارا. (۵). اساس: انتقام، با توجّه به مج و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. [.....] (۶). مج می‌کنید. (۷). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۸). وز، آج، لب، فق: زندگانی نزدیکتر به سرای باز پسین. (۹). مج، وز، آج، لب، فق: حجّتها. (۱۰). اساس و همه نسخه بدلهایی که آیات را ترجمه کرده‌اند، معادلی برای کلمه

«بل» نیاورده‌اند. (۱۱). مج، وز: کناد. صفحه : ۴۷ و چون بیامد به ایشان کتاب«۱» یعنی قرآن از نزد خدای راست دارنده مر آن را که با ایشان است یعنی توریت، و بودند از پیش نصرت خواستند بر آن کسان که کافر گشتند چون بیامد به ایشان آنچه بشناختند کافر گشتند به وی، لعنت خدای بر کافران. بد است آنچه خریدند به آن تنهای خود را به آن که کافر گشتند بدانچه فرستاد خدای از حد درگذشتن«۲» به آن که فرو فرستد خدای از فضل خود بر آن که خواهد از بندگانش، بازگشتند با خشمی بر خشمی، و مر کافران راست عذابی خوارکننده. و چون گویند ایشان را بگروید به آنچه فرو فرستاد خدای، گویند بگرویدیم«۳» بدانچه فرستاد«۴» بر ما و کافر شوند بدانچه جز آن«۵» است و او راست است یعنی قرآن، راست دارنده به آنچه با ایشان است یعنی توریت، بگو چرا می‌کشتید«۶» پیغمبران خدای را از پیش اگر هستید گرویدگان. چون بیاورد به شما موسی درستیها«۷» باز بگرفتید گوساله را از پس او و شما بودید ستمکاران. ----------------------------------- (۱). مج، وز، آج، لب، فق: نامه. (۲). مج، وز: خدای به بیداد و حسد، آج، لب، فق: به بیداد و حد. (۳). مج، وز، آج، لب، فق: ایمان آریم. (۴). وز: فرستادند. (۵). مج، وز، آج، لب، فق: از پس آن. (۶). مج، وز: چرا می‌کشید، آج، لب، فق: بگو ای محمّد چرا می‌کشید. (۷). مج، وز، آج لب: حجتها. صفحه : ۴۸ [۱۱۱- پ] چون بگرفتیم«۱» پیمان شما و برداشتیم«۲» بالای شما کوه طور را بگیرید آنچه بدادیم شما را بنیرو«۳»، و بشنوید، یعنی فرمان برید، گفتند: شنیدیم گفتارت و فرمان نبریم و خورانیده شدند«۴» در دلهای ایشان گوساله به کفرشان، بگو بد می‌فرماید شما را به آن ایمانتان اگر شما مؤمنی. بگو اگر خواهد بودن شما را سرای باز پسین بنزدیک خدای صافی از جز مردمان، تمنّا کنی مرگ را اگر راست گویی«۵» شما. و تمنّا نکنند«۶» هرگز به آنچه در پیش افگند«۷» دستهای ایشان، و خدای داناست به بیدادکاران. یا بی ایشان را حریصترین مردم بر زندگانی و آنان که مشرک بودند خواهد یکی از ایشان که عمرش دهند هزار سال، نیست آن دور کننده او از عذاب، آن کش عمر«۸» دهند و خدای بیناست به آنچه می‌کنند«۹». قوله: أُولئِکَ بگفتیم که: «اولاء»، کنایت باشد از جماعتی، و اینکه جمعی است نه از جنس واحد، و واحد او ذلک باشد، چنان که واحد هؤلاء «هذا» باشد. الَّذِینَ اینکه اسم را موصوله گویند و ما بعدش صله او باشد. اشتَرَوُا، بدل کرده‌اند- چنان که بگفتیم. الحَیاةَ الدُّنیا، فعلی تأنیث افعل تفضیل باشد، چنان که اکبر و ----------------------------------- (۱). مج، وز، آج، لب، فق: ها گرفتیم. [.....] (۲). آج، لب، فق از. (۳). مج، وز، آج، لب، فق: بجدّ. (۴). مج، وز، آج، لب: بخورد دادند، فق: در آرند. (۵). مج، وز، آج، لب: راست گیرید. (۶). اساس و همه نسخه بدلهایی که آیات را ترجمه کرده‌اند، برای ضمیر «ه» معادلی نیاورده‌اند. (۷). مج، وز، آج، لب، فق: افگنده‌اند. (۸). آج، لب، فق: آن که عمرش. (۹). همه نسخه بدلها اینکه یازده آیت است. صفحه : ۴۹ کبری و اعظم و عظمی، و اقصی و قصوی و ادنا و دنیا. بِالآخِرَةِ، به سرای باز پسین، یعنی دنیا بستانند و آخرت از دست رها کنند. فَلا یُخَفَّفُ عَنهُمُ العَذابُ سبک نکنند از ایشان عذاب را. خداوند- جلّ جلاله- در اینکه آیت تهدید کرد آنان را که اقبال کنند بر دنیا و برای طمع دنیا و حطام او دست از آخرت و عمل صالح بدارند، و دین به دنیا بفروشند، و حیات باقی به حیات فانی بدل کنند به عوض راحت اندک، ایشان را عذاب«۱» بی‌کرانه باشد، کأشدّ ما یکون من العذاب، بی آن که از ایشان تخفیفی کنند، و نه کس ایشان را یاور و ناصر بود یا شفاعت کند. و آیت خاصّ است در حقّ جهودانی که ذکر ایشان در آیات مقدّم برفت. حق تعالی باز نمود که: آن که ایشان را حمل کرد که چنین کنند«۲»، حبّ دنیا بود و از جهت اینکه«۳» گفت رسول- علیه السّلام- حبّ الدّنیا رأس کلّ خطیئة، و گفت: اشقی الأشقیاء من باع دینه بدنیاه و اشقی منه من باع دینه بدنیا غیره ، گفت: شقیترین اشقیا آن است که دین به دنیا بفروشد، و از او شقیتر آن است که دین خود به دنیای غیری بفروشد. وَ لَقَد آتَینا مُوسَی الکِتابَ ما بدادیم موسی را کتاب، یعنی توریت. وَ قَفَّینا مِن بَعدِهِ بِالرُّسُلِ، یعنی اتبعنا من القفا، یقال: قفاه یقفوه اذا تبعه، و قفّاه غیره اذا اتبعه، قال اللّه تعالی: وَ لا تَقفُ ما لَیسَ لَکَ بِهِ عِلمٌ«۴» وَ آتَینا عِیسَی ابنَ مَریَمَ البَیِّناتِ، و عیسی«۶» مریم را آیات و معجزات دادیم از آنچه در سورت آل عمران و در سورت [۱۱۲- ر] المائدة می‌گوید از احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص، و خبر دادن ایشان را به آنچه خورده بودند و ذخیره کرده بودند و بیّنه، از بیان باشد، و برای آن گواه را

بیّنه خوانـد فی قـوله- علیه السّـلام: البیّنـهٔ علی -------------------------------- (۱). مر: عـذابی. (۲). همه نسـخه بدلها: کردند. (۳). همه نسخه بدلها: و از اینکه کار. (۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۶، همه نسخه بدلها ای لا تتبع. (۵). اساس: لاخت له، با توجّه به نسخه دب، تصحیح شد. (۶). آج، لب، فق، مب، مر یسر. [.....] ۱» صفحه : ۵۰ اللهالمدّعی و الیمین علی من انکر»، که به گواهی او حق روشن شود. و چون پیغمبران- علیهم السّلام- مدّعی نبوتاند«۲»، حق تعالی معجزات ایشان را بیّنات خوانـد. وَ أَیَّدنـاه» ای قوّیناه، او را قوّت دادیم من الایـد و هو القوّهٔ، و منه قوله تعالی: داوُدَ ذَا الأَیـدِ«۳»بِرُوحِ القُدُسِ، إبن کثیر خواند: بروح القدس، به اسکان «دال»، و باقی قرّاء خواندند: قدس به ضمّ «دال». و مفسّران خلاف کردند در روح القدس. ربیع انس گفت: مراد به «روح»، روح عیسی است- علیه السّلام- که در او دمیـد، و به «قدس»، خدای- جلّ جلاله- بقوله«۴»: المَلِکِ القُدُّوسِ«۵» قُل نَزَّلَه رُوحُ القُدُسِ مِن رَبِّکَ بِالحَقِّ«۹». عبد اللّه عبّاس و سعید جبیر و عبید عمیر«۱۰» گفتند: مراد نام مهترین خداست ------------------------------------ (۱). همه نسخه بـدلها: علی مدّعی علیه. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مـدّعی نبودهانـد. (۳). سوره ص (۳۸) آیه ۱۷. (۴). همه نسخه بدلها: من قوله. (۵). سوره جمعه (۶۲) آیه ۱، و سوره حشر (۵۹) آیه ۲۳. (۶). همه نسخه بدلها را. (۷). مج، وز آن. (۸). همه نسخه بدلها: مریم. (۹). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰۲. (۱۰). وز، دب، آج، لب، فق: عبید عمر، مب: عبـد اللّه عمر، مر: عبید عمرو. صفحه : ۵۱ - جلّ جلاله- که او به برکت آن احیاء موتی کردی و خدای را به آن نام بخوانـدی، خدای تعالی آنچه خواستی بـدادی و اظهار معجزات کردی بر دست او. إبن زیـد گفت: مراد انجیل است، چه انجیل روح او بود چنان که قرآن روح محمّد بود- علیه و آله السّلام. و روح در قرآن بر معانی مختلف آمد: روح، روح آدمی و جانوران است که او شرط است در وجود و بقای حیات، و آن از جمله بنیه است فی قوله تعالی: وَ یَسـئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِن أَمرِ رَبِّی«۱». و آن نفس متردّد باشد که تا تردّد آن بود حیات بماند، و چون نباشد حیات بنماند، و منه قول النّبی- علیه السّلام: الارواح جنود مجنّدهٔ فما تعارف منهـا ائتلف و مـا تنـاکر منها اختلف، یعنی ذوی الارواح. مراد به ارواح در خبر ذوی الارواحنـد علی حـذف المضاف و اقامهٔ المضاف الیه مقامه، کقوله تعالی: وَ سـئَلِ القَریَهَٔ«۲» یُلقِی الرُّوحَ مِن أَمرِهِ عَلی مَن یَشـاءُ مِن عِبادِهِ«۵» وَ کَذلِکَ أَوحَینا إِلَیکَ رُوحاً مِن أَمرِنا«۶» قُل نَزَّلَه رُوحُ القُدُسِ مِن رَبِّکَ«۷» وَ کَلِمَتُه أَلقاها إِلی مَریَمَ وَ رُوحٌ مِنه«۸» یَومَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ المَلائِکَهُٔ صَفًّا«۹» وَ أَیَّدَهُم بِرُوحٍ مِنه«۲». أَ فَکُلَّمـا جاءَکُم رَسُولٌ» سبب نزول آیت آن بود که چون قـدیم تعالی«۳»- قصّه معجزات عیسی با رسول بگفت، و رسول- علیه السّلام- بر جهودان خواند، ایشان گفتند: نه همانا«۴» که عیسی اینکه کرده باشـد، و اگر کرد، تو چرا همچنان نکنی که تو نیز دعوی پیغمبری می‌کنی همچون او! خـدای تعالی اینکه آیت بفرستاد و گفت که: هر گه که پیغمبری چیزی به شـما آرد که دلهای شمـا آن نخواهـد و نفس شـما کاره بود آن را گروهی را تکـذیب کنی چنان که شـما می‌کنی و گروهی را قتل کنی چنان که آنان کردند که پیش از عهد شما بودند که زکریّا را و یحیی را- علیهما السّلام- بکشتند و دیگر پیغمبران که جهودان ایشان را بکشتند، یقـال: هوی یهوی هوی اذا اشتهی و هوی یهوی هویا اذا سـقط و اصل هر دو هوی است فانّ من یهوی شیئا یهوی قلبه الیه، دلش به آن فرو شود، بیـانه قوله: فَاجعَل أَفئِـدَهًٔ مِنَ النّاسِ تَهوِی إِلَیهِم«۵»وَ قـالُوا قُلُوبُنا غُلفٌ» گفتنـد، یعنی جهودان که: دلهای ما غلف است. جمله قرّاء به سکون «لام» خواندنـد مگر إبن محیصن که او در شاذّ خوانـد: غلف، به ضمّ «لام» و غلف جمع اغلف باشـد، و فعل در جمع افعل صـفت قیاسی مطّرد است کأحمر و حمر و اصـفر و صـفر و اخضر و خضر، ای فی غلاف، [و]«۷» شمشیر در نیام کرده را اغلف گوینـد، و مرد ختنه ناکرده اغلف و اقلف گویند. و معنی آن است که گفتند: دلهای ما در پوشش است از آنچه تو می‌گویی -- (۱). مج، دب، آیـد. (۲). سوره مجادله (۵۸) آیه ۲۲. (۳). همه نسخه بدلها: جلّ جلاله. (۴). آج، لب: همی، فق، مب: همین. (۵). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۷. (۶). همه نسخه بدلها: یهوی. (۷). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. صفحه : ۵۳ نمی‌توانیم دانستن، و سخن تو در دل ما جای گیر نیست، پنداری از میان دل ما و سخن تو حجابی و پوششی هست، و نظیر اینکه معنی قوله- تعـالی: وَ قـالُوا قُلُوبُنـا فِی أَکِنَّهٍٔ مِمّـا تَـدعُونا إِلَیهِ وَ فِی آذانِنـا وَقرٌ وَ مِن بَینِنـا وَ بَینِکَ حِجابٌ«۱» قُلُوبُنا

غُلف» و اصل او غلف بوده باشد برای تخفیف را، تسکین «لام» کردند، و او جمع«۲» غلاف باشد، و اینکه را دو معنی بود: یکی آن که دلهای ما اوعیه و ظروف و غلافهای علم است برای آن که خداوندان کتب اوایلیم، و علم«۳» اوایل پیش ماست، ما علم تو را چه خواهیم کردن، ما را حاجت نیست به علم تو، و اینکه قول عبد اللّه عبّاس و عطا و کلبی است. و معنی دیگر آن که: دلهای ما وعاء«۴» علم است و محلّ و ظرف«۵» علوم بسیار است، اگر اینکه که تو می گویی در آن چیزی بودی، هم در دل ما جای گرفتی و دل ما آن را یاد گرفتی. بَل لَعَنَهُمُ اللّهُ بِکُفرِهِم، «بل» حرف اضراب باشد، و معنی اضراب [۱۱۳- ر] اعراض بود چون گوینده از آن حدیث که در او باشد عدول کند و با چیزی دگر شود، «بل» آن جا استعمال کنند، ما جاءنی زید بل عمرو. و از جمله حروف عطف باشد. و اصل «لعن» طرد و ابعاد بود، یقول العرب: شأو«۶» لعین، ای بعید، قال الشّمّاخ: ذعرت به القطا و نفیت عنه

مقام الذّئب کالرّجل اللّعین یعنی خدای تعالی ایشان را براناد و دور کناد از رحمت. و لفظ خبر است، شاید که معنی دعا بود و شاید که خبر بود، و دعاء علیهم بهتر است. بِکُفرِهِم، خدای- تعالی- اضافه فعل لعنت با خود کرد و اضافه کفر با ایشان، اگر کفر فعل خدای بودی حوالت به خدای بودی چنان که اسناد فعل لعنت با او است. دگر آن که: به اینکه [با]«۷» بیان کرد که سبب استحقاق ایشان لعنت را آن است ------------------------------ (۱). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۵. (۲). مج، وز: جمعی. [.....] (۳). مب: کتب. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اوعیه. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ظروف. (۶). آج، لب: شاوه، مج، شارد. (۷). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. صفحه : ۵۴ که کافر شدند. دگر آن که: در عقل نکو نیاید که کفر از او باشد و لعنت بر کفر، هم از او باشد. فَقَلِیلًا ما یُؤمِنُونَ، «ما» زیادت است، و روا بود که مصدریّه باشد، و تقدیر چنین باشد: فقلیلا یقع«۱» منهم الایمان، و نصب «قلیلا» بر حال باشد. و ابو عبیده گفت: نصب«۲» به نزع حرف جرّ است، و معنی آن است که: بقلیل یؤمنون و باکثره یکفرون، به کمتر ایمان دارند و به بیشتر کافرند. چون حرف جرّ بیفگندند فعل بدو رسید«۳» و عمل کرد در او چنان که: وَ اختارَ مُوسی قَومَهُ سَبعِینَ رَجُلًا«۴» وَ لَمّا جاءَهُم کِتابٌ مِن عِندِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُم، چون به ایشان آمد کتاب از نزدیک خدای. مراد به «کتاب» قرآن است. «مصدّق»، صفت کتاب است، براست دارنده آن را که با ایشان است یعنی توریت را، [و «ما» موصوله است]«۵» وَ کانُوا مِن قَبلُ، یعنی من قبل خروج النّبی- علیه السّلام [او من قبل مجیء الکتاب]«۶». و کوفیان اینکه «من» را غایت گویند«۷»، و رفع او بر غایت بود. و بصریان مبنی بر ضمّ گویند اینکه را بنای«۸» عارض، و معنی آن باشد«۹» که مضاف الیه از«۱۰» لفظ بیفگنند و در نیّت و دل بر جای باشد آن را بنا کنند، و کذلک جمیع الجهات من قبل و من بعد و من فوق و من تحت. یَستَفتِحُونَ عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا، طلب فتح کردندی بر کافران. و سبب نزول اینکه آن بود که: جهودان پیش از آمدن رسول- علیه السّلام- چون با مشرکان خصومت و مناظره کردندی، گفتندی: اگر پیغمبر آخر زمان که محمّد است ------------------------------ (۱). آج: در حاشیه آورده است «یصح»، دب، لب، فق، مب، مر: یفتح. (۲). همه نسخه بدلها او. (۳). مج، وز، دب، لب، فق، مب، مر: رسد. (۴). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵. (۵)، ۶. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۷). همه نسخه بدلها: خوانند. (۸). مب: به بنای. (۹). همه نسخه بدلها: و معنی اینکه آن بود. (۱۰). همه نسخه بدلها: آن. [.....] صفحه : ۵۵ بیاید با ما باشد و برای ما گواهی دهد، و به پیغمبر ما ایمان دارد و بگوید که: ما بحق اولیتریم از شما که مشرکانی، چه او داند که ما اهل کتابیم و کتاب ما حق است و پیغمبر ما موسی- علیه السّلام- پیغمبری صادق بود، چنان که خدای تعالی در دگر آیت گفت: إِن تَستَفتِحُوا فَقَد جاءَکُمُ الفَتحُ«۱». و چون رنجی از مشرکان به ایشان رسیدی، دعا کردندی که: اللّهم انصرنا بالنّبیّ المبعوث فی آخر الزّمان الّذی [۱۱۳- پ] نجد نعته فی التّوریة، بار خدایا ما را نصرت کن به پیغامبر آخر زمان که ما نعت و صفت او در توریت می‌یابیم. چون وقت آمدن رسول- علیه السّلام- بود، گفتند: قد اظلّ زمان نبیّ یخرج بتصدیق ما قلنا، نزدیک آمد روزگار پیغامبری که بیاید و بیان کند راستی آن را که ما گفتیم. فَلَمّا جاءَهُم ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ، چون او بیامد و او را شناختند و دانستند به نعت و صفت او در توریت کافر شدند

به او، و گفتند: اینکه نه آن پیغامبر است که ما نعت و صفت او در توریت خوانده‌ایم، کافر شدند با آن که دانستند به بغی و حسد. فَلَعنَةُ اللّهِ عَلَی الکافِرِینَ لعنت خدا بر کافران باد. بِئسَمَا اشتَرَوا بِهِ أَنفُسَهُم، «بئس» و «نعم» دو فعل ماضی‌اند مخالف دگر افعال، هم به بنـا و هم به حکم، و در اصـل «نعم» و «بئس» بـوده است علی وزن فعـل، و آن را فعـل مـدح و ذمّ گوینـد، و تصـریف در او نشود، و فاعل«۲» او اسمی باید«۳» که «لام» تعریف جنس در او بود، و به اینکه کفایت نباشـد تا مخصوص بالمـدح یا بالذّم با او نباشد، چنان که نعم الرّجل زیـد و بئس الغلام عمرو. الرّجل«۴» فاعل باشـد و زیـد مخصوص باشد به مدح یا به ذمّ، و باشد که اسم فاعل اضـمار کنند، و اسمی نکره منصوب بر«۵» جای«۶» بدارند، چنان که: نعم رجلا زید، تقدیر اینکه باشد که: نعم الرّجل رجلا زید، و اینکه جا تقدیر اینکه است: بئس الشّیء شیئا. و «ما» نکره موصوفه است. اشتَرَوا بِهِ أَنفُسَهُم، که بفروختند به آن خود را أن یَکفُرُوا، «ان» با فعل در جای مصـدر است، و او مخصوص به ذمّ است، و معنی آن است که: بد چیزی است ---------------------------- ---- (۱). سوره انفال (۸) آیه ۱۹. (۲). مب فعل. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: باشـد. (۴). مـج، وز: و الرّجل. (۵). همه نسخه بدلها تمیز به. (۶). همه نسخه بدلها او. صفحه : ۵۶ که ایشان خود را به آن بفروختند کفرشان به آنچه خدای فرو فرستاد از قرآن، و مراد به «اشتراء»، بیع است، که شری هم خریـدن باشـد هم فروختن، و مراد آن است که: حظ و نصیب خود از ثواب بفروختنـد به عقاب کفر. و گفته‌اند«۱» معنی آن است که: بـد اختیاری کردنـد چون بدل کردند حق به باطل و کفر به ایمان، و مراد بقوله: بِما أَنزَلَ اللّهُ قرآن است بلاـ خلاـف، و «مـا» موصوله است. بَغیاً، ای ظلما، و نصب او بر مفعول له است، و اصل «بغی»، فساد باشـد من قولهم: بغی الجرح اذا امـدّ و فسـد. و «بغی» طلب بود و به عرف مخصوص شـده است به طلب ناحق و ناواجب. و «بغا» زنا باشـد، و گفته‌اند: بغی حسـد باشـد، یعنی حسد می‌برند بر آن که خدای تعالی فرو می‌فرستد از فضـلش، یعنی نبوّت و کتاب عَلی مَن یَشاءُ مِن عِبادِهِ، بر«۲» آن که خواهـد از بنـدگانش یعنی محمّد- صلّی اللّه علیه و علی آله. فَباؤُ، رجعوا«۳»، باز آمدند بِغَضَبٍ عَلی غَضَبٍ. مفسّران خلاف کردنـد در آن کـه اینکه دو «غضب» بر چه بـود. عبـد اللّه عبّاس گفت: مراد به غضب اوّل خشم خـداست بر ایشـان به ضـایع کردن ایشان توریت را، و غضب دوم به کفرشان به محمّد- صلّی اللّه علیه و آله. ابو العالیه و قتاده گفتند: غضب اوّل به کفرشان به عیسـی و انجیـل، و غضب دوم به کفرشان به محمّـد. سـدّی گفت«۴»: غضب اوّل به گوسـاله پرستیـدن، [۱۱۴- ر] و دوم«۵» به کفرشـان به محمّـد- علیه السّلام. و گفته‌انـد «علی» به معنی مع است، چنـان که گوینـد: هـو علی صـغر سنّه، یقول الشّعر، ای مع صـغر سنّه. وَ لِلکافِرِینَ یعنی جاحدان نبوّت محمّد را عَذابٌ مُهِینٌ عذابی خواهد بودن خوار کننده که ایشان در آن مهان و مستذل باشنـد. وَ إِذا قِیلَ لَهُم آمِنُوا بِما أَنزَلَ اللّهُ چون گویند ایشان را که ایمان آری به قرآن --------------------------------- (۱). مج آن. (۲). همه نسخه بدلها: برای. (۳). همه نسـخه بـدلها، بجز آج: و رجعوا، آج: فرجعوا. (۴). آج، لب، فق به. (۵). مب، مر: دویم. صفحه : ۵۷ حق تعالی کفر و عناد ایشان باز می‌گویـد که چون ایمان بر ایشان عرض کننـد و ایشان را دعوت کنند با ایمان به قرآن، گوینـد: ما ایمان به آن آریم که بر ما فرود آمد، و [به]«۱» آنچه ورای آن است و پس از آن است کـافریم، یعنی آنچه جز آن است، چنان که گفت: فَمَنِ ابتَغی وَراءَ ذلِکَ«۲»، ای غیر ذلـک و سواه. و در وَ أُحِلَّ لَکُم ما وَراءَ ذلِکُم«۳»، ای ما سواه. وَ هُوَ الحَقُّ و قرآن حقّ است و درست است. مُصَدِّقاً لِما مَعَهُم، براست دارنـده آن را که بـا ایشـان است، یعنی توریت. و نصب او بر حال است. قُل فَلِمَ تَقتُلُونَ أَنبِیاءَ اللّهِ، اکنون ای محمّد جواب ایشان بازده و بگو که: «لم»، چرا. «لام»، حرف جر است که بر «ما» ی استفهامیّه در شده«۴» است، و «الف» از او بیفگنـده«۵»، و «میم» مانـده، و حروف جارّه چون در «ما» ی استفهام شود، «الف» از او بیفتد«۶» و به فتحه اکتفا کننـد، چنـان کـه: «فیـم» و «بم» و «لم» و «عمّ» و «علاـم»«۷»، فی«۸» قوله تعـالی: بِمَ یَرجِعُ المُرسَلُونَ«۹»، و: عَمَّ یَتَساءَلُونَ«۱۰»، و: فِیمَ کُنتُم«۱۱» مِن قَبلُ ای من قبـل هـذا، پیش از اینکه، چنـان که بیـان کرده شـد در حـذف مضـاف الیه از«۱۲» لفـظ، إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ بالتّوریهٔ، اگر به توریت ایمان داری، چه در توریت نوشـته است که: کشـتن پیغامبران حرام است. وَ لَقَد جاءَکُم، «واو»، حرف عطف است، و «لام» تأکید را«۱۳»، و «قد»، تحقیق را. موسـی، به شما آورد بیّنات«۱۴» و دلالات روشن و حجّتهای ظاهر، و شـما پس از آن

گوساله به معبود خود گرفتی. وَ أَنتُم ظالِمُون، «واو» حال راست، و شما در آن حال ظالم و بیدادگر بودی بر خود- بر آن تفسیر که بداديم. ------------------------------ (۱). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۲). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۷. (۳). سوره نساء (۴) آیه ۲۴. [.....] (۴). مج، وز، فق، مب، مر: آمده. (۵). همه نسخه بدلها اند. (۶). مر: بیفتاد. (۷). آج: علی م. (۸). وز نحو. (۹). سوره نمل (۲۷) آیه ۳۵. (۱۰). سوره نبأ (۷۸) آیه ۱. (۱۱). سوره نساء (۴) آیه ۹۷. (۱۲). همه نسخه بدلها: در. (۱۳). همه نسخه بدلها: راست. (۱۴). همه نسخه بدلها: بالبيّنات. صفحه : ۵۸ وَ إِذ أَخَذنا مِیثاقَکُم، و یاد کنی چون پیمان شما بستدیم، و کوه طور از بالای سر شما بداشتیم، و شما را گفتیم آنچه شما را می‌دهیم بستانی، و به قوّت و جدّ و حفظ نگاه داری. وَ اسمَعُوا، بشنوی، یعنی یادگیری. و گفته‌اند معنی آن است که: طاعت داری، و طاعت [را]«۱» برای آن سمع خواند که طاعت عند سماع امر باشد، و به سبب او بود، و بر اینکه تفسیر است: سمع اللّه لمن حمده، ای اجاب اللّه لمن دعاه، خدای اجابت کننده است آن را که او را بخواند، و شاعر می‌گوید: دعوت اللّه حتّی خفت الّا

یکون اللّه یسمع ما اقول ای یجیب، یعنی اجابت می‌کند. و اگر در بیت سمع بر معنی خود حمل کنند اولیتر باشد، جواب دادند که: سَمِعنا وَ عَصَینا، بشنیدیم و عاصی شدیم. سمع و سماع، ادراک باشد به حاسّه سمع، و عصیان مخالفت«۲» امر باشد یا مخالفت اراده. گفتند: سمعنا قولك و عصینا أمرك، سخنت بشنیدیم و فرمانت نبریم، و بعضی اهل معانی گفتند که: [۱۱۴- پ] ایشان اینکه حدیث بر زبان براندند«۳»، و لکن چون عند سماع اوامر عصیان کردند، حق تعالی گفت: چنین گفتند، چنان که شاعر گفت: امتلأ الحوض و قال قطنی

مهلا رویدا قد ملأت بطنی یعنی بلغ حدّا لو امکنه ان یقول شیئا لقال«۴» قطنی. وَ أُشرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ العِجلَ، و در خورد دل ایشان دادند دوستی گوساله، یعنی پنداری ایشان را مطبوع بکرده‌اند بر آن و در دل ایشان سرشته. و شربت الماء و اشربته غیری، آب باز خوردم و به خورد دیگری دادم، و مراد حبّ العجل است، و لکن مضاف بیفگند و مضاف الیه به جای او بنهاد، چنان که: وَ سئَلِ القَریَةَ«۵»بِکُفرِهِم، اکنون چون حق تعالی «اشربوا»، بر فعل ما لم یسمّ فاعله آورد، وجه آن باز نمود تا کسی گمان نبرد که از فعل اوست، گفت: آن دوستی عجل«۳» با دل ایشان مختلط شده از کفرشان است. آنگه رسول را- علیه السّلام- می‌گوید: قُل، بگو بِئسَما یَأمُرُکُم بِهِ إِیمانُکُم إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ، بد می‌فرماید شما را ایمانتان به آن، یعنی به دوستی عجل اگر شما مؤمنی بر زعم خود. قُل إِن کانَت لَکُمُ الدّارُ الآخِرَةُ، سبب نزول آیت آن بود که: جهودان- علیهم لعائن اللّه- دعاوی باطل کردند از آن که گفتند: نَحنُ أَبناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ«۴» لَن یَدخُلَ الجَنَّةَ إِلّا مَن کانَ هُوداً أَو نَصاری«۵» لَن تَمَسَّنَا النّارُ إِلّا أَیّاماً مَعدُودَةً«۶». قدیم تعالی به اینکه آیت بر ایشان ردّ کرد، و گفت: بگو که اگر سرای آخرت، یعنی بهشت که در جوار خداست«۷»، شما را خواهد بودن خالص، و هیچ کس را در آن نصیبی نیست. فَتَمَنَّوُا المَوتَ، پس اکنون تمنّای مرگ کنی اگر راست می‌گویی، برای آن که آن کس که قاطع باشد بر آن که از اهل بهشت است، به هر حال تمنّا کند که از سرای محنت و تکلیف تحویل کند با بهشت. و نیز آن کس که او دوست خدای باشد، همه تمنّای او آن بود که با جوار خدای شود که دوست بنزدیک دوست بیارامد، چنان که امیر المؤمنین«۸»- علیه السّلام- به مرگ مبالات نمی‌کرد و می‌گفتی: و اللّه لا ابالی وقع الموت علیّ ام وقعت علی الموت، به خدا که باز باز نگیرم«۹» اگر من بر مرگ اوفتم، و اگر مرگ بر من اوفتد، و ------------------------------ (۱). همه نسخه بدلها: بالعناق. (۲). مج، وز: بزی. (۳). مج، وز، فق، مب، مر که. (۴). سوره مائده (۵) آیه ۱۸. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۱۱. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۸۰. (۷). دب اگر. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر علی. (۹). مج، وز: خدا که ما باز نگیرم، دب، آج، لب، فق، مب، مر: خدا که باک ندارم. صفحه : ۶۰ هر وقت که دلش تنگ شدی از قوم، محاسن خود به دست گرفتی و گفتی: ما ینتظر اشقاها ان یخضبها من فوقها بدم،

چه انتظار می کنـد آن شـقیترین امّت که خضاب کند اینکه محاسن سپید را از خون اینکه سر، و دست بر سـر نهادی و بر محاسن، و چون پسر ملجم را بدیدی گفتی: اشدد حیازیمک للموت

فانّ الموت لاقیک«۱» و لا تجزع من الموت

اذا حلّ بوادیک«۲» و مانند اینکه اخبار که از او روایت کرده‌اند. آنگه قدیم- جلّ جلاله- [۱۱۵- ر] خبر داد که: ایشان هرگز تمنّای مرگ نکننـد به آن عمـل که ایشان کرده‌انـد. «لن»، نفی فعل مسـتقبل را باشـد، و تمنّا قول الرّجل لما کان لیته لم یکن و لما لم یکن لیته کان. تمنّا آن باشـد که کسـی گویـد چیزی را که باشـد کاشـکی نبودی، یا آن را که نباشـد کاشـکی بودی. بِما قَدَّمَت أَیدِیهِم، اضافه فعل با دست کردن«۳» با آن که فعل از جمله«۴» واقع است برای آن است تا مؤکّد کند که فعل اوست- چنان که بیان کردیم. عبد اللّه عبّاس گفت: اگر تمنّای مرگ کردندی، لغص«۵» کلّ انسان منهم بریقه، هر یکی را از ایشان آب دهنش در گلو بماندی تا به مردن تا بر روی زمین هیچ جهود«۶» نماندی، و اینکه از جمله معجزات رسول بود که خبر داد از غیب و نابوده و مخبر بر وفق خبر بود، و صـدق بود و اینکه خبر درست نیایـد الّا به وحیی از عـالم الغیب- تبارک و تعالی. وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِالظّالِمِینَ، و خـدای داناست به ظالمـان تـا بداننـد که اینکه خبر که داد از علم داد ایمن باشـند که مخبر به خلاـف خبر نخواهـد بودن. آنگه باز نمود حق تعالی که: بیرون از آن تمنّای مرگ نکننـد در همه جهان از ایشان حریصتر بر زندگانی نیابی. وَ لَتَجِدَنَّهُم، کوفیان گفتند: قسم اینکه جا مضـمر ---------------------------------- (۱). کـذا در اساس و همه نسـخه بدلها، چاپ شـعرانی (ج ۱/ ۲۵۸): لاقیکا. (۲). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (ج ۱/ ۲۵۸) بوادیکا. [.....] (۳). مر: بایست کردن. (۴). مب جوارح. (۵). دب، آج، لب، فـق، مب: یغص. (۶). مج، وز: جهودی. صـفحه : ۶۱ است، و «لام» و «نون» تأکیـد به جواب او باز آمـد، و تقـدیر آن که: و اللّه لتجـدنّهم. أَحرَصَ النّاسِ عَلی حَیاةٍ وَ مِنَ الَّذِینَ أَشـرَکُوا. فرّاء گفت: تقدیر چنین است که: احرص النّاس علی حیاة من کلّ احد و من الّـذین اشـرکوا، ایشان را بر حیات و زنـدگانی حریصتر یابی از همه جهان، و نیز از مشـرکان، آنگه از ایشان خبر داد که از حرص بر حیات تا آن جااند که«۱» یَوَدُّ أَحَدُهُم لَو یُعَمَّرُ أَلفَ سَنَةٍ، خواهد و تمنّا کند یکی از ایشان که هزار سال بماند، و مثال اینکه از کلام چنـان بود که یکی از ما گویـد: فلان اسـخی النّاس و من حاتم، فلان سـخیترین مردمان است و از حاتم، برای آن که «من» در «ناس» مقدّر باشد تا«۲» تقـدیر آن باشـد که: و اسخی من حـاتم، و از حـاتم نیز سـخیتر است. و وجهی دگر آن است که: عَلی حَیـاةٍ، جای وقف است، وَ مِنَ الَّذِینَ أَشـرَکُوا، «واو» استینـاف است. یَوَدُّ أَحَـدُهُم و تقـدیره«۳» من یودّ، و معنی آن باشـد که: از مشـرکان کسـان هستند«۴» که یکی از ایشان تمنّای هزار سال حیات کنـد. بر اینکه قول اینکه تمنّا هزار سال زنـدگانی حوالت به مشـرکان باشـد دون جهودان، و [شاهد]«۵» صحّت اینکه [قول]«۶» قول ذو الرّمّة است: فظلّوا و منهم دمعه سابق له

و آخر یـذری دمعهْ العین بالهمل«۷» اینکه سـخن معنی‌دار نیست تا «من» تقـدیر نکننـد فی قوله: و منهم من دمعه سابق له، و از ایشان کس بود که دمعش سابق بود او را، و گفته‌اند: مراد به مشرکان گبرکانند که در عبارت ایشان بسیار رود که هزار سال زی«۸». آنگه حق تعالی باز نمود که: اگر چه ایشان را عمر دراز دهنـد، درازی عمر ایشان را از عـذاب خدای بنرهاند. وَ ما هُوَ بِمُزَحزِحِهِ، «ما» نفی است و «هو» ---------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: کی. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مب: یا . (۳). همه نسـخه بدلها: تقدیر آن که. (۴). مـج، وز، دب، مر: کسـهااند، آج: کسانند، لب، فق، مب: کهااند. (۵)، ۶. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۷). دب، آج، لب، فق، مب: بالعمل، چاپ شعرانی (۱/ ۲۵۹): بالعجل، آج، لب، فق، مب، مر ترجمه اینکه است که: همه روز بودنـد و از ایشـان آب چشم سـابق او را و دیگری می‌ریخـت آب چشـم بـه سـیلاب. (۸). دب، لـب، فـق: بزی. صــفحه : ۶۲

مبتداست، و أن یُعَمَّرَ مع الفعل در تأویل مصدر است، و تفسیر و بدل «هو» است، و تقدیر [۱۱۵- پ] چنین است: و ما تعمیره«۱» بمزحزحه من العذاب، و روا بود که ضمیر شأن و امر بود و خبر مقدّم، تقدیره: ما الشّأن و الامر تعمیره بمزحزحه من العذاب، و قول اوّل ظاهرتر است. و زحزح، هم لازم است و هم متعدّی، یقال: زحزحته عن کذا فزحزح هو، ای ابعدته فبعد، دور کردم او را از آن کار، دور شد. ذو الرّمّهٔ گوید در متعدّی: یا قابض الرّوح من نفسی اذا احتضرت

و غافر الذّنب زحزحنی عن النّار«۲» و دیگری می‌گوید در لازم: خلیلیّ ما بال الدّجی لا یزحزح

و ما بال ضوء الصّبح لا یتوضّح«۳» وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِما یَعمَلُونَ، و خدای«۴» داناست به آنچه ایشان می‌کنند.

[سوره البقرهٔ (۲): آیات ۹۷ تا ۱۰۱]

[اشاره]

قُل مَن کانَ عَدُوًّا لِجِبرِیلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلبِکَ بِإِذنِ اللّهِ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یَدَیهِ وَ هُدیً وَ بُشری لِلمُؤمِنِینَ (۹۷) مَن کانَ عَدُوًّا لِلّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبرِیلَ وَ مِیکالَ فَإِنَّ اللّهَ عَدُوٌّ لِلکافِرِینَ (۹۸) وَ لَقَد أَنزَلنا إِلَیکَ آیاتٍ بَیِّناتٍ وَ ما یَکفُرُ بِها إِلاَّ الفاسِقُونَ (۹۹) أَ وَ کُلَّما عاهَدُوا عَهداً نَبَذَهُ فَرِیقٌ مِنهُم بَل أَکثَرُهُم لا یُؤمِنُونَ (۱۰۰) وَ لَمّا جاءَهُم رَسُولٌ مِن عِندِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُم نَبَذَ فَرِیقٌ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ کِتابَ اللّهِ وَراءَ ظُهُورِهِم کَأَنَّهُم لا یَعلَمُونَ (۱۰۱)

[ترجمه]

بگو آن«۵» که باشد دشمن جبریل او فرود آورده است اینکه را بر دل تو به فرمان خدای راست دارنده آن را که از پیش اوست و بیانی و بشارتی مؤمنان را. هر که باشد دشمن خدا را و فریشتگانش را و فرستادگانش را و جبریل را و میکایل را، خدا دشمن کافران است. بدرستی که فرستادیم به تو آیتهای روشن و کافر نشوند به آن مگر فاسقان. ------------------------------

------ (۱). آج: تعمره، لب، فق، مب، مر: یعمره. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر ای بستاننده جان من از تن من چون حاضر آید و ای آمرزنده گناه دور کن مرا از آتش دوزخ. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر ای دوست من چه بوده است تاریکی را که نمی‌رود و روشنایی صبح را که روشن نمی‌شود. [.....] (۴). همه نسخه بدلها بیناست. (۵). مج، وز، آج، لب، فق: هر. صفحه : ۶۳

[هر گاه که]«۱» عهد«۲» کنند عهدی بیندازند آن را جماعتی از ایشان بل بیشترینه ایشان ایمان نیارند. چون آمد به ایشان پیغامبری از نزدیک خدا راست«۳» دارنده آنچه با ایشان است بینداختند گروهی از آنان که ایشان را کتاب دادند کتاب خدای«۴» پس پشتشان پنداری که ایشان نمی‌دانند. قوله تعالی: قُل مَن کانَ عَدُوًّا لِجِبرِیلَ، عبد اللّه عبّاس گفت، سبب نزول آیت آن بود که: حبری از احبار جهودان نام او عبد اللّه صوریا بیامد و با رسول- علیه السّلام- مناظره کرد و او را از چند مسأله پرسید«۵»، چون جواب بیافت و حجّت بر او متوجّه شد، گفت: کدام فریشته به تو می‌آید [۱۱۶- ر] از آسمان! رسول- علیه السّلام- گفت: آن فریشته که به جمله پیغامبران آمدی«۶»، جبریل. پسر«۷» صوریا گفت: او دشمن ماست، اگر به جای او میکایل بودی ما ایمان آوردمانی. رسول- علیه السّلام- گفت: جبریل چرا دشمن شماست! گفت: او صاحب عذاب و شدّت و قتال است. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: بگو پسر«۸» صوریا را که: هر که دشمن جبریل بود، جبریل آن است که اینکه قرآن فرو می‌آرد بر دل تو به فرمان خدا. مقاتل گفت، ایشان گفتند: جبریل دشمن ماست که او را فرمودند که کتاب به ما آر، به تو آورد. و در جبریل هفت لغت است: جبرئیل، به

فتح «جیم» و «را» و همز«۹» و اشباع، و اینکه قراءت حمزه و کسائی و ابو بکر و خلف است، و شاعر گوید: ------------------------------- (۱). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۲). مج، وز، آج، لب، فق: عهدی. (۳). مج، وز، آج لب، فق: خدای براست. (۴). مج، وز، آج، لب، فق با. (۵). همه نسخه بدلها، بجز مب: بپرسید. (۶). دب، مب، مر: می‌آمد، لب، فق: می‌آید. (۷). همه نسخه بدلها: پس. (۸). مج، وز، دب: پس. (۹). همه نسخه بدلها: همزه. صفحه : ۶۴ شهدنا فما تلقی لنا من کتیبهٔ

مدی الدّهر الّا جبرئیل امامها«۱» و جبریل به فتح «جیم» بی همز«۲»، و اینکه قراءت إبن کثیر است. و جبریل به کسر «جیم» بی همز«۳» و اینکه قراءت بصریان و مدنیان است، و شاعر گوید: و جبریل رسول اللّه فینا

و روح القدس لیس به خفاء و جبرائیل علی وزن حبراعیل، و جبرایل علی وزن حبراعل، و جبرئل علی وزن حبرعل، و جبرال علی وزن فعلال، و اینکه اسمی اعجمی است غیر منصرف، و اسباب مانع از صرف او علمیّت است و عجمه. فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ «ها» در «فانّه» [ضمیر]«۴» جبریل است، و در «نزّله» ضمیر قرآن است، و اینکه ضمیر قبل الذّکر است، چنان که حق تعالی گفت: إِنّا أَنزَلناهُ فِی لَیلَهِٔ القَدرِ«۵» حَتّی تَوارَت بِالحِجابِ«۶»، و در آیات ذکر قرآن و آفتاب نرفته است. عَلی قَلبِکَ، برای آن گفت بر دل تو، که جبریل- علیه السّلام- آن مقدار قرآن که آوردی بر رسول- علیه السّلام- خواندی، و رسول یاد گرفتی و پس املاء کردی از حفظ تا بنوشتندی چه او ننوشتی و از نوشته نخواندی مُصَدِّقاً، نصب بر حال است از مفعول. لِما بَینَ یَدَیهِ، براست دارنده آن را که از پیش اوست از کتب اوایل چون توریت و انجیل و زبور و صحف و هر کتاب که خدای تعالی پیش پیغامبر ما فرستاد. وَ هُدیً هدی به معنی بیان است اینکه جا، و شاید که به معنی لطف بود. وَ بُشری بشارت باشد، و آن مصدر است کالقربی و الزّلفی و الحسنی. لِلمُؤمِنِینَ و اگر چه قرآن هدی است جز مؤمنان را چون ایشان منتفع و مستهدی«۷» شدند ذکر ایشان کرد. شهر بن حوشب روایت کند از عبد اللّه عبّاس که او گفت: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی جهودان بیامدند و رسول را- علیه السّلام- گفتند: ما از تو چند مسأله خواهیم پرسیدن، اگر ما را خبر دهی و جواب بصواب باشد ایمان آریم. رسول ---------------------------------- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر حاضر آمدیم، نیارند ما را در لشکری الّا همیشه جبرئیل در پیش ایشان بود. (۲)، ۳. همه نسخه بدلها، بجز مج، دب: همزه. (۴). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. [.....] (۵). سوره قدر (۹۷) آیه ۱. (۶). سوره ص (۳۸) آیه ۳۲. (۷). همه نسخه بدلها: مهتدی. صفحه : ۶۵ - علیه السّلام- ایشان را سوگند داد و عهد و میثاق کرد که اگر مسایل را جواب بصواب یابی ایمان آری. سوگند خوردند و عهد کردند. آنگه سوگند داد ایشان را که اینکه مسایل که از من پرسی چون من جواب دهم آن را بحقّ و شما دانی که آن حقّ است منکر نشوی و جحود نکنی. سوگند خوردند«۱» و قرار دادند بر اینکه. رسول- علیه السّلام- گفت: اکنون بپرسی هر چه خواهی. ایشان گفتند: ما را خبر ده تا فرزند که از مادر بزاید گاه با پدر و مادر و خویشان پدر از اعمام و بنی اعمام، و گاه با مادر و خویشان مادر مانند از اخوال و فرزندان او، سبب چیست! رسول- علیه السّلام- گفت: به خدا بر شما که بدانسته هستی در کتب شما که«۲» نطفه مرد«۳» سپید باشد و سطبر، و نطفه زن رقیق باشد و زرد، هر کدام که غالب آید از اینکه دو آب بر دیگر شبه او را باشد. گفتند: نکو گفتی و راست گفتی. مسأله دیگر گفتند: [۱۱۶- پ] ما را خبر ده تا پیغامبر آخر زمان را خواب چگونه باشد! گفت: به خدای بر شما که نه در کتاب خود خوانده‌ای که پیغامبر آخر زمان«۴» که منم و شما می‌گویی که من نیم، چشمهایش بخسبد و دلش بنه خسپد«۵» [گفتند]«۶»: اللّهمّ نعم، آری همچنین است. مسأله سیوم«۷» آن بود که گفتند: ما را خبر ده از آن طعام که اسرایل بر خود حرام کرد، آن چه«۸» طعام بود! گفت: به خدا بر شما دانسته‌ای«۹» که آن طعامی بود که او دوست‌تر داشتی، و آن گوشت شتر و شیر او بود. گفتند: اللّهمّ«۱۰» بلی همه«۱۱» همچنین است که تو گفتی. دگر مسأله آن بود که گفتند: ما را خبر ده تا فرزند که از مادر و پدر حاصل ---------------------------------- (۱). وز:

خوردندم. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفت شما را معلوم هست که. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مردان. (۴). همه نسخه بدلها را. (۵). بنه خسپد/ بنخسپد. (۶). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۷). همه نسخه بدلها: دیگر. (۸). مر: کدام. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مر: ندانسته‌ای. (۱۰). مب نعم. (۱۱). مب: ندارد. [.....] صفحه : ۶۶ می‌آید چه«۱» از مرد است و چه«۲» از زن! رسول- علیه السّلام- گفت: امّا استخوانها«۳» و رگها و پی از مرد است، و امّا گوشت و موی و خون و ناخن از زن است. گفتند: نکو گفتی و راست گفتی، و لکن ما را یک مسأله مانده که اگر ما را از آن خبر دهی ما به تو ایمان آریم. گفت: بگویید. گفتند: اینکه فریشته که وحی به تو می‌آرد کیست! گفت: جبریل است. گفتند: او دشمن ماست، و او فریشته عذاب است، از آسمان بلاـ و صاعقه و هلاک و عذاب او فرود آرد«۴»، میکایل فریشته رحمت است، رحمت و خصب و روزی و بشارت او فرود آرد از آسمان«۵»، اگر به بدل جبریل میکایل به تو آمدی، ما ایمان آوردمانی. رسول- علیه السّلام- گفت: سبب دشمنی شما با جبریل چیست! گفتند«۶»: او با ما دشمنی بسیار کرده است، و از همه بتر آن است که خدای تعالی در کتاب ما بر پیغامبر ما انزله کرد که بیت المقدّس بیران«۷» شود بر دست مردی که او را بخت نصّر گویند، در فلان وقت ما مردی را بفرستادیم تا بگشت و بخت نصّر را طلب کرد و بیافت، و اینکه مرد را گفتیم«۸»: چون او را یافته باشی بکش او را تا مسجد ما«۹» خراب نکند. اینکه مرد بیامد، چون خواست که او را بکشد- و او غلامی بود ضعیف و مدبر و درویش و بی قوّت و بی لشکر- جبریل بیامد و رها نکرد او را و گفت: برو که آن هلاک و خراب به فرمان و قضای خدا خواهد بودن. مرد«۱۰» از او نشنید و خواست تا او را بکشد. جبریل او را گفت: از خدای نترسی«۱۱»، اینکه مرد را به چه گناه می‌کشی! اینکه مرد گناهی نکرده است هنوز، چگونه روا داری او را کشتن! مرد«۱۲» فرو ماند و او را ---- ------------------------------ (۱)، ۲. همه نسخه بدلها: ندارد. (۳). مج، وز، دب، فق: استخانها. (۴). همه نسخه بدلها: فرو آرد و. (۵). مر نه صاعقه و عذاب. (۶). اساس: گفت، با توجّه به مج تصحیح شد. (۷). وز، دب، فق، مب، مر: ویران. (۸). همه نسخه بدلها: و او را گفته بودیم که. (۹). مج، وز را. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آن مرد. (۱۱). همه نسخه بدلها: نمی‌ترسی. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: آن مرد. صفحه : ۶۷ نکشت و باز آمد و ما را خبر داد تا مدّتی بر آمد. بخت نصّر بزرگ شد و قوی گشت و پادشاه شد و مسلّط گشت و بیامد و بیت المقدّس«۱» خراب کرد و از بنی اسرایل خلایقی را بکشت، ما از اینکه کار دشمن اوییم. سدّی گفت سبب نزول آیت آن بود که: عمر خطّاب را زمینی بود بر«۲» در مدینه، هر وقت آن جا شدی، و در راه او مدرسه‌ای بود از آن جهودان، و در آن جا احبار و علمای جهودان بودند، هر وقت در آن جا شدی و با ایشان مناظره کردی. چون گستاخ شدند با او روزی گفتند«۳»: یا بن الخطّاب؟ ما از اصحاب رسول«۴» کس را چنان دوست نمی‌داریم که تو را. گفت: برای چه! گفتند: برای آن که ایشان ما را رنجانند«۵»، و تو ما را نرنجانی«۶»، و ما را از الفی«۷» که با تو هست سخنی که با تو بگوییم با جز تو نگوییم. اینکه محمّد مردی با خیر«۸» است. عمر سوگند داد ایشان را به آن خدای که توریت به کوه طور سینا بر موسی انزله کرد که هیچ دانسته‌ای و شناخته‌ای که اینکه محمّد رسول خداست، و حقّ است و صادق است. چون اینکه سخن بشنیدند با هم نگریدند«۹» و هیچ سخن نگفتند. یکی از جمله ایشان گفت: چرا نمی گویی آنچه او می‌پرسد [۱۱۷- ر] پس از«۱۰» سوگندان گران که داد! و اگر شما نگویی من بگویم: او آن پیغامبر است که ما نعت و صفت او در توریت دیده‌ایم و خوانده‌ایم. گفت: پس چرا ایمان نیاری به او! گفتند: سبب آن است که آن فریشته که به او می‌آید، جبریل است و او دشمن ماست. گفت: چه عداوت است شما را با جبریل! گفتند: او صاحب عذاب و خسف و مسخ است، و اگر به بدل او میکایل بودی که صاحب رحمت و رأفت و خصب و ------------------------------ (۱). همه نسخه بدلها را. (۲). مر: ندارد. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شدند و انس گرفتند با یکدیگر به طریق احسن او را گفتند. [.....] (۴). مج خدای شما، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر شما. (۵). همه نسخه بدلها: رنجانیدند. (۶). مر: نرنجانیدی. (۷). مب، مر: الفتی. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: با خبر. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نگریستند. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب آن که، مر آن که، مر آن. صفحه : ۶۸ سعت است، ما ایمان آوردمانی.

عمر گفت: به خدای بر شما که بگویید تا مقام جبریل از خدا کجاست و مقام میکایل کجا! گفتند: مقام جبریل بر راست است، و مقام میکایل بر چپ، و از میان ایشان عداوت است. و فریشتگان دست راست، دشمنان فریشتگان دست چپ‌اند. عمر گفت: دروغ می‌گویی که از میان فریشتگان هیچ عداوتی نیست، و برخاست و بیرون آمد تا رسول را خبر دهد. جبریل آمده بود و اینکه آیات به رسول خدای آورده و او را خبر داده از آنچه میان ایشان رفت«۱». سؤال کردند که: وجه محاجّت و ظهور حجّت رسول بر جهودان چیست در اینکه آیه، و اینکه چه جواب است سخن ایشان را که: فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلى قَلْبِکَ بِإِذْنِ اللّهِ جواب از اینکه آن است که، معنی چنان است که: اگر معادات شما با جبریل از آن جاست که او از آسمان به من پیغامها آرد و«۲» از خویشتن نمی‌آرد از نزدیک خدای می‌آرد و به فرمان او، پس اینکه عداوت با خداست شما را. دگر آن که: جبریل چنان که به من آمد به موسی آمد، و آنچه به من آورد جنس آن و مانند آن به موسی- علیه السّلام- آورد و اگر آمدن او به من منع می‌کند شما را از ایمان به من، چرا منع نکرد شما را از ایمان به موسی! پس جبریل- علیه السّلام- آنچه آورد از خدای آورد. بِإِذْنِ اللّهِ، در او دو قول است: یکی بعلم اللّه، و یکی بامر اللّه، به علم و فرمان خدای بود، و چون چنین باشد عداوت با رسولان خدای عداوت با خدای باشد. و هر که«۳» دشمن خدای بود«۴»، مَن کانَ عَدُوًّا لِلّهِ، [گفت: هر که دشمن خدای باشد]«۵»، وَ مَلائِکَتِهِ، و فریشتگان او، وَ رُسُلِهِ، و پیغامبران او و جبریل و میکال باشد، اگر چه ایشان گفتند: ما دشمن جبریلیم و دوست میکایل، خدای تعالی ایشان را تکذیب کرد و گفت: دروغ می‌گویند که ایشان دشمن هر دواند«۶»، دشمن جبریل دوست میکایل نباشد، و لکن بر سبیل تعلّل از آن که ایمان نمی‌آرند اینکه به علّت کرده‌اند. ------------------------------- (۱). مر: رفته بود. (۲). همه نسخه بدلها آن. (۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: هر کس که. (۴). مب: «و هر که دشمن خدای بود» را ندارد. (۵). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۶). همه نسخه بدلها چه. صفحه : ۶۹ امّا افراد جبریل و میکال به ذکر با آن که داخل باشند فی قوله: وَ مَلائِکَتِهِ، اینکه را تخصیص بالذّکر خوانند برای تنبیه بر قدر و منزلت ایشان و تعظیم«۱» شأن ایشان بنزدیک خدای تعالی، چنان که گفت: أَخَذنا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثاقَهُم وَ مِنکَ وَ مِن نُوحٍ«۲» وَ قالَتِ الیَهُودُ عُزَیرٌ ابنُ اللّهِ«۱». و دگر آن که: بر تمنّا [حمل کنند]«۲» که چه بودی که مضرّت ممکن بودی رسانیدن، آنگه آن را عداوت خواند و اگر چه تمنّا بود«۳» آن را به حکم ارادت برخواند بر سبیل مجاز. وجهی دگر آن که: معادات با خدای مراد معادات با اولیای خداست، چنان که: یُؤذُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ«۴». وَ لَقَد أَنزَلنا إِلَیکَ آیاتٍ بَیِّناتٍ، سعید جبیر از عبد اللّه عبّاس چنین آورد که: سبب نزول آیت آن بود که چون جهودان بر مشرکان به رسول- علیه السّلام- احتجاج و استفتاح می‌کردند و می‌گفتند: اگر او بیاید ما را بر شما ظفر دهد و بگوید که ما بر حقیم و شما بر باطل، چون رسول- علیه السّلام- بیامد و ایشان کافر شدند معاذ جبل و بشر بن البراء بن معرور گفتند: ای سبحان اللّه؟ خدای تعالی او را نافرستاده شما تمنّا می‌کردی و استعجال می‌نمودید«۵» به فرستادن او و بر ما به او حجّت می‌انگیختی و ما بر شرک بودیم، اکنون ما از شرک به اسلام آمدیم و به او ایمان آوردیم و شما از آنچه می‌گفتی باز آمدی و کافر شدی. ایشان گفتند: اینکه محمّد آیتی نیاورد که ما را عند آن ایمان آوردن به او واجب شد«۶»، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد. وَ لَقَد أَنزَلنا إِلَیکَ آیاتٍ بَیِّناتٍ، گفت: بدرستی که من آیات فرستادم«۷» آیاتی روشن واضح. ------------------------------- (۱). سوره توبه (۹) آیه ۳۰. (۲). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۳). مج، مب: بودی. (۴). سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۷. [.....] (۵). فق: می‌کردید. (۶). مج، وز: باشد، دب، آج، لب، فق، مب، مر: شود. (۷). کذا در اساس و همه نسخه بدلها بجز وز، اینکه کلمه در وز و در قسمت ترجمه آیات: فرستادیم. صفحه : ۷۱ مفسّران خلاف کردند در اینکه آیات. عبد اللّه عبّاس گفت: مراد بیان حلال و حرام است. ضحّاک گفت هم از عبد اللّه عبّاس که: مراد آیات قرآن است که رسول- علیه السّلام- بر ایشان می‌خواند بامداد و شبانگاه [۱۱۸- ر]. اصم گفت: مراد علم توریت و انجیل است و اخبار غایبات و قصّه امّتان گذشته، و اشارت به آیاتی که ایشان تحریف کرده بودند با آن که او هرگز کتابی نخوانده بود و تعاطی نکرده و بنزدیک استاذی«۱» اختلاف نکرده. ابو القاسم بلخی گفت: مراد به آیات قرآن معجز است که ایشان را و عرب و عجم را و جنّ و

انس را بـدان تحـدّى كرد، و ايشان از آوردن ماننـد آن عاجز شدنـد. بهرى د گر گفتند: مراد ساير معجزات است از حديث معراج و تسبيح حصا و آب بر دميدن از ميان انگشـتان او و آمدن درخت و جز آن از معجزات او- عليه السّـلام، و حمل كردن بر عموم اوليتر باشد تا فايده را شاملتر بود. وَ ما يَكفُرُ بِها إِلَّا الفاسِقُون، و به اينكه آيات كافر نشوند الّا فاسقان. «كفر» به اينكه آيات از دو وجه بود: يكى آن كه داننـد و با علم جحود كنند، و يكى آن كه جحود كنند و انكار از آن كه ندانند. و مراد به فاسق كافرست در آيت براى آن كه همه كـافر فـاسق باشـند، و لكن همه فاسق كافر نبود. و اصل فسق خروج بود، و فاسق خارج باشـد از فرمان خـداى تعالى. أ وَ كُلَّمـا عاهَدُوا، عبـد اللّه عبّاس گفت: مراد به آن عهـد آن است كه خـداى تعالى در توريت بر زبان موسـى«۲» بسـتد از جهودان كه چون محمّـد- عليه السّـلام- بيايـد به او ايمان آرنـد و نعت و صـفت او پنهان نكننـد. رسول- عليه السّـلام- مالك بن الضّـيف«۳» را گفت: نه خداى تعالى از شـما عهد و پيمان بسـتده است كه به من ايمان آرى و مرا جحود نكنى! گفت: خداى را هيچ عهدى نيست در توريت در معنى تو با ما، و منكر شد اينكه را. خداى تعالى آيت بفرستاد كه عهد كردند و لكن اينان با پس پشت انداختند و كار نبسـتند. أ وَ كُلَّما، «الف» اسـتفهام راست، و «واو» عطف را، و «كلّما» ظرف است. --------------------------------

(۱). اسـتاذى/ استادى. (۲). همه نسـخه بدلها عهد. (۳). مـج، وز: مالك بن الصّـفيرا. دب، آج، لب، فق، مب، مر: مالك بن الصّـفير. صفحه : ۷۲ و در شاذّ خواندند: عوهدوا. عَهداً نَبَذَهُ اى رماه، و «نبذ» انداختن باشد، و منه قوله: فَنَبَذناهُ بِالعَراءِ«۱» فَرِيقٌ مِنهُم، گروهى از ايشان، و آن احبار و رؤساى ايشان بودند. «منهم»، من اليهود. بَل أَكثَرُهُم لا يُؤمِنُون، «بل» اضـراب را بود. حق تعالى براى تسليه«۲» رسول باز نمود كه اينان بيشتر ايمان نيارنـد تا دل عزيز او در بنـد ايمان ايشان نباشد. وَ لَمّا جاءَهُم، چون آمد به ايشان. مراد به ايشان جهودان عصـر رسولند، و اگر چه رسول- عليه السّلام- مبعوث بود به ايشان و جز ايشان، و لكن براى قرينه حال تخصيص كرديم [به ايشان]«۳». ابو مسلم گفت: روا بود كه مراد به رسول رسالت بود، چنان كه كثيّر گفت: فقد كذب الواشون ما بحت عندهم

بليلى و لا ارسـلتهم برسول«۴» و مراد نـه مجىء شـخص است، مراد قيـام اوست به حجّتهـاى خـدا در اداى رسـالت، و مراد به رسـول محمّد است- صلّى اللّه عليه و آله. مِن عِندِ اللّهِ، از نزديك خدا، يعنى به فرمان او و حجّت و آيات او [۱۱۸- پ]. مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُم، صفت رسول است و آن كه او تصـديق مى‌كنـد كتـاب ايشـان را، و اينكه بر سبيـل تحريض است ايشـان را بر ايمـان به رسـول- عليه السّـلام- براى آن كه آن كس كه بيايد و كتاب ايشان را و پيغامبر ايشان را طعن نزند و تصديق كند اوليتر آن باشد كه او را تصديق كننـد نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ، فريق اى جماعـة، و «من» تبعيض راست. و مراد به اصـحاب كتاب اينكه جا جهودانند. كِتابَ اللّهِ، گفتند: مراد قرآن است كه ايمان نياوردند به آن و كار نبستند آن را. و گفتند: مراد توريت است كه در آن جا ذكر محمّد بود- صلّى اللّه عليه و آله- و نعت و صفات او. وَراءَ ظُهُورِهِم، با پس پشت«۵»، كنايت است از آن كه ترك كلّى كردند آن را و ------

------------------------------- (۱). سوره صافّات (۳۷) آيه ۱۴۵. (۲). دب، آج، لب، فـق، مب، مر: تسـلّى. (۳). اساس: نـدارد، از مج افزوده شد. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر اى برسالـة، دروغ گفتنـد سـخن چينـان كه آشـكارا نكردم نزديك ايشان اينكه زن را و نفرسـتادم به ايشـان پيغامى. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بـا پس پشـتهاى ايشـان و اينكه. صـفحه : ۷۳ دست از او بداشـتند و بر آن به هيـچ وجه كار نكردنـد. كَأَنَّهُم لا يَعلَمُون، پندارى خود ندانسـته‌اند، با كسـى مانند كه اينكه حال نشـنيده باشد و ندانسـته، و اينكه عبارت باشد از كارى بى قدر مستخف«۱» به. عرب كار«۲» چنين را گويـد: جعلت ذلك خلف ظهرى و دبر اذنى و تحت قدمى، و نظير اينكه قوله تعالى: وَ اتَّخَذتُمُوهُ وَراءَكُم ظِهرِيًّا«۳» كَأَنَّهُم لا يَعلَمُون، پندارى كه نمى‌دانند.

[سوره البقرة (۲): آيات ۱۰۲ تا ۱۰۳]

[اشاره]

وَ اتَّبَعُوا ما تَتلُوا الشَّیاطِینُ عَلی مُلکِ سُلَیمانَ وَ ما کَفَرَ سُلَیمانُ وَ لکِنَّ الشَّیاطِینَ کَفَرُوا یُعَلِّمُونَ النّاسَ السِّحرَ وَ ما أُنزِلَ عَلَی المَلَکَینِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ وَ ما یُعَلِّمانِ مِن أَحَدٍ حَتّی یَقُولا إِنَّما نَحنُ فِتنَةٌ فَلا تَکفُر فَیَتَعَلَّمُونَ مِنهُما ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَینَ المَرءِ وَ زَوجِهِ وَ ما هُم بِضارِّینَ بِهِ مِن أَحَدٍ إِلاّ بِإِذنِ اللّهِ وَ یَتَعَلَّمُونَ ما یَضُرُّهُم وَ لا یَنفَعُهُم وَ لَقَد عَلِمُوا لَمَنِ اشتَراهُ ما لَهُ فِی الآخِرَةِ مِن خَلاقٍ وَ لَبِئسَ ما شَرَوا بِهِ أَنفُسَهُم لَو کانُوا یَعلَمُونَ (۱۰۲) وَ لَو أَنَّهُم آمَنُوا وَ اتَّقَوا لَمَثُوبَةٌ مِن عِندِ اللّهِ خَیرٌ لَو کانُوا یَعلَمُونَ (۱۰۳)

[ترجمه]

پیروی«۷» کردند آن را که می‌خواندند دیوان بر پادشاهی سلیمان و کافر نبود سلیمان، و لکن دیوان کافر بودند«۸» می‌آموزند مردم«۹» را جادوی و آنچه فرستاده بر دو فریشته به بابل که هاروت و ماروتند، و نمی‌آموزند هیچ کس را تا می‌گویند که ما آزمایشیم، کافر مشو، می‌آموزند از ایشان آنچه جدا می‌کنند ------------------------------- (۱). مج، وز: مستحق. (۲). آج، لب، فق، مب: کنایه. (۳). سوره هود (۱۱) آیه ۹۲. [.....] (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر ای تمیم نباید که حاجت من باشد با پس پشت انداخته، و نه درماند بر تو جواب آن. (۵). دب: سنجند، آج، لب، فق، مب، مر: پیچیدند. (۶). مج، وز: او. (۷). مج، وز: پسروی. (۸). مج، وز، دب، آج، لب، فق: شدند. (۹). مج، وز، دب، آج، لب، فق: مردمان. صفحه : ۷۴ به آن از میان مرد و زنش، و نیستند ایشان زیان کننده به آن کسی را مگر به دانستن خدای و می‌آموزند آنچه زیانشان دارد و سودشان ندارد، و بدانستند که آن که خرد«۱» آن را، نیست او را در آخرت [نصیبی]«۲»، و بد چیزی است که بفروختند«۳»، آن خود را اگر دانستندی. [۱۱۹- ر]

[اشاره]

و اگر ایشان ایمان آوردندی و بترسیدندی ثواب از نزدیک خدای بهتر است اگر دانستندی. اهل سیر«۴» گفتند: سبب نزول آیت آن بود که شیاطین سحر و نیز نجات«۵» بنوشتند بر زبان آصف«۶» برخیا و بر پشت آن بنوشتند«۷»: هذا ما علّم آصف بن برخیا سلیمان الملک. و پنهان سلیمان در زیر سر«۸» او دفن کردند. چون سلیمان فرمان یافت بیامدند و آن نوشته«۹» از زیر سر«۱۰» او بر آوردند و گفتند: سلیمان بر مردمان و جنّیان و خلایق به اینکه پادشاهی می‌کرد، شما نیز بیاموزی تا همچنان که او ملک یابی. امّا علما و صلحای بنی اسرایل گفتند: معاذ اللّه که اینکه علم سلیمان باشد و از آن«۱۱» تبرّا کردند، و امّا سفله و جهّال چون آن دیدند، نوشتن و آموختن گرفتند و تعاطی می‌کردند و حدیث سلیمان و آن که او ساحر بود بر زبانهای ایشان روان شد تا عهد رسول ما- علیه السّلام- حق تعالی اینکه آیت فرستاد ردّ بر ایشان، و دلیل بر براءت ساحت سلیمان، اینکه قول کلبی است. سدّی گفت: سبب نزول آیت آن بود که شیاطین در عهد پیشین بر آسمان توانستندی شدن و جایها مقام کردن«۱۲» که حدیث فریشتگان شنیدندی، کما قال تعالی: وَ أَنّا کُنّا نَقعُدُ مِنها مَقاعِدَ لِلسَّمعِ فَمَن یَستَمِعِ الآنَ یَجِد لَهُ شِهاباً رَصَداً«۱۳»، ------------------------------- (۱). مج، وز، آج، لب، فق: می‌خرد. (۲). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۳). مج، وز، آج، لب، فق: چیزی است آنچه همی فروختند (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تفسیر. (۵). مج، وز: نیره نجات. (۶). همه نسخه بدلها إبن. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر اینکه نوشته‌ها. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مب، دب: سریر. [.....] (۹). همه نسخه بدلها: نوشته‌ها. (۱۰). آج، لب، فق، مر: سریر. (۱۱). همه نسخه بدلها حدیث. (۱۲). دب، مب، مر: مقام کنند. (۱۳). سوره جن (۷۲) آیه ۹. صفحه : ۷۵ و در احداثی که در زمین افتادی و خواستی بودن آن را به دروغها به اضافه«۱» بردندی و با مردمان بگفتندی تا مردم اعتقاد کردندی که شیاطین غیب می‌دانند. چون سلیمان را- علیه السّلام- به پیغامبری بفرستاد خدای تعالی، و او را پادشاه کرد بر جنّ و انس و وحوش و طیور، او شیاطین را بگرفت و آن کتابها از ایشان بستد و در زیر سریر«۲» خود دفن کرد تا شیاطین بر آن راه نیابند. چون سلیمان از دنیا بشد، دیوی بیامد

و بنی اسرایل را گفت: من شما را ره نمایم بر علم سلیمان و آنچه سلیمان به آن جنّ و انس را مسخّر کرد! گفتند: بنمای. گفت: زیر سریرش«۳» بشکافی و در آن جا صندوقی یابی پر از کتاب. آن کتابها بر داری و کار بندی که آن علم سلیمان است. همچنان کردند و آن کتابها که سلیمان از دیوان بسته بود، همه سحر و جادوی و نیرنجات در آن جا نوشته، برداشتند و بدیدند سحر بود، از آن جا بیرون آوردند و در میان مردمان خبر فاش گشت که سلیمان- علیه السّلام- پادشاه ساحر بود. چون جهودان با رسول ما- علیه السّلام- در حقّ سلیمان خصومت کردند و گفتند: او ساحر بود، رسول- علیه السّلام- ایشان را زجر کرد، خدای تعالی تصدیق رسول را و ردّ بر جهودان و براءت ساحت سلیمان اینکه آیات فرستاد. قوله: وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطِینُ یقال: تبعه و اتّبعه و أتبعه بمعنی واحد پسروی کرد او را، فعل و افتعل به یک معنی آمد«۴» و بیان افعل به اینکه معنی قوله تعالی: فَأَتْبَعَهُم فِرعَونُ وَ جُنُودُهُ بَغیاً وَ عَدواً«۵» وَ أَتبَعناهُم فِی هذِهِ الدُّنیا لَعنَةً«۶» ما تَتلُوا الشَّیاطِینُ «ما» موصوله است [بمعنی]«۹» الّذی، آنچه شیاطین می‌خواندند، من التّلاوة بمعنی القراءة، یقال: تلوت القرآن تلاوة اذا قرأته، و اینکه قول -------------------------------- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به اضافتهای دروغ. (۲). دب: سر. (۳). مب، مر: سرش. (۴). همه نسخه بدلها: ندارد. (۵). سوره یونس (۱۰) آیه ۹۰. (۶). سوره قصص (۲۸) آیه ۴۲. (۷)، ۹. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها یعنی. صفحه : ۷۶ عطا و عبیده«۱» است. و عبد اللّه عبّاس [۱۱۹- پ] گفت: آنچه شیاطین تتبع می‌کردند من قولهم: تلوت الرّجل اذا تبعته و اقتفیت اثره، یمان گفت: معنی «تتلوا» آن است که تروی و تکذب، آنچه از او روایت می‌کردند به دروغ، و قوّت اینکه قول قرینه «علیه» است، یقول العرب: قال فلان علی فلان، ای کذب علیه، و قال تعالی: وَ یَقُولُونَ عَلَی اللّهِ الکَذِبَ«۲» وَ لَو تَقَوَّلَ عَلَینا بَعضَ الأَقاوِیلِ«۴»، ای تکذّب و تخرّص«۵»، و قال الشّاعر: عرضت نصیحة منّی لیحیی

فقال غششتنی و النّصح مرّ و مابی ان«۶» اکون اعیب و یحیی«۷»

و یحیی طاهر الاخلاق برّ و لکن قد اتانی أنّ یحیی

یقال علیه فی بقعاء شرّ ای یکذب علیه، و اگر چه لفظ مستقبل است معنی ماضی است، معنی تتلوا تلت است، و مستقبل به معنی ماضی آمده است، چنان که شاعر گفت: و اذا مررت بقبره فاعقر به

کوم الهجان و کلّ طرف سابح و انضح جوانب قبره بدمائها

فلقد یکون أخادم و ذبائح یعنی کان، [معنی آن است که]«۸» بود خداوند خونها. وجهی دیگر در اینکه آن است که: کان اضمار کردند«۹»، ای ما کانت تتلوا الشّیاطین، آنچه شیاطین خواندندی، و اولیتر آن است که بر ظاهر رها کنند و گویند: حکایت حال است، نحو قولهم: رأیت زیدا بالامس یفعل کذا، زید را دیدم دی که فلان کار می‌کرد، لفظ مستقبل و معنی ماضی علی حکایة الحال، تا عدول نباید کردن از ظاهر. و معنی آیت آن است که: جهودان پی آن گرفتند که شیاطین بر سلیمان بسته بودند از حوالت سحر بر او، و دروغ نهاده بودند بر سلیمان- علیه السّلام. -------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: ابو عبیده. [.....] (۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۷۵. (۳). دب، آج، لب اللّه تعالی. (۴). سوره حاقه (۶۹) آیه ۴۴. (۵). همه نسخه بدلها: تحرّض. (۶). آج: ما انّی، لب، فق، مب، مر: و ما انّی ان. (۷). مج، لب: بیحیی، آج، لب، فق، مب، مر: اعیب یحیی. (۸). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر تا حکایت حال باشد. صفحه : ۷۷ و در «تتلوا» اینکه سه قول گفتند که

برفت از دروغ و قراءت و متابعت، عَلی مُلکِ سُلَیمانَ، بر پادشاهی سلیمان. و بعضی گفتند مراد آن است که: علی عهد سلیمان، بر عهد سلیمان، یعنی در روزگار سلیمان وَ ما کَفَرَ سُلَیمانُ آنگه حق تعالی براءت ساحت سلیمان را بیان کرد، گفت: سلیمان کافر نبود، یعنی ساحر نبود برای آن که چون ساحر اعتقاد صحّت سحر کند کافر بود. وَ لکِنَّ الشَّیاطِینَ کَفَرُوا، و لکن کافر و ساحر شیاطین بودند که سحر ایشان کردند و حوالت بر سلیمان کردند. و کوفیان و شامیان خواندند: و لکن الشّیاطین، به تخفیف «نون لکن» و به رفع «شیاطین». و باقی قرّاء به تشدید «نون لکنّ» و نصب «شیاطین»، برای آن که انّ و انّ و کأنّ و لکنّ را چون «نون» او«۱» تخفیف کنند، عمل او باطل شود اعنی عمل نصب و رفع، و او بمثابه حرفی شود که عمل نکند، و اسم مرفوع بماند بر مبتدا و خبر. یُعَلِّمُونَ النّاسَ السِّحرَ، مردمان را جادوی می‌آموختند، بدان که سحر حیلتی باشد که وجه آن پوشیده بود«۲» جنس آن که مشعبدان کنند و جنس آن که سحره فرعون کردند از آن که عصاها مجوّف کردند و رسنها از ادیم بدوختند مار پیکر و اژدها پیکر، و میانه آن پر از زیبق کردند و زیر زمین مجوّف کردند و آتش بر افروختند«۳»، و وقت چاشتگاه«۴» آفتاب گرم شد گرمای آتش و گرمای آفتاب از زیر و بالا اثر کرد [۱۲۰- ر] حبال و عصیّ از آن جیوه«۵» به جنبش در آمد، چنان می‌نمود که بخواهد رفتن، چنان که حق تعالی گفت: یُخَیَّلُ إِلَیهِ مِن سِحرِهِم أَنَّها تَسعی«۶»، اینکه نوع«۷» سحر است. و نوعی دگر هم از باب حیل باشد، چنان که گویند: زنی بود و شوهری داشت، آن شوهر او برفت و زنی دیگر کرد. اینکه زن اول بیامد و پیرزنی را گفت که دعوی ساحری کردی که: تدبیری توانی کردن که اینکه شوهر من اینکه زن را رها کند! گفت: تدبیری توانم کردن که او را به دست خویشتن بکشد. آنگه برخاست و بنزدیک اینکه زن دوم آمد و او را گفت: چگونه می‌باشی با ------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها را. (۲). همه نسخه بدلها: باشد. (۳). مج: بر او روختند، وز: بر او دوختند، دب، آج، لب، فق، مب، مر: ریختند. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر که. (۵). همه نسخه بدلها یعنی زیبق. (۶). سوره طه (۲۰) آیه ۶۶. [.....] (۷). همه نسخه بدلها، بجز لب: نوعی. صفحه : ۷۸ شوهرت! تو را دوست می‌دارد«۱»! گفت: نیک است«۲»، گفت: اگر خواهی تا من چیزی کنم که از تو یک ساعت نشکیبد! گفت: روا باشد. گفت: سه تا موی از زیر محاسن اینکه مرد بباید گرفتن تا من بدان جادوی کنم که او تو را چنان دوستدار شود«۳» که از تو ساعتی نشکیبد«۴»، و لکن اینکه مویها که بگیری تمام باید و بریده نشاید، و اینکه تمام نشود الّا به استره. گفت: من از کجا آرم! گفت: من تو را بدهم، و استره‌ای تیز کرد«۵» و بدو داد، گفت: امشب چون بخسبد، تو به اینکه استره اینکه سه تا موی از زیر محاسن او آن جا که گلوست بگیر تا مقصود حاصل شود. آنگه برخاست و بنزدیک شوهر آمد و برابر او بنشست و در او می‌نگریست و می گریست«۶». مرد گفت: ای عجوزه تو را چه بوده است! گفت: مرا بر جوانی تو رحمت می‌آید که تو را بیشتر از روزی«۷» زندگانی نمانده است. گفت: چگونه! گفت: اینکه زن تو را که به دل دوستی بیاورده‌ای، عزم کرده است که امشب تو را بکشد. گفت چرا! گفت: ندانم. گفت: از کجا دانی! گفت: نشان آن است که استره‌ای دارد تیز کرده چون قطره آب به اینکه صفت و اینکه نشان، و او اینکه راز با من بگفته است. تو امشب خویشتن خفته ساز تا آنچه من گفتم معاینه ببینی. مرد بیامد و به وقت خفتن خویشتن را خفته ساخت. زن چون گمان برد که او خفته است، برخاست و بیامد و محاسن او برداشت تا مویها بگیرد، مرد را حدیث عجوز«۸» درست شد، بجست و دست او به دست گرفت و او را گفت: اینکه چه حال است و اینکه استره چیست! زن فرو ماند و جوابی نداشت. مرد گفت: تو قصد جان من کرده‌ای. آنگه آن استره از او بستد و آن زن را بکشت. اینکه«۹» ملعونه بیامد و آن زن را گفت: دیدی که چگونه جادوی کردم؟ و از او ------------------------------- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر یانی/ یانه. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفت آری. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: دوست دارد. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: که یک ساعت از تو جدا نشود. (۵). همه نسخه بدلها: تیز کرده. (۶). مج: و در وی می‌دید و می‌بگریست. (۷). همه نسخه بدلها چند. (۸). همه نسخه بدلها: عجوزه. (۹). همه نسخه بدلها: آن. صفحه : ۷۹ مبلغی بستد. و اینکه حکایت برای آن آوردم تا بدانی که سحری که آن را اصلی بود چنین باشد، اینکه کردن و کار بستن کفر نیست، فسق است. امّا اعتقاد کردن«۱» که کسی بر

خمی و جارویی«۲» نشیند و برود و یا در هوا بپرد، و اینکه انواع مستحیلات که عقل قبول آن نکند کفر است، برای آن که تجویز آن قدح کند در معجزات پیغمبران- علیهم السّلام- و آنچه از باب تمویه و تلبیس باشد- چنان که گفتم- تعاطی آن کردن فسق باشد. و اصل کلمه در لغت از [۱۲۰- پ] پوشیدگی است، و شش را برای آن سحر گویند که پوشیده باشد در شکم، و سحر را برای آن گویند که آخر شب که صبح بر خواهد آمدن تاریکتر باشد، و بیانی که به حدّی رسد که دیگران ندانند چنان بیان کردن سحر خوانند آن را، برای آن که وجه آن پوشیده باشد و هر کس چنان نداند گفتن. و از اینکه جاست حدیث رسول- علیه السّلام- که گفت: ان من البیان لسحرا، و شعر نکورا سحر حلال خوانند، به حلال آن خواهند که سحر جادویی حرام است، و سحر بیان حلال. و سحر به فتح «سین»، مصدر باشد، و به کسر «سین» اسم باشد، و سحر نیز غذا باشد، من قول الشّاعر: أرانا موضعین لأمر غیب

و نسحر بالطّعام و بالشّراب و قال آخر«۳»: فان تسئلونا«۴» فیم نحن فانّنا

عصا فیرمن هذا الانام المسحّر و گفتند: مراد در ابیات به مسحّر و مسحور مخدوع است، و اینکه قریبتر است و لا یقتر به معنی ابیات و اصل لغت. و سحر آمده است به معنی علم به کاری پوشیده، من قوله: یا أَیُّهَا السّاحِرُ ادعُ لَنا رَبَّکَ«۵» إِنَّما أَنتَ مِنَ المُسَحَّرِینَ«۶»، گفته‌اند معنی آن است که: من المخلوقین المحتاجین الی الغذاء. ------------------------------------ (۱). همه نسخه بدلها: اعتقاد بستن. (۲). دب: جارو، دیگر نسخه بدلها: جاروبی. (۳). مج، وز، دب: لبید. (۴). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱/ ۲۷۱) لسان (۴/ ۳۴۹)، قرطبی (۲/ ۴۳): تسألینا. [.....] (۵). سوره زخرف (۴۳) آیه ۴۹. (۶). سوره شعرا (۲۶) آیه ۱۵۳. صفحه : ۸۰ امّا انواع سحر، و آن که گفتند: نوعی از او آن باشد که مردم را بگرداند از صورتی به صورتی، یا با حیوانی دیگر کند، و احداث الوان و اجسام و چیزهایی که در مقدور قادر به قدرت نباشد، اعتقاد جواز آن کفر است برای آن که قدح کند در اختصاص قدیم تعالی به قادری بر اجسام و اعراض مخصوصه«۱»، و نیز قدح کند در معجزات انبیا- علیهم السّلام. و آنچه گفتند از چشم افسای و آن که مردم را چیزی نماید به خلاف راستی، اینکه همه«۲» باطل است و روا نشاید داشت برای آن که مؤدّی بود با سفسطه و آن که ما را به مدرکات و مشاهدات وثاقت نباشد. و امّا آنچه از باب«۳» حیل و تلبیس و تمویه باشد آن را اصلی بود«۴» و عقل«۵» آن را بپذیرد«۶» چون وجه او شناخته شود، کردن و تعاطی آن فسق باشد. وَ ما أُنزِلَ عَلَی المَلَکَینِ، در «ما» خلاف کردند. بهری گفتند:«۷» موصوله است به معنی الّذی، و روا بود که عطف باشد بر «ما» فی قوله: ما تَتلُوا الشَّیاطِینُ، و معنی آن باشد که جهودان متابعت آن کردند که شیاطین حوالت بر سلیمان کردند، و نیز متابعت آن کردند که فرود آوردند بر آن دو فریشته، و شاید که عطف بود بر سحر، فی قوله: یُعَلِّمُونَ النّاسَ السِّحرَ وَ ما أُنزِلَ، یعنی شیاطین مردم را سحر می‌آموزند و آنچه بر آن دو فریشته فرود آمد. قولی دگر آن است که: «ما» نفی است، و تقدیر چنین باشد که: و ما کفر سلیمان و لا انزل اللّه السّحر علی الملکین، و اینکه تأویل روایت کرده‌اند از عبد اللّه عبّاس و جماعتی مفسّران. امّا «ملکین» در او خلاف کردند: در قراءت عبد اللّه عبّاس و حسن بصری «ملکین» است به کسر «لام»، یعنی دو پادشاه بودند. و عبد اللّه عبّاس را از اینکه آیت پرسیدند [۱۲۱- ر] گفت: متی کان العلجان ملکین«۸»، آن دو علج، یعنی آن دو خر«۹» ------------------------------------ (۱). همه نسخه بدلها: مخصوص. (۲). مج، وز: هم. (۳). همه نسخه بدلها: از ابواب. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: نبود. (۵). مر: هیچ عقل. (۶). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: نپذیرد. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مج ما. (۸). دب، آج، لب، فق، مر انّما کانا ملکین. (۹). دب: مرد. صفحه : ۸۱ کی«۱» فریشته بودند؟ ایشان دو پادشاه بودند. و قراءت عامّه قرّاء فتح «لام» است و معنی آن که: دو فریشته بودند. قوله: بِبابِلَ، بعضی مفسّران گفتند: بابل نام زمینی است از عراق، و برای آن‌ش بابل خوانند که زبان اهلش مبلبل است اعنی مضطرب. و بعضی دگر گفتند: بابل نام آن زمین است که صرح نمرود بر او افتاد از خوف آن زبانهای مردم مبلبل شد، و اینکه اسمی است اعجمی لا

ینصرف، و سبب منع صرف او عجمه است و تأنیث و علمیّت. در «هاروت» و «ماروت» خلاف کردند، و اینکه نیز دو اسم اعجمی است لا ینصرف و سبب منع صرف عجمیّت و علمیّت [است]«۲». بعضی مفسّران گفتند: بدل «ملکین» است نام آن دو فریشته بود، بعضی دگر گفتند: نام آن دو پادشاه بود. بعضی دگر گفتند: بدل «شیاطین» است- بدل البعض من الکلّ. بهری دگر گفتند: بدل «ناس» است فی قوله: یُعَلِّمُونَ النّاسَ، هاروت و ماروت السّحر. و در «ملکین» نیز خلاف کردند. بهری دیگر«۳» گفتند: مراد جبریل و میکایل است، چه جهودان حوالت سحر بر سلیمان که کردند گفتند: جبریل و میکایل فرود آوردند بر سلیمان. بهری دگر گفتند: هاروت و ماروت بودند. وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ، اینکه «ما» بلا خلاف «ما» ی نفی است، اینکه دو فریشته هیچ کس را از اینکه معنی چیزی نیاموختند و اعلام نکردند تا نگفتند که ما فتنه‌ایم یعنی امتحان و آزمایش نگر«۴» تا کافر نشوی. عبد اللّه عبّاس و جماعتی مفسّران گفتند: قصّه آیت آن است که در عهد ادریس- علیه السّلام- چون فریشتگان اعمال بنی آدم دیدند و آنچه از گناه و معاصی ایشان با آسمان می‌بردند، گفتند: بار خدایا؟ اینان را در زمین نشاندی تا چندین فساد و معصیت می‌کنند؟ حق تعالی گفت: اگر آن شهوت که در ایشان مرکّب است در شما باشد، و به جای ایشان شما باشی همان کنی. گفتند: بار خدایا؟ تو منزّهی، ما را نرسد که در تو عاصی شویم و تو را بیازاریم«۵». ---------------------------------- (۱). مج، دب، مب: که. (۲). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۳). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱/ ۲۷۳): ندارد. [.....] (۴). دب: نکرده. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیان آریم. صفحه : ۸۲ حق تعالی گفت: دو فریشته را«۱» بگزینی تا من ایشان را به زمین فرستم تا خود چگونه کنند. ایشان هاروت و ماروت را اختیار کردند، حق تعالی ایشان را به زمین فرستاد و شهواتی که بنی آدم را باشد: از شهوت طعام و شراب و نکاح، در ایشان مرکّب کرد و ایشان را نهی کرد از کفر و شرک و شرب خمر و زنا و قتل نفس بناحق. ایشان بیامدند و به روز میان مردم حکم می‌کردند و به شب با آسمان می‌شدند به یاد کردن نام مهمترین«۲» خدای تعالی. یک ماه به اینکه بر نیامد که زنی از پارس با جمال تمام نام او زهره به حکومت پیش ایشان آمد، ایشان در او نگریدند بر او فتنه شدند و او را مراودت و استدعا کردند. او اجابت نکرد. روز دیگر باز آمد ایشان او را [۱۲۱- پ] استدعا کردند، گفت: اجابت نکنم الّا آنگه که بت را سجده کنی و یا خمر باز خوری و یا کسی را بکشی. اندیشه کردند که بت را چگونه سجده شاید کردن، و قتل نفس هم عظیم باشد، مگر پاره‌ای خمر باز خوریم. بر اینکه قرار دادند. زن آن روز برفت، و بر دگر روز باز آمد و پاره‌ای خمر با خود بیاورد. ایشان از آن خمر باز خوردند تا مست شدند. چون مست شدند بت را سجده کردند. کسی ایشان را بدید، او را بکشتند و به آن زن خلوت کردند که آخر روز بود«۳» هر چهار معصیت کرده بودند«۴». سدّی و کلبی«۵» گفتند: نماز شام که خواستند که با آسمان روند نتوانستند، و نام خدای فراموش کرده بودند و قوّت نداشتند، بدانستند که آن از شومی معصیت ایشان است. بنزدیک ادریس- علیه السّلام- آمدند و گفتند: ای بنده صالح؟ ما آن عبادت که از آن تو دیدیم که به آسمان می‌آوردند، از آن کسی دگر ندیدیم. دانیم که تو را بنزدیک خدای- عزّ و جلّ- منزلتی«۶» عظیم باشد. ما را از خدای بخواه«۷». ادریس گفت: بار خدایا«۸»؟ احوال ایشان بر تو پوشیده نیست. حق تعالی گفت: من ---------------------------------- (۱). مر از میان خود. (۲). دب: مهین، لب، مب: بهترین، فق: مهتری. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر که. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: معصیت از ایشان در وجود آمد. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مکی. (۶). مر هست و قدری. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: در خواه. (۸). آج، لب، فق که. صفحه : ۸۳ ایشان را لا- محال عذاب خواهم کردن، و لکن ایشان را مخیّر کن تا عذاب دنیا خواهند یا عذاب آخرت! ایشان عذاب دنیا اختیار کردند. و علما در کیفیّت عذاب ایشان خلاف کردند. عبد اللّه مسعود گفت: ایشان«۱» به موی سر آویخته‌اند تا به روز قیامت. قتاده گفت: از کمر بست تا بند پای در بند و قیدند. عثمان بن سعید گفت: به پای آویخته‌اند و به سیاط آهن می‌زنند ایشان را. بهری دگر گفتند: ایشان«۲» سرنگون آویخته‌اند از بالای آبی، و«۳» زبان ایشان از تشنگی«۴» بیرون افتاده است«۵»، و از میان ایشان و آب چهار انگشت«۶» است، و خدای تعالی ایشان را به تشنگی«۷» عذاب می‌کند. راوی خبر گوید: کسی به زمین بابل

رسید آن جا که ایشانند، و ایشان را بر اینکه جمله بدید، پناه با خدای داد و گفت: لا اله الّا اللّه، محمّد رسول اللّه، علیّ ولیّ اللّه. ایشان او را گفتند: تو از امّت کیستی! گفت: من از امّت محمّدم. ایشان شادمانه شدند، گفتند: عذاب ما را کرانه‌ای پیدا خواهد آمدن که محمّد- علیه السّلام- پیغمبر آخر زمان است، و دولت او به دامن قیامت پیوسته است. امّا کلام در تأویل آیت از اینکه وجه بود که سؤال کنند که شاید که خدای تعالی سحر بر فریشتگان فرو فرستد، و فریشتگان مردم را سحر آموزند! گوییم: از اینکه چند جواب است. یکی آن که: خدای تعالی از آسمان سحر نفرستاد، و لکن وصف سحر فرستاد تا مردمان بدانند و بشناسند و از آن احتراز کنند، چه از عهد ادریس تا به روزگار سلیمان- علیهما السّلام- سحر در میان مردم مستعمل شده بود، خدای تعالی اینکه فریشتگان را بفرستاد و بر زبان ایشان نهی کرد از سحر، و وعید و تهدید کرد بر آن. آنگه وصف سحر باز نمود تا مردمان بدانند و اجتناب [۱۲۲- ر] کنند. و غرض خدای تعالی و غرض ایشان از اینکه آن بود تا مردم احتراز و اجتناب کنند، نه آن که استعمال کنند، و آن جاری مجرای اعلام و وصف سایر معاصی باشد که خدای تعالی ------------------------------

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۲). دب، آج، لب را. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: و از بی آبی. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. [.....] (۵). مب: بیرون آمده است. (۶). مج فرق. (۷). مب: بر انگشت. صفحه : ۸۴ اعلام کرد تا مردمان بدانند و اجتناب کنند نه آن که استعمال کنند بیان اینکه وجه آن است که: خدای تعالی گفت: وَ ما یُعَلِّمانِ مِن أَحَدٍ، و اینکه «من» زیادت است اینکه جا، چنان که گویند: ما جاءنی من احد، گفت: کس را نیاموزند تا بنگویند«۱». إِنَّما نَحنُ فِتنَةٌ فَلا تَکفُر، و «فتنه» اختبار و امتحان باشد، و برای آن فتنه و آزمایش خواند آن را که با امتحان ماند، برای آن که بر وجهی بود تعلیم ایشان که هم اجتناب را صالح بود هم استعمال را، چون قدرت و سایر آلات که صالح بود خیر و شرّ را، گفتند: ما شما را چیزی می‌آموزیم که ممکن است و صالح هم استعمال را و هم اجتناب را، اجتناب کنی تا نجات یابی، و استعمال مکنی که پس هلاک شوی، و ذلک قوله: وَ ما یُعَلِّمانِ مِن أَحَدٍ حَتّی یَقُولا- إِنَّما نَحنُ فِتنَةٌ فَلا تَکفُر، ما تو را فتنه و آزمایشیم، نگر تا کافر نشوی. آنگه چون متعلّمان را از آن کار غرض استعمال بود نه اجتناب، بر سبیل ذمّ و تهجین از ایشان باز گفت که: وَ یَتَعَلَّمُونَ ما یَضُرُّهُم وَ لا یَنفَعُهُم، و اینکه وجهی است در تأویل آیت مطابق ظاهر و موافق ادلّه عقل. و در اینکه وجه، «ما» به معنی الّذی بود، و «واو» عطف بود علی قوله: «السّحر» و محلّ او نصب بود، و تقدیر چنین بود که: یعلّمون النّاس السّحر و الّذی«۲» انزل علی الملکین. و وجه دوم در آیت آن است: که محلّ «ما» جرّ بود عطفا علی «ملک سلیمان»، و تقدیر چنین بود که: و اتّبع الیهود ما کذب به الشّیاطین علی ملک سلیمان و علی ما انزل علی الملکین، و ممتنع نبود عطف «ما» بر ملک سلیمان با آن که در میان ایشان کلام دیگر افتاد، برای آن که ردّ چیزی کردن با نظیر خود و آنچه بدو لایق باشد، به دلیل اولیتر بود، بل واجب بود، و اعتراض کلامی دیگر در آن میانه منع نکند از عطف آن بر او، چنان که گفت: الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی أَنزَلَ عَلی عَبدِهِ الکِتابَ وَ لَم یَجعَل لَهُ عِوَجاً، قَیِّماً«۳» وَ ما یُعَلِّمانِ مِن أَحَدٍ، «ما» ی نفی است، و معنی آن بود که: ایشان کس را به هیچ وجه سحر نیاموزند تا بدان غایت که گویند ما فتنه«۱» و امتحان توییم، نگر تا کافر نشوی به طلب سحر و استعمال او، و مثال اینکه چنان بود که یکی از ما گوید: ما امرت فلانا بکذا و لقد بالغت فی نهیه حتّی قلت له لو فعلت کذا لکان لک کذا و کذا«۲». و فرق میان اینکه وجه«۳» و وجه اوّل آن است که: در وجه اوّل تعلیم حاصل است به شرط اعلام، و در اینکه وجه تعلیم حاصل نیست به هیچ وجه، و حَتّی یَقُولا مؤکّد نفی است، و بر اینکه وجه «منهما» راجع نباشد با دو فریشته، بل راجع باشد [۱۲۲- پ] با سحر و کفر که مذکورند در آیت فی قوله: وَ لکِنَّ الشَّیاطِینَ کَفَرُوا یُعَلِّمُونَ النّاسَ السِّحرَ، و تقدیر چنین بود که: و یتعلّمون من الکفر و السّحر، ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَینَ المَرءِ وَ زَوجِهِ، و «من» در اینکه وجه تجرید و تبیین«۴» بود، چنان که: رأیته«۵» فرأیت منه الاسد، و ممکن بود که «من» بدل بود فی قوله «منهما» ای و یتعلّمون بدلا منهما، و ما«۶» علّمناهم من النّهی عن السّحر و الزّجر عن الکفر ما یفرّقون به بین المرء و زوجه، چنان که شاعر گفت: جمعت من الخیرات وطبا و علبة

و صرّا لا خلاف المزمّمهٔ البزل و من کلّ‌اخلاق الکرام نمیمهٔ

و سعیا علی الجار المجاور بالمحل و معنی آن است که: جمعت مکان الخیرات وطبا و علبهٔ و بدل اخلاق الکرام نمیمهٔ بالمحل. و وجه سیوم«۷» در آیت آن است که: «ما» حرف نفی است فی قوله: وَ ما أُنزِلَ عَلَی المَلَکَینِ، و تقدیر کلام چنین است«۸»: و ما کفّر سلیمان و لا انزل اللّه السّحر علی الملکین ببابل هاروت و ماروت و بر اینکه وجه روا بود که «هاروت و ماروت» بدل «ملکین» باشد یا بدل «ناس» یا بدل «شیاطین»، چنان که ذکر کردیم. ------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها و اختبار. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۳). مر: دو وجه. (۴). آج، لب، فق، مب: تبدید، مر: تبدیل. (۵). دب، مب: رأیت. (۶). همه نسخه بدلها: ممّا. (۷). مج، وز، آج، لب: سهام، فق، مب: سیم، مر: سی‌ام. (۸). همه نسخه بدلها که. [.....] صفحه : ۸۶ امّا قوله: إِنَّما نَحنُ فِتنَهٌ، در«۱» اینکه وجه بر سبیل مجون و تخالع و استهزاء باشد، چنان که یکی از ما بر سبیل استهزاء و مجون گوید: نگر تا می نخوری، و غرض او آن باشد که می خوری، و لکن اینکه بر سبیل استهزاء بگوید، و اینکه تأویل روایت کرده‌اند از عبد اللّه عبّاس. فاما بر قراءت او و حسن بصری که «ملکین» خواندند به کسر «لام»، و گفتند: مراد دو پادشاه بودند، تفسیر انزال بر آن دهند که از شهرهای نجد و زمینهای بلند سحر به آن دو پادشاه فرود آوردند نه از آسمان بر ایشان فرود آمد، اینکه وجوهی است در تأویل آیت که آیت را از آن ببرد که سؤال سایل و طعن طاعن را در آن مجالی بود. امّا قوله: وَ ما یُعَلِّمانِ مِن أَحَدٍ«۲»، «ما» بی خلاف نفی است و «من» زیادت است، و «حتّی» انتهای غایت است. و «انّما» برای اثبات چیزی بود و نفی ما سواه. و معنی «فتنهٔ» امتحان بود از قول عرب که: فتنت الذّهب بالنّار و هذا دینار مفتون. امّا قوله: فَیَتَعَلَّمُونَ مِنهُما، روا بود که راجع بود با «ملکین»، و روا بود که راجع بود با کفر و سحر و از آن که تعلّم«۳» می‌کنند مردمانند، و اینکه ضمیر راجع است الی قوله: یُعَلِّمُونَ النّاسَ، و «ما» نکره موصوفه است، و تقدیر چنین است که: و یتعلّمون منهما شیئا یفرّقون به بین المرء و زوجه. و در معنی او چند وجه گفتند: یکی آن که از سحر و تمویه و تلبیس چیزهایی«۴» می‌آموزند که بدان سعایت و نمیمت [کنند]«۵» از میان زن و شوهر تا مفارقت افگنند میان ایشان- چنان که رفت در آن حکایت. و وجهی دگر آن است که: او را دعوت کنند با کفر و شرک، چون او کافر شد زن«۶» او رها شود بی طلاق. وجهی دگر آن است که: در شرع سلیمان [۱۲۳- ر] علیه السّلام- چنان بود که ------------------------------- (۱). دب، مر: بر. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر حَتّی یَقُولا إِنَّما نَحنُ فِتنَهٌ (۳). همه نسخه بدلها: سحر آنان که تعلیم. (۴). دب، مب که. (۵). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۶). همه نسخه بدلها از. صفحه : ۸۷ هر که سحر آموزد یا ساحری کند، زن او رها شود بی‌طلاق. وَ ما هُم بِضارِّینَ بِهِ مِن أَحَدٍ، «ما» نفی است به معنی لیس، و «هم» ضمیر مرفوع منفصل باشد، و «با» در خبر ما و لیس یک بار بیارند، و یک بار نیارند، چنان که: ما زید منطلقا و ما زید بمنطلق، و فایده در او تأکید نفی بود. و «به»، ضمیر سحر است«۱»، و «من» زاید است و معنی هم تأکید نفی بود، چنان که: ما جاءنی من احد. و ضرّ و مضرّت خلاف نفع و منفعت باشد، یقال: ضرّه یضرّه ضرّا و ضاره یضیره ضیرا. إِلّا بِإِذنِ اللّهِ، در او چند وجه گفته‌اند: یکی آن که معنی آن است که: بعلم اللّه من قولهم آذنت فلانا بکذا اذا اعلمته به و اوقعته فی اذنه و اذنت لکذا اذا استمعت الیه و منه الأذان، و بانگ نماز را از اینکه جا اذان گویند که اعلام باشد به نماز، و گوش را از اینکه جا اذن گویند، قال عدیّ: فی سماع یأذن الشّیخ له

و حدیث مثل ماذیّ مشار و وجهی دیگر آن است که: «الّا» زیادت بود، چنان که یکی گوید: لقیت فلانا الّا انّی اکرمته، و معنی آن باشد که: لقیته فاکرمته، چنان که شاعر گوید: و کلّ‌اخ مفارقه اخوه

لعمر ابیک الّا الفرقدان و معنی آن است که: و الفرقدان ایضا. و وجهی دیگر آن است که: إِلّا بِإِذنِ اللّهِ، ای بامر اللّه، و اینکه وجه

بـدان لایق بود که تفسیر تفریق بین المرء و زوجه بر آن دهند که کافر شود تا رها شود به کفر یا به سـحر- چنان که شـرح دادیم، و اینکه حکمی است شـرعی الّا به فرمان خـدای نباشـد. و وجه چهارم آن است که: إِلّا بِإِذنِ اللّهِ، ای الّا بتخلیهٔ اللّه و تولیته و تمکینه. و فایده آن بود تا خلقان بدانند که آنان که سـحر می‌کنند و اضرار به سحر می‌کنند نه بر وجه تعجیز خدا می‌کنند، و اگر خدای تعالی خواستی ایشـان را منع کردی به جبر و قهر، الّما آن است که تکلیف مانع است از او. و وجه پنجم آن است که: «باذن اللّه» ای بفعله و اجرائه العادهٔ، و مراد آن مضـرّت است که به مسحور رسد عند تناول آن ادویه و اغذیه که به او دهند تا بخورد که ------------ ---------------------- (۱). همه نسـخه بدلها بجز مب به معنی و در ظاهر راجع است با ما. صـفحه : ۸۸ بر آن سحر کرده باشند، آن مضرّت فعل خدا بود به عادت، چه ادویه و اغذیه فعلی نکند و«۱» اثری نباشد آن را بر حقیقت. وَ یَتَعَلَّمُونَ ما یَضُرُّهُم وَ لا یَنفَعُهُم، برای آن که اختیار بـد بود ایشان را، و غرض ایشان آن است که کار بندنـد نه آن که اجتناب کنند، از اینکه وجه زیان دارد ایشان را و سود ندارد. وَ لَقَد عَلِمُوا لَمَنِ اشتَراهُ «لام» تأکید است، و هر لامی که در اول اسـمی یا فعلی بود مفتوح برای تأکید بود، و «من» در جای ابتـداست. و ما لَهُ فِی الآخِرَهِٔ مِن خَلاقٍ، در جای خبر اوست، یعنی دانند آنان که آن خریده‌اند و فرا گرفته‌اند«۲» آن را به بدل چیزهایی از خیر که ایشان را در آخرت نصـیبی نیست. و «ها» در «اشتریه» ضـمیر سـحر است [و گفتند: «لام» به جای انّ نهاده اسـت برای آن کـه معنی هر دو تأکیـد است، و تقـدیر چنین باشـد: و لقـد علمـوا انّ الّـذی اشـتراه مـاله. فی الا۔خرهٔ من خلاـق]«۳» و «خلاق»، نصیب باشد. و حسن بصری گفت: ما له من دین و لا وجه عند اللّه، او را دین نبود و بنزدیک خدای- عزّ و جلّ- هیچ روی نبود. عبد اللّه عبّاس [۱۲۳- پ] گفت: من قوام«۴»، راستی نباشـد او را. بهری دگر گفتنـد: من خلاق، ای من خلاص«۵»، رستگاری نبود او را، قال امیّهٔ بن ابی الصّلت: یدعون بالویل فیها لا خلاق لهم

الّما سـرابیل قطران و اغلاـل ای لا خلاص لهم. وَ لَبِئسَ ما شَـرَوا بِهِ أَنفُسَـهُم، «ما» نکره موصوفه است و تقـدیره: و لبئس شـیئا شـروا به انفسـهم. و «بئس» فعل ذمّ باشد، و فاعل در او مضـمر است اینکه جا چنان که بیان کردیم. و لبئس الشّیء شـیئا شـروا به انفسهم، ای بـاعوا حظّ انفسـهم، بـد چیزی است آنچه ایشان حظّ و نصیب خود از ثواب آخرت به آن فروختنـد. لَو کانُوا یَعلَمُونَ اگر داننـد که آنچه کردنـد نیک نیست از اختیار کفر و سـحر بر ایمان و دین حق. اگر سؤال کننـد و گوینـد: چگونه اثبات علم کرد در حقّ ایشان فی قـوله: --------------------------------- (۱). مر در او. (۲). مـج، وز: ها گرفته‌انـد. (۳). اسـاس: نـدارد، از مج افزوده شد. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: قرار از. (۵). مر به اینکه اخلاص. صفحه : ۸۹ وَ لَقَد عَلِمُوا لَمَنِ اشتَراهُ و نفی علم کرد فی قـوله: لَـو کـانُوا یَعلَمُونَ! گوییم از اینکه چنـد جواب است«۱»: یکی آن که آنـان که دانسـتند جز آناننـد که ندانستند، آنـان که دانسـتند شیاطینند یا جهودان و احبار ایشان که کتاب با پس پشت انداختند فی قوله: نَبَذَ فَرِیقٌ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ کِتابَ اللّهِ وَراءَ ظُهُورِهِم، و بیانش آن است که گفت: کَأَنَّهُم لا یَعلَمُونَ. و آنان که ندانسـتند آنان بودند که سحر آموختند، و دین به دنیا بفروختند. جوابی دیگر آن است که: قوم یکی بودند، و لکن چیزی دانسـتند و چیزی ندانسـتند. آنچه دانسـتند آن بود که بر جمله معلوم ایشان بود که: مـا لهم فی الا۔خرهٔ من خلاق. و آنچه ندانسـتند آن بود که تفاصـیل انواع عقاب که ایشان را خواهـد بودن بر کفر و سـحر و تعاطی و اسـتعمال آن از تعلیم و تعلّم و جز آن ندانسـتند. جواب دیگر آن است که: قوم همانند و دانسـتند و لکن کار نبسـتند. چون کار نبسـتند همان انگار که ندانستند، که آن کس که چیزی داند و کار نبندد همچنان بود که نداند برای آن که به علم منتفع نباشد، پس وجـود و عـدم علمی که بـدو انتفـاع نباشـد یکی می‌شـمارد. و بیـان اینکه وجه و شاهـد او قول کعب زهیر«۲» است که وصـف می‌کنـد گرگی را و کلاغی را که پی او می‌دارنـد تا چون او صـیدی کنـد و از آن جا چیزی بیفگند تناول کند آن را، می‌گوید: اذا حضرانی قلت لو یعلمانه

الم تعلما انّی من الزّاد مرمل چون حاضر آیند پیش من گویم ایشان را: اگر بدانند نمی‌دانی که من از زاد درویشم«۳»! و اینکه بیت و زان آیت است«۴» برای آن که «لو یعلمانه» نفی علم است، و «الم تعلما»، اثبات علم است، و معنی بیت آن است که: ایشان می‌دانند و لکن تجاهل می‌کنند. غرض شاعر از بیت اینکه است. ------------------------------- (۱). دب، آج، لب، فق، مب: وجه، مر: وجه بود. (۲). مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: کعب بن زهیر. [.....] (۳). همه نسخه بدلها: عبارت «چون حاضر آیند ... درویشم» را ندارد. (۴). دب: بیت ورای آن نیست، مب، مر: بیت وزن آن اینکه است. صفحه : ۹۰ وَ لَو أَنَّهُم آمَنُوا وَ اتَّقَوا، ای عقاب اللّه و معاصیه، اگر بگرویدندی به خدای- عزّ و جلّ- و رسولان او، و از عقاب او بترسیدندی، و از معاصی و مخالفت او اجتناب کردندی، لَمَثُوبَةٌ مِن عِندِ اللّهِ خَیرٌ، و تقدیر آن است که: خیر لهم، ثواب خدای ایشان را بهتر بودی از آنچه ایشان در آنند از کفر و سحر، و به طمع حطام دنیا ثواب آخرت رها کردن. و مثوبهٔ مصدر است، و ثواب همچنین، و ثواب در جای اسم به کار دارند، و اصل او من ثاب اذا رجع باشد. لَو کانُوا یَعلَمُونَ، اگر دانندی«۱» [۱۲۴- ر] که موقع ثواب خدای و اکرام و اجلال او- تبارک و تعالی- مستحق ثواب را چگونه باشد. و در آیت دلیل است بر آن که ثواب و عقاب به استحقاق باشد، برای آن که لفظ ثواب و عقاب هم از روی وضع لغت و هم از عرف شرع، و هم از جهت اشتقاق دلیل می‌کند که معلّل باشند به سبب. برای آن که ثواب من ثاب باشد، و معنی آن بود که: چون طاعت کند پاداشت نیک یابد، و چون حسنه کند احسان یابد، چنان که گفت: لِلَّذِینَ أَحسَنُوا الحُسنی«۲»

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۹]

[اشاره]

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقُولُوا راعِنا وَ قُولُوا انظُرنا وَ اسمَعُوا وَ لِلکافِرِینَ عَذابٌ أَلِیمٌ (۱۰۴) ما یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن أَهلِ الکِتابِ وَ لا المُشرِکِینَ أَن یُنَزَّلَ عَلَیکُم مِن خَیرٍ مِن رَبِّکُم وَ اللّهُ یَختَصُّ بِرَحمَتِهِ مَن یَشاءُ وَ اللّهُ ذُو الفَضلِ العَظِیمِ (۱۰۵) ما نَنسَخ مِن آیَةٍ أَو نُنسِها نَأتِ بِخَیرٍ مِنها أَو مِثلِها أَ لَم تَعلَم أَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۱۰۶) أَ لَم تَعلَم أَنَّ اللّهَ لَهُ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما لَکُم مِن دُونِ اللّهِ مِن وَلِیٍّ وَ لا نَصِیرٍ (۱۰۷) أَم تُرِیدُونَ أَن تَسئَلُوا رَسُولَکُم کَما سُئِلَ مُوسی مِن قَبلُ وَ مَن یَتَبَدَّلِ الکُفرَ بِالإِیمانِ فَقَد ضَلَّ سَواءَ السَّبِیلِ (۱۰۸)وَدَّ کَثِیرٌ مِن أَهلِ الکِتابِ لَو یَرُدُّونَکُم مِن بَعدِ إِیمانِکُم کُفّاراً حَسَداً مِن عِندِ أَنفُسِهِم مِن بَعدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الحَقُّ فَاعفُوا وَ اصفَحُوا حَتّی یَأتِیَ اللّهُ بِأَمرِهِ إِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۱۰۹)

[ترجمه]

ای آنان که گرویده‌ای مگویی اینکه کلمه و بگویی گوش دار ما را و بشنوی و ناگر [ویدگان را عذابی بود دردمند]«۵». نخواهند آنان که ناگرویده باشند از اهل کتاب«۶» و نه بت پرستان که فرود آورند بر شما هیچ نیکیی از ------------------------------- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: دانند. (۲). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۶. (۳). همه نسخه بدلها: عقاب. (۴). مج: مذهب اهل السّنهٔ، همه نسخه بدلها و اللّه ولیّ التّوفیق. (۵). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۶). مج، وز، آج، لب، فق یعنی جهودان و ترسایان. صفحه : ۹۱ خدا [یتان و خدای]«۱» خاص گرداند به بخشایش خود آن را که خواهد و خدای خداوند نعمت«۲» بزرگوار است. هر گه که منسوخ کنیم از آیتی یا [باز پس داریم آن را بباریم بهتر از آن]«۳» یا مانند آن، نمی‌دانی که خدا بر همه چیزی تواناست. نمی‌دانی که خدایی او راست پادشاهی آسمانها و زمین، و نیست شما را بجز از خدای از یاری و یاوری. یا می‌خواهی که بخواهی از پیغمبرتان چنان که خوا [ستند از موسی]«۴» از پیش اینکه، و هر که بدل کند کفر را به ایمان، گم کرده باشد راستی راه.

خواهند بسیاری از [اهل کتاب]«۵» اگر برگردانند شما را از پس ایمانتان کافران به حسد از نزدیک خودشان از پس آن که [پیدا شد ایشان را حق]«۶»، عفو کنی و در گذاری تا بیارد خدای فرمانش که خدای بر همه چیزی قادر و تواناست«۷». مفسّران گفتند سبب نزول«۸» آیت که گفت: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقُولُوا راعِنا تا به آخر، آن بود که مسلمانان بنزدیک رسول آمدندی و گفتندی: یا رسول اللّه؟ «راعنا»، ما را مراعات کن و ما را«۹» پای دار و گوش به ما«۱۰» و حدیث ما دار. و اینکه لفظ ---------------- ---------------- (۱)، ۳، ۴، ۵، ۶. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۲). مج، وز، آج، لب، فق: رحمت. (۷). همه نسخه بدلها قوله: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقُولُوا راعِنا الایة. (۸). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب اینکه. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر به. (۱۰). دب، مب: گوش نمای، آج، لب، فق، مر: گوش. [.....] صفحه : ۹۲ به لغت جهودان دشنام بود، چنان که حق تعالی«۱» دگر جا گفت: وَ راعِنا لَیًّا بِأَلسِنَتِهِم وَ طَعناً فِی الدِّینِ«۲». جهودان چون اینکه بشنیدند غنیمت شمردند و گفتند: ما محمّد را در سرّ دشنام می‌دادیم، اکنون بهانه‌ای به دست آوردیم که او را آشکارا دشنام دهیم، بیامدندی و گفتندی: راعنا یا محمّد راعنا، و می‌خندیدندی [۱۲۴- پ] و استهزاء می‌کردندی، و رسول- علیه السّلام از آن غافل بود. سعد معاذ اینکه بشنید، و او اینکه لفظ بشناخت، و غرض ایشان در آن گفتن بدانست. ایشان را گفت: به آن خدای که محمّد را بحق به خلقان فرستاد که اگر کسی دیگر اینکه معنی بر زبان آرد«۳» جز به تیغ با او خطاب نکنم. ایشان گفتند: نه صحابه و قوم او می‌گویند! گفت: ایشان خیر می‌خواهند، و شما سبّ و دشنام. حق تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: چون جهودان به اینکه کلمه توریت می‌کنند و به گفتن شما تعلّل می‌کنند، شما نیز «راعنا» مگویی و به بدل اینکه کلمه بگویی که: انظُرنا. اینکه قول عبد اللّه بن عبّاس است و جماعتی از مفسّران. قوله: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا، بدان که: قدیم- جلّ جلاله- در اینکه کتاب مجید به اینکه خطاب مؤمنان را«۴» هشتاد و هشت جایگاه ندا کرد. و عبد اللّه عبّاس می‌گوید: هر کجا در قرآن یا أَیُّهَا النّاس«۵» یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا«۶» یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا است، بدل آن در توریت « یا ایّها المساکین» است، ای مسکینان درویشان. حق تعالی ایشان را به نام مسکنت برخواند و مسکنت و مذلّت بر ایشان زد فی قوله: وَ ضُرِبَت عَلَیهِمُ الذِّلَّةُ وَ المَسکَنَةُ«۷». و امّت محمّد را چون ندا کرد، به ندای شرف و مدحت ندا کرد گفت: ای ---------------------- ---------- (۱). همه نسخه بدلها در. (۲). سوره نساء (۴) آیه ۴۶. (۳). همه نسخه بدلها: راند. (۴). مب به، دیگر نسخه بدلها در. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۱، و نیز ۱۸ مورد دیگر در سوره‌های مختلف. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۰۴، و نیز ۸۸ مورد دیگر در سوره‌های مختلف. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۶۱. صفحه : ۹۳ مؤمنان، ای گرویدگان، ای باور دارندگان، و اینکه اسم مدح است لغهٔ و شرعا، و جهودان را در عهد موسی- علیه السّلام- خطاب به مسکنت کرد، و در عهد رسول- علیه السّلام- به تازیانه مسکنت ادب کرد که: وَ ضُرِبَت عَلَیهِمُ الذِّلَّةُ وَ المَسکَنَةُ«۱» یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا، الّا و امیر المؤمنین«۹»- علیه السّلام- رئیس و شریف ایشان بود، و در آیاتی که دیگران را تعبیر کرد«۱۰» ذکر علی- علیه السّلام- جز به خیر نکرد. ------------------------------ (۱). سوره بقره (۲) آیه ۶۱. (۲). دب، آج، لب، فق، مر: می‌گوید. (۳). همه نسخه بدلها: عجوزه. (۴). مب: کار کردنم، دیگر نسخه بدلها: کار کردیم. (۵). مج، وز، آج، لب، فق، مر: رنج بردیم، مر، دب: رنج بردنم. (۶). مج، وز جنگ جستیم ظفر آید. (۷). مج، وز، فق، مر: جستیم. [.....] (۸). همه نسخه بدلها: تا. (۹). همه نسخه بدلها: علی. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مر: تفسیر کرد. صفحه : ۹۴ قوله: راعِنا، خلاف کردند در آن که حق تعالی چرا منع کرد از اینکه گفتن! قول عبد اللّه عبّاس آن است که گفتیم در باب سبب نزول. قتاده و مجاهد گفتند: برای آن که جهودان اینکه بر وجه استهزا می‌گفتند، خدای تعالی نهی کرد مؤمنان را تا ایشان نیز به دلیری مسلمانان نگویند. حسن و إبن زید گفتند: برای آن که اینکه کلمتی است که زبردستی گوید زیر دستی را، حق تعالی گفت: ادب نگاه داری، و خطاب پیغامبر بشناسی که چگونه باید کردن، چنان که در دگر آیت گفت: لا تَجعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَینَکُم کَدُعاءِ بَعضِکُم بَعضاً«۱». قولی دگر آن است که: «راعنا» به زبان جهودان اینکه بود که: اسمع لا سمعت، بشنو که مشنواش«۲». مسلمانان پنداشتند که کلمه تازی است و از مراعات است نیز بگفتند. بهری دگر گفتند: غرض ایشان آن بود که «راعینا»، ای شبان

ما. سدّی گوید مردی از قبیله بنی قینقاع نام او رفاعهٔ بن زید بنزدیک رسول- علیه السّلام- آمدی و با او حدیث کردی و در میانه می‌گفتی: اسمع غیر مسمع، مسلمانان بشنیدند گمان بردند که معنی آن است که: اسمع غیر صاغر، ایشان نیز می‌گفتند، و نیز گفتی: «راعنا»«۳» و غرض او سب بود. مسلمانان پنداشتند که کلمت از مراعات است، می‌گفتند. خدای تعالی نهی کرد. قطرب گفت: اینکه کلمه متضمّن معنی وعید است، اگر چه اشتقاق او از مراعات است. حق تعالی گفت: اینکه کلمه در حقّ رسول من اجرا مکنی. و در شاذّ حسن بصری خوانده است: «راعنا» به تنوین. آنگه وقف کند بر او تا «راعنا» شود که منصوب منوّن را در حال وقف به بدل تنوین «ألفی» بیاید، چنان که: رأیت زیدا در وصل، و در وقف رأیت زیدا. آنگه در معنی او خلاف کردند. بهری دگر گفتند معنی آن است: لا تقولوا قولا راعنا، ای قولا فاسدا قبیحا، قالوا«۴»: و الرّاعن هو القبیح من الکلام، و ممتنع نبود که ----------------
---------------- (۱). سوره نور (۲۴) آیه ۶۳. (۲). دب: مشنود، آج، فق، مب: مشنواد، لب، مر: مشنوا. (۳). دب، آج، لب، فق، مب و یاران رسول را اندیشه مراعات بود. (۴). اساس که در اینکه قسمت نونویس است و الرعن که با توجّه به نسخه بدلها زاید تشخیص داده شد. صفحه : ۹۵ اشتقاق او من رعن الجبل باشد، و هو الانف الخارج منه، و آنگه معنی آن باشد که: سخنی خارج و خطابی‌ها دار هسته«۱» مکنی با رسول. و گفتند: اشتقاق او از رعونت باشد و آن خفّت و جهل و حمق باشد، ای لا تقولوا ما تقولونه جهلا و حمقا. مجاهد گفت: خلافا. یمان گفت: هجرا و آن سخن زشت باشد. کسائی گفت: شرّا، و اینکه اقوال«۲» متقارب است، و همه بر آن قراءت می‌آید«۳» که منون خوانند. فامّا اصل کلمه از مراعات باشد، و «راعنا»«۴» امر باشد، فاعلنا از بنای مفاعلهٔ و «رعایت»، نگاه داشتن باشد، و «رعی»، چره کردن و چرانیدن باشد. و امّا قولهم: ارعنی سمعک، دو معنی دارد: یکی آن که اجعل سمعک یرعانی و یحفظنی، گوشت را نگاهبان من کن و شنونده سخن من«۵»، قولی دیگر آن که: گوشت بچره کننده سخن من کن، تا چنان که چهار پای از آن انتفاع گیرد، تو از کلام من انتفاع گیری [۱۲۵- پ]. وَ قُولُوا انظُرنا، گفت: به بدل اینکه لفظ بگوی: انظُرنا، گفته‌اند: معنی آن است که «انتظرنا» برای آن که نظرته به معنی انتظرته باشد، و معنی آن باشد که: توقّف فرما تا ما کلام تو بشنویم و تأمّل کنیم و بدانیم، آنگه دیگر بگو. بهری«۶» گفتند: «انظرنا» معنی آن است که: انظر الینا، و لکن حرف [جرّ]«۷» بیفگند، چنان که: وَ اختارَ مُوسی قَومَه«۸» وَ إِنِّی مُرسِلَهٌ إِلَیهِم بِهَدِیَّهٍ فَناظِرَهٌ«۵» وَ اسمَعُوا، بشنوی، یعنی طاعت داری، برای آن که غرض از سمع طاعت است. و گفته‌اند: مراد آن است که بشنوی اینکه آیات که بر شما می‌خوانند. وَ لِلکافِرینَ عَذابٌ أَلِیمٌ و کافران را، یعنی جهودان را عذابی خواهد بودن مولم موجع، فعیل است به معنی مفعل، چنان که شاعر گفت: امن ریحانهٔ الدّاعی السّمیع

یؤرّقنی و اصحابی هجوع و بیان کردیم که: عذاب استمرار الم بود، من قولهم: ماء عذب. ما یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن أَهلِ الکِتابِ، سبب نزول آیت آن بود که مسلمانان حلفای خود را گفتند: ایمان آری از جمله جهودان، ایشان گفتند: در ایمان به محمّد خیری نیست، و ما خواستمانی که در آن«۷» خیری بودی تا ما نیز به آن خیر برسیدمانی، ---------------------------------- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: چیزها نبینند. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: توانند کردن. (۳). دب، وز، مب: بینند. (۴). اساس: در حاشیه آورده است «مصحف». (۵). سوره نمل (۲۷) آیه ۳۵. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: أری. (۷). مب: در او. صفحه : ۹۷ و شما را نیز خیر بودی. حق تعالی به اینکه آیت تکذیب ایشان کرد و باز نمود که: ایشان که اهل کتابند، هرگز برای شما تمنّای هیچ خیر نکنند و نه نیز مشرکان، یقال: وددت الشّیء اذا تمنّیته وددت الرّجل اذا احببته ودّا و ودّا و ودادا و مودّهٔ، و در آیت هر دو معنی محتمل است، هرگز تمنّای خیر نکنند برای شما [۱۲۶- ر] و«۱» هرگز به شما خیر نخواهند. «من» تبیین راست، وَ لَا المُشرِکِینَ، در محلّ جرّ است عطفا علی «اهل الکتاب» و به معنی عطف است علی «الّذین کفروا» و«۲» در محلّ رفع است، و نظیر اینکه آیت در اعراب قوله تعالی: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَکُم هُزُواً وَ لَعِباً مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ مِن قَبلِکُم وَ الکُفّارَ أَولِیاءَ«۳»أن یُنَزَّلَ عَلَیکُم، «ان» مع الفعل در تأویل مصدر است و محلّ او از اعراب نصب است بوقوع الودّ علیه. و مِن خَیرٍ، جار و

مجرور در محلّ رفع است باسناد«۵» التّنزیل الیه«۶»، و تقدیر چنین باشد که: ما یودّ الکافرون«۷» من الیهود و النّصاری و المشرکین تنزیل خیر علیکم«۸»، «من» زیادت است و روا بود که تبیین بود. مِن رَبِّکُم، اینکه «من» ابتدای غایت است، و «من» اوّل برای تأکید نفی آورد. وَ اللّهُ یَختَصُّ بِرَحمَتِهِ مَن یَشاءُ، و خدای- عزّ و جلّ- تخصیص کند به رحمتش آن را که خواهد. و اصل «رحمت» نعمت باشد- چنان که بیان کرده شده است- و مراد اینکه جایگاه به رحمت نبوّت است، یعنی خدای تعالی نبوّت«۹» و کتاب به آن کس دهد که خود خواهد، برای آن که اینکه معنی تبع مصلحت باشد، و مصلحت اقتضای آن کرد که نبوّت و رسالت به محمّد- صلّی اللّه علیه و آله- دهد، چه او بهتر و ------------------------------ (۱). مر: که. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر او. [.....] (۳). سوره مائده (۵) آیه ۵۷. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بودند. (۵). همه نسخه بدلها: عبارت «الودّ علیه ... باسناد» را ندارد. (۶). همه نسخه بدلها: علیه. (۷). مج، دب، آج، لب، فق، مب: الکافرین. (۸). همه نسخه بدلها و. (۹). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: پیغامبری. صفحه : ۹۸ فاضلتر خلق بود، و صالحتر ادای رسالت را، و مستقلتر«۱» به اعبای او، و دورتر از منفرات در حقّ او. پس خدای تعالی نبوّت او را رحمت خواند و او را خود رحمت خواند فی قوله: وَ ما أَرسَلناکَ إِلّا رَحمَةً لِلعالَمِینَ«۲»، و نبوّت به معنی رحمت، فی قوله تعالی: أَ هُم یَقسِمُونَ رَحمَتَ رَبِّکَ«۳» ...، در جواب آنان که گفتند: لَو لا نُزِّلَ هذَا القُرآنُ عَلی رَجُلٍ مِنَ القَریَتَینِ عَظِیمٍ«۴». وَ اللّهُ ذُو الفَضلِ العَظِیمِ، و خدای تعالی«۵»- جلّ جلاله«۶»- خداوند فضل و احسان و نعمت عظیم است برای آن که او را بر هر بنده‌ای و پرستاری چندان نعمت است که حصر آن جز او ندانند، چنان که گفت: وَ إِن تَعُدُّوا نِعمَتَ اللّهِ لا تُحصُوها«۷». قوله: ما نَنسَخ مِن آیَةٍ، حق تعالی چون ذکر نبوّت کرد و تعلیق آن کرد به مشیّت او بر سبیل مصلحت باز نمود که: چنان که نبوّت تبع مصلحت است شرایع که با نبوّت به یک جا رود هم تبع مصلحت است. و از حقّ آن که متعلّق به مصلحت باشد آن است که: به اوقات و اشخاص مختلف شود، وقتی مصلحت خلقان در آن باشد که کتاب ایشان توریت بود و پیغامبر ایشان موسی، و وقتی مصلحت ایشان در آن بود که پیغامبرشان عیسی بود و کتاب انجیل، و وقتی مصلحت در آن دانند که نبوّت و پیغامبری به محمّد- علیه السّلام- دهد و کتاب او قرآن بود. و آیت ردّ بر جهودان است که ایشان منکر بودند نسخ شرایع را، حق تعالی باز نمود که: چنان که شرایع تبع مصالح بود، نسخ او و تبدیل او هم تبع مصالح بود تا اگر در اینکه کتاب [۱۲۶- پ] که ناسخ همه کتابهاست و اینکه شریعت که ناسخ همه شرعهاست مصلحت نسخ پیدا شود«۸»، بعضی به بعضی منسوخ کنم«۹»، آیتی به آیتی و حکمی به حکمی، چه مصالح خلقان در تکالیف و عبادات«۱۰» ایشان جز من ندانم. ------------------------------ (۱). دب، لب، مب: مستقبلتر. (۲). سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۰۷. (۳). سوره زخرف (۴۳) آیه ۳۲. (۴). سوره زخرف (۴۳) آیه ۳۱. (۵). مر: ندارد. (۶). مج، وز، دب، مب: ندارد. (۷). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۴. [.....] (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر یعنی. (۹). لب: کنیم. (۱۰). اساس: عبادت، با توجّه به مج و اتّفاق نسخه بدلها: تصحیح شد. صفحه : ۹۹ بهری دگر از مفسّران گفتند، سبب نزول«۱» آیت آن بود که: چون خدای تعالی بعضی آیات و احکام را نسخ می‌کرد، جهودان طعن زدند و گفتند: محمّد را- علیه السّلام- رای متین نیست، که وقتی چیزی بیاورد«۲» آنگه پشیمان شود چیزی دیگر به خلاف آن بیارد. خدای تعالی رد کرد بر ایشان به اینکه آیت، و اینکه آیت بفرستاد«۳» تا باز نماید«۴» که: اینکه کار تعلّق به من دارد نه به رای محمّد- علیه السّلام- گفت: ما نَنسَخ مِن آیَةٍ. «ما» در آیت جزای است، چنان که گویی: ما تصنع«۵» اصنع، و عمل او جزم بود در شرط و جزا به شرط آن که هر دو مضارع باشند. و «ننسخ» شرط است، و «نأت» جزای اوست، و هر دو به «ما» مجزوم است، و «ما» در اینکه باب اسم باشد، و او اسمی بود مبهم، معنی آن است که: هر چه تو بخواهی کردن کائنا ما«۶» کان، من نیز بکنم فی قولک: ما تصنع اصنع، و مضمّن بود معنی او به «ان» و تقدیر چنین باشد معنی را که: هر فعل از افعال اگر تو بکنی، من نیز بکنم. و معنی در آیت آن است که: هر آن آیت که منسوخ بکنیم یا تأخیر کنیم، آیتی دگر بیاریم بهتر از آن یا مانند آن. و معنی «نسخ» در کلام عرب تغییر و تبدیل باشد، و «مسخ» همچنین، یقال: مسخه اللّه قردا و غیره. و نسخ نیز تحویل باشد، یقال: نسخت الکتاب نسخا و نسخة، و نسخت را برای آن

گویند که تحویل کرده باشند با جایی دیگر، فعله باشد به معنی مفعول، و منه قوله تعالی: إِنّا کُنّا نَستَنسِخُ ما کُنتُم تَعمَلُون«۷»، یعنی بفرماییم فریشتگان را تا نسخه اعمال تو بکنند و بر جراید نویسند تا تو فردا بر خوانی. و عبد اللّه عبّاس را یک قول در نسخ آیت اینکه است که گفت: معنی آن که هر چه ما نسخت آن می‌کنیم از لوح محفوظ، أَو نُنسِها، یا باز پس می‌داریم که نسخه نمی‌کنیم بدل آنچه انساء و تأخیر می‌کنیم و نمی‌آریم و انزال نمی‌کنیم، آیتی یا ------------------------------ (۱). مج، وز، دب، مب آن، دیگر نسخه بدلها: اینکه. (۲). مج، وز: بیارد. (۳). مج، وز، لب، فق، مب، مر: فرو فرستاد. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا به ایشان نماید. (۵). دب، آج، لب، فق، مر: یصنع. (۶). مج، وز، دب، لب، مب، فق: من. (۷). سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۹. صفحه : ۱۰۰ حکمی می‌آریم به از آن یا مانند آن، اینکه یک قول است عبد اللّه عبّاس را در معنی آیت. قول دیگر آن است از او که: مراد نسخ شرعی است از ازالت و ابطال حکم من قول العرب: نسخت الشّمس الظلّ ای ذهبت به و ابطلته، و معنی آیت بر اینکه قول آن باشد که: هیچ آیتی یا حکمی نباشد که ما برداریم و ازالت کنیم آن را، و الّا به بدل آن به از آن یا مانند آن بیاریم. و حدّ نسخ بیان کردیم که: ازالت مثل حکم ثابت باشد به دلیل شرعی در مستقبل بر وجهی که اگر آن دلیل نبودی ثابت بودی به نصّ اوّل با«۱» تراخیش«۲» از او. و «ناسخ» آن دلیل شرعی باشد که دلیل کند بر ازالت مانند حکم ثابت با باقی«۳» شرایط که بگفتیم، و «منسوخ» آن حکم بود که بر دارند و ازالت کنند به دلیل ناسخ [۱۲۷- ر]، و حقیقت نسخ در دلیل شود و ناسخ بر حقیقت دلیل باشد، و حکم را بر تبع ناسخ و منسوخ خوانند. و خدای تعالی را- جلّ جلاله- ناسخ خوانند بر توسّع، برای آن که نصب کننده آن دلیل که نسخ به او باشد اوست، و از احکام نسخ آن است که در احکام شرعی افتد دون اجناس افعال، و ادلّه عقل را که دلیل کند بر زوال چیزی، آن را ناسخ نخوانند- چنان که در اوّل کتاب شرح دادیم. و «نسخ» در امر و نهی شود، یا در خبری«۴» که متضمّن بود معنی امر و نهی را، فامّا در خبر محض و دیگر اقسام کلام نباشد. امّا فرق از میان «بدا» و «نسخ» و «تخصیص»: نسخ اینکه است که بیان کردیم، و بدا در لغت ظهور باشد، یقال: بدا له اذا ظهر له، و بادی الرّأی- بی همز«۵»- آن رای باشد که پدید آید، و آن علم باشد یا ظنّ که پیدا شود بر کاری. و «بدا» را چهار شرط است: یکی آن که فعل یکی باشد، اعنی مأمور به و منهیّ عنه، چنان که یک چیز بفرماید و هم از آن نهی کند، و مکلّف، و وجه، و ------------------------------ (۱). مب: یا . (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تراخی. (۳). مج، وز: یا باقی به، دب: ما بقی، فق، مب، مر: یا باقی، لب: ما باقی. (۴). همه نسخه بدلها، بجز وز. چیزی. [.....] (۵). دب، آج، مب، مر: همزه. صفحه : ۱۰۱ وقت، یکی باشد، هر چه جامع بود اینکه چهار شرط را بدا بود، مثال او چنان که زید را گوید: نماز پیشین کن چهار رکعت، آنگه پیش از آن که وقت در آید گوید: مکن، اینکه بدا باشد، و اینکه بر خدای تعالی روا نیست برای آن که اینکه، آن کس کند که عالم نباشد به عواقب امور، و عالم بود به علم محدث. چون کاری بفرماید که گمان چنان برد که آن مصلحت است، آنگه پیدا شود او را به علمی که پدید آید او را که آن مصلحت نبود پشیمانش شود نهی کند از آن. و برای آن گفتیم در نسخ که ازالت مثل حکم ثابت«۱» باشد، و نگفتیم که ازالت حکم باشد، تا فرق بود میان نسخ و بدا، و هر گه که اینکه چهار شرط یکی نباشد، بدا نبود، بل که نسخ باشد، پس هر امری بعد نهیی«۲» یا نهیی«۳» بعد امری که جامع باشد اینکه شرایط را آن بدا بود. و امّا «تخصیص»، اخراج چیزی باشد از حکم جمله به دلیل، و از میان مسلمانان خلافی نیست در جواز نسخ، و لکن«۴» خلاف در اینکه باب با جهودان است. و نسخ بر سه وجه بود: نسخ لفظ باشد و حکم معا، و نسخ لفظ باشد بی حکم، و نسخ حکم باشد بی لفظ. امّا نسخ حکم«۵» دون لفظ چون آیت تخفیف قتال است که خدای تعالی در اوّل فرمود که یک مسلمان با ده کافر قتال کند، و اگر روی از او بر گرداند فاسق و عاصی بود فی قوله: یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَرِّضِ المُؤمِنِینَ عَلَی القِتالِ إِن یَکُن مِنکُم عِشرُونَ صابِرُونَ یَغلِبُوا مِائَتَینِ وَ إِن یَکُن مِنکُم مِائَةٌ یَغلِبُوا أَلفاً مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا«۶» الآنَ خَفَّفَ اللّهُ عَنکُم وَ عَلِمَ أَنَّ فِیکُم ضَعفاً فَإِن یَکُن مِنکُم مِائَةٌ صابِرَةٌ یَغلِبُوا مِائَتَینِ وَ إِن یَکُن مِنکُم أَلفٌ یَغلِبُوا أَلفَینِ«۷» یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَینَ یَدَی نَجواکُم صَدَقَةً«۲» أَ أَشفَقتُم أَن تُقَدِّمُوا بَینَ یَدَی نَجواکُم صَدَقاتٍ«۳» ما نَنسَخ، به فتح «نون» و «سین»، مگر

إبن عامر که او خواند: «ما ننسخ» به ضمّ «نون» و کسـر «سین» من الانساخ. و بر اینکه قراءت در او دو قول باشد: یکی ---------- ---------------------- (۱). اساس: به صورت «بین» هم خوانده می‌شود. (۲). سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۲. (۳). سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۳. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر صدقه و. (۵). همه نسخه بدلها: قضینا. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر تفسیر و. [.....] (۷). مب که. (۸). همه نسخه بدلها اما. صفحه : ۱۰۳ آن که نسخ و انسخ به یک معنی باشد. دگر آن که: انسخت الکتاب اذا امرت بنسخه«۱». یقال: نسخت الکتاب و انسخته غیری اذا جعلته ناسخا له، چنان که: حفرت بئرا و احفرت زیدا بئرا، ای جعلته حافرا لها. قوله: أو نُنسِها، جمله قرّاء خواندند: «او ننسها»، مگر ابو عمرو و إبن کثیر که ایشان خواندند: «او ننساها»«۲». آنان که «ننسها» خوانند، من الانساء باشد، افعال من النّسیان، یا «۳» از یاد ببریم ایشان را آن آیتها. و قوّت اینکه قول و بیان او آن است که، روایت کرده‌اند که، سهل بن حنیف گفت: یک روز مردی در مجلس رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله- بر پای خاست و گفت: یا رسول اللّه؟ چند آیت قرآن دانستم که در نماز شب«۴» خواندمی«۵»، دوش برخاستم فراموش کرده بودم. چندان که خواستم تا یاد«۶» آرم، یک حرف یادم نیامد. دیگری برخاست، گفت: مرا هم اینکه افتاد، و دیگری هم چنین. رسول اللّه- صلّی اللّه علیه و آله- گفت که: بدانی که چرا چنین بود! خدای تعالی- جلّ جلاله«۷»- آن آیتها منسوخ کرد، و چون آیتی منسوخ کند از یادها و دلها ببرد. اینکه یک قول است در معنی أو نُنسِها [۱۲۸- ر]. وجهی دگر آن است که: او نترکها، و در اینکه وجه نسی و انسی به یک معنی باشد، و نسیان در کلام عرب ترک بود، من قوله تعالی: نَسُوا اللّهَ فَنَسِیَهُم«۸» کَذلِکَ أَتَتکَ آیاتُنا فَنَسِیتَها وَ کَذلِکَ الیَومَ تُنسی«۹». و وجه دگر آن است که: «ننسها» نأمر بترکها، بفرماییم تا رها کنند، چنان که شاعر گفت: انّ علیّ عقبهٔ اقضیها

لست بناسیها و لا منسیها ------------------------------- (۱). اساس: بنسخها، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). همه نسخه بدلها اما. (۳). مب: ما. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شب در نماز. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: می‌خواندم. (۶). مب، مر: با یاد، فق: که تا یاد، مب، مر: که با یاد. (۷). همه نسخه بدلها: ندارد. (۸). سوره توبه (۹) آیه ۶۷. (۹). سوره طه (۲۰) آیه ۱۲۶. صفحه : ۱۰۴ یعنی آمر بترکها. وجهی دگر در «ننسها» آن است که معنی آن بود که: نؤخّرها، با پس داریم آن را من انسا اللّه اجله، ای اخّره«۱»، یک معنی آن بود که: تأخیر کنیم انزال آن را خود فرو نفرستیم، یا «۲» تأخیر کنیم از وقتی به وقتی تا به حسب مصلحت فرو فرستیم. امّا قراءت ابو عمرو و إبن کثیر «او ننساها»، یک معنی اینکه بود که: نترکها، من قولهم: نسیت الشّیء اذا ترکته. وجهی دگر آن که: «ننسأها»، ای نمضیها، من قولک: نسأت الابل اذا سقتها، و منه المنسأهٔ للعصا، برای آن که شتر را به آن رانند، طرفهٔ بن العبد گوید در وصف شترش: أمون کألواح الإران نساتها

علی لاحب کأنّه ظهر برجد نَأتِ بِخَیرٍ، «نأت» مجزوم است به جزای شرط، و در معنی او دو قول است: یکی آن که نَأتِ بِخَیرٍ مِنها، به از آن بیاریم، به معنی«۳» خوارتر«۴» و سهلتر در باب تکلیف. و قولی دیگر: «بخیر منها» ای باصلح منها، بهتر از آن و نافعتر از آن در باب تکلیف. أو مِثلِها، یا مانند آن در اینکه دو وجه از صلاح و خفّت. أ لَم تَعلَم أَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ«۵»، استفهام به معنی تقریر است، نمی‌دانی! یعنی می‌دانی که خدای بر همه چیزی قادر است. و «شیء»، در آیت مخصوص است به معدوم دون موجود، برای آن که آنچه در وجود آمد از مقدوری برفت. و «قدیر»، فعیل باشد به معنی فاعل بنای مبالغت«۶». أ لَم تَعلَم أَنَّ اللّهَ لَهُ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ، نمی‌دانی که ملک آسمان و زمین خدای راست! و معنی ملک و ملک راجع بود با قادری، وصف از ملک ملک باشد و از ملک مالک، یعنی در قبضه قدرت اوست تا می‌گرداند چنان که خواهد از عدم به وجود آورد و از وجود به عدم، و از حال به حال به حسب مصلحت چنان که داند. وَ ما لَکُم مِن دُونِ اللّهِ مِن وَلِیٍّ وَ لا نَصِیرٍ، «ما»، نفی است و «من» در هر دو ------ ---------------------------- (۱). لب: آخره. (۲). مج: تا. (۳). همه نسخه بدلها: یعنی. [.....] (۴). لب: خارتر. (۵).

دب، آج، لب، فق، مب، مر الف. (۶). همه نسخه بدلها بود. صفحه : ۱۰۵ جا«۱» زیادت است، و معنی آن است که: ما لکم دون اللّه ولیّ و لا نصیر، یعنی جز خدای تعالی شما را یار و یاوری نبود. و «دون» در آیت به معنی غیر است، و «ولیّ» و «نصیر» هر دو فعیل است به معنی فاعل در«۲» وجه مبالغت. و معنی ولیّ آن باشد که یتولّی امرهم، که تولّای«۳» کار ایشان کند و اولیتر باشد، و یاری نبود ایشان را که حمایت کند«۴» بر خدای تعالی. أَم تُرِیدُونَ، «ام» معادل بود همزه استفهام را، و آن بر دو ضرب«۵» بود: متّصل و منقطع باشد، مثال متّصل چنان بود که: أ زید عندک ام عمرو. و مثال منقطع چنان که: أ زید عندک ام عندک عمرو«۶». و فرق از میان ایشان در معنی آن بود که در اوّل سایل را علم حاصل بود [۱۲۸- پ] به وجود یکی از زید و عمرو، و لکن عین نمی‌داند، از عین او سؤال می‌کند، و در دوم سؤال می‌کند«۷» از کون«۸» بنزدیک او، پس زید را رها می‌کند به جملگی و سؤال با سر می‌گیرد از عمرو، یعنی زید را رها کردم اکنون از عمرو خبر ده مرا تا نزد تو هست یا نه! و «ام» در آیت معادل همزه استفهام است فی قوله: أَ لَم تَعلَم أَنَّ اللّهَ لَهُ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ. و وجهی دگر آن است در «ام» که: «میم» زیادت است، و معنی آن که: أ تریدون ان تسئلوا رسولکم. و وجهی دگر آن است که: به معنی «بل» است، چنان که شاعر گفت:

م انت فی العین املح و معنی آن که: بل انت فی العین املح. [أَن تَسئَلُوا رَسُولَکُم]«۹»، حق- سبحانه و تعالی- در اینکه آیت تقریع و ملامت کرد جهودان را و جز ایشان را از آنان که«۱۰» بر رسول- علیه السّلام- تحکّم و تعنّت کردند، گفت: شما می‌خواهی که از پیغمبرتان، یعنی محمّد مصطفی- صلّی اللّه علیه و آله- ------------------------------- (۱). مج، وز، لب، مر: جایگاه. (۲). همه نسخه بدلها: بر. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: تولّی. (۴). مر: کنند. (۵). دب: قسم. (۶). مج، مب: ام عمرو، دب: اعمرو. (۷). همه نسخه بدلها: نمی‌کند. (۸). همه نسخه بدلها زید. (۹). اساس: ندارد، با توجّه به مج از قرآن کریم افزوده شد. (۱۰). مب، مر: از آن که. صفحه : ۱۰۶ آن خواهی که قوم موسی از موسی خواستند پیش از اینکه! و آنچه ایشان از موسی- علیه السّلام- خواستند آن بود که، ایشان موسی- علیه السّلام- را گفتند: خدای تعالی را- جلّ جلاله- به ما نمای معاینه، چنان که خدای- عزّ و جلّ- از ایشان حکایت کرد که: لَن نُؤمِنَ لَکَ حَتّی نَرَی اللّهَ جَهرَةً«۱» یَسئَلُکَ أَهلُ الکِتابِ أَن تُنَزِّلَ عَلَیهِم کِتاباً مِنَ السَّماءِ فَقَد سَأَلُوا مُوسی أَکبَرَ مِن ذلِکَ فَقالُوا أَرِنَا اللّهَ جَهرَةً«۲». آنگاه«۳» بیان کرد که: مثل سؤال ایشان کردن، بدل کردن باشد کفر را به ایمان، اگر سؤالش کفر باشد همانا اعتقادش ایمان نباشد. وَ مَن یَتَبَدَّلِ الکُفرَ بِالإِیمانِ فَقَد ضَلَّ سَواءَ السَّبِیلِ، اشارت است به آن سؤال کردن در حقّ خدای تعالی آنچه بر او روا نباشد و بدو لایق نبود، به اعتقاد جواز«۴» آن کفر باشد، و هر که کافر شود و کفر به ایمان بدل کند یعنی ایمان رها کند و اختیار ایمان نکند و به بدل آن کفر آرد او راه راست گم کرده باشد. و سَواءَ السَّبِیلِ، میانه راه باشد، یعنی جادّه راه، بیانه«۵»: فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِی سَواءِ الجَحِیمِ«۶»، ای فی وسط الجحیم. وَدَّ کَثِیرٌ مِن أَهلِ الکِتابِ، اینکه آیت در شأن گروهی جهودان آمد، و سبب«۷» او آن بود که: فنحاص«۸» بن عازورا«۹» و زید بن قیس، عمّار یاسر را و حذیفه یمان«۱۰» را«۱۱» چون واقعه احد بیفتاد و وهنی رسید مسلمانان را گفتند«۱۲»: اگر«۱۳» شما حق«۱۴» بودی، اینکه وهن نیفتادی شما را، از او برگردی و به دین ما در آیی که آن بهتر باشد شما را. عمّار یاسر گفت: شما چه گویی«۱۵» در«۱۶» نقض عهد! گفتند: عظیم باشد، ------------------------------- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۵۵. [.....] (۲). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۳. (۳). مج: آنک. (۴). همه نسخه بدلها از. (۵). همه نسخه بدلها: بیانش. (۶). سوره صافّات (۳۷) آیه ۵۵. (۷). همه نسخه بدلها نزول. (۸). دب، آج، لب، فق، مب: فیحاص. (۹). کذا: در اساس، مج، وز، دب: عادو، آج، لب، فق، مب، مر: عادورا. (۱۰). دب، آج، لب، مر: یمانی. (۱۱). همه نسخه بدلها گفتند. (۱۲). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۳). مج: اگر پیغمبر، وز: اگر پیغامبر، دیگر نسخه بدلها: که اگر پیغمبر. (۱۴). مر: بر حق، مب: به حق. (۱۵). وز: چه کردی، دب: می‌گویید. [.....] (۱۶). دب، مب: از. صفحه : ۱۰۷ گفتند«۱»: ما با خدای عهدی کرده‌ایم که هرگز به محمّد کافر نشویم. فنحاص«۲» گفت: امّا هذا فقد صبا، اینکه مرد صابی باشد. عمّار گفت: امّا انا فقد رضیت

باللّه ربّا و بالإسلام دينا و بمحمّد نبيّا«۳» و بالقرآن اماما«۴» و بالكعبة قبلة و بالمؤمنين اخوانا، گفت: من بارى راضيم به آن كه خداوند من خداى باشد، و اسلام دين من باشد [و محمّد پيغامبرم باشد]«۵» و قرآن امام من«۶» باشد و كعبه قبله‌ام و مؤمنان برادرانم باشند. آنگه بيامدند و رسول را- عليه السّلام- خبر كردند«۷». رسول- عليه السّلام- بر ايشان ثنا كرد و گفت: اصبتما الخير و افلحتما، به خير رسيدى و فلاح يافتى [۱۲۹- ر]. وَدَّ، اى تمنّا و اراد. بسيار كسان از اهل كتاب، يعنى جهودان مى‌خواهند و تمنّا مى‌كنند كه شما را از ايمان به كفر برگردانند. و كُفّاراً، منصوب است بر حال از مفعول. و حَسَداً، منصوب است بر مفعول له، و روا بود كه مصدر فعل«۸» محذوف بود، يعنى حسدوا حسدا، و اصل حسد در لغت حكك الشّىء بالشّىء، چيزى در چيزى سودن باشد چنان كه خراشيده شود، و از اينكه جا بيل را محسد گويند كه آلت خدش است و قراد را اعنى«۹» كرهه را حسدل گويند به زيادت «لام»، چنان كه عبد را عبدل گويند، و در«۱۰» معنى قول شاعر از اينكه جاست كه گفت: اصبر على مضض الحسو

د فانّ صبرك قاتله كالنّار تأكل نفسها

ان لم تجد ما تأكله گفت: صبر كن بر خشم و حسد حاسد كه صبر تو و حسد حاسد«۱۱» او را بكشد چون آتش كه چون چيزى نيابد كه بخورد خود را بخورد، يعنى حسد حاسد دل او را بخورد. و رسول- عليه السّلام- در ذمّ حسد گفت: ان الحسد ليأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب ، گفت: حسد«۱۲» حسنات را چنان بخورد كه آتش هيزم را. ----------------------------------

(۱). مب: گفت. (۲). آج، لب، فق: فيحاص. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر و بعلىّ اماما. (۴). مر: ندارد، ديگر نسخه بدلها: كتابا. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به اصل روايت، از مج افزوده شد، دب، آج، لب، فق، مر، مب و امير المؤمنين على امام من باشد. (۶). همه نسخه بدلها: كتابم. (۷). همه نسخه بدلها: خبر دادند. (۸). همه نسخه بدلها: فعلى. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عبارت «قراد را اعنى» را ندارد. (۱۰). همه نسخه بدلها اينكه. (۱۱). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر حاسد. صفحه : ۱۰۸ و امير المؤمنين- عليه السّلام- گفت: الحاسد مغتاظ على من لا ذنب له گفت: حاسد خشمناك است بر آن كس كه او را گناهى نبود. و در مثل گفته‌اند: «الحسود لا يسود» ، حسود هرگز سيّد نشود. و هيچ چيز نيست كه زيانكارتر بود و سودمندتر از حسد، اعنى حاسد را و محسود را. امّا حاسد را جگر خورد و امّا محسود را رفعت دهد، پندارى حاسد را بر گماشته‌اند تا آن كس را كه مردمان ندانند و نشناسند ذكر مى‌كند و نام او تازه مى‌دارد، و نكو گفت ابو تمّام طائى«۱» اينكه معنى: و اذا اراد اللّه نشر فضيلة

طويت اتاح لها لسان حسود لولا اشتعال النّار فيما جاورت

ما كان يعرف طيب عرف العود و ديگرى مى‌گويد كه بر او حسد برده‌اند«۲»: انّى حسدت فزاد اللّه فى حسدى

لا عشت ما عشت يوما غير محسود لا يحسد المرء الّا من فضائله

بالفضل و العلم و النّعماء و الجود و ديگرى گويد: ان يحسدونى فانّى غير لائمهم

قبلى من النّاس اهل الفضل قد حسدوا فدام لى و لهم ما لى و ما بهم

و مات اکثرنا غیظا بما یجد انا الشّجا وجدونی فی حلوقهم

لا ارتقی صدرا منها و لا ارد و از اینکه جا گفت حق تعالی«۳»- جل جلاله- در حقّ امیر المؤمنین علی- علیه الصّلوة و السّلام- چون حاسدان بر او حسد بردند: أَم یَحسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللّهُ«۴»- الایة، و از عایشه روایت کرده‌اند که گفت: روزی رسول- علیه السّلام- در حجره من بود. جماعتی جهودان آمدند و دستوری خواستند، من در حجاب شدم و ایشان در آمدند و رسول را خطاب«۵» کردند که: السّلام علیك یا محمّد. رسول- علیه السّلام- دانست، و لیکن به کرم و حلم اغضاء کرد. چیزی پرسیدند و برفتند. مرا سخت آمد، همّت کردم که جواب دهم [۱۲۹- پ] ایشان را چون برفتند جماعتی دگر آمدند و همچنین ------------------------------------ (۱). همه نسخه بدلها در آن بیتها. [.....] (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: برده بودند. (۳). مج، وز، آج، فق، مب، مر: قدیم. (۴). سوره نساء (۴) آیه ۵۴. (۵). همه نسخه بدلها: خطابی. صفحه : ۱۰۹ گفتند، گفت: مرا صبر نماند، من گفتم از پس پرده: و علیکم السّام و اللّعنة و الغضب یا اعداء اللّه. رسول- علیه السّلام- مرا گفت: خاموش باش. چون ایشان برفتند، رسول- علیه السّلام- مرا ملامت کرد و گفت: چرا سخن گفتی! گفتم: یا رسول اللّه؟ من بر خویشتن مالك نبودم که جواب ندهم، گفت: ندانی که جهودان قومی‌اند حسود و بسیار حسد، و بر هیچ چیز حسد ایشان بیشتر نیست از خصال مسلمانان، از آن که بر سلام، که حق تعالی به تحیّت ما کرده است، و آن تحیّت اهل بهشت است، و بر آمین گفتن به عقب دعا. پس هر که حسد کار بندد، به جهودان اقتدا کرده باشد. مِن بَعدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الحَقُّ پس از آن که حق، ایشان را روشن شد، یعنی پس از آن که بدانستند و بشناختند که تو رسول خدایی، و نعت و صفت تو در توریت بخواندند. آنگه حق تعالی گفت: رها کنی ایشان را، فَاعفُوا وَ اصفَحُوا، ایشان را عفو کنی. و «صفح» عفو باشد، و اصل او اعراض بود حتّی تبد و صفحة وجهك، از او بگردی«۱» تا جانب رویت پیدا شود. حَتّی یَأتِیَ اللّهُ بِأَمرِهِ، تا خدای تعالی کار خود یا «۲» فرمان خود بیارد. عبد اللّه عبّاس گفت به روایت إبن ابی طلحه«۳»: اینکه منسوخ است بقوله: فَاقتُلُوا المُشرِکِینَ حَیثُ وَجَدتُمُوهُم«۴» ...، و اینکه قول قتاده است و ربیع«۵» انس و سدّی. و بهری دگر گفتند منسوخ است بقوله: قاتِلُوا الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ لا بِالیَومِ الآخِرِ وَ لا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ«۶»- الایة. و محمّد بن علیّ الباقر- علیهما السّلام- گفت: خدای تعالی رسول را- علیه السّلام- قتال نفرمود تا اینکه آیت آمد: أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُم ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللّهَ عَلی نَصرِهِم لَقَدِیرٌ«۷». ------------------------------------ (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا از او بگردید. (۲). همه نسخه بدلها: با. (۳). همه نسخه بدلها که. (۴). سوره توبه (۹) آیه ۵. (۵). مج، وز، مب، مر و. (۶). سوره توبه (۹) آیه ۲۹. (۷). سوره حج (۲۲) آیه ۳۹. صفحه : ۱۱۰ جبریل بیامد و اینکه آیت بیاورد، و تیغی از آسمان بیاورد و در گردن رسول افگند، و هر آیت که آیت سلّم و صلح و مدارا بود به اینکه آیت منسوخ کرد، حَتّی یَأتِیَ اللّهُ بِأَمرِهِ، کلبی گفت از عبد اللّه عبّاس: بامره فی«۱» القتال، تا فرمان خدای بیاید در قتال. آنگه فرمان خدای آمد در بنی قریظه به قتل و سبی تا مردان را بکشتند و زنان را آواره کردند و برده بردند، و در بنی النّضیر به جلا و نفی و تا ایشان را از زمین خود به زمین شام راندند. و ابو مسلم گفت: حَتّی یَأتِیَ اللّهُ بِأَمرِهِ، یعنی آنچه وعده داد از نصرت و فتح و اظهار دین اسلام و اعلاء کلمه او، چنان که دگر جا گفت: فَتَرَبَّصُوا حَتّی یَأتِیَ اللّهُ بِأَمرِهِ«۲». بهری دگر گفتند: حَتّی یَأتِیَ اللّهُ بِأَمرِهِ، بالموت«۳» و العقاب، تا خدای تعالی ایشان را هلاك بر آرد و از دنیا با سرای عقاب برد. بهری دگر گفتند: معنی آن است که تا بمیرند یا ایمان آرند. و بعضی دیگر گفتند: تا مسلمانان را قوّتی و عددی«۴» و عدّتی پیدا شود. و بیشتر مفسّران بر آنند که: تا فرمان خدای تعالی بیاید در حقّ اهل کتاب، امّا به آن که ایمان آرند یا قبول جزیه کنند و جزیه بدهند ذلیل و صاغر [۱۳۰- ر]، و شرایط ذمّه را مراعات کنند، و یا بکشندشان اگر اینکه نکنند. اگر گویند چگونه گفت: فَاعفُوا وَ اصفَحُوا، و عفو کسی کند که قادر باشد و مسلمانان ضعیف و عاجز بودند! جواب آن است که گوییم: حق تعالی گفت مسلمانان را در اینکه

سخنها و ایذاء و سفاهت که اینان می‌کنند و شما می‌توانید که جواب دهید، مدهید تا آنگه که خدا فرمان دهد به آنچه شرح داده شد. إِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ، خدای تعالی بر همه چیز قادر است.

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۱۰ تا ۱۱۴]

[اشاره]

وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِکُم مِن خَیرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللّهِ إِنَّ اللّهَ بِما تَعمَلُونَ بَصِیرٌ (۱۱۰) وَ قالُوا لَن یَدخُلَ الجَنَّةَ إِلاّ مَن کانَ هُوداً أَو نَصاری تِلکَ أَمانِیُّهُم قُل هاتُوا بُرهانَکُم إِن کُنتُم صادِقِینَ (۱۱۱) بَلی مَن أَسلَمَ وَجهَهُ لِلّهِ وَ هُوَ مُحسِنٌ فَلَهُ أَجرُهُ عِندَ رَبِّهِ وَ لا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ (۱۱۲) وَ قالَتِ الیَهُودُ لَیسَتِ النَّصاری عَلی شَیءٍ وَ قالَتِ النَّصاری لَیسَتِ الیَهُودُ عَلی شَیءٍ وَ هُم یَتلُونَ الکِتابَ کَذلِکَ قالَ الَّذِینَ لا یَعلَمُونَ مِثلَ قَولِهِم فَاللّهُ یَحکُمُ بَینَهُم یَومَ القِیامَةِ فِیما کانُوا فِیهِ یَختَلِفُونَ (۱۱۳) وَ مَن أَظلَمُ مِمَّن مَنَعَ مَساجِدَ اللّهِ أَن یُذکَرَ فِیهَا اسمُهُ وَ سَعی فِی خَرابِها أُولئِکَ ما کانَ لَهُم أَن یَدخُلُوها إِلاّ خائِفِینَ لَهُم فِی الدُّنیا خِزیٌ وَ لَهُم فِی الآخِرَةِ عَذابٌ عَظِیمٌ (۱۱۴)

[ترجمه]

-------------------------------- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: القتل. (۲). سوره توبه (۹) آیه ۲۴. (۳). مب، مر: الموت. [.....] (۴). مب: عدد، فق: عدد را. صفحه : ۱۱۱ به پای دارید نماز را و بدهید زکات را و آنچه در پیش دارید برای خود از نیکی بیابید آن را نزدیک خدای، بدرستی که خدای بدانچه شما کنید بیناست. گفتند نشود در بهشت الّا آن که باشد جهود یا ترسا آن آرزوهای ایشان است، بگو بیارید حجّتتان اگر شما راست همی گویید«۱». آری آن کس که بسپارد روی خود خدای را و او نیکوکار بود، او را بود مزدش بنزدیک خدایش، و ترسی نبود بر ایشان و نه ایشان اندوهگن«۲» شوند. گفتند جهودان نیستند ترسایان بر چیزی، و گفتند ترسایان نیستند جهودان بر چیزی، و ایشان همی خوانند کتاب را، یعنی توریت و انجیل، همچنین گفتند آنان که نمی‌دانند«۳» مانند گفتار ایشان، خدای داوری کند میان ایشان روز قیامت در آنچه بودند ایشان در آن خلاف می‌کنند. کیست«۴» ظالمتر از آن کس او منع کند مسجدهای خدای را که یاد کنند در آن جا نام او، و سعی کنند در ویرانی آن اینانند که نبود ایشان را که در آن جا شوند الّا ترسان«۵»، ایشان راست در دنیا هلاکی و ایشان راست در آخرت عذابی بزرگ. قدیم- جلّ جلاله- چون صحابه رسول را و مسلمانان را آنچه مصلحت«۶» ایشان بود -------------------------------- (۱). آج، لب، فق: راست نگرید. (۲). مج، وز: را اندوهی، آج، لب، فق: اندوهگین. (۳). آج، لب، فق: ندانستند. (۴). آج، فق: و کیست. (۵). آج: از ترسایان، لب، فق: ترسایان. (۶). همه نسخه بدلها با اهل کتاب. صفحه : ۱۱۲ در باب عفو و صفح و مدارا و حسن معاشرت با اهل کتاب بفرمود«۱» انتظار فرج را و آمدن فرمان خدا را، گفت: آنچه به خاصّه شما متعلّق است از عبادات ابدان و اموال، نیز به پای دارید از اقامت نماز و ایتاء زکات، اینکه وجه اتّصال آیت است به آیت متقدّم، و کلام در اقامت نماز و ایتاء زکات مستوفی برفت در آیات متقدّم«۲». قوله: وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِکُم، «ما» مجازات راست، و جزای او تَجِدُوهُ است، و «نون» از هر دو فعل به جزم شرط و جزا بیفتاد«۳»، گفت: و هر آنچه تقدیم کنی و در پیش افگنی«۴» برای خود بازیابی بنزدیک خدای- عزّ و جلّ- و «من» تبیین راست. و مراد به «خیر» صدقه است. بعضی گفته‌اند«۵» [۱۳۰- پ]: مراد به «خیر» مال است، نظیره قوله تعالی: إِن تَرَکَ خَیراً«۶» یَمحَقُ اللّهُ الرِّبا وَ یُربِی الصَّدَقاتِ«۱۱». در خبر هست که: یک روز مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول اللّه؟ ما بالنا«۱۲» نکره الموت! ما را چه بوده است که«۱۳» مرگ را کارهیم! گفت: قدّم مالک فانّ قلب کلّ امرئ عند ماله، گفت: مالت از

پیش بفرست که دل هر کس بنزدیک مالش بود. و در خبر هست که رسول- علیه السّلام- گفت: چون بنده یا پرستاری با پیش ---------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: به جای آوردند. (۲). همه نسخه بدلها: مقدّم. (۳). مج، وز: بیوفتاد و، مر: بیوفتد و، دیگر نسخه بدلها و. (۴). همه نسخه بدلها از نیکی. (۵). اساس و گفته‌اند، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید، همه نسخه بدلها: و گفته‌اند. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۰. (۷). مج، وز، آج: تحریض. [.....] (۸). آج: مدّخرا. (۹). دب، فق، مر و. (۱۰). دب، آج، فق، مب، مر: کفّه‌اش. (۱۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۷۶. (۱۲). وز: بلنا. (۱۳). همه نسخه بدلها، بجز مر ما. صفحه : ۱۱۳ خدای شود، یقول النّاس ماذا خلّف و تقول الملائکة ماذا قدّم، همه همّت مردم آن«۱» بود که گویند: چه بگذاشت، و همه همّت فریشتگان آن«۲» که گویند: چه از پیش بفرستاد. حمید طویل روایت کند از انس مالک که گفت: چون فاطمه زهرا- علیها السّلام- با جوار رحمت ایزدی شد، امیر المؤمنین- علیه السّلام- در مرثیه او اینکه دو بیت گفت: لکلّ اجتماع من خلیلین فرقة

و کلّ الّذی دون الفراق قلیل و انّ افتقادی فاطما بعد احمد

دلیل علی أن لا یدوم خلیل آنگه در گورستان رفت و گفت: السّلام علیکم یا اهل القبور، اموالکم قسمت و دیارکم سکنت و نسائکم نکحت هذا خبر ما عندنا فما خبر ما عندکم ، سلام بر شما باد ای اهل گورها، مالهایتان باز بخشیدند و سراهایتان در او نشستند، و زنانتان شوهران باز کردند. اینکه خبر آن است که بنزدیک ماست، خبر آنچه بنزدیک شماست چیست! هاتفی از کناری آواز داد: ما اکلنا ربحنا و ما قدّمنا وجدنا و ما خلّفنا خسرنا، آنچه خوردیم سود کردیم، و آنچه از پیش بفرستادیم یافتیم، و آنچه باز گذاشتیم«۳» زیان کردیم. و رسول- صلّی اللّه علیه و آله- چنین گفت که: لیس لک من مالک الّا ما أکلت فافنیت او لبست فابلیت او تصدّقت فأمضیت ، گفت: از مال تو تو را نصیب نیست الّا آنچه بخوردی«۴» فانی کردی«۵»، یا در پوشیدی کهنه کردی، یا بدادی بگذرانیدی. و در خبر است که: رسول اللّه- علیه السّلام- گوسپندی به حجره عایشه بکشت، درویشان مدینه خبر بیافتند می‌آمدند و می‌خواستند، و رسول- علیه السّلام- می‌داد. چون شب در آمد از آن گوسپند هیچ نمانده بود الّا گردنش. عایشه را پرسید که از اینکه ذبیحه چه مانده است! گفت: هیچ نمانده مگر گردنش. گفت«۶»: ماند«۷» مگر گردنش، ---------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: مردمان آن. (۲). همه نسخه بدلها، بجز دب بود. (۳). وز: باز گذاشتیم. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۵). کردی/ کردید. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر بگوی همه. (۷). دب، لب، مب، مر: مانده. صفحه : ۱۱۴ اشارت بدین فرمود که حق تعالی گفت: ما عِندَکُم یَنفَدُ وَ ما عِندَ اللّهِ باقٍ«۱» [۱۳۱- ر]، و نکو گفت شاعر: قدّم لنفسک شیئا

و انت مالک مالک من قبل ان تتلاشی

و لون حالک حالک و دیگری گوید: افعل الخیر ما بدا و تهیّا

علم الخیر لائج فی الثریّا انّما أنت أنت ما دمت حیّا

فاذا متّ صرت تأویل رؤیا پس به غنیمت دار تا«۲» تو را باز گذاشته‌اند و تو ممکنی«۳» و تو را خیر کردن ممکن است، تأخیر و تقصیر مکن. قدّم جمیلا اذا ما شئت تفعله

و لا تؤخّر ففى التّأخير آفات الست تعلم انّ الدّهر ذو غير

و للمكـارم و الاحسـان اوقـات تـا كارت روان است، و بادت جهان است، و هوايت صافى است، و آب به جوى تو است، پيش از آن كه آبت برود و بادت بنشيند و كارت فرو ماند. ربّ ريح لأناس عصفت

ثمّ ما ان لبثت ان سكنت و كذاك الدّهر فى اطواره

قدم زلّت و اخرى ثبتت و كذا الايّام من عاداتها

انّها مفسدهٔ ما اصـلحت چه هر چه كردى و خواهى كرد«۴» من به آن عالم«۵» و بصـيرم، هيچ بر من نبشود از خير، و بر من فرو نشود از شـرّ. قوله: وَ قـالُوا لَن يَـدخُلَ الجَنَّةَ إِلّا مَن كانَ هُوداً أَو نَصارى، قـديم«۶» تعـالى حكايت مى‌كنـد از موافقت جهودان و ترسايان با يكـديگر، با همه مخالفت و معادات كه از ميان ايشان بود براى مظاهرت و معاونت يكديگر بر رسول- عليه السّـلام، چه«۷» رسول به نسخ شرع ايشان [آمد]«۸» چون دشـمنى از خود قويتر ديدنـد موافقت نمودنـد بر سبيـل منافقت، به زبان نه به دل، براى آن كه «عند الشّدائـد تـذهب الاحقاد»، ------------------------------ (۱). سوره نحـل (۱۶) آيـه ۹۶. [.....] (۲). همه نسخه بدلها: كه. (۳). همه نسخه بدلها: متمكنى. (۴). همه نسخه بدلها: خواهى كردن. (۵). همه نسخه بدلها: عالمم. (۶). همه نسخه بدلها: اللّه. (۷). دب: چو. (۸). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. صـفحه : ۱۱۵ ندانستند«۱» كه آن كار نه آن جاست كه به موافقت ايشان با يكـديگر و مخالفت ايشان با رسول خلل يابد، گفتند: در بهشت نشود الّا آن كه جهود باشد يا ترسا، اينكه قولى است. قولى دگر آن است كه: حق تعـالى بر طريقه عرب كه از ايشان معروف است «العرب تلفّ الخبرين لفّا فترمى بهما رميا ثقـهٔ منها بان السّامع يضع كلّا منهما موضـعه»، عرب دو خبر مختلف بگيرند«۲» و به هم بر پيچنـد و بيندازند«۳» براى آن كه دانند«۴» و واثق باشند«۵» كه شنونده هر يك به جاى خود بنهد، مثالش قوله: جَعَلَ لَكُمُ اللَّيلَ وَ النَّهارَ لِتَسكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبتَغُوا مِن فَضلِهِ«۶» هُوداً، جمع هائد، كعوذ و عائذ، و عوط و عائط«۱۵»، من هاد اذا مال، و بيان اينكه رفت«۱۶» پيش از اينكه«۱۷» امانىّ جمع امنيّهٔ، ------------------------------ (۱). مج: بدانسـتند، وز: بدانست. (۲). همه نسـخه بدلها: بگيرد. (۳). همه نسـخه بـدلها: بر پيچد و بيندازد. (۴). همه نسـخه بدلها: داند. (۵). همه نسـخه بدلها: باشد. (۶). سوره قصص (۲۸) آيه ۷۳. (۷). مـج، وز، آج، لب، فق: بيارامى/ بيارامید. [.....] (۸). وز: تفضّـل. (۹). مـج، وز، آج، لب: كنى/ كنيـد. (۱۰). مـب: بيخت. (۱۱). مب: خداونـد. (۱۲). همه نسـخه بدلها آيت. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ترسايـان. (۱۴). وز، دب، آج، لب، فـق، مب، مر و. (۱۵). وز، مب، مر: غوط و غائـط. (۱۶). همه نسخه بدلها: برفت. (۱۷). همه نسـخه بدلها تلك امانيّهم، اينكه آرزوى ايشان است. صـفحه : ۱۱۶ و امير المؤمنين«۱»- عليه السّلام- مى‌گويـد: لا تتّكل على المنى فانّها بضايع النّوكى گفت«۲»: بر تمنّا اعتمـاد نكنى كه آن بضاعت احمقان است، و از اينكه جا گفت رسول- عليه السّـلام- الكيّس من دان نفسه و عمـل لمـا بعـد الموت و العـاجز من اتبع نفسه هواهـا و تمنّى على اللّه، زيرك آن كس باشـد كه حسـاب خود بكنـد و براى قيـامت عملى كنـد، و عاجز آن بود كه نفس را از قفاى هوا ببرد و تمنّا كنـد بر خـدا، تمنّا بيشتر محال باشد. و گفتند: تِلكَ أَمانِيُّهُم، اى أكاذيبهم و أباطيلهم، و اصل كلمت من منى يمنى باشد اذا قدّر، قال الشّاعر:

تّى تبيّن ما يمنى لك المانى اى ما يقـدّر لك المقـدّر«۳»، و منه المنيّهٔ للموت، و اينكه چنـان است كه در عبارت«۴» فارسيان«۵» آيد چون چيزى چنين شـنوند از كسى كه سخنى مى‌گويد بر وفق مراد و هواى خود، نمى‌گويیم«۶» چهات«۷» آرزو مى‌آيد«۸». گفت«۹»:

اینکه دعوی است، دعوی را بیّنت و برهان بایـد، قُل هاتُوا بُرهانَكم. کوفیان گفتنـد: اصل «هات» آت بوده است ای اعظ، آنگه همزه را «ها» کردند برای آن که از یک مخرج بیرون می‌آید، و آن حلق است که «ها» و «همزه» از حروف حلقند. و جمع «برهان»، براهین باشد کقربان و قرابین و سلطان و سلاطین، گفت: اگر راست می‌گویید«۱۰» حجّت بیارید که دعوی بی حجّت پیش نرود. من ادّعی شیئا بلا شاهد

لا بـدّ ان تبطل دعواه آنگه رد کرد بر ایشان و ایشان را تکـذیب کرد و گفت: نه چنین است که شـما گفتید«۱۱»، بل هر که استسلام کند و انقیاد نماید خدای تعالی را و روی خود بسپارد و -------------------------------- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر علی. (۲). همه نسـخه بدلها، بجز مر نگر. (۳). مـج، دب، مب، مر: المقدور. (۴). همه نسـخه بدلها ما. [.....] (۵). همه نسخه بدلها: پارسیان. (۶). وز، دب، آج، لب، مر: نمی‌گوییم. (۷). اساس: چه ئت/ چهات، چه ایت. (۸). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: چه آرزویی می‌کند، مر: چه آرزویی می‌کنیم. (۹). همه نسخه بدلها: آنگه گفت. (۱۰). مج، وز، آج، لب، فق: می‌گویی/ می‌گویید. (۱۱). آج، لب، فق: گفتی/ گفتید. صفحه : ۱۱۷ فرو نهد خدای را- جلّ جلاله- فَلَهُ أَجرُهُ، یعنی هر که مسلمان باشد نه جهود و ترسا به بهشت او رود«۱»، و اینکه قول عبـد الله عبّاس است. و دیگر مفسّران گفتنـد: بلی آن کس از جمله جهودان و ترسایان که رجوع کند از آن ملّت و طریقه، و به دین مسلمانی در آید، فَلَهُ أَجرُهُ و اصمّ گفت معنی آیت آن است که: جهودان و ترسایان دینی دارند که چون دعوی آن دین کننـد دعوی ایشان را حجّت نباشد، بلی آن کس که مسـلمان باشد دینی دارد که چون دعوی آن کند او را بر دعوی خود حجّت و برهان باشد اینکه جا، و آن جا ثواب بهشت، و اینکه بعید است چه در او تعسّفی هست. اگر گویند: نه «بلی» در جواب سـخنی گوینـد که متضـمّن نفی بود، اینکه جـا چه رفته است که مقتضـی آن است! گوییم: نهـاد کلام دلیل«۲» می‌کند بر کلامی متضمّن«۳» نفی را، و تقـدیر آن است که: چون جهودان و ترسایـان گفتنـد: به بهشت نشود الّا آن کس که جهود«۴» باشد یا ترسا«۵»، پنـداری قایلی گفت: خود هیچ کس به بهشت نشود، جواب دادند که: بَلی مَن أَسلَمَ وَجهَهُ لِلّهِ. [و اگر گویند: «بلی» جواب آن است که گفت: لَن یَدخُلَ الجَنَّةَ إِلّا مَن کانَ هُوداً أَو نَصاری«۶»، صواب باشد و به اینکه تعسّف حاجت نبود]«۷». اگر گویند: چرا تخصیص کرد «وجه» را! گوییم: یک جواب از اینکه آن است که روی [۱۳۲- ر] شریفترین اعضاست، برای آن که حواس بر اوست و نظر با اوست، و عرفان و تمییز«۸» با او باشد چون روی که شریفترین اعضاست مبذول و مسلّم باشد، دگر اعضا ممنوع نبود. جوابی دیگر آن است که: «وجه» کنـایت است و عبـارت از همه انـدام، چنـان که گفت: کُلُّ شَیءٍ هالِكٌ إِلّا وَجهَهُ«۹» ...، المعنی الّا هو. و قوله: -------------------------------- (۱). مج: آورد. (۲). همه نسـخه بدلها: دلیلی. (۳). همه نسـخه بدلها معنی. (۴). آج، لب، فـق، مر: جهودان. (۵). آج، لب، فق، مر: ترسایـان. (۶). مب اینکه. (۷). اساس: نـدارد، از مـج افزوده شد. [.....] (۸). همه نسـخه بدلها: تمیز. (۹). سوره قصص (۲۸) آیه ۸۸. صفحه : ۱۱۸ إِلَّا ابتِغـاءَ وَجهِ رَبِّهِ الأَعلی«۱»، ای ابتغـاء ربّه بمعنی ثواب ربّه. وجهی دگر آن است که: سـجده که سـر عبادت و غایت شـکر است، به روی باشد، برای آن وجه را تخصیص کرد، و زید بن عمرو بن نفیل گوید در اینکه معنی«۲»: و اسلمت وجهی لمن اسلمت

له الارض تحمل صخرا ثقالا«۳» و اسلمت وجهی لمن اسلمت

له المزن تحمل عذبا زلالا«۴» و اسلام، تن بدادن باشد، یقال: اسلمت لکذا«۵». و اسلام، بسپاردن و تسلیم کردن باشد، یقال: اسلمت الیه کذا، و اسـلام، سـلّم دادن باشد، یقال: اسلمت فی کذا، و آن که اسلام عرفی است که مسلمانی باشد از قسمت اوّل بود که معنی او انقیاد باشـد. قوله: وَ هُوَ مُحسِنٌ «واو» حال راست، و بیشتر از پس او مبتدا و خبر آید، چنان که: جاءنی زید و هو راکب، و نیز فعل

و فاعل آيـد چنان كه: ضـربت زيدا و قد جرّدته من ثيابه، و او در عمل نكوكار باشد. و گفته‌اند: مراد آن است كه: و هو مخلص فى عمله. فَلَهُ أَجرُهُ «فا» براى جواب شـرط آمـد، براى آن كه هر گه كه در جواب شـرط مبتدا و خبر افتد«۶» لا بـدّ باشد از «فا». و اجر و اجرت، مزد عمل باشد. عِندَ رَبِّهِ، بنزديك خداى تعالى، نه به معنى مكان، به معنى اختصاص ثواب به قديم تعالى و به معنى دورى از فوت«۷» و ضياع تا بدانند كه آنچه بنزديك او بود ضايع نشود. وَ لا خَوفٌ عَلَيهِم وَ لا هُم يَحزَنُونَ، و حدّ خوف و حزن پيش از اينكه برفت، و نيز«۸» «من» لفظى است موحّـد اللّفظ مجموع المعنى، براى آن كه يك بار كنايت با لفظ بود كه: فَلَهُ أَجرُهُ عِنـدَ رَبِّهِ، و يك بار با معنى كه: وَ لا خَوفٌ عَلَيهِم وَ لا هُم يَحزَنُونَ بر جمع، و آيت مثال بسيار دارد در قرآن، منها قوله: وَ مِنهُم مَن يَستَمِعُ إِلَيكَ حَتّى إِذا خَرَجُوا مِن عِندِكَ«۹» وَ مِنهُم مَن يَستَمِعُ إِلَيكَ وَ جَعَلنا عَلى قُلُوبِهِم أَكِنَّةً«۱۰». ------------------------------

(۱). سوره ليل (۹۲) آيه ۲۰. (۲). آج، لب، مر شعر. (۳). همه نسخه بدلها: مصراع دوم بيت دوم را آورده‌اند. (۴). همه نسخه بدلها: مصراع دوم بيت اوّل را نقل كرده‌اند. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: فى كذا. (۶). همه نسخه بدلها: آيد. (۷). دب، لب، فق، مب: قوت. (۸). مج، وز رفت كه، ديگر نسخه بدلها كه. (۹). سوره محمّد (۴۷) آيه ۱۶. (۱۰). سوره انعام (۶) آيه ۲۵. صفحه : ۱۱۹ قوله: وَ قـالَتِ اليَهُودُ، عبـد اللّه عبّاس گويـد: سـبب نزول آيت آن بود كه چون ترسايـان نجران بنزديك رسول آمدنـد، احبار«۱» جهودان مدينه بيامدند و با ايشان مناظره كردند. مردى نام او رافع بن حرمله ايشان را گفت: ما انتم على شـىء، شـما بر هيچ نهايد«۲»، و انكار كرد عيسـى را و نبوّت«۳» و كتـاب او را. و يكى از ترسايـان نجران گفت: بـل شـما كه جهودانيـد بر هيـچ نهايـد، و انكار كرد نبوّت موسى را و كتاب او را. خداى تعالى اينكه معنى از ايشان باز گفت و حكايت كرد: وَ قالَتِ اليَهُودُ لَيسَتِ النَّصارى عَلى شَيءٍ وَ قالَتِ النَّصارى [۱۳۲- پ] لَيسَتِ اليَهُودُ عَلى شَيءٍ، و اينكه آيت مقوّى قول آن كس است كه گفت در آيت مقـدّم كه: وَ قالُوا لَن يَدخُلَ الجَنَّةَ إِلّا مَن كانَ هُوداً أَو نَصارى. هر يكى از ايشان تزكيت دين خود كردنـد و تقويت قول خود، جهودان گفتند: لا دين الّا اليهوديّة و لا يـدخل الجنّـة الّا من كان هودا، و ترسايان در حقّ خود هم اينكه دعوى بكردند. و در آثار مى‌آيد كه: چون سـفيان ثورى اينكه آيت خوانـدى، گفتى: صدقوا و اللّه، هر دو گروه راست گفتند. وَ هُم يَتلُونَ الكِتابَ «واو» حال راست، يعنى اينكه قول مى‌گويند در حالى كه هر يكى از ايشان كتاب خود مى‌خواندند«۴»، هم آن نهـاد دارد كه آيت اوّل «من لفّ الخبرين لفّا و الرّمى بهما رميا، اى و كـلّ واحـد من الفريقين يتلوا كتـابه. و تفصيـل آن كه جهودان كتاب خود مى‌خواننـد«۵»، و آن تـوريت است، و در تـوريت حـديث عيسـى است و نبوّت او، و بشارت به او. و ترسايان كتاب خود مى‌خواننـد، و آن انجيل است، و در او حديث موسـى است و صـحّت نبوّت او، آنگاه هر دو در هم پيچيـد«۶» و به يك جا بگفت براى آن كه بر سامع ملتبس نخواهـد شـدن، و ايشان كتاب مى‌خواننـد و مى‌داننـد كـه هر دو حقّ است و صـدق است و كلاـم خـداست. ------------------------------ (۱). همه نسخه بدلها و. (۲). وز، آج، فق: نه. [.....] (۳). مج، دب، وز، آج، لب، فق، مب او را. (۴). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: مى‌خواند، دب: بخواند و. (۵). همه نسـخه بدلها: مى‌خواندند. (۶). همه نسخه بدلها: بيخت. صفحه : ۱۲۰ كَذلِكَ قالَ الَّذِينَ لا يَعلَمُونَ مِثلَ قَولِهِم، بعضى مفسّران«۱» گفتنـد: مراد پدران ايشانند كه از پيش ايشان بودند، پيغمبران خود را همچنين گفتند. مقاتل گفت: مراد مشـركان عربنـد كـه محمّـد را همين گفتنـد كه: تـو بر چيزى نه‌اى. إبن جريـج گفت: عطـا را پرسـيدند«۲» كه اينـان كه‌انـد! گفت: امم انبيـاء سالفه«۳»، چون: نوح و لوط و هود و صالـح و شـعيب- عليهم السّـلام- هر امّتى پيغمبر خود را تكذيب كردند، و گفتند: تو بر چيزى نه‌اى، فَاللّهُ يَحكُمُ بَينَهُم يَومَ القِيامَةِ. آنگه حق تعالى بر سبيل تهديـد و وعيـد گفت«۴»: هر يكى از ايشـان در حقّ خود بر وفق رأى خـود تصـويب قـول خود و تخطئه مـذهب خصم مى‌كنـد، و هر يكى در قول خود مـدّعى است، و از ميـان دو مـدّعى حـاكمى بـايد خـداى- جـلّ جلاله- كه احكم الحاكمين است، فرداى قيامت ميان ايشان حكم بكنـد در آنچه ايشان در آن خلاف مى‌كننـد. وَ مَن أَظلَمُ مِمَّن مَنَعَ مَساجِدَ اللّهِ- الايـة، سـبب نزول آيت آن بود در قول قتاده و سدّى كه: بخت نصّر و قومش براى كشـتن يحيى زكريّا بيامدند و بنى اسـرايل را بكشتند و فرزندان ايشان را به بردگى«۵» ببردنـد و بيت المقدّس را خراب كردند. بهرى«۶» دگر گفتند: آن

که اینکه کرد مردی بود نام او ططوس بن اسیسا بیامد و با بنی اسرایل کارزار کرد و بیت المقدّس خراب کرد و آن را مزبله ساخت و جیف و سرگین در او بیفگند«۷» و آن همچنان خراب بود، تا چون مسلمانی قوّت گرفت مسلمانان آن را عمارت کردند، خدای تعالی به اینکه آیت ایشان را خواست، و به مساجد بیت المقدّس خواست، و اضافت با خدای اضافت تخصیص است [۱۳۳- ر] به تشریفی که حق تعالی مساجد را داده بود بر دگر بقاع. أَنْ یُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ «ان» مع الفعل در تأویل مصدر است، و محلّ او از اعراب نصب است برای آن که مفعول دوم «منع» است چه«۸» او متعدّی باشد به دو ------------------------------- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر دیگر. (۲). همه نسخه بدلها: پرسیدم. (۳). همه نسخه بدلها: امم الانبیاء السّالفه. (۴). مب که. (۵). دب: برده. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: بعضی. (۷). مب: بینداخت. (۸). دب، آج، لب، مر: چو، فق: چون. صفحه : ۱۲۱ مفعول، یقال: منعته کذا، تقدیر چنین است که: منع مساجد اللّه«۱» الذّکر فیها، [و روا بود که: «مساجد اللّه» من الظّرف المتّسع فیه باشد، اعنی ظرفی به جای مفعول به نهاده، چه«۲» منع بر حقیقت تعلّق به ذاکر دارد و به ذکر، و تقدیر چنین است: و من اظلم ممّن منع الذّاکرین من ذکر اللّه فی المساجد- و مثالهای ظرف متّسع رفته است در اینکه کتاب چند جای]«۳»، گفت: کیست در همه جهان که ظالمتر و ستمکارتر بود از آن کس که منع کند بندگان خدای را که در مساجد و خانه‌های«۴» خدا«۵» ذکر او کنند و سعی کنند«۶» در خراب و بیرانی«۷» آن، و اصل «سعی» به شتاب رفتن باشد، یقال: سعی فی کذا و سعی الی کذا اذا اسرع فیه، و از اینکه جاست السّعی بین الصّفا و المروة، که آن جا هروله‌ای باشد بین المیلین در موضعی معلوم، آنگه شایع شد تا«۸» تعاطی و اشتغال به هر کار آن را سعی خوانند. أُولئِکَ ما کانَ لَهُمْ أَنْ یَدْخُلُوها إِلَّا خائِفِینَ ایشان آنانند که نباشد ایشان را که در آن جا شوند الّا خایف و ترسناک. عبد اللّه عبّاس گفت: پس از آن که خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، هیچ جهود و ترسا در بیت المقدّس نشد الّا خایف و ترسان و متنکّر. بهری دیگر از مفسّران گفتند: اینکه لفظ خبر است و معنی نهی«۹»، چنان است که حق تعالی گفت که: ما کانَ لَهُمْ أَنْ یَدْخُلُوها إِلَّا خائِفِینَ چنان که گفت: وَ ما کانَ لَکُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لا أَنْ تَنْکِحُوا أَزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً«۱۰» لَهُمْ فِی الدُّنْیا خِزْیٌ «خزی» هوان و هلاک بود. قتاده گفت: خزی حربی قتل بود، و خزی ذمّی جزیت، عبد اللّه بن عبّاس و مقاتل و کلبی گفتند: خزی اینکه قوم آن بود در دنیا که مسلمانان شهرهای ایشان بستدند و بگشادند از عموریّه و -------------------------------- (۱). وز بعد. (۲). دب: چون، لب، فق، مر: چو. [.....] (۳). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۴). اساس: خانها/ خانه‌ها. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر روند. (۶). اساس: کنند، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). فق: ویرانی. (۸). آج، لب، فق، مب، مر در. (۹). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: نهی است، مب: نفی است. (۱۰). سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۳. (۱۱). مب قوله تعالی. صفحه : ۱۲۲ قسطنطنیّه و همچنان سبی و غارت کردند. ابو هریره«۱» روایت کند که رسول«۲»- علیه السّلام- گفت: قیامت بر نخیزد تا مدینه هرقل- یعنی روم- نگشایند و مؤذّنان در او بانگ نماز نکنند، و آن مالهای جمع کرده به سپرها«۳» قسمت نکنند، تا چندان غنیمت یابند که کس«۴» چنان دیده نبود«۵» ایشان در اینکه باشند خبر آید«۶» که دجّال بیرون آمد و خانه‌های«۷» شما بگرفت. ایشان بشتابند و با دجّال قتال کنند. عطا و عبد الرّحمن«۸» زید گفتند: اینکه آیت در شأن مشرکان مکّه آمد که رسول- علیه السّلام- را منع کردند از مسجد الحرام، چنان که گفت: هُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ«۹» لَهُمْ فِی الدُّنْیا خِزْیٌ ایشان را [۱۳۳- پ] باشد در دنیا«۱۵» قتل و سبی و ذلّ و هوان، و ایشان را در آخرت عذابی عظیم و بزرگ بود در دوزخ. قوله تعالی:

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۱۵ تا ۱۲۰]

[اشاره]

وَ لِلّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ إِنَّ اللّهَ واسِعٌ عَلِيمٌ (۱۱۵) وَ قالُوا اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قانِتُونَ (۱۱۶) بَدِيعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِذا قَضى أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۱۱۷) وَ قالَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ لَوْ لا يُكَلِّمُنَا اللّهُ أَوْ تَأْتِينا آيَةٌ كَذلِكَ قالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآياتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۱۱۸) إِنّا أَرْسَلْناكَ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَ نَذِيراً وَ لا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحابِ الْجَحِيمِ (۱۱۹) وَ لَنْ تَرْضى عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لَا النَّصارى حَتّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللّهِ هُوَ الْهُدى وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ ما لَكَ مِنَ اللّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصِيرٍ (۱۲۰)

[ترجمه]

خدای«۱۶» راست مشرق و مغرب«۱۷» هر کجا روی فراز کنی آن جاست روی خدای که خدا بسیار عطا و دانا است. ------------------------------------ (۱). مج، وز نیز. (۲). همه نسخه بدلها. پیغمبر. (۳). دب، فق: پسرها. (۴). مج، وز، مر: کسی. (۵). همه نسخه بدلها: دیده نیست. [.....] (۶). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: خبر آرند، مر: خبر دهند. (۷). اساس: خانها/ خانه‌ها. (۸). همه نسخه بدلها: عبد الرّحمن بن زید. (۹). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۵. (۱۰). همه نسخه بدلها: خراب. (۱۱). لب، فق، مب: باذان. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: چنان که. (۱۳). مج، وز، لب، فق، مب، مر: نیاید. (۱۴). همه نسخه بدلها: تا. (۱۵). همه نسخه بدلها، بجز دب خزی. (۱۶). وز: و مر خدای. (۱۷). وز، آج، لب، فق: آن جا که آفتاب بر آید و آن جا که فرو شود. صفحه : ۱۲۳ و گفتند بگرفت خدای فرزندان، منزّه است او، بل او راست آنچه در آسمان و زمین است، همه او را فرمانبردارند. آفریننده آسمانها و زمین است چون قضا کند کاری، گوید او را: بباش، بباشد. و گفتند آنان که ندانستند، چرا سخن نگوید«۱» خدای یا نیاید به ما آیتی، همچنین«۲» گفتند آنان که پیش از ایشان«۳» بودند مانند گفتار ایشان، ماننده شد دلهای ایشان، پیدا کردیم حجّتها برای گروهی که دانند. ما فرستادیم تو را بدرستی مژده دهنده«۴» و ترساننده، و نپرسند تو را از اهل دوزخ. و خشنود نشوند از تو جهودان و نه ترسایان تا پسروی«۵» کنی دین ایشان را بگو که راه خداست که او راه راست است و اگر پسروی کنی هواهای ایشان«۶» از پس آن که به تو آمد از علم نباشد تو را از خدای یاری و نه یاوری«۷». قوله: وَ لِلّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ مفسّران خلاف کردند در سبب نزول«۸» آیت، عبد اللّه عبّاس گفت: جماعتی از صحابه رسول- علیه السّلام- به سفری شدند پیش از آن که قبله«۹» بیت المقدّس به کعبه گردانیدند، در بیابانی حاضر آمدند، ابری و تاریکی بر آمد و قبله نتوانستند شناخت«۱۰»، تحرّی کردند و هر کسی به جانبی که ظنّش ------------------------------------ (۱). مج، وز، آج، لب، فق باما. (۲). مج، وز، آج، لب، فق: چنین. [.....] (۳). مج، وز: پیش ایشان، آج، لب، فق: از پیش ایشان. (۴). مج، وز، آج، لب، فق: بشارت دهنده. (۵). فق: پیروی. (۶). مج، وز، آج، لب، فق را. (۷). مج، وز، آج، لب، فق، مر اینکه شش آیت است. (۸). مر اینکه. (۹). همه نسخه بدلها از. (۱۰). همه نسخه بدلها: شناختن. صفحه : ۱۲۴ بود نماز کرد«۱». چون روشن شد و آفتاب بر آمد، بهری«۲» به جانب مشرق نماز کرده بودند و بهری«۳» به جانب مغرب، بدانستند که نیک نکرده‌اند، و بیامدند و رسول را- علیه السّلام- از آن خبر دادند. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. عبد اللّه عبّاس گفت به روایتی دگر که: ما با پیغمبر- علیه السّلام- به سفری بودیم، در شبی تاریک به منزلی فرود آمدیم، هر کسی از ما می‌رفت و سنگی چند می‌نهاد و مسجدی می‌ساخت، و روی با جانبی«۴» می‌کرد که گمانش بود. چون روز روشن شد، روی به جهات مختلف کرده بودند، گفتند: یا رسول اللّه؟ حکم اینکه چیست! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. عبد اللّه عمر گفت: آیت در حقّ مسافران آمد که بر راحله نماز نوافل کنند چنان که شتر می‌رود و روی فرا کرده بود روا بود چون روی به تکبیر احرام به قبله کرده باشد«۵» اگر قبله شناسد«۶». عکرمه گفت: آیت در تحویل قبله آمد. چون خدای تعالی قبله بگردانید، جهودان طعنه زدند و عیب کردند مسلمانان را، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و باز نمود که: مشرق و مغرب او راست. و مشرق، موضع شروق باشد، و شروق بر آمدن آفتاب بود [۱۳۴- ر]. و مغرب، موضع غروب باشد و آن«۷» فرو شدن آفتاب بود. و اشراق،

تافتن روشنایی باشد«۸». می گوید مشرق و مغرب خدای راست. فَأَينَما تُوَلُّوا، معنی آن است که: وجوهکم، و لکن مفعول به بیفگند برای دلالت کلام بر او، و هر کجا روی فراز کنی. فَثَمَّ وَجهُ اللّهِ. عطا و قتاده گفتند: سبب نزول آیت آن بود که چون نجاشی فرمان یافت، جبریل آمد و گفت: خدای می‌فرماید که بر برادرتان نجاشی نماز کنید، و نجاشی روی به بیت المقدّس کردی. گفتند: ما چگونه بر کسی نماز کنیم که روی به قبله ما نکردی! خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد. ------------------------------ ---- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مر: کردند. (۲)، ۳. همه نسخه بدلها: بعضی. (۴). اساس: جای، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۵). مج، وز، دب، آج، لب، مب، مر: باشند. (۶). همه نسخه بدلها: شناسند. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اینکه. [.....] (۸). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: بود. صفحه : ۱۲۵ مجاهد و حسن و ضحّاک گفتند: سبب نزول آیت آن بود که چون آیت آمد که: ادعُونِی أَستَجِب لَكُم«۱» وَ لِلّهِ المَشرِقُ وَ المَغرِبُ خلقا او ملکا و ملکا، مشرق و مغرب خدای راست به ملک و ملک برای [آن که]«۳» خلق و آفریده اوست. بدان که، هر کجا در قرآن ذکر «وجه» است مضاف با خدای تعالی«۴» تأویل او در اینکه آیت و جز اینکه آیت آن باشد که: چون وجوه و معانی«۵» وجه در کلام عرب گفته شود، هر جایگاهی آنچه لایق و محتمل باشد بر آن حمل می‌باید کردن. بدان که، «وجه» در کلام عرب بر وجوه و معانی مختلف آمد«۶»: یکی از آن وجه الانسان و غیره، روی آدمی و جز او که حواسّ بر اوست از چشم و گوش و دهن و بینی، و وجه الشّیء أوّله و صدره باشد، کما قال تعالی: آمِنُوا بِالَّذِی أُنزِلَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَجهَ النَّهارِ«۷» وَ اکفُرُوا آخِرَهُ«۸» إِنَّما نُطعِمُكُم لِوَجهِ اللّهِ«۱۰»، و کقوله: وَ مَن يُسلِم وَجهَهُ إِلَی اللّهِ«۱۱» إِنِّی وَجَّهتُ وَجهِيَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ«۱۲» فَثَمَّ وَجهُ اللّهِ، ای فثمّ اللّه، خدای آن جاست نه به معنی حضور به مکان، و لکن به«۵» علم و تدبیر. و همچنین قوله: كُلُّ شَیءٍ هالِكٌ إِلّا وَجهَهُ ...«۶»، یعنی الّا هو، و قوله: وَ يَبقی وَجهُ رَبِّكَ«۷»وُجُوهٌ يَومَئِذٍ ناضِرَةٌ«۱»، وَ وُجُوهٌ يَومَئِذٍ باسِرَةٌ«۲»، و: وُجُوهٌ يَومَئِذٍ مُسفِرَةٌ«۳»، و: وُجُوهٌ يَومَئِذٍ ناعِمَةٌ«۴»، مراد به اینکه وجوه در اینکه مواضع همه اصحاب وجوهند، برای آن که آنچه با وجوه اضافت کرد جز با جمله«۵» مضاف نتواند بود«۶». امّا در اینکه آیت«۷» چند وجه گفته‌اند، یکی آن که: فثمّ اللّه، و «وجه»«۸» صلت باشد، و اینکه قول کلبی و قتیبیّ است و جز ایشان. وجهی دگر آن است که: معنی جهت بود، و معنی آن بود که: فثمّ جهة اللّه، ای جهة قبلته، علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه. و اضافت قبله با او اضافت تخصیص است، کبیت اللّه و ناقة اللّه، و اینکه قول حسن و مجاهد و قتاده و مقاتل است. و گفته‌اند، مراد آن است که: فثمّ رضا اللّه، که «وجه» به معنی رضا آمده است فی قوله: إِلَّا ابتِغاءَ وَجهِ رَبِّهِ الأَعلی«۹»، ای ابتغاء رضائه«۱۰» و قوله: وَ ما آتَيتُم مِن زَكاةٍ تُرِيدُونَ وَجهَ اللّهِ«۱۱». إِنَّ اللّهَ واسِعٌ عَلِيمٌ کلبی گفت: واسع المغفرة، فراخ مغفرت است. ابو عبیده گفت: الواسع، الغنیّ معنی آن باشد که واسع العطاء، گفت بیانش قوله: لِيُنفِق ذُو سَعَةٍ مِن سَعَتِهِ«۱۲»وَ رَحمَتِی وَسِعَت كُلَّ شَیءٍ«۱۳». و گفته‌اند: واسع عالمی باشد که یسع علمه کلّ شیء، و بیانش«۱۴»: وَسِعَ كُرسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الأَرضَ«۱۵» فَثَمَّ وَجهُ اللّهِ. (۹). سوره لیل (۹۲) آیه ۲۰. (۱۰). اساس: رضه، با توجّه به مج تصحیح شد. (۱۱). سوره روم (۳۰) آیه ۳۹. (۱۲). سوره طلاق (۶۵) آیه ۷. (۱۳). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۶. (۱۴). مب قوله تعالی. (۱۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۵۵. (۱۶). ساس: در حاشیه یکی. صفحه : ۱۲۸ نمای بر جای پاکیزه تا نماز کنم. گفت: طهّر قلبك و صلّ حیث شئت، دل پاک کن و هر جا که خواهی نماز کن. کهوَ قالُوا اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً، در جهودان آمد که گفتند: عزیز پسر خداست، و در ترسایان که گفتند: مسیح پسر خداست، و در مشرکان عرب که گفتند: فریشتگان دختران خدااند«۱». حق تعالی از«۲» ایشان حکایت کرد که: ایشان گفتند خدای فرزندی گرفت. و «ولد» لفظ جنس است، صالح بود یکی را و جماعتی را، از اینکه جا گویند: فلان من ولد فلان، فلان از فرزندان فلان است [۱۳۵- ر]. آنگه رد کرد بر ایشان و جواب داد که:که سُبحانَهُ منزّه است او از آن که فرزند گیرد،که بَل لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ، بل او راست هر چه در آسمانها و زمین است، و آن را که ملک آسمان و زمین«۳» او را باشد، چه حاجت بود او را به آن که فرزند گیرد؟ چون همه بنده او باشند و در ملک و ملک او باشند.که كُلٌّ لَهُ قانِتُونَ، در معنی «کل» خلاف کردند در آیت. بهری«۴» گفتند: مراد آن است که همه از آنان که شما ایشان را فرزند خواندید از عیسی و عزیر

و فریشتگان، همه خدای را قانت و مطیعند، و اینکه قول مقاتل و یمان است. بهری«۵» دگر گفتند: مراد اهل طاعت خدااند، یعنی مطیعان خدای قانتند و مطیع، و آنان را که عاصی و کافرند در شمار نیاورد و گفت: به ایشان اعتبار نیست، و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و اختیار فرّاء. بهری«۶» دگر گفتند: مراد جمله بندگان خدااند، مؤمن و کافر و مطیع و عاصی. آنگه در کافر دو طریق گفتند، یکی آن که: اگر چه ایشان مطیع و خاضع نیند«۷» خدای«۸» را، و لکن سایه ایشان«۹» خدای را سجده می‌کند فی قوله: -- (۱). دب، آج، لب، فق، مر: حق تعالی‌اند. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفتار ایشان از. (۳). همه نسخه بدلها: آسمانها و زمینها. (۴)، ۵، ۶. همه نسخه بدلها: بعضی. (۷). همه نسخه بدلها: نه‌اند. [.....] (۸). مب: مر خدای. (۹). همه نسخه بدلها بجز مب مر. صفحه : ۱۲۹ وَ لِلّهِ یَسجُدُ مَن فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ طَوعاً وَ کَرهاً وَ ظِلالُهُم بِالغُدُوِّ وَ الآصالِ«۱»، و قوله: یَتَفَیَّؤُا ظِلالُهُ عَنِ الیَمِینِ وَ الشَّمائِلِ سُجَّداً لِلّهِ«۲» وَ عَنَتِ الوُجُوهُ لِلحَیِّ القَیُّومِ«۵». در معنی «قانت» خلاف کردند. مجاهد و عطا و سدّی گفتند: قنوت طاعت باشد، و قانت مطیع باشد، دلیلش قوله: وَ القانِتِینَ وَ القانِتاتِ«۶». عکرمه و یمان و مقاتل گفتند: مقرّون بالعبودیّة، قانت آن باشد که به بندگی اقرار دهد. إبن کیسان گفت: قائمون بالشّهادة، ایستاده‌اند به گواهی دادن به خداوندی او. و اصل «قنوت»، قیام باشد، بیانش قول رسول- علیه السّلام- چون از او پرسیدند که کدام نماز فاضلتر بود! گفت: طول القنوت، هر چه قیامش درازتر باشد، و گفته‌اند: مصلّون، نماز کنندگان«۷» اند، بیانش: أَمَّن هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیلِ«۸» وَ قُومُوا لِلّهِ قانِتِینَ«۹». بَدِیعُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ، ای مبدعهما و منشئهما«۱۰»، فعیل است به معنی مفعل، آفریدگار آسمانها و زمینهاست بر سبیل ابتداء و ابتداع، بی آن که کسی رسمی زد و مثالی نهاد. و بدیء و بدیع یکی باشد و بدأ و بدع و ابتدأ و ابتدع، و اینکه از باب ابدال بود، چون مدح و مده. وَ إِذا قَضی أَمراً، «قضی» در قرآن بر وجوه است: به معنی خلق آمد فی قوله: فَقَضاهُنَّ سَبعَ سَماواتٍ فِی یَومَینِ«۱۱»وَ قَضی رَبُّکَ أَلّا تَعبُدُوا إِلّا إِیّاهُ«۱» وَ اللّهُ یَقضِی بِالحَقِّ«۲» وَ قَضَینا إِلی بَنِی إِسرائِیلَ فِی الکِتابِ«۳» فَمِنهُم مَن قَضی نَحبَهُ«۴» فَوَکَزَهُ مُوسی فَقَضی عَلَیهِ«۵»فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُن فَیَکُونُ، اینکه عبارتی باشد از سرعت وجود و نفی امتناع آن عند ارادت خدای- عزّ و جلّ- آن را بی تعذّر و تعسّر نه آن که آن جا قولی باشد یا امری، برای آن که قول با معدوم، و امر معدوم را در حکمت نکو نباشد، اینکه بر سبیل تشبّه«۹» است به معنی«۱۰» چنان که یکی از ما که چیزی خواهد که بباشد، طریق آن است که گوید: «کن» تا بباشد، و در حقّ خدای تعالی قول و امر بر اینکه تشبیه باشد، همچنان که در حقّ آسمان و زمین گفت: فَقالَ لَها وَ لِلأَرضِ ائتِیا طَوعاً أَو کَرهاً قالَتا أَتَینا طائِعِینَ«۱۱». اهل اشارت گفتند: چنانستی که گفت کار من به خلاف کار تو است، چنان که من به خلاف توام«۱۲». چون خواهی که«۱۳» کاری کنی تو را آلت باید و ساز و عدّت و وقت و مهلت باید«۱۴»، چون چیزی خواهم بیش از آن وقت نرود که گوینده گوید: -- (۱). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۲۳. [.....] (۲). سوره مؤمن، (۴۰) آیه ۲۰. (۳). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴. (۴). سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳. (۵)، ۷. سوره قصص (۲۸) آیه ۱۵. (۶). مر که. (۸). اساس: ندارد، با توجّه به مج و اتّفاق نسخه بدلها افزوده شد. (۹). همه نسخه بدلها: تشبیه. (۱۰). همه نسخه بدلها: یعنی. (۱۱). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۱۱. (۱۲). همه نسخه بدلها، بجز مج تو. (۱۳). همه نسخه بدلها تا. (۱۴). مج، وز، دب، آج، لب، فق من، مر و من. صفحه : ۱۳۱ «کن»، «کاف» به «نون» نارسیده هژده«۱» هزار عالم آفریده باشم، و شاعر در اینکه باب گوید: لا تخضعنّ لمملوک علی طمع

فانّ ذاک مضرّ منک بالدّین و استرزق اللّه ممّا فی خزائنه

فانّ ذلک بین الکاف و النّون وَ قالَ الَّذِینَ لا یَعلَمُونَ، گفتند آنان که ندانند. عبد اللّه عبّاس گفت: جهودانند. مجاهد گفت: ترسایانند. قتاده گفت: مشرکانند در عرب«۲». لَو لا کلمه تحضیض است، المعنی هلّا، چرا. یُکَلِّمُنَا اللّهُ ای عیانا، چرا خدای با ما

سخن نگوید معاینه بی‌حجاب که تو رسول اویی! أَو تَأتِینا آیَةٌ، یا آیتی به ما آید، یعنی علامتی و دلالتی که دلیل صدق تو کند. آنگه حق تعالی ردّ کرد بر ایشان و گفت: کَذلِکَ قالَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم مِثلَ قَولِهِم، گفت: چنین گفتند آنان که پیش از ایشان بودند از کافران امّتان گذشته. تَشابَهَت قُلُوبُهُم، دلهاشان به هم می‌مانـد در کفر و قسوت. قَد بَیَّنَّا الآیاتِ، ما آیات و بیّنات مفصّل و مبیّن کردیم برای آنان که«۳» دانند، و «یقین» ضدّ شک بود، یقال: أیقن إیقانا و تیقّن تیقنا، و الاسم الیقین، و «یقین» علمی باشد«۴» پس از شک«۵» برای آن خدای را- جلّ جلاله- متیقّن نخوانند. حق تعالی چون حکایت اقوال فاسد ایشان بکرد، و تحکّم و تعنّت ایشان باز گفت، عقیب«۶» آن بیان صحّت رسالت رسول کرد- علیه السّلام- فی قوله: إِنّا أَرسَلناکَ بِالحَقِّ ما فرستادیم تو را بحقّ [۱۳۶- ر] و «حق» اینکه جا صدق است، چنان که فلان محق فی دعواه، ای صادق، فلان محقّ است در اینکه دعوی، یعنی راستیگراست«۷»، و شاید که مراد به «حق» قرآن و شرع باشد، یعنی ما فرستادیم تو را به کتابی و دینی حق«۸» درست. ----------------------

----------- (۱). مر: هیژده. (۲). همه نسخه بدلها: مشرکان عرب‌اند. [.....] (۳). دب، آج، لب، فق، مب به یقین، مج، وز، مر یقین. (۴). همه نسخه بدلها که. (۵). همه نسخه بدلها حاصل آید. (۶). دب، آج، لب، فق، مب: عقب. (۷). آج، لب، مر: راستگو است، دب، مب: راست می‌گوید. (۸). مج و. صفحه : ۱۳۲ مقاتل گفت: ما ارسلناک عبثا بغیر«۱» شیء بل بالحقّ، ما تو را به بازی نفرستادیم، بیانش قوله تعالی: وَ ما خَلَقنَا السَّماواتِ وَ الأَرضَ وَ ما بَینَهُما إِلّا بِالحَقِّ«۲» وَ ما بَینَهُما باطِلًا«۳» بَل کَذَّبُوا بِالحَقِّ لَمّا جاءَهُم«۴» وَ قُل جاءَ الحَقُّ وَ زَهَقَ الباطِلُ«۵». بَشِیراً، ای مبشّرا، فعیل به معنی مفعّل، یعنی بشارت دهنده اولیا را و دوستان مرا به ثواب دایم. و «بشارت» هر خبری«۶» باشد متضمّن سرور که اثر آن بر بشره پیدا شود، و حقیقت او در خیر باشد، و در شرّ و عذاب بر مجاز بود برای عرف را من«۷» قوله: فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ أَلِیمٍ«۸». وَ نَذِیراً، ای منذرا، فعیل باشد به معنی مفعل، ترساننده دشمنان را«۹» به عقاب. و نصب هر دو بر حال بود از مفعول. وَ لا تُسئَلُ عَن أَصحابِ الجَحِیمِ، عبد اللّه عبّاس گفت: سبب نزول«۱۰» آیت آن بود که یک روز رسول- علیه السّلام- گفت: لیت شعری ما فعل الله بالکفار الّذین ماتوا ، کاشکی«۱۱» من بدانستمی که خدای تعالی با آن کافران گذشته چه کرد، خدای اینکه آیت فرستاد. مقاتل گفت: سبب نزول آیت آن بود که رسول- علیه السّلام- گفت: لو انزل الله بأسه بالیهود لآمنوا ، اگر خدای تعالی عذاب فرستادی جهودان را ایمان آوردندی اینکه آیت آمد. نافع و یعقوب و شیبه و اعرج به جزم خواندند«۱۲»: «و لا تسئل» علی النّهی«۱۳»، مپرس. و باقی قرّاء به رفع خواندند«۱۴» علی النّفی [من بناء ما لم یسمّ فاعله]«۱۵»، تو را نپرسند. و عبد اللّه مسعود «و لن تسئل«۱۶»» خواند، نخواهند پرسیدن تو را. ----------------------------------

(۱). همه نسخه بدلها: لغیر. (۲). سوره حجر (۱۵) آیه ۸۵. (۳). سوره ص (۳۸) آیه ۲۷. (۴). سوره ق (۵۰) آیه ۵. (۵). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۱. (۶). مج، وز: هر چیزی، دب، آج، لب، فق، مب، مر: چیزی. (۷). همه نسخه بدلها نحو. (۸). سوره توبه (۹) آیه ۳۴، و سوره انشقاق (۸۴) آیه ۲۴. [.....] (۹). همه نسخه بدلها: مرا. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز مب اینکه. (۱۱). همه نسخه بدلها تا. (۱۲)، ۱۴. همه نسخه بدلها: خوانند. (۱۳). مج، وز، آج، لب، فق، مر: عن النّهی. (۱۵). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۱۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تسئلوا. صفحه : ۱۳۳ عَن أَصحابِ الجَحِیمِ، از اهل دوزخ، و «جحیم» فعیل باشد به معنی مفعول من جحمهٔ النّار و جحمها ای معظمها و جحمت النّار، آتش بر افروختم«۱»، و «جحیم» به کثرت استعمال چون اسمی علم شده است دوزخ را، و بهری«۲» دگر از مفسّران گفتند: جحیم از جمله نامهای درکات است، چون «لظی» و «سقر» و «هاویه»- نعوذ باللّه منها. وَ لَن تَرضی عَنکَ الیَهُودُ وَ لَا النَّصاری، عبد اللّه عبّاس گفت: سبب نزول آیت آن بود که جهودان مدینه و ترسایان نجران امید می‌داشتند که رسول- علیه السّلام- موافقت ایشان کند در قبله. چون خدای تعالی قبله بگردانید، و فرمود که روی به کعبه کن، آیس«۳» شدند و آن اظهار مودّت«۴» که می‌کردند نیز نکردند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. بعضی دگر از مفسّران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی جهودان بنزدیک رسول آمدند و گفتند: ای محمّد؟ اگر تو با ما هدنه‌ای و صلحی کنی«۵» و با ما بسازی«۶»، ما به تو ایمان آریم. رسول- علیه السّلام- حرصا علی ایمانهم [۱۳۶- پ] با ایشان مدارا و مقاربتی می‌کرد، خدای تعالی

اینکه آیت فرستاد، و معنی آن که اگر بسیاری مساعده کنی با ایشان از تو راضی نشوند تا متابعت ملّت و دین ایشان نکنی. ابو العیناء به حاضر جوابی معروف بود، یک روز در نزدیک«۷» متوکّل شد. متوکّل او را گفت: چه گویی در إبن مکرّم و عبّاس بن رستم! گفت: هما الخمر و المیسر، وَ إِثْمُهُما أَکْبَرُ مِن نَفعِهِما«۸». گفت: شنیدم که با ایشان دوستی می کنی! گفت: ابتعت الضَّلالَةَ بِالهُدی وَ العَذابَ بِالمَغفِرَةِ«۹». گفت: سعد بن عبد الملک«۱۰» بر تو می‌خندد! گفت: إِنَ‌الَّذِینَ أَجرَمُوا کانُوا مِنَ‌الَّذِینَ آمَنُوا یَضحَکُونَ«۱۱»، گفت: -------------------------------- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر افروختیم. (۲). همه نسخه بدلها: بعضی. (۳). مر: مأیوس. (۴). مج، وز، دب، آج، لب، فق: مودّتی. (۵). کنی/ کنید. (۶). بسازی/ بسازید. (۷). اج، لب، فق، مر: بنزدیک. [.....] (۸). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۹. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۵. (۱۰). همه نسخه بدلها: سعید بن عبد الملک. (۱۱). سوره مطّففین (۸۳) آیه ۲۹. صفحه : ۱۳۴ ابراهیم بن نوح النّصرانیّ بر تو خشم می گیرد! گفت: وَ لَن تَرضی عَنکَ‌الیَهُودُ وَ لَا النَّصاری حَتّی تَتَّبِعَ مِلَّتَهُم«۱»، گفت: پیش از آن که تو حاضر آمدی حدیث تو می‌رفت، همه حاضران غیبت تو کردند«۲» و سخن تو گفتند«۳» مگر من، گفت: اذا رضیت عنّی کرام عشیرتی

فلا زال غضبانا علیّ لئامها زجّاج گفت: «ملّة» مشتق است از «ملّة» و آن«۴» خاکستر گرم بود که خمیر در میان آن کنند تا پخته شود چنان که بتدریج آن ملّة خمیر را پخته می گرداند تا به حدّ آن رساند«۵» که بتوان خوردن«۶»، ملّة نیز بتدریج کار خداوندش به آن جا می‌رساند«۷» که به دنیا منتفع«۸» شود، و به آخرت از عذاب خلاص یابد، و اشتقاق هر دو روا بود که از «ملل» و «ملال» باشد، برای آن که بر هر دو صبر باید کرد«۹»، و صبر ملال آرد«۱۰». قُل إِنَ‌هُدَی اللّهِ هُوَ الهُدی، هدای اوّل دین است، یعنی دین اللّه الّذی«۱۱» هو الاسلام، دین خدای که اسلام است. هُوَ الهُدی، راه حق و راه راست آن است که طریق نجات باشد، یعنی متابعت رای و دین یهود و نصاری نباید کرد«۱۲»، و متابعت دین خدا باید کردن که مسلمانی است و ره«۱۳» نجات آن است. وَ لَئِنِ اتَّبَعتَ، خطاب با اوست«۱۴» علیه السّلام- و مراد امّت. گفت: و اگر چنان که متابعت رای و هوا و مراد ایشان کنی پس از آن که علم به تو آمد از نبوّت و قرآن و ادلّه و بیان و دین اسلام، ما لَکَ مِنَ‌اللّهِ مِن وَلِیٍّ وَ لا نَصِیرٍ، آنگه«۱۵» کس نباشد که تو را با پناه گیرد از خدا و یار و یاور تو باشد. «من» اوّل تعلّق دارد به محذوفی، تقدیره«۱۶»: مالک ولیّ و لا نصیر یحمیک و یمنعک من اللّه، و مثله قول الشّاعر:

نّی لکلّ امرئ من جاره جار -------------------------------- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۲۰. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: می کردند. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: می گفتند. (۴). همه نسخه بدلها ملّه. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: رسد. (۶). مج، وز همچنین، دیگر نسخه بدلها: همچنان که. (۷). دب، آج، لب، مب: می‌سازند، فق، مر: می‌رسد. (۸). دب، آج، لب، فق، مب: منقطع. (۹). همه نسخه بدلها: باید کردن. (۱۰). مر: بود. [.....] (۱۱). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۲). همه نسخه بدلها: نباید کردن. (۱۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: که ره، مر: که راه. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: با رسول است. (۱۵). همه نسخه بدلها: پس. (۱۶). همه نسخه بدلها: تقدیر چنین است. صفحه : ۱۳۵ ای مجیر یجیره و یحمیه من جاره السّوء، و «من» دوم زیادت است برای تأکید نفی آورد«۱».

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۲۱ تا ۱۲۴]

[اشاره]

الَّذِینَ آتَیناهُمُ الکِتابَ یَتلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ أُولئِکَ یُؤمِنُونَ بِهِ وَ مَن یَکفُر بِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الخاسِرُونَ (۱۲۱) یا بَنِی إِسرائِیلَ اذکُرُوا نِعمَتِیَ الَّتِی أَنعَمتُ عَلَیکُم وَ أَنِّی فَضَّلتُکُم عَلَی العالَمِینَ (۱۲۲) وَ اتَّقُوا یَوماً لا تَجزِی نَفسٌ عَن نَفسٍ شَیئاً وَ لا یُقبَلُ مِنها عَدلٌ وَ لا تَنفَعُها شَفاعَةٌ وَ لا هُم یُنصَرُونَ (۱۲۳) وَ إِذِ ابتَلی إِبراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَ مِن ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهدِی الظّالِمِینَ (۱۲۴)

[ترجمه]

آنان که دادیم«۲» ایشان را کتاب می‌خوانند آن را حقّ خواندنش، ایشان ایمان دارند به آن، و هر که کفر آرد به آن ایشان زیانکارانند. ای پسران یعقوب یاد کنید نعمت من آن که کردم بر شما، و آن که فضل دادم شما را بر جهانیان. و بترسید از روزی که کفایت نکند کسی از کسی«۳» چیزی و نپذیرند از او فدا«۴» و سود ندارد او را شفاعتی، و نه ایشان را یاری دهند. چون بیازمود ابراهیم را خدایش به سخنهایی تمام کرد«۵» آن را، گفت: من خواهم کردن تو را برای مردم«۶» امام، گفت: از فرزندان من، گفت: نرسد عهد«۷» من به ستمکاران«۸». مفسّران خلاف کردند در آن که آنان که‌اند که خدای به ایشان داد کتاب«۹»، و ایشان«۱۰» کتاب خواندند حقّ خواندنش«۱۱»! عبد اللّه عبّاس گفت: مراد اهل سفینه‌اند که با جعفر ابو طالب آمدند، و ایشان چهل مرد بودند: سی و دو از«۱۲» حبشه«۱۳»، و هشت از ---------------------------------- (۱). مج، وز، مر و اللّه ولیّ التّوفیق. (۲). مج: دادیم ما، وز، آج، لب، فق: ما دادیم. (۳). مج: تنی از تنی. (۴). مج، وز: فدای، آج، لب، فق: قراری. (۵). مج، وز، آج، لب، فق: گرداند. (۶). مج، وز، آج، لب، فق: مردمان. (۷). مج، وز، آج، لب، فق و وصایت. (۸). همه نسخه بدلها اینکه چهار آیت است. [.....] (۹). همه نسخه بدلها، بجز مب، مر: خدای کتاب به ایشان داد. (۱۰). همه نسخه بدلها را اهل. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز لب، مر: حق خواندن. (۱۲). آج، لب، مب آن. (۱۳). دب، مب بودند. صفحه : ۱۳۶ جمله راهبان شام، بحیرا و دیگران. ضحّاک گفت: مراد«۱» جهودانند، یعنی آنان که از جهودان بر رسول- علیه السّلام- ایمان آوردند از عبد اللّه سلام و سعد عمرو«۲» و تمام بن یهودا و اسد و اسید- پسران کعب- و عبد اللّه صوریا. قتاده و عکرمه گفتند: مراد اصحاب رسول‌اند. بهری«۳» دگر گفتند: مراد جمله مؤمنانند. و بر قول اوّل مراد به «کتاب» انجیل باشد، و بر قول دوم مراد توریت، و بر قول سیم«۴» و چهارم مراد قرآن باشد. یَتلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ، بهری«۵» مفسّران گفتند: مراد به حَقَّ تِلاوَتِهِ آن است که ایشان آنچه می‌خوانند به ترتیل می‌خوانند با خشوع و خضوع و صفای اعتقاد، چنان که حق تعالی گفت: الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَت قُلُوبُهُم«۶»- الایة. کلبی گفت، مراد آن است که: یصفونه حقّ وصفه فلا یکتمون منه شیئا، یعنی که در اینکه کتابها که می‌خوانند وصف«۷» و نعت محمّد- صلّی اللّه علیه و آله- چنان که هست می‌گویند«۸»، هیچ پنهان نمی‌کنند. و عبد اللّه مسعود گفت: یحلّونه حلالا و یحرّمونه حراما«۹» فلا یحرّفونه، حلالش حلال می‌دارند و حرامش حرام می‌دارند و هیچ بنمی گردانند از آن که هست. حسن گفت: بر محکمش کار کنند، و به متشابهش ایمان آرند«۱۰» و علم آن رها کنند تا آن کس گوید که داند. مجاهد گفت: یتّبعونه حقّ اتّباعه، متابعت او کنند حقّ متابعت. أُولئِکَ یُؤمِنُونَ بِهِ، ایشان آنانند که ایمان دارند به آن، یعنی ایمان حقیقی آن باشد که با او تلاوتی بر اینکه جمله باشد، چنان که در عقب آن آیت گفت: أُولئِکَ هُمُ المُؤمِنُونَ حَقًّا«۱۱». ---------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها مؤمنان. (۲). همه نسخه بدلها: سعید بن عمرو. (۳). همه نسخه بدلها بجز مب: و بعضی. (۴). مج، وز، آج، لب: سهام. (۵). همه نسخه بدلها: بعضی. (۶). سوره انفال (۸) آیه ۲. (۷). آج، لب، فق، مب مر: و صفت. (۸). همه نسخه بدلها و. (۹). همه نسخه بدلها کما انزل. [.....] (۱۰). همه نسخه بدلها: دارند. (۱۱). سوره انفال (۸) آیه ۷۴. صفحه : ۱۳۷ وَ مَن یَکفُر بِهِ، و هر که به آن کفر آرد، فَأُولئِکَ هُمُ الخاسِرُونَ، ایشان آنانند که زیانکارانند برای آن که هر کس که حظّ خود از ثواب آخرت به عاجل دنیا بدل کند و به کتاب و رسول خدا کافر شود، اینکه بازرگانی بود با زیان، و خداوندش زیانکار بود. قوله: یا بَنِی إِسرائِیلَ اذکُرُوا نِعمَتِیَ الَّتِی أَنعَمتُ

عَلَيكُم، تا پس دو آيت الى قوله: وَ لا هُم يُنصَرُونَ مكرّر است مثل اينكه هر دو آيت از پيش برفت، و آنچه تفسير و شرح آن است گفته شد، وجهى نبود اعادت آن را جز كه سخن بايد گفتن بر سؤال سائل. اگر گويد: چرا خداى تعالى تكرار كرد اينكه دو آيت را با آن كه يك بار در اينكه سورت بگفت به اتّفاق لفظ و معنى اينكه نه چون لغوى باشد! جواب آن است كه گوييم: امّا آيت اوّل متضمّن است ذكر نعمتهاى خداى كه بر بنى اسرايل كرد، و آيت ما«۱» خطاب جهودان و ترسايان عهد رسول است، حق تعالى نعمتهايى [۱۳۷- پ] كه با ايشان و با پدران ايشان كرد يادشان داد تا در شكر او بيفزايند و كفران نكنند. و امّا آيت دوم متضمّن است ذكر وعيد را و ترسانيدن از روز قيامت، و آن كه او«۲» روزى باشد كه كس از كس غنا نكند، و قبول فديه«۳» نباشد، و شفاعت شافع در حقّ كفّار نافع نباشد، و اينكه هر دو آن است كه به تذكير او مكلّف به صلاح نزديك شود و از فساد دور شود، و آنچه اينكه صورت دارد تكرار و تذكار او مكلّفان را لطف باشد. يك وجه حسن تكرار اينكه باشد. وجهى دگر آن كه: روا بود كه مخاطب اينكه آيت جماعتى دگر باشند، چه معلوم است كه اينكه هر دو آيت در دو موضع«۴» اينكه سورت به يك وقت فرو نيامد، پس چون مخاطب مختلف بود تكرار نكو بود تا مخاطب بداند كه او مخصوص است در اينكه وقت به اينكه آيت«۵» به اداى واجبات از شكر نعمت و جز آن، و اجتناب مقبّحات از ---------------------------------- (۱). كذا: در اساس، وز، دب، لب، فق، مب، مر، مج: با، اساس در زير كلمه آورده است: كه با آن، آج: كلمه «ما» خط خوردگى پيدا كرده است. (۲). آج، فق، مر: آن. (۳). همه نسخه بدلها: ندارد. (۴). همه نسخه بدلها از. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خطاب. صفحه : ۱۳۸ كفران نعمت و جز آن، اينكه نيز وجهى باشد در حسن تكرار. دگر آن كه: درست شده است كه الفاظ قرآن بأعيانها لطف و مصلحت به آن متعلّق است مثلا چنان كه خداى تعالى گفت: الم، ذلِكَ الكِتابُ لا رَيبَ فِيهِ هُدىً لِلمُتَّقِينَ«۱»، اگر به بدل آن گفتى: هذا القرآن لا شكّ فيه بيان و دلالة للمؤمنين به معنى همان بودى، و لكن با مراعات فصاحت در اعيان اينكه الفاظ صلاحى شناخت از لطف مكلّفان كه در دگر الفاظ آن لطف نبود، و اينكه«۲» جمله منبّه است بر آن كه در قرآن هر كجا لفظى هست به جاى او ديگرى نشايد در باب مصلحت، پس جواب سيم«۳» از اينكه سؤال اينكه باشد كه: حق تعالى آنچه در تكرار الفاظ شناخت از لطف مكلّفان در اقتصار بر يك بار نشناخت براى آن تكرار كرد- و اللّه اعلم. قوله: وَ إِذِ ابتَلى إِبراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ، در شاذّ ابو الشّعثاء«۴» خواند: و اذ ابتلى ابرهيم ربّه«۵»، به رفع «ابراهيم» و نصب «ربّه» براى آن كه ابراهيم فاعل باشد، و نام خدا مفعول باشد. و بر اينكه قراءت، معنى «ابتلى» دعا باشد و سأل، يعنى ابراهيم علم خداى تعالى را امتحان كرد به آن كه او را بخواند و دعا كرد، بِكَلِماتٍ، اى بدعوات، به دعاهايى. فَأَتَمَّهُنَّ اى اجابه اليهن«۶»، خداى تمام كرد آن را، يعنى اجابت كرد او را به آن. و قراءت جمله قرّاء بر عكس اينكه است، به نصب إِبراهِيمَ و رفع رَبُّهُ چنان كه فاعل خداى باشد- جلّ جلاله- و مفعول ابراهيم. و معنى «ابتلاء» امتحان و اختبار و آزمايش بود، و حقيقت آن بر خداى تعالى روا نباشد، بر كسى روا بود كه چيزى نداند تا بداند، و لكن چون تكليف صورت امتحان دارد، حق تعالى او را امتحان و ابتلا خواند، و مراد به «ابتلاء» در اينكه آيت، امر است، يعنى امر«۷» بكلمات. و در ابراهيم چهار لغت است: «ابرهام«۸»» به زوال «الف»«۹» از ميان «را» و ---------------------------------- (۱). سوره بقره (۲) آيه ۱ و ۲. (۲). وز: و آيت. (۳). مج، وز، آج: سهام. (۴). همه نسخه بدلها: ابو الشّعثاء جابر بن يزيد. (۵). همه نسخه بدلها بكلمات. (۶). آج: در حاشيه «بهنّ» آورده است. (۷). همه نسخه بدلها: امره. [.....] (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ابراهام. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به دو الف. صفحه : ۱۳۹ «ها»«۱»، و اثبات «الف» از ميان «ها» و «ميم»، و اينكه قراءت عبد اللّه زبير«۲» است در شاذّ، و ابو بكر خواند: «ابراهم» به اثبات «الف» و زوال « يا »، و زيد بن عمرو گويد: عذت بما عاذبه ابراهم

اذ قال وجهى لك عان راغم و إبن عامر خواند: «ابراهام» به دو «الف»، و باقى قرّاء خواندند: «ابراهيم» به «الف» و « يا »، و هو ابرهيم بن تارخ بن ناخور بن [۱۳۸- ر] ساروع بن ارغو بن عابر، و هو هود النّبى- عليه السّلام- إبن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح- عليه

السّلام. و اهل سیر خلاف کرده‌اند در مسکن ابراهیم. بهری گفتند: به سوس«۳» بود از زمین اهواز، و گفته‌اند«۴»: به بابل بود، و گفته‌اند: کوثی«۵»، و گفته‌اند: کسکر«۶». و گفته‌اند: به حرّان بود، و لکن پدرش به زمین بابل«۷» آورد او را، و آن زمین نمرود کنعان بود. و علما خلاف کرده‌اند در «کلمات» بر دو قول«۸»: بهری گفتند: کلماتی بود که خدای تعالی او را فرمود گفتن بر سبیل تسبیح و تهلیل در اوقات عبادت. از معاذ روایت کردند که رسول- علیه السّلام- یک روز صحابه را گفت: شما دانی که خدای تعالی چرا ابراهیم را خلیل خود گرفت! گفتند: نه، یا رسول اللّه؟ گفت: برای آن که او هر بامداد و شبانگاه گفتی: فَسُبحانَ اللّهِ حِینَ تُمسُونَ وَ حِینَ تُصبِحُونَ«۹». سدّی و سعید جبیر گفتند: «کلمات» آن بود که او تا بنای خانه می‌کرد، می‌گفت: «سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر«۱۰»». چون«۱۱» تمام بکرد، -------------------------------- (۱). آج، لب، فق، مب، مر ابرهام بی الف میان «را» و «ها». (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عبد اللّه عبّاس و زبیر. (۳). اساس، مج، وز: سوس، دب، آج، لب، فق، مب، مر: شورهٔ. (۴). مر به سوس. (۵). دب، آج، لب، فق، مب و گفته‌اند کوثکی، مر و گفته‌اند کوشکی. (۶). مج، وز، مر: کشکر. (۷). آج، لب، فق، مب بود. (۸). همه نسخه بدلها: عبارت «دو قول» را ندارد. (۹). سوره روم (۳۰) آیه ۱۷. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب و لا حول و لا قوهٔ الّا باللّه العلیّ العظیم. (۱۱). فق، مب خانه. صفحه : ۱۴۰ گفت: رَبَّنا تَقَبَّل مِنّا إِنَّکَ أَنتَ السَّمِیعُ العَلِیمُ- الی قوله: إِنَّکَ أَنتَ العَزِیزُ الحَکِیمُ«۱». عبد الرّحمن بن زید گفت: «کلمات» اینکه بود که او را گفت بگو: «لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد، یحیی و یمیت«۲» بیده الخیر، و هو علی کلّ شیء قدیر، و لا حول و لا قوّهٔ الّا باللّه«۳» فَسُبحانَ اللّهِ حِینَ تُمسُونَ وَ حِینَ تُصبِحُونَ«۴». و آنان که گفتند: از جنس افعال بود خلاف کردند. عبد اللّه عبّاس گفت به روایت ابو صالح از او که: آن ده سنّت بود: پنج در سر، و پنج در تن. امّا آن پنج که در سر است: مضمضه است، و استنشاق، و مسواک کردن و سبلت پیراستن، و فرق سر را موی راست کردن کسی«۵» را که همه سر موی دارد. و آن پنج که در تن است: استنجاست به سنگ بعد از آن به آب، و ختنه کردن است، و ناخن گرفتن است، و موی بغل پاک کردن است، و موی زهار پاک کردن. روایتی دگر از عبد اللّه عبّاس آن است که: آن کلمات سی خصلت است که خدای در سه آیت به رسول ما فرو فرستاد، ده در سورهٔ الاحزاب: إِنَّ المُسلِمِینَ وَ المُسلِماتِ«۶»- تا به آخر آیت، و ده در سورهٔ التّوبهٔ فی قوله: التّائِبُونَ العابِدُونَ«۷»- تا به آخر آیت، و ده در سوره المؤمنون، فی قوله: قَد أَفلَحَ المُؤمِنُونَ- الی قوله: أُولئِکَ هُمُ الوارِثُونَ«۸». قتاده و ربیع گفتند: مناسک حجّ است: از طواف، و نماز، و سعی میان صفا و مروه، و ذبح، و حلق، و وقوف به عرفات و به مشعر. حسن بصری گفت: «کلمات» آن است که او را ابتلا کرد به ماه و آفتاب و ستاره در بدایت حال که او را نظر فرمود، تا بدانست که ایشان«۹» محدث و مخلوقند، و صلاحیت الهیّت ندارند و استحقاق عبادت، و به آتش امتحانش کرد و به ختان«۱۰» او -------------------------------- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۲۷ تا ۱۲۹. [.....] (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر و هو حیّ لا یموت. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر العلیّ العظیم. (۴). سوره روم (۳۰) آیه ۱۷. (۵). مج، وز، دب، مر: یکی. (۶). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۵. (۷). سوره توبه (۹) آیه ۱۱۲. (۸). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱ تا ۱۰. (۹). همه نسخه بدلها همه. (۱۰). اساس: در حاشیه آورده «بقربان ظ». صفحه : ۱۴۱ بر همه صبر کرد. یمان گفت: محاجّت او بود با قوم و مجادله قوم با او فی قوله: وَ حاجَّهُ قَومُهُ قالَ أَ تُحاجُّونِّی فِی اللّهِ وَ قَد هَدانِ«۱». أبو روق گفت: آن است که از او حکایت کرد: فَإِنَّهُم عَدُوٌّ لِی إِلّا رَبَّ العالَمِینَ، الَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهدِینِ- الی قوله: إِلّا مَن أَتَی اللّهَ بِقَلبٍ سَلِیمٍ«۲». بعضی دیگر گفتند: آن است که او را [۱۳۸- پ] امتحان کرد به چیزهایی در نفس و فرزند و مال و دل. مال به مهمان داد، و فرزند به قربان داد، و تن به نیران داد، و دل به خدای رحمان داد لا جرم چون از همه مجرّد شد، حق تعالی خلیل خود خواند او را«۳». بهری دگر گفتند: شرایع اسلام بود از گفتن: «لا اله الّا اللّه»، و نماز و روزه و زکات و حجّ و جهاد. مجاهد گفت: کلمات هم اینکه است که در آیت است، من قوله تعالی: إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً«۴»- تا به آخر آیت، گفت: من تو را امام مردمان خواهم کردن، و اینکه قول از همه قریبتر است برای آن که هم در آیت است و سخن منقطع نیست، و سیاقت آیت بر او دلیل می‌کند. اگر گویند:

چگونه گفت پیغامبر را که من تو را امام خواهم کردن، و درجت پیغامبری«۵» بیش از امامت است، و چون پیغامبر باشد، خود امام باشد! جواب گوییم: معنی امامت در حقّ پیغامبر امر به جهاد باشد که همه پیغامبران امام نباشند، از پیغامبران امام آن باشد که مأمور باشد به جهاد. حق تعالی گفت: من تو را با ادای رسالت جهاد خواهم فرمودن. فَأَتَمَّهُنَّ تمام کرد آن را، قتاده گفت: ادّاهنّ ادا کرد آن را. ربیع گفت: و فی بهنّ وفا کرد به آن. ضحّاک گفت: قام بهنّ قیام کرد به آن، و اینکه اقوال متقارب المعنی است، و سیاقت آیت به آن می‌ماند که حق تعالی خلیل خود را امتحان کرد به کلماتی که اقوال در او مختلف است چنان که دیدی. ---------- ---------------------- (۱)، ۴. سوره انعام (۶) آیه ۸۰. (۲). سوره شعرا (۲۶) آیه ۷۷، ۷۸ و ۸۹. (۳). همه نسخه بدلها: حق تعالی او را به خلیل خود گرفت. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: پیغامبران. صفحه : ۱۴۲ چون تمام کرد امامت بر سری خلعت قیام به آن و تمام آن ساخت گفت: چون بر سری از تکلیف پیغمبری تو را امتحان کردم وفا کردی تو را به جزای آن بر سری از«۱» پیغامبری امامت دهم تا پیغامبری امام باشی، قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً، گفت: من تو را امام مردمان خواهم کردن. او آرزو کرد«۲» و حاجتی خواست و لابدّ باید تا مشروط باشد، و شرط در ضمن کلام و ضمیر گوینده باشد از تقدیر اینکه جمله که: و من ذرّیّتی ان کانوا صالحین لذلک، بار خدایا از فرزندان من بعضی را امام کن اگر صلاحیت دارند، برای آن که نشاید که ابراهیم بر اطلاق دعایی کند که ایمن نباشد که ردّش کنند«۳» خصوصا به محضر قوم که بس مؤدّی بود با نفرت از او. و «امام» فعال باشد به معنی مفعول، کالکتاب و الحساب، بمعنی المکتوب و المحسوب، یعنی مقتدای امّت بود. و اصل او من أمّه اذا قصده باشد. و «ذرّیّة» را وزن فعلیّة باشد، من ذرء اللّه الخلق، ای خلقهم، و قول آن کس که گفت: اشتقاق او از ذرّ است«۴» درست نیست. و در شاذّ خوانده‌اند: «لا ینال عهدی الظّالمون»، چنان که «ظالم» فاعل باشد، و «عهد» مفعول، برای آن که «نال» و «تلقّی» و «اصاب» و «ادرک»، افعالی است که از هر دو طرف که اسناد کنی- اعنی طرفی الفاعل و المفعول معنی بنگردد و یکی باشد، نبینی که اگر گویند: نلت کذا و نالنی کذا معنی یکی باشد، و کذلک اصابنی کذا و اصبت کذا [۱۳۹- ر] و تلقّانی فلان و تلقّیته، و از اینکه جاست«۵» آن کس که خواند: فَتَلَقّی آدَمُ مِن رَبِّهِ کَلِماتٍ«۶»، به نصب «آدم»، و رفع «کلمات»، و اینکه فعلی چند مخصوص‌اند به اینکه حکم دون سایر افعال. در «عهد» خلاف کردند. ابو علی گفت: نبوّت است، و اینکه قول سدّی است. بهری«۷» دگر گفتند: میثاق است، یعنی عهدی که ظالمی کند با تو بر ظلم وفا مکن. -------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها تکلیف. [.....] (۲). مج، وز: آرزوی کرد، دب، آج، لب: آرزو می‌کرد. (۳). همه نسخه بدلها: که رد کنند او را. (۴). مب، مر: ذرّه هست. (۵). همه نسخه بدلها قراءت. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۳۷. (۷). همه نسخه بدلها بجز فق: و بعضی، فق: امّا بعضی. صفحه : ۱۴۳ مجاهد گفت: مراد به «عهد» امامت است، و اینکه قول صادق و باقر است- علیهما السّلام- و قرینه آیت دلیل صحّت اینکه می‌کند برای آن که ابراهیم- علیه السّلام- برای ذرّیّت امامت خواست، خدای تعالی نفی عهد کرد لابدّ باید که معنی عهد امامت بود تا کلام ملایم باشد، و الّا جواب بر وفق سؤال نبود و با کلام حکیم نماند، چو او را از امامت پرسند او به«۱» نبوّت یا میثاق جواب دهد. و در آیت دلیل است بر آن که امامت به خدای تعلّق دارد چون نبوّت لقوله: إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً، ای عجب ابراهیم با«۲» پایه و منزلت او، و با پیغامبری و خلّت، و آن که از پیغامبر ما گذشته، خدای را از او بهتر پیغامبر نبود تا خدایش امام نکرد امام نشد، ابراهیم اینکه پایه از خود نیافت، تو از کسی چون یابی که فرود تو«۳» باشد به مرتبه! دگر در آیت دلیل است بر آن که امام معصوم باید، و وجه دلالت آن که ابراهیم- علیه السّلام- اینکه منزلت برای بهری«۴» فرزندان خود تمنّا کرد، خدای تعالی باز نمود که امامت عهد من است، و عهد من به ظالمان نرسد. پس«۵» حق تعالی نفی امامت کرد از آن کس که خدای او را ظالم داند بر عموم ظالم نفس خود و ظالم غیر، و آن کس که بر جمله اینکه هر دو ظلم از او منفی«۶» بود معصوم باشد، و نیز در آیت دلیل است بر آن که درجه امامت از درجه پیغامبری جداست، برای آن که خدای تعالی ابراهیم را با آن که پیغامبر بود تا امامتش نداد امام نشد، پس باید که اینکه درجه‌ای باشد جز درجه پیغامبری«۷».

[سوره البقرة (۲): آيات ۱۲۵ تا ۱۳۰]

[اشاره]

وَ إِذ جَعَلنَا البَيتَ مَثابَةً لِلنّاسِ وَ أَمناً وَ اتَّخِذُوا مِن مَقامِ إِبراهِيمَ مُصَلًّى وَ عَهِدنا إِلى إِبراهِيمَ وَ إِسماعِيلَ أَن طَهِّرا بَيتِيَ لِلطّائِفِينَ وَ العاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ (۱۲۵) وَ إِذ قالَ إِبراهِيمُ رَبِّ اجعَل هذا بَلَداً آمِناً وَ ارزُق أَهلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَن آمَنَ مِنهُم بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ قالَ وَ مَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلاً ثُمَّ أَضطَرُّهُ إِلى عَذابِ النّارِ وَ بِئسَ المَصِيرُ (۱۲۶) وَ إِذ يَرفَعُ إِبراهِيمُ القَواعِدَ مِنَ البَيتِ وَ إِسماعِيلُ رَبَّنا تَقَبَّل مِنّا إِنَّكَ أَنتَ السَّمِيعُ العَلِيمُ (۱۲۷) رَبَّنا وَ اجعَلنا مُسلِمَينِ لَكَ وَ مِن ذُرِّيَّتِنا أُمَّةً مُسلِمَةً لَكَ وَ أَرِنا مَناسِكَنا وَ تُب عَلَينا إِنَّكَ أَنتَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ (۱۲۸) رَبَّنا وَ ابعَث فِيهِم رَسُولاً مِنهُم يَتلُوا عَلَيهِم آياتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الكِتابَ وَ الحِكمَةَ وَ يُزَكِّيهِم إِنَّكَ أَنتَ العَزِيزُ الحَكِيمُ (۱۲۹) وَ مَن يَرغَبُ عَن مِلَّةِ إِبراهِيمَ إِلاّ مَن سَفِهَ نَفسَهُ وَ لَقَدِ اصطَفَيناهُ فِي الدُّنيا وَ إِنَّهُ فِي الآخِرَةِ لَمِنَ الصّالِحِينَ (۱۳۰)

[ترجمه]

چون کردیم ما خانه را بازگشت«۸» برای مردم و ایمنی«۹» و گرفتند از جای ابراهیم نمازگاهی ---------------------------------- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: از. (۲). مب اینکه. (۳). دب، مر: فرودتر. (۴). همه نسخه بدلها: بعضی. (۵). همه نسخه بدلها چون. (۶). مب: نفی، مر: منتفی. (۷). مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر قوله تعالی. (۸). دب، آج، لب، فق: بازگشتند. [.....] (۹). مج وز، آج، لب، فق: امینی. صفحه : ۱۴۴ و عهد کردیم با«۱» ابراهیم و اسماعیل که پاک بکنی خانه من برای طواف کنان و مقیمان و رکوع کنان ساجدان. چون گفت ابراهیم خدایا«۲» بکن اینکه را شهری ایمن و روزی کن اهلش را از میوه‌ها آن که«۳» ایمان آرد از ایشان به خدای و روز باز پسین، گفت و هر که کافر شود برخوردار کنم او را [اندکی]«۴»، پس ملجأ کنم او را به عذاب دوزخ، و بد بازگشتنگاهی است. [۱۳۹-/] چون برداشت ابراهیم قاعده‌ها«۵» از خانه و اسماعیل، بار خدایا بپذیر از ما که تو شنوا و دانایی. ای خدای ما«۶» بکن ما را مسلمان«۷» تو را و از فرزندان ما جماعتی مسلمانان«۸» تو را«۹» و بازنمای ما را ارکان حجّ ما و توبه بپذیر بر ما که تو، توبه پذیرنده‌ای«۱۰» بخشاینده. خدایا«۱۱» بفرست در«۱۲» ایشان پیغامبری از ایشان که خواند«۱۳» بر ایشان آیات تو و بیاموزد«۱۴» ایشان را کتاب و بخرد«۱۵» درست و پاکیزه کند ایشان را که تو غالب محکم کاری. ---------------------------------- (۱). وز: ما به سوی. (۲). مج، وز، دب، آج، لب، فق: بار خدایا. (۳). مج، وز، دب، آج، لب: آن کس که، آن کسی که. (۴). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۵). دب را. (۶)، ۱۱. مج، وز، دب، آج، لب، فق: بار خدایا. (۷). مج، وز، دب، آج، لب، فق گردن نهاده. (۸). وز، دب، آج، لب، فق گردن. (۹). وز، دب: نهاده، آج، لب، فق نهادن. (۱۰). فق بر ما. (۱۲). دب، آج، لب، فق: بر. (۱۳). مج، وز: بخواند. (۱۴). وز، دب: بیاموز. [.....] (۱۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق: سخن. صفحه : ۱۴۵ که باشد که نا«۱» خواست کند ملّت«۲» ابراهیم را مگر آن که نشناسد خود را«۳»! ما برگزیدیم او را در دنیا، و او در آخرت از جمله نیکان است. قوله تعالی: وَ إِذ جَعَلنَا البَيتَ- الایة، خلاف نیست در آن که بیت«۴» خانه کعبه است. مَثابَةً، ای مرجعا، و المثابة و المثاب واحد کالمقامة و المقام، و اصل او من ثاب اذا رجع باشد. عبد اللّه عبّاس گفت: معاذا و ملجأ: پناهگاهی که با او گریزند. مجاهد و سعید جبیر و ضحّاک گفتند: با او آیند از هر جانبی و حجّ او کنند و ملال نیاید ایشان را تا کس نباشد که از آن جا باز گردد و الّا تمنّا کند که دیگر باره با آن جا شود. قتاده گفت: مجمعا. وَ أَمناً، یعنی مأمنا امنگاه تا هر که آن جا باشد ایمن بود، چنان که گفت: وَ مَن دَخَلَهُ كانَ آمِناً«۵»، و هر کس که بیرون حرم جنایتی کند یا خونی و در حرم گریزد، تا در حرم باشد او را نرنجانند و قصاص نکنند و حدّ نزنند«۶»، جز«۷» آن است که با او مبایعه و مشارات نکنند و طعام و شراب بر او تنگ دارند تا به ضرورت از حرم بیرون آید، آنگه حدّ بر او برانند و به خیانتش«۸» مؤاخذت کنند، و اگر اینکه گناه در حرم کند هم در حرم حدّ برانند بر او

لانتهاک حرمهٔ الحرم، برای آن که او حرمت حرم نداشت. وَ اتَّخِذُوا، شیبه و نافع و إبن عامر بر خبر خواندند«۹» به فتح «خا»، و باقی قرّاء به کسر «خا» خواندند«۱۰» بر امر، بگیری«۱۱» از مقام ابراهیم نمازگاهی. و بر قراءت اوّل، بگرفتند از مقام ابراهیم نمازگاهی. در خبر می‌آید که: یک روز رسول- صلّی اللّه علیه و علی آله- به مقام ابراهیم ------------------------------- (۱). وز، دب، آج، لب، فق: تا. (۲). مج، وز، دب، آج، لب، فق: دین. (۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق بدرستی. (۴). همه نسخه بدلها در آیت. (۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷. (۶). همه نسخه بدلها تا آن جا باشد. (۷). لب، فق، مب، مر: جزاء. (۸). همه نسخه بدلها: و به جنایت او را. (۹)، ۱۰. همه نسخه بدلها: خوانند. (۱۱). بگیری/ بگیرید. صفحه : ۱۴۶ بگذشت با یکی از جمله صحابه، آن صحابی گفت: یا رسول اللّه؟ اینکه نه مقام پدر تو است ابراهیم! گفت: بلی. گفت: چرا در نماز روی به او نکنی! گفت: خدای تعالی نفرمود مرا. راوی خبر گوید که: آن روز به شب نیامد تا آیت آمد که: وَ اتَّخِذُوا مِن مَقامِ إِبراهِیمَ مُصَلًّی، و پیغامبر- علیه السّلام- از بیت المقدّس روی با کعبه کرد. خلاف کردند در مقام ابراهیم. [۱۴۰- ر] نخعی گفت: جمله حرم مقام ابراهیم است. یمان گفت: جمله مسجد مقام ابراهیم است. قتاده و مقاتل و سدّی گفتند: مقام ابراهیم آن جاست که امروز نماز می‌کنند، اعنی دو رکعت طواف که پس از«۱» طواف باید کردن به مقام ابراهیم- و آن جای معروف است امروز به مقام ابراهیم. بهری«۲» دگر گفتند: مقام ابراهیم آن سنگ است که ابراهیم پای بر او نهاد، اثر پایش بر آن جا بماند چون به زیارت اسماعیل رفته«۳» بود، و قصّه او آن است که: چون خدای تعالی ابراهیم را فرمود که هاجر را و اسماعیل را از پیش ساره ببر که او را رشکی می‌بود، ابراهیم گفت: بار خدایا؟ ایشان را کجا برم! حق تعالی گفت: آن جا که جبریل تو را ره نماید. برخاست و ایشان را برگرفت و می‌آورد، و جبریل- علیه السّلام- در پیش او می‌رفت، هر کجا شهری آبادان و بقعه‌ای خوش و آبی«۴» و گیاهی بود، او گفتی اینان را اینکه جا فرود آرم! جبریل گفتی: نه که فرمان نیست، تا برسیدند«۵» آن جا که امروز مسجد الحرام«۶» است به زمین حرم، و آن جا نه آبی بود و نه گیاهی و نه انیسی. جبریل گفت: اینان را آن جا فرود آر که خدای چنین می‌فرماید و تو برگرد. گفت: ای جبریل؟ اینکه چه جای است! گفت: اینکه جای حرم است، و خدای را اینکه جا خانه‌ای بود محرّم«۷»، ایشان را آن جا بنهاد و برگردید و ایشان را تنها رها کرد- هاجر را و اسماعیل را، طفلی و عورتی«۸»- و به خدای تسلیم کرد ایشان را، چنان که حق تعالی از او حکایت می‌کند: ------------------------------- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: که از پس. (۲). همه نسخه بدلها: بعضی. (۳). همه نسخه بدلها: شده. [.....] (۴). همه نسخه بدلها روان. (۵). مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا برسید، وز: تا. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیت الحرام. (۷). دب، لب، فق، مب، مر او. (۸). همه نسخه بدلها را. صفحه : ۱۴۷ رَبَّنا إِنِّی أَسکَنتُ مِن ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیرِ ذِی زَرعٍ عِندَ بَیتِکَ المُحَرَّمِ«۱» وَ عَهِدنا إِلی إِبراهِیمَ وَ إِسماعِیلَ ما ------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: بشویم. (۲). همه نسخه بدلها: اینکه. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نمانده. [.....] (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عبد اللّه بن عمر. (۵). دب، آج، لب، فق، مب و اگر همچنان روشن بودندی هرگز در دنیا شب نبودی از نور و فروغ ایشان. صفحه : ۱۴۹ عهد کردیم با ابراهیم و اسماعیل. گفتند: معنی آن است که ما فرمودیم و وصیّت کردیم ایشان را أَن طَهِّرا بَیتِیَ، که خانه من پاک کنی«۱». بعضی«۲» از مفسّران گفتند: معنی آن است که خانه مرا بر طهارت بنا کنی«۳»، یعنی«۴» توحید. سعید جبیر و عبید عمیر و عطا و مقاتل گفتند: مراد آن است که خانه مرا از بتان پاک کنی«۵». یمان گفت: معنی آن است که در او بخور سوزی و خلوق در او مالی«۶» و خوش بوی کنی«۷». لِلطّائِفِینَ، برای آنان که طواف کنند و از آفاق و اقطار جهان به آن جا آیند. وَ العاکِفِینَ، و برای آنان که آن جا مقیم و مجاور باشند و ساکنان حرم بودند. و عکوف و اعتکاف، روی به کاری نهادن باشد و بر آن مقام کردن. و «رکّع»، جمع راکع باشد، و «سجود»، جمع ساجد بود، چنان که شاهد و جمعه شهد و شهود، و اینکه دو«۸» بنا جمع فاعل بود، و او را جموع بسیار بود. عطا گفت: چون طواف کند از طایفان باشد، و چون بنشیند از عاکفان باشد، [۱۴۱- ر] و چون نماز کند من الرّکّع السّجود باشد. عطا روایت کند از عبد اللّه عبّاس که، رسول- صلّی اللّه علیه و علی آله- گفت: خدای عزّ و جلّ- در شبان روزی«۹»

صد و بیست رحمت به خانه کعبه فرستد، شصت طواف کنان را باشد، و چهل نماز کنان را، و بیست نظّاره گیان«۱۰» را، که در خبر است: النّظر الی الکعبهٔ عبادهٔ ، در خانه کعبه نگریدن«۱۱» عبادت است. و سعید بن المسیّب گوید«۱۲»: هر که او در خانه کعبه نگرد، «ایمانا و احتسابا و تصدیقا خرج من ذنوبه کیوم ولدته امّه»، یعنی از سر ایمان و احتساب و تصدیق، از گناه بیرون آید، همچنان بود که آن ساعت از مادر زاده. از عبد اللّه عبّاس پرسیدند که: طواف اولیتر باشد گرد خانه یا نماز پیرامن او! ------------------------------- (۱)، ۳، ۵، ۷. کنی/ کنید. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر دیگر. (۴). دب، آج، لب، فق، مب بر، مر به. (۶). مالی/ مالید. (۸). همه نسخه بدلها: در. (۹). دب، آج، شبانه روزی. (۱۰). مب، مر: نظّاره کنان. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نگریستن. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر که. صفحه : ۱۵۰ گفت: امّا غربا را طواف، و امّا مقیمان و مجاوران را نماز. عطاء بن کثیر روایت کند«۱» که، رسول- علیه السّلام- گفت: المقام بمکّهٔ سعادهٔ و الخروج منها شقاوهٔ ، مقام کردن به مکّه سعادت است، و از مکّه بیرون آمدن شقاوت است. و مقاتل گفت: هر که او مجاورت کند به مکّه یا به مدینه، و نه از اهل اینکه«۲» شهر«۳» باشد، برای مزد و احتساب فردای قیامت در شفاعت رسول بود- صلّی اللّه علیه و علی آله: عبد اللّه عبّاس روایت کند از رسول- علیه السّلام- که او گفت: هر که او ماه رمضان به مکّه دریابد«۴» و چندان که تواند مقام کند، حق تعالی چندان ثوابش دهد که آن کس را که صد هزار ماه رمضان روزه داشته باشد نه به مکّه، و به هر روزی که روزه دارد آن جا چنان بود که برده‌ای آزاد کرده، و به هر شبی همچنین، و به هر روزی و به هر شبی اسپی در سبیل خدای باز بسته. و رسول- علیه السّلام- اهل حرم را «اهل اللّه» خواند آنگه که اسید بن عتّاب را به عامل مکّه کرد، گفت: تو را به عامل کردم بر شهری که در آن جا اهل خدااند. و در اخبار ما چنین آمده است که: مجاورت به مکّه مکروه است، و به مدینه رسول- علیه السّلام- مستحبّ. مردی بود او را حسین بن عکک الرّازی«۵» گفتندی- مردی مالدار بود- به مکّه رفت و به مجاورت بنشست و پشت بر خان و مان و اسباب و املاک کرد و سالها آن جا بماند، سالی همشهریان او به حجّ بودند، او را گفتند: تو را هیچ آرزو نمی‌آید که با سر املاک و اسباب خود آیی! آهی بزد و گفت: چه امید باز آمدن است«۶» کشته‌ای را که او را رمقی مانده بود! آنگه اینکه بیت برخواند: حسب المحبّ من الحبیب بعلمه

أنّ المحبّ ببابه مطروح ------------------------------- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: می‌کند. (۲). دب: آن. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شهرها. [.....] (۴). وز: درماند، دب، آج، لب، فق، مب، مر: درآید. (۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق: حسین بن عکک، مب: حسین بن عکل. مر: حسین بن علک. (۶). همه نسخه بدلها با دنیا. صفحه : ۱۵۱ گفت: عاشق را همان بس که معشوق بداند که او بر در سرای او کشته افگنده است. امّا فضل نماز در مسجد الحرام: رسول- صلّی اللّه علیه و علی آله- گفت: نمازی در مسجد من هزار نماز باشد در مسجدهای دیگر، مگر مسجد الحرام که نمازی در او چنان باشد که صد نماز در مسجد من. وَ إِذ قالَ إِبراهِیمُ رَبِّ اجعَل هـذا بَلَداً آمِناً، یاد کن ای محمّد چون گفت ابراهیم که بار خدایا اینکه شهر مکّه را شهری ایمن گردان، و اینکه دعا«۱» [۱۴۱- پ] برای آن کرد که خدای تعالی اعلام کرده بود او را که اینکه شهر مقصد خلقان و بندگان صالح خواهد بودن برای ادای مناسک حجّ و عمره و اعتکاف و عباداتی که مختص است بدان جا تا دواعی«۲» قوی باشد به حضور آن جایگاه، و نفسها ساکن به مقام و مجاورت در او، و دگر آن که اهل و فرزندان خود را آن جا رها کرده بود، و آن جا انیسی نبود و جای خوف بود، گفت: اینکه جایگاه شهری ایمن گردان، و عرب بیابان را بلد خوانند و اگر چه آبادانی و انیس نباشد، چنان که شاعر گفت: و بلدهٔ لیس بها أنیس

الّا الیعافیر و الّا العیس و خایه شتر مرغ را که در بیابان دور دست بنهد آن را بیضهٔ البلد گویند. و «آمن«۳»» به معنی مأمون است، و هـذا من باب قولهم: لیل نائم«۴» و نهار صائم، و بیع رابح و صفقهٔ خاسرهٔ، و منه قوله تعالی: فَما رَبِحَت تِجارَتُهُم«۵» فِی عِیشَةٍ

راضِيَةٍ«۱۱»، ای ذات رضی، و کقولهم: امرأة طاهر ------------------------------- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۲). مج: داعی، دب، آج: دراعی، لب: دراعی. (۳). همه نسخه بدلها: ایمن. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: قائم. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۶. (۶). مج، آج: نخسپند. (۷). اساس: تا، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). همه نسخه بدلها: به معنی. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: امن جای. (۱۰). لب، فق: آمن. (۱۱). سوره قارعه (۱۰۱) آیه ۷. [.....] صفحه : ۱۵۲ و حائض و طامث، ای ذات طهر و حیض و طمث، و هر دو وجه نیکوست. وَ ارزُق أَهلَه مِنَ الثَّمَراتِ، و روزی کن اهلش را از میوه‌ها. «من» تبیین را باشد. مَن آمَنَ مِنهُم بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ، «من» بدل بعض است از کلّ چنان که: اخذت المال ثلثيه و رأيت القوم ناسا منهم، و نظیر اینکه قوله: وَ لِلّهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ البَیتِ مَنِ استَطاعَ إِلَیهِ سَبِیلًا«۱». بعضی از مفسران گفتند: ابراهیم- علیه السّلام- پیش از اینکه دعایی کرد مطلق اجابت نیامد که مصلحت نبود من قوله تعالی: وَ مِن ذُرِّيَّتِي«۲»لا يَنالُ عَهدِي الظّالِمِينَ«۴». چون اینکه جا خواست که«۵» سؤال کند مؤدّب شده بود سؤال مقیّد کرد مؤمنان را دعا کرد و کافران را نکرد، گفت مَن آمَنَ مِنهُم بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ، اینکه حدیث مذکّر آن است، و ما«۶» آنچه تحقیق مذهب است در اینکه باب در آیت مقدّم بیان کردیم فی قوله تعالی: قالَ وَ مِن ذُرِّيَّتِي«۷». حق تعالی گفت: وَ مَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا، در آیت حذفی و اختصاری هست، و تقدیر چنین است که: اجبت دعوتک فیمن«۸» آمن بی و الیوم الاخر فأمّا من کفر فامتّعه قلیلا، دعای تو در حقّ مؤمنان مجاب است اما کافران را«۹» برخورداری دهم اندکی«۱۰» در نصب او دو وجه گفته‌اند: یکی آن که صفت مصدری باشد محذوف، و یکی آن که صفت«۱۱» ظرفی باشد محذوف، متاعا قلیلا او زمانا قلیلا. و در معنی او دو قول گفتند«۱۲»: یکی آن که متاع دنیا خواست، چه متاع دنیا را خود اندکی خواند فی قوله: قُل مَتاعُ الدُّنیا قَلِیلٌ«۱۳»ثُمَّ أَضطَرُّهُ إِلی عَذابِ النّارِ، آنگه مضطرّ کنم او را به عذاب دوزخ، یعنی او را به اضطرار او به دوزخ رسانم بی‌اختیار او. وَ بِئسَ المَصِيرُ، و بد جای بازگشتن است آن، یقال: صار اليه اذا رجع اليه، و اینکه بر سبیل تهدید و وعید گفت. امّا آنچه متعلّق است به قصّه آیت من قوله: هذا بَلَداً آمِناً وَ ارزُق أَهلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ، و آن که چگونه مأمن گشت و مأهول شد و مردم به او راه یافتند، آن است که اهل سیر روایت کردند از محمّد اسحاق و وهب منبّه و عبد اللّه عبّاس که: چون هاجر به اسماعیل بار بنهاد و او را ساره به ابراهیم داده بود، ساره را رشک آمد برای آن که نور محمّدی که در پیشانی ابراهیم بود انتقال افتاد«۱» به اسماعیل، و ساره دانست که آن شرف از او بیفتاد، ساره را کراهت می‌بود از دیدن هاجر و اسماعیل. حقّ تعالی ابراهیم را گفت: اینان را از پیش ساره ببر، چون او با تو مردمی کرد تو نیز او را رنج و رشک منمای. ابراهیم گفت: بار خدایا؟ اینان را کجا برم! گفت: آن جا که من می‌فرمایم. آنگه جبریل آمد و برای ابراهیم براق آورد، و او به زمین شام بود، تا ابراهیم بر نشست و هاجر و اسماعیل را بر چهار پای نشاند و می‌برد- چنان که شرح داده شد. چون به جای کعبه رسید، و آن پشته‌ای بود از ریگی سرخ و پیرامن آن درختکی چند بود از تاه«۲» و سمر. جبریل- علیه السّلام- اشارت کرد به آن جا که رکن عراقی است امروز و جای حجر اسود است، و ابراهیم را گفت: خدای تعالی می‌فرماید که اینان را اینکه جا فرود آور، گفت: یا جبریل؟ اینکه چه جای است! گفت: اینکه جای معظم«۳» است، و خدای تعالی را اینکه جا خانه‌ای بود آن را بیت المعمور گفتند، و آدم در آن خانه بود، و آن طوافگاه آدم بود، و خدای تعالی پس از اینکه آن را بر دست تو آبادان خواهد کردن«۴». ابراهیم- علیه السّلام- هاجر و اسماعیل را آن جا فرود آورد، و برای ایشان ------------------------------- (۱). مر: یافت. (۲). آج در حاشیه کلمه را به صورت: «طلح شجر عظام» معنی کرده است. [.....] (۳). مر: عظیم. (۴). دب: دب، آج، لب، فق: بودن. صفحه : ۱۵۴ عریشی کرد تا در زیر آن شدند، و قربه‌ای داشتند، اندکی آب در آن جا مانده بود. جبریل گفت: خدای تعالی می‌فرماید که اینان را اینکه جا رها کن و برو. ابراهیم- علیه السّلام- برگشت تا بیاید. هاجر گفت: یا خلیل اللّه؟ ما را به که رها می کنی«۱»! گفت: به آن خدای که مرا فرمود که شما را اینکه جا آرم و رها کنم، و به آن خدای که در غار مرا طعام و شراب داد و بپرورانید«۲»، و به آن خدای که مرا در آتش نگاه داشت. هاجر چون اینکه بشنید، گفت: رضیت بقضاء اللّه و امتثلت لأمر اللّه، به قضای خدای راضی شدم و فرمان خدای را

منقاد شدم- حسبی اللّه عليه توكّلت. ابراهيم برگرديد و ايشان را به خدای تسليم كرد. ساعتی«۳» بر آمد، آن قدری آب كه در قربه [۱۴۲- پ] بود باز خورد«۴»، دگر نماند، تشنه شد و شيرش منقطع گشت از تشنگی و گرسنگی، و«۵» اسماعيل از ضعف بيفتاد و پای در زمين می‌زد. هاجر درماند، برخاست«۶»، دو كوه بود«۷» آن جا: يكی صفا و يكی مروه. ساعتی بر صفا می‌دويد و ساعتی بر مروه می‌شد تا هيچ كسی را بيند، يا «۸» حسّی و حركتی شنود، يا مستغاثی بود؟ كس را نديد. با نزديك كودك آمد، كودك را رنجور و ضعيف يافت، چنان گمان برد كه بخواهد مردن، گفت: بروم تا بازی جان كندن و مرگ او نبينم. از ميان اينكه هر دو كوه می‌دويد و می‌آمد و می‌شد، گاه بر صفا و گاه بر مروه. ابتدا به صفا كرده بود، تا هفت بار بدويد، به بار هفتم بر مروه بود، و در هر نوبتی بيامدی و اسماعيل را بديدی. چون او را زنده يافتی، دگر باره بدويدی اميد آن را كه باشد كه چاره‌ای يابد يا چاره گری. كس«۹» را نمی‌ديد، به بار هفتم كه بر«۱۰» مروه حاصل آمد بنگريد«۱۱» بنزديك اسماعيل بياض آب ديد. محمّد اسحاق«۱۲» گويد: هاجر چون اوّل بار بر كوه صفا آمد تا بنگرد كه«۱۳» هيچ آبی ------------------------------ (۱). دب، آج، لب: رها می‌كنيد. (۲). همه نسخه بدلها بجز مر: بپروريد. (۳). دب، آج، لب كه، مر: چون ساعتی. (۴). همه نسخه بدلها: باز خوردند. (۵). همه نسخه بدلها: ندارد. (۶). اساس: برخواست، با توجّه به نسخه وز، و رسم الخطّ رايج تصحيح شد. (۷). همه نسخه بدلها: ديد. (۸). همه نسخه بدلها: تا. (۹). مر: كسی. (۱۰). آج، لب: ندارد. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بنگريست. (۱۲). همه نسخه بدلها: محمّد بن اسحق. [.....] (۱۳). مج، وز: تا. صفحه : ۱۵۵ يا آدميی يا «۱» انسی بيند، از جانب كوه مروه آوازی شنيد، از آن جا بدويد و به كوه مروه آمد بنگريد«۲» كس را«۳» نديد. همان«۴» آواز از كوه صفا بشنيد، بدويد با كوه صفا آمد، كس را نديد. بار ديگر آواز از كوه مروه شنيد«۵»، بدويد با كوه مروه آمد، كس را نديد. آواز از صفا می‌آمد«۶»، همچنين تا هفت بار. به بار هفتم مدهوش و متحيّر شد، آواز داد كه: ای خداوند اينكه آواز؟ نمی‌دانم تا تو كئی«۷»؟ آوازت می‌شنوم و تو را نمی‌بينم. به خدای بر تو«۸» اگر بنزديك تو فرجی و فريادرسی هست، فرياد«۹» رس كه هلاك ما را«۱۰» دريافت. حقّ تعالی«۱۱» دويدن و تاختن آن ضعيفه ركنی كرد از اركان حجّ، تا هر كه به حجّ آن خانه رود موافقت تاختن [و سعی]«۱۲» هاجر را هفت بار از ميان صفا و مروه سعی كند، ابتدا به صفا و ختم به مروه. آنگه آن آواز«۱۳» متتابع می‌بود، و هاجر بر اثر آواز می‌شد تا بنزديك درخت رسيد. آواز خرير«۱۴» آب شنيد كه بر روی زمين می‌رفت، عجب داشت بدويد و با نزديك«۱۵» اسماعيل آمد، آب ديد. وهب منبّه گويد: به بار هفتم كه هاجر چون آيسی«۱۶» شد و محنت بغايت رسيد، جبريل- عليه السّلام- بيامد و پای اسماعيل بگرفت و پاشنه«۱۷» او به«۱۸» زمين بماليد«۱۹»، چشمه‌ای آب پيدا شد. و هر چه ساعت آمد بيشتر بود تا بر روی زمين روان گشت. هاجر از مروه نگاه كرد بياض و لمعان آب ديد، عجب داشت بدويد آبی ديد كه از زير پای اسماعيل می‌بردميد و بر روی زمين می‌رفت. هاجر بيامد و پاره‌ای ريگ پيرامن آن آب كرد«۲۰»، و چاله‌ای بكرد كه آب در او ايستاد، و آنگه قربه از آن آب پر كرد. ------------------------------ (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: و. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بنگريست. (۳). دب: هيچ را، آج، لب، فق، مب، مر: هيچ كس را. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: هم. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: می‌آمد. (۶). مج، وز با صفا دويد. (۷). دب، آج، لب: كنی، كئی/ كه ای، كه هستی!. (۸). مر: به خدايی تو. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بفرياد. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مرا. (۱۱). مج، وز از. (۱۲). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۱۳). آج، لب، فق، مب، مر او را، مج، وز: آنگه او را. [.....] (۱۴). آج: جری. (۱۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا بنزديك. (۱۶). دب، آج، لب: آيس. (۱۷). آج، لب، فق، مب، مر پای. (۱۸). دب، مر: بر. (۱۹). همه نسخه بدلها: می‌ماليد. (۲۰). همه نسخه بدلها، بجز مر: بر كرد. صفحه : ۱۵۶ رسول- عليه السّلام- گفت: رحم اللّه امّی هاجر، خدا بر مادر من هاجر رحمت كناد، اگر آن آب را منع نكردی«۱» همه باديه برفتی«۲» آن آب. هاجر را دل نمی‌داد كه از آن آب باز خورد برای اسماعيل، هاتفی آواز داد و گفت: آب باز خور [۱۴۳- ر] و مترس كه خدای تعالی اينكه آب را برای شما پيدا كرد، و اينكه«۳» مشرب حجّاج خانه او خواهد بود«۴»، و خدای تعالی بر دست

شما اساس و قواعد اینکه خانه پیدا خواهد کردن تا خانه را عمارت کنید«۵»، و خلایق از اقصای عالم به حجّ اینکه جا آینـد. هاجر دل خوش گشت و ساکن شد و آب باز خورد، و آن آب هر چه روز آمد زیاده و بیشتر شد، و او بند از پیش او برگرفت تا آب روان گشت و بر«۶» زمین برفت و گیاه بسیار پدید آمد، و زمین سبز شد، و آن درختان که آن جا بود تازه شد. اتّفاق چنان افتاد که جماعتی از قبیله جرهم به بازرگانی«۷» از شام به یمن می‌شدند، و آن جا منزل«۸» نبود و عادت گذشتن و فرود آمدن، چه آن جا آبی و گیاهی نبودی. ایشان به منزلی که ایشان را بود فرود آمدند، و از دور نگاه کردند مرغان را دیدند که آن جا پرواز می‌کردند با یکدیگر گفتند: به هر حال آن جا باید تا آب باشد که مرغ جایی پرواز کند که آب بود- و از جوانب مرغان روی نهاده بودند پیاپی«۹» به وادی مکّه فرو می‌شدند- گفتند: علی کلّ حال، آن جا باید که«۱۰» آب باشد. آنگه دو مرد را اختیار کردند و گفتند: بر اثر اینکه مرغان بروی و بنگری تا کجا می‌روند، که ایشان سر به آب«۱۱» دارند. آن دو مرد بیامدند و پی مرغان گرفتند تا به مکّه رسیدند. نگاه کردند، هاجر را و اسماعیل را دیدند- زنی و کودکی طفل«۱۲»- تنها بی مردی و انیسی، و آبی دیدند روان و گیاه زاری. عجب داشتند«۱۳»، بیامدند و او را پرسیدند که: تو جنّی یا انسی«۱۴»! گفت: من انسم«۱۵». گفتند: اینکه آب از کجا آمد، که ---------------------------------- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر از آن آب. (۲). مب: بگرفتی. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مج، وز آب. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خواهد بودن. (۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق: کنی/ کنید. (۶). همه نسخه بدلها بجز مب روی، مب: بروی. (۷). مب، مر: به بازرگانی. [.....] (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: منزلی. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیابانی. (۱۰). همه نسخه بدلها: تا. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سر آب. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: طفلی. (۱۳). همه نسخه بدلها، بجز مر و. (۱۴). آج: انیسی، مب، مر: انسیی. (۱۵). فق: انیسم. صفحه : ۱۵۷ هرگز کس نگفت که اینکه جا آب بوده است! و اگر کسی خواهد که چاهی کند«۱» سیصد«۲» چهارصد گز بباید کندن تا آبی شور بر آید، اینکه چه حال است! هاجر قصّه خود با ایشان بگفت و اکرام خدای تعالی ایشان را به آن آب. ایشان گفتند: ما را از اینکه آب شربتی«۳» ده که باز خوریم. ایشان را از آن آب داد تا باز خوردند، آبی عذب خوش بود. گفتند: اینکه آب به ملکیّت که راست«۴»! گفت: مرا و فرزند مرا، که خدای تعالی برای ما پیدا کرد. آنگه بر کوه رفتند و بنگریدند«۵» همه زمین گیاه‌زار دیدند و درختان سبز شده«۶»، گفتند: تو را در اینکه آب و گیاه مشارکی یا مخاصمی هست یا مدّعیی! گفت: حاشا، که اصل ملکیّت اینکه مراست و اینکه فرزند مرا. ایشان برفتند و قوم خود را خبر دادند، و ایشان مردمانی بودند خداوندان چهارپا«۷» از گاو«۸» و گوسفند«۹» و شتر. شادمانه شدند، برخاستند«۱۰» و بار بر نهادند و روی به آن جایگاه [۱۴۳- پ] نهادند و پیرامن آن فرود آمدند، و کس فرستادند به هاجر، و گفتند که: اجازت باشد«۱۱» در جوار و همسایگی تو فرود آییم! که تو نیز اینکه جایگاه تنهایی و انیسی نداری، و کسی نیست که برای تو کاری کند، و تو را و فرزند تو را خدمتی«۱۲» کند. ما اینکه جا فرود آییم و در جوار«۱۳» تو بباشیم و اینکه فرزند تو را بپروریم، و خدمت به واجب کنیم، و تو ما را از اینکه نصیبی کنی و از اینکه گیاه. هاجر گفت: روا باشد. ایشان آن جا فرود آمدند، و آن جایگاه به ایشان مأهول شد و نعمت بسیار پدید آمد، و ایشان به راحت افتادند، و خدای تعالی ایشان را برکاتی بداد، و ایشان خدمت به واجب کردند هاجر را و اسماعیل را تا اسماعیل بزرگ شد. و ایشان اصحاب صید بودند، او را صید وحش بیاموختند. و مردم خبر یافتند، روی به ---------------------------------- (۱). مب: اینکه جا چاه بکند. (۲). فق یا، مر و. (۳). مج، وز: شربه‌ای. (۴). اساس و همه نسخه بدلها: کراست/ که راست. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نگریستند. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر دیدند. [.....] (۷). همه نسخه بدلها: پای. (۸). مج، وز: گاف/ گاو، که بر اساس مرجّح است. (۹). مج، وز: گوسپند. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مر، تا: برخواستند. (۱۱). مج تا که اگر تو را شاید که ما، دیگر نسخه بدلها اگر تو را شاید که ما. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خدمت‌کاری. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: جار. صفحه : ۱۵۸ آن جا نهادند و هر جنس متاع و میوه و انواع نعمت آن جا می‌بردند، و اینکه قصّه آن است که چگونه«۱» مأمن گشت من حیث الظّاهر. امّا من حیث الحکم

خلاف کردند. بعضی علما گفتند: مکّه حرم بود پیش از آن که ابراهیم- علیه السّلام- دعا کرد، و از عهد آدم- علیه السّلام- که بیت المعمور«۲» آن جا بنهادند برای او، او محترم و ممیّز بود، و پیش از آدم- علیه السّلام- در بدایت خلق زمین، که خدای تعالی اول بقعه‌ای که از زمین آفرید بکّه«۳» بود جای کعبه، آن را حرمی محرّم کرد و به حرمت ممیّز کرد از همه زمین، و زمین از زیر آن به در آورد، از اینکه جا مکه را امّ القری خوانند که اصل همه زمین از اوست، و بمثابت متولّدی است از او. و بیان آن که مکّه همیشه محرّم«۴» بود آن است که در خبر می‌آید که: چون رسول- علیه السّلام- مکّه بگشاد، خزاعیی«۵»، هذلیی«۶» را بکشت، پیغامبر- علیه السّلام- خطبه‌ای کرد و در آن خطبه گفت: بدانی«۷» که خدای تعالی مکّه را حرمی محرّم«۸» کرد آن روز که آسمان و زمین آفرید. حلال نباشد کسی را که به خدای و قیامت ایمان دارد که آن جا خون ریزد، یا درخت او ببرد. و خدای تعالی هیچ کس را حلال نکرد اینکه حرم الّا مرا یک ساعت و پس از آن حرام کرد. الا؟ و هر که حاضر است سخن من بشنوی و یاد گیری و به غایبان برسانی. و اگر کسی گوید«۹» پیغامبر آن جا خون ریخت، بگوی«۱۰» که: خدای او را حلال کرد یک ساعت، باز حرام کرد تا به روز قیامت. و روایت کرده‌اند از عبد اللّه عبّاس که گفت: چون خانه خدای بیران«۱۱» کردند، چون به اساس ابراهیم- علیه السّلام- رسیدند، سنگی بیافتند بر آن جا نقش کرده ---------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: چون. (۲). مج بود. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مکّه. (۴). دب، لب، فق، مب، مر: محترم. (۵). دب، آج، لب: فق، مب، مر: خزاعه. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: هذیلی. (۷). بدانی/ بدانید. [.....] (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: محترم. (۹). همه نسخه بدلها نه. (۱۰). آج، لب: بگویید، مب: بگو، دب، فق: بگوید. (۱۱). فق: ویران. صفحه : ۱۵۹ کتابتی [نه]«۱» به لغت عرب. راهبی را بخواندند، و مردی را از اهل یمن تا آن بخواندند«۲»، نبشته«۳» بود: انا اللّه ذو بکّة حرّمتها یوم خلقت السّموات و الإرض و الشّمس و القمر و یوم وضعت هذین الجبلین [۱۴۴- ر] و حففتها بسبعة املاک حنفاء«۴» لا تزول«۵» حتّی یزول أخشباها مبارک لاهلها فی الماء و اللّبن، نبشته«۶» بود: من خداام خداوند بکّه«۷» حرام بکردم اینکه شهر را آن روز که آسمان و زمین آفریدم و آفتاب و ماه، و آن روز که اینکه کوهها بنهادم اینکه جا، و هفت فریشته با استقامت را موکّل کردم بر او، و اینکه زایل نشود تا کوهها زایل شود«۸»، و برکت کردم اهل اینکه شهر را در آب و در شیر. و نیز استدلال کردند بر آن که همیشه حرم بود بقوله تعالی: رَبَّنا إِنِّی أَسکَنتُ مِن ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیرِ ذِی زَرعٍ عِندَ بَیتِکَ المُحَرَّمِ«۹» وَ مَن یُرِد فِیهِ بِإِلحادٍ بِظُلمٍ نُذِقهُ مِن عَذابٍ أَلِیمٍ«۱». امّا امن وحوش و طیور در حکم شرع پیدا کردیم و امّا از روی قهر چنان است که اگر شیر با گاو، و یوز با آهو، و سگ با خرگوش بایستند هیچ یکدیگر را گزند نکنند، و یک از یک ایمن باشند مادام تا در حرم باشند، و کبوتر و دیگر مرغان بر سر و دوش مردم می‌نشینند و کس زهره ندارد که بگیرد. تا در خبر است که آزموده‌اند و روایت کرده که: چند کس از آنان که در حرم بی‌حرمتی کردند و کبوتر حرم بگرفتند و بکشتند«۲»، هنوز آن در شکم ایشان بود«۳» که شکمشان بطرکید. و عبد العزیز بن ابی روایت کند که: جماعتی به ذی طوی فرود آمدند، آهو می‌آمد با مردم انس گرفته و احتراز نمی‌کرد. یکی از ایشان پای آهوی بگرفت. گفتند: دست بدار. ساعتی می‌داشت«۴» چندان که آهو بول کرد. چون به قیلوله بخفتند، ماری بیامد و بر شکم آن مرد بخفت، چون از خواب در آمدند، او را گفتند [۱۴۵- پ]: بنگر تا به آن بی‌حرمتی«۵» که کردی چه آمد تو را«۶»! چندان که خواستند که آن مار را دور کنند، دور نشد از شکم او تا مرد«۷» حدث کرد از خوف او، آنگاه فرود آمد و برفت. مجاهد روایت کند که: در جاهلیّت از پس قصیّ بن کلاب جماعتی بازرگانان از شام می‌آمدند و به وادی ذی طوی فرود آمدند و آهو می‌گردید و چره می‌کرد. مردی از ایشان گمان برداشت و آهوی«۸» را بزد و بیفگند و بکشتند و پوست بکشیدند«۹» و آتش برکردند تا بپزند. بعضی در دیگ نهادند و بعضی بر آتش. از آن آتش شرری بجست و در آن قوم افتاد و جمله بسوختند، و جامه‌های ایشان و متاع ایشان و رختشان نسوخت. و امّا اجابت دعای ابراهیم در ثمرات، آن است که در خبر می‌آید از جبیر بن مطعم و از زهری و از محمّد بن المنکدر«۱۰» که چون ابراهیم- علیه السّلام- اینکه دعا کرد، ---------------------------------- (۱). سوره حج (۲۲) آیه ۲۵. (۲). دب،

آج، لب، فق، مر بخوردند. (۳). آج، لب، فق، مر: بیرون نیامـده بود. (۴). مر: نگاه داشت. (۵). بی حرمتیی. (۶). دب، آج، لب، فق: چه چیزی پیشت آمـد، مر: چه چیز پیشت آمد. (۷). آج، لب، فق: تـا او را، دب: تا او از. (۸). آج، فق، مر: آهویی. (۹). مج: کنندند، دیگر نسـخه بـدلها: بکندند. (۱۰). اساس: المکنـدر، با توجه به مـج و اتّفاق نسـخه بـدلها، تصـحیح شد. صـفحه : ۱۶۴ خدای تعالی جبریل را فرسـتاد تا دهی از دههای شام از جمله آن که بسیار میوه‌تر و نیکو میوه‌تر بود از زمین برکند و بر پر گرفت و بیاورد و گرد خانه بگردانیـد و بر زمین طایف بنهاد تا از آن جا انواع نعمت می‌برنـد به مکّه. و سـعید جبیر می‌گویـد: به دعای ابراهیم بود که اهل مکّه را گوشت و آب زیـان نمی‌دارد، و الّـا هر جـای جز مکّه که طعـام ایشـان گوشت و آب باشـد درد شـکم آرد. عبـد اللّه عبّـاس گفت: ابراهیم دعا کرد بر اهل مکّه به برکت گوشت و شیر، لا جرم در همه زمین جای«۱» نباشد که گوشت و شیر بیشتر بود از آن که به مکّه- و اللّه ولیّ التّیسیر«۲». قوله تعالی: وَ إِذ یَرفَعُ إِبراهِیمُ القَواعِدَ مِنَ البَیتِ، یاد کن ای محمّد چون برداشت قواعد خانه«۳» را ابراهیم و اسـماعیل. خلاـف کردنـد در آن که قواعـد خانه ابراهیم نهاد، یا خود مانـده بود ابراهیم برداشت. مجاهـد و عمرو بن دینار گویند: قواعد خانه خود ابراهیم نهاد، و جای خانه پشته‌ای بود از ریگ سرخ به شکل قبّه‌ای، و بعضی دگر«۴» مفسّران گفتند: خانه، اوّل آدم- علیه السّـلام- بنـا کرد، به طوفان نوح بیران«۵» شـد قواعـد او بر جای بماند، ابراهیم- علیه السّـلام- بر آن قواعد بنا کرد، و اینکه قول عبـد اللّه عبّاس است و عطا. محمّد بن علی«۶» باقر گوید- علیهما السّـلام: با پدرم بودم زین العابدین«۷»، و او طواف خانه می‌کرد. مردی بیامـد و دست بر پشت او نهـاد و گفت: یـا بن بنت رسـول اللّه؟ من می‌خواهم تـا مسأله‌ای پرسم. پـدرم جواب نـداد [۱۴۶- ر] او را تا که از طواف فارغ شـد، و به مقام ابراهیم آمـد و نماز کرد. آنگه در حجره آمد و بنشست و گفت: کجا شد اینکه سایل«۸»! مرد برخـاست و گفت: یـا بن رسول اللّه؟ سایل منم. گفت: بیار تا چه می‌پرسـی! گفت: مرا خبر ده از ابتـدای طواف اینکه خـانه تا کی بود و چگونه بود و چرا بود! ---------------------------------- (۱). مر: جایی. (۲). دب، آج، لب، فق، مر: التّوفیـق. [.....] (۳). مر: خوانه. (۴). همه نسـخه بدلها، بجز مب از. (۵). فق: ویران. (۶). همه نسـخه بدلها، بجز مب: محمّد علی. (۷). مر: علیه السّلام. (۸). مر اینکه. صفحه : ۱۶۵ پدرم گفت او را که: تو از کجایی! گفت: از شام. گفت: از کدام شـهر! گفت: از بیت المقـدّس. گفت: کتابین خوانده‌ای- یعنی توریت و انجیل! گفت: آری. گفت: ای برادر اهل شام؟ امّا ابتدای طواف آن بود که چون خدای تعالی فریشـتگان را گفت: إِنِّی جاعِلٌ فِی الأَرضِ خَلِیفَةً ...، ایشان گفتند: أَ تَجعَلُ فِیها مَن یُفسِدُ فِیها«۱»- الایة حق تعالی گفت: إِنِّی أَعلَمُ ما لا تَعلَمُونَ«۲». ایشان بترسیدند، گفتند: به نادانی، ما«۳» بر خـدای اعتراض کردیم، بیامدند و در«۴» خدای تضرّع کردنـد و گرد عرش طواف کردن«۵»، خـدای تعالی به ایشان نظر کرد و رحمت«۶» فرو فرسـتاد. آنگاه در زیر عرش خانه‌ای بنهاد بر چهار سـتون از زبرجد سبز، و آن را غاشیه‌ای ساخت از یاقوت سرخ، و آن را بیت الضّراح نام نهاد. آنگاه فریشتگان را گفت: طواف عرش رهـا کنی و گرد اینکه خـانه طواف کنی، و آن بیت المعمور است که خـدای تعـالی آن را یاد کرد در قرآن. هر روز هفتاد«۷» هزار فریشـته در آن جا شوند تا به روز قیامت نیز به آن جا نرسـند. آنگاه خدای تعالی جماعتی فریشـتگان را به زمین فرستاد، گفت: در برابر اینکه خـانه در«۸» زمین خـانه‌ای کنی به اینکه طول و عرض و ارتفـاع، تا چنان که شـما«۹» طواف اینکه خـانه می‌کنی، اهل زمین طواف آن خانه کنند. مرد گفت: راست گفتی ای پسر رسول خدای، همچونین بود. و در خبر است که: یک روز جبریل- علیه السّـلام- بنزدیک رسول آمد، و عصابه‌ای بر سـر بسته، گرد بر آن عصابه نشسته بود. رسول- علیه السّلام- گفت: اینکه گرد چیست! گفت: من به زیارت خانه کعبه بودم، جماعتی فریشـتگان با من بودنـد، زحمت کردنـد در طواف بر یکدیگر، اینکه گرد پرهای«۱۰» ایشان است. ---------------------------------- (۲- ۱). سوره بقره (۲) آیه ۳۰. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مب: نبادا که ما. (۴). دب، آج لب، فـق، مر: از. (۵). همه نسـخه بدلها بجز مب گرفتند. (۶). مـج، وز به ایشان. (۷). مر: هفت. (۸). دب، آج، لب، فـق، مر روی. (۹). مر: اهل سـما. [.....] (۱۰). لب، فق، مر: گردهای. صـفحه : ۱۶۶ و لیث بن معـاذ روایت کنـد از رسول- علیه السّـلام- که او گفت: اینکه خانه یکی است از پانزده خانه: هفت در آسمانها«۱»، و هفت در زیر زمینها«۲»، یکی از برابر یکی، و هر

یکی را جرمی«۳» هست چند جرم«۴» اینکه خانه اگر بیوفتد، بعضی بر بعضی آید، و هر خانه‌ای را عمارت کننده‌ای هست از زوّار آن«۵» چنان که اینکه خانه را عمارت کننده است از زایران«۶». و در خبر است [۱۴۶- پ] که: چون آدم- علیه السّلام- به زمین آمد، و طول او چندان بود که سر او در ابر می‌سود تا اصلع«۷» شد، دوابّ زمین از او می‌رمیدند، از خدای درخواست تا قدّ او با قوام شصت گز آورد، و او پیش از آن آواز فریشتگان شنیدی و با ایشان حدیث کردی، چون بالای او به اینکه مقدار باز آورد خدای تعالی، او«۸» در زمین تنها تنگ دل«۹» شد، در خدای بنالید، خدای تعالی برای او خانه‌ای فرستاد از بهشت از یاقوت صرخ«۱۰» بر طول و عرض کعبه، دو در بر او گشاده از زمرّد سبز: یکی بر مشرق و یکی بر مغرب، و او را گفت: گرد اینکه خانه طواف می کن، و بنزدیک اینکه خانه نماز می کن، چنان که فریشتگان گرد عرش طواف می کنند و نماز می کنند. و سنگ«۱۱» بفرستاد اعنی حجر اسود«۱۲»، تا چون بگرید«۱۳» اشک به آن بسترد، و آن از درّی سپید بود. چون مشرکان و ناپاکان دست در او مالیدند سیاه شد. و در خبر هست که رسول- صلّی اللّه علیه و آله گفت: حجر اسود، یاقوتی بود از یاقوتهای بهشت، اگر نه آن بود«۱۴» که کافران و مشرکان پلید دست در او مالیدند، هیچ خداوند عاهتی دست به او نبردی الّا که شفا یافتی. آدم از زمین هند پیاده به مکّه آمد به حجّ خانه، جبریل در پیش او، او را دلیلی می کرد. -------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مب: در آسمان نهاد. (۲). دب، آج، لب، فق، مر: زمین. (۳). همه نسخه بدلها: حرمی. (۴). همه نسخه بدلها: حرم. (۵). همه نسخه بدلها بجز فق، مب خانه، فق: زایران. (۶). آج، لب، مر: زوّاران. (۷). آج، لب، فق: اصلاح. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مب را. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مب: دل تنگ. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز مب: سرخ. (۱۱). آج، لب، فق، مر: سنگی. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مر: حجر الاسود. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مر: تا بنگریست. [.....] (۱۴). همه نسخه بدلها، بجز دب، مب: بودی. صفحه : ۱۶۷ راوی خبر گوید مجاهد را گفتم: چرا پیاده آمد، بر مرکوبی«۱» ننشست! گفت: و کدام چهار پای او را بر گرفتی«۲» که«۳» هر گام که او نهادی سه روزه راه ماست«۴»، هر کجا پای فرو نهاد امروز آبادانی است، و هر چه از میان خطوات او افتاد امروز بیابان است. به مکّه آمد و جبریل او را مناسک بیاموخت از خدای، و آدم حجّ کرد. چون فارغ شد، فریشتگان او را تهنیت کردند، گفتند: برّ حجّک، حجّت پذیرفته«۵» باد، ما اینکه خانه را پیش از تو زیارت کرده‌ایم به دو هزار سال. گفت: در طواف چه گفتی«۶»! گفتند: سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر. آدم هم اینکه کلمات می گفت، خدای تعالی گفت: تو بیفزای و بگو: لا حول و لا قوّة الّا باللّه«۷»، آدم«۸» می گفت. چون به ابراهیم رسید، او را گفتند«۹» بیفزای«۱۰»: العلیّ العظیم. عبد اللّه عبّاس گفت: آدم چهل حجّ کرد از زمین هند به مکّه پیاده. آن خانه«۱۱» همچنان بود تا ایّام طوفان نوح. چون ایّام طوفان خواست بودن، خدای تعالی فرمود تا با آسمان چهارم بردند، و به یک روایت با آسمان هفتم. و خدای تعالی جبریل را فرستاد تا سنگ سیاه در کوه بو قبیس پنهان کرد صیانت آن را از غرق طوفان. چون طوفان کناره شد، جای خانه خالی ماند [۱۴۷- ر] تا به روزگار ابراهیم- علیه السّلام. چون خدای تعالی ابراهیم و اسماعیل را فرمود که خانه مرا به مکّه بنا کنی، ابراهیم ندانست که کجا باید کردن«۱۲»، گفت: بار خدایا؟ مرا بنمای تا کجا باید کردن اینکه بنا. حسن بصری روایت کند از امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- که: خدای تعالی بادی بفرستاد نرم نام آن بار سکینه«۱۳» بر صورت ماری دو سر، در پیش ابراهیم ایستاد تا -------------------------------- (۱). دب، مر: مرکبی. (۲). دب، مر: چهار پای او را می‌توانست کشیدن، آج، لب، فق: کدام چهار پای او را می‌تواند کشید. (۳). مج، وز، آج، لب، مر: چو، دب، فق: چون. (۴). دب، آج، لب، فق، مر: ما بودی. (۵). مج، وز: پذیرفته، لب: بپذرفته. (۶). گفتی/ گفتید. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مب، مر العلیّ العظیم. (۸). دب، آج، لب، فق، مر اینکه کلمات. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مب: رسید گفت. (۱۰). مج، وز گفت. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مر: پیاده آمد بدان خانه. (۱۲). مر: کجا بنا کند، دب، آج، لب: فق: که کجا بنا باید کردن. (۱۳). مر بود. [.....] صفحه : ۱۶۸ او را به مکّه آورد. آنگه بیامد و بر جای خانه کعبه چندان که اساس آن است بخفت چون طوقی، ابراهیم- علیه السّلام- رسم بر زد و بر آن رسم بنا کرد. عبد اللّه عبّاس گفت: خدای تعالی ابری بفرستاد تا با ابراهیم می‌رفت. چون

به مکه رسید بر بالای خانه کعبه بایستاد و سایه افگند، حق تعالی گفت: چندان که«۱» سایه اینکه ابر است بنا کن. و بهری دیگر از مفسّران گفتند: حق تعالی بادی«۲» بفرستاد تا اساس خانه بر رفت«۳». قولی دیگر آن است که: جبریل- علیه السّلام- آمد و رقم برزد«۴» تا ابراهیم بر آن«۵» بنا کرد، فذلک قوله: وَ إِذ بَوَّأنا لِإِبراهِیمَ مَکانَ البَیتِ«۶» وَ إِذ یَرفَعُ إِبراهِیمُ القَواعِدَ مِنَ البَیتِ وَ إِسماعِیلُ عبد اللّه عبّاس گفت: اصوله الّتی کان قبل ذلک علیها، ان بناها که پیش از آن بر آن«۸» بود. کلبی گفت: اساسه واحدتها قاعدة، قال الکمیت:

انت عوالیها قواعدها مفسّران گفتند: آن را از سنگ پنج کوه بنا کرد. طور سینا، و طور زیتا«۹»، و لبنان، و جودی، و حری. و اساس و قاعده از کوه حری بود. چون به جای سنگ سیاه رسید، هر سنگ که بر وی می‌نهاد جای نمی‌گرفت و می‌افتاد. اسماعیل برفت تا طلب سنگی کند در خور آن جایگاه. تا او برفته بود، جبریل- علیه السّلام- بیامد و ----------------------------------- (۱). مر به. (۲). مب: ندارد، دیگر نسخه بدلها سخت. (۳). لب، مر: برفت. (۴). مب: ندارد، دب، آج، لب، فق، مر: بزد. (۵). دب، آج، لب، فق، مر رقم. (۶). سوره حج (۲۲) آیه ۲۶. (۷). آج، لب، فق: بنایی. (۸). دب، آج، لب، فق، مر: پیش از آن. (۹). لب، فق: طور زیتان. صفحه : ۱۶۹ سنگ در جای خود نشاند. و به یک روایت چون به جای سنگ رسید، گفت«۱»: برو سنگی نیکو بجوی و بیار که اینکه در برابر روی مردمان خواهد بود. برفت و چند سنگ بیاورد، ابراهیم هیچ نپسندید. از کوه ابو قبیس آواز آمد که: یا ابراهیم؟ تو را بنزدیک من ودیعتی هست بستان. ابراهیم بیامد و سنگ بر گرفت، وفق«۲» آن جایگاه بود نه کم و نه بیش. بهری دیگر از مفسّران گفتند: خدای تعالی هفت فریشته را [۱۴۷- پ] بفرستاد تا ابراهیم را یاری دادند بر بنای خانه. چون فارغ شدند، گفتند: رَبَّنا تَقَبَّل مِنّا، و اینکه از جمله آن مواضع است که قول در او حذف کردند، تقدیر اینکه است: یقولان ربّنا، و آن محذوف«۳» در جای حال بود، تقدیر چنین که: و اذ یرفع ابرهیم القواعد من البیت و اسمعیل قائلین ربّنا، و التّقدیر: یا ربّنا، و لکن حرف ندا بیفگند برای آن که کلام بر او دلیل کرد. تَقَبَّل مِنّا، از ما بپذیر و ما را ثواب ارزانی دار بر او. إِنَّکَ أَنتَ السَّمِیعُ العَلِیمُ که تو شنوا و دانایی، سمیع لأقوالنا علیم بافعالنا، قول ما می‌شنوی و فعل ما می‌دانی بدان که سمیعی و بصیری. اهل علم در او خلاف کردند. بعضی گفتند: دو صفت زاید است بر سایر صفات، و بعضی گفتند: راجع است با عالمی، یعنی عالم است به مسموعات و مبصرات. و درست مذهب آن است که: مرجع او با حیّی«۴» است سمیع و بصیر حیّی«۵» باشد که آفت از او دور بود، و خدای تعالی در ازل سمیع و بصیر بود برای آن که حیّ بود و بر او آفت روا نه، و در لا یزال وصف کنند او را بر آن که سامع و مبصر است برای آن که مرجع اینکه دو لفظ با مدرکی است، و مدرکی«۶» موقوف باشد بر وجود مدرک، و «علیم» مبالغه باشد در عالم. رَبَّنا وَ اجعَلنا مُسلِمَینِ لَکَ، اینکه«۷» هم حکایت دعای ایشان است: بار خدایا؟ ما را مسلم و مستسلم و منقاد فرمان تو کن، یعنی الطافی که ما به آن مقیم شویم ----------------------------------- (۱). اساس در حاشیه افزوده: اسمعیل را. (۲). دب، آج، لب، فق، مر: بر وفق. (۳). دب، آج، لب، فق، مر کردند. (۵- ۴). مج، وز، لب، فق، مب: حی. (۶). مر: مدرک. [.....] (۷). همه نسخه بدلها، بجز مج، وز: و اینکه. صفحه : ۱۷۰ بر ایمان، و با آن ثبات باشد ما را بر ایمان از ما باز مگیر. ابو القاسم بلخی و ابو مسلم بحر اصفهانی«۱» گفتند: معنی «جعل» در آیت حکم و تسمیت است، یعنی بر ما به اسلام حکم کن و ما را مسلمان نام کن، چنان که گفت: وَ جَعَلُوا المَلائِکَةَ الَّذِینَ هُم عِبادُ الرَّحمنِ إِناثاً«۲». وَ مِن ذُرِّیَّتِنا أُمَّةً مُسلِمَةً لَکَ، هم اینکه دعا که خود را کردند امّا به دوام و به ثبات و امّا به زیادت الطاف و امّا به حکم و تسمیت برای فرزندان خود بکردند. و «من» تبیین را باشد، و روا بود که تبعیض بود. وَ أَرِنا مَناسِکَنا، و با ما نمای، یعنی اعلام کن ما را مناسک حجّ، بیانش: لِتَحکُمَ بَینَ النّاسِ بِما أَراکَ اللّهُ«۳» إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی«۴»، ای عبادتی، برای آن که در عبادت غسل گناهان بود تشبیها بغسل الثّوب. براء بن عازب گفت: رسول- علیه السّلام- روز عید اضحی برون آمد و گفت: ----------------------------------- (۱). دب، آج، لب، فق: اصفاهانی. (۲). سوره زخرف (۴۳)

آیه ۱۹. (۳). سوره نساء (۴) آیه ۱۰۵. (۴). سوره انعام (۶) آیه ۱۶۲. صفحه : ۱۷۱ اوّل نسکنا فی یومنا هذا الصّلوهٔ ثمّ الذّبح، نماز را و ذبح را نسک خواند، و جمله افعال حج مناسک باشد، قال اللّه تعالی: فَفِدیَةٌ مِن صِیامٍ أَو صَدَقَةٍ أَو نُسُکٍ«۱». چون ابراهیم- علیه السّلام- اینکه دعا کرد، جبریل آمد- علیه السّلام- و او را مناسک حجّ باز آموخت. و عبد اللّه عمر روایت کند از رسول- علیه السّلام- که او گفت: جبریل بیامد و دست ابراهیم گرفت و او را به منا برد و آن جا نماز پیشین و دیگر و شام و خفتن و بامداد بکرد، آنگاه او را به عرفات آورد، و چون نماز پیشین در آمد، نماز پیشین و دیگر بکرد«۲»، و به موقف بداشت او را تا شب در آمد، و آنگاه او را به مزدلفه آورد و آن جا نماز شام و خفتن بکرد به جمع. و شب آن جا بود، و بامداد او را به مشعر الحرام آورد و نماز بامداد آن جا بکرد و به موقف بایستاد، آنگاه او را به منا آورد و رمی بکرد- اعنی سنگ بینداخت و گوسپند بکشت و بفرمود ابراهیم را تا سر بتراشید. آنگاه از منا بیامد، خدای تعالی وحی کرد به رسولش که: أَنِ اتَّبِع مِلَّةَ إِبراهِیمَ حَنِیفاً«۳». محمّد بن اسحاق گفت: عبد اللّه زبیر پرسید از عبید عمیر لیثی: که ابراهیم مردم را چگونه به حج خواند! گفت: به بام خانه برآمد و روی به یمن کرد و مردم را با خدا و حجّ خانه خدا خواند، و جوابش دادند که: لبّیک لبّیک. آنگه روی به مشرق کرد و همچونین دعوت کرد، جواب شنید که: لبّیک لبّیک. و روی به مغرب کرد همچونین و بخواند و جواب شنید، و روی به شام کرد و بخواند و جواب یافت. آنگاه اسماعیل را و قبیله جرهم را حجّ فرمود و مناسک بیاموخت و ایشان مصاهران«۴» اسماعیل بودند و اهل حرم بودند، نماز پیشین [۱۴۸- پ] و دیگر و شام«۵» به منا بکرد، و شب به منا مقام کرد. چون روز شد، نماز بامداد بگزارد و روی«۶» به نمره آورد و آن جا مقام کرد و قیلوله کرد، آنگاه به عرفات آمد و نماز پیشین و دیگر آن جا بکرد در مسجد ابراهیم به جمع، آنگاه به موقف آمد و بایستاد تا آفتاب فروشد. آنگاه از آن جا به مزدلفه آمد و جمع کرد از میان نماز شام و خفتن آن جا. آنگاه بامداد به ------ ---------------------------- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر به جمع. (۳). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۳. (۴). مب: مصاهرون. (۵). همه نسخه بدلها و خفتن. (۶). همه نسخه بدلها عبارت «بگزارد و روی» را: ندارد. صفحه : ۱۷۲ مشعر آمد و به موقف بایستاد. آنگاه به منا آمد و سنگ بینداخت و مناسک تمام کرد و بازگشت و اسماعیل را آن جا رها کرد، و او با شام شد و آن جا وفاتش بود- صلّی اللّه علیه و علی جمیع انبیاء اللّه و رسله. آنگه دعا کرد که وَ تُب عَلَینا، بار خدایا توبه ما بپذیر. و بیان کردیم که توبه پیغامبران بر سبیل خضوع و خشوع و انقطاع با خدای بود، و غرض تحصیل ثواب، چه ایشان را گناهی نبود که به توبه ساقط شود. محمّد جریر گفت: اصل توبه رجوع باشد من مکروه الی محبوب«۱»، از اینکه جا بود توبه بنده با خدا از معاصی، و توبه خدای بر بنده«۲» که رجوع کند به او از عذاب با رحمت. و اصمّ گفت که: ممکن باشد که توبه راجع باشد با ذرّیت او که ایشان معصوم نبودند، و در آیت ذکر فرزندان رفت وَ مِن ذُرِّیَّتِنا أُمَّةً مُسلِمَةً لَکَ، و اینکه وجه قریب است. آنگه ثنای خدای گفتند: إِنَّکَ أَنتَ التَّوّابُ الرَّحِیمُ تو خداوندیی«۳» که قبول توبه بکنی از تایبان و بر ایشان رحمت کنی، و در آیت دلیل است بر آن که خدای تعالی متفضّل است به قبول توبه برای آن«۴» که رحیم با توّاب مقرون بکرد، چه اگر واجب بودی به خلاف اینکه بودی که فاعل واجب را نگویند رحمت می‌کند به کردن واجب، و نیز در دعا گفتند: رَبَّنا وَ ابعَث فِیهِم رَسُولًا مِنهُم، اینکه دعا خاص«۵» است ایشان را به فرستادن رسول ما- صلّی اللّه علیه و آله- و اینکه آن است که رسول- علیه السّلام- گفت: انا دعوهٔ ابی ابرهیم و بشری عیسی. در روایت خالد بن معدان الکلاعیّ آمد که: جماعتی از صحابه، رسول را گفتند- علیه و اله السّلام: اخبرنا عن نفسک، فقال: انا دعوهٔ ابی ابرهیم و بشری عیسی. عرباض بن ساریهٔ«۶» السّلمیّ گفت: از رسول- علیه السّلام- شنیدم که می‌گفت: -------------------------------- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: الی المحبوب. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر آن بود. (۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق: خداوندی. [.....] (۴). مج، وز را. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: دعای خواص. (۶). اساس: ساب، با توجّه به مج و اتّفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. صفحه : ۱۷۳ ۱»۲»۳»۴» انّی عند اللّه« لخاتم النّبیّین و انّ آدم لیتجدّل« فی طینته و سوف أنبّئکم بتأویل ذلک انا دعوهٔ ابی ابرهیم و بشری« عیسی و رؤیا امّی [انّه]« خرج منها نور اضاءت به

قصور الشّام گفت: من بنزدیک خدای [۱۴۹- ر] خاتم پیغمبران بودم- علیهم السّلام- و آدم به خاک خلقت خود خاک آلود بود، و شما را خبر دهم به تأویل آن، من به دعای پدرم ابراهیم و بشارت عیسی و خواب مادرم که در خواب دید که نوری از وی جدا شد که قصور شام به آن روشن شد. و دلیل بر آن که مراد به اینکه پیغمبر رسول ماست- صلّی اللّه علیه و آله- آن است که: اینکه دعا در مکّه رفت، و مراد به «فیهم» عرب است، و به «منهم» همچونین. خدای تعالی دعای ایشان اجابت کرد و پیغامبری را بفرستاد از عرب از معروفتر قبیله‌ای، و در میان ایشان زاده و پرورده، که او را شناختند، و نفس و نسبت«۵» او دانستند تا به قبول قول او نزدیکتر باشند«۶». یَتلُوا عَلَیهِم آیاتِکَ، آیات تو بر ایشان خواند، یعنی از قرآن، و ایشان را حکمت آموزد یعنی شریعت و گفته‌اند: تأویل متشابه آموزد ایشان را، و گفته‌اند: مراد به حکمت سنّت است. إبن زید گفت: علم الدّین، و اینکه اقوال متقارب المعنی است. وَ یُزَکِّیهِم، ایشان را تزکیه کند، یعنی استدعا کند ایشان را با کارهایی که به آن مزکّی و مطهّر شوند، و«۷» معنی آن است که: ایشان را پاکیزه بکند از شرک و گناهان. و گفته‌اند که: چون بر شرایع کار کنند حکم کند«۸» به زکا«۹» و طهارت ایشان، و ایشان را ازکی«۱۰» خواند، و اینکه جمله دعاها در حقّ فرزندان خود می‌کند که از نسل اسماعیل باشند. آنگاه در آخر دعا ثنا گفت بر خدای- عزّ و جلّ- گفت: إِنَّکَ أَنتَ العَزِیزُ الحَکِیمُ، که تو خداوندی قادر بر آنچه خواهی، ممتنع از هر چه نقص باشد. و -------

------------------------------- (۱). اساس: به صورت «عبد اللّه» هم خوانده می‌شود، وز: عبد اللّه. (۲). آج، لمنجدل. (۳). اساس: در حاشیه افزوده «بشارة»، مج، وز، دب، آج، لب، فق: بشارة. (۴). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۵). مج، وز، دب، مر: نسب. (۶). دب: بود، مر: باشد. (۷). همه نسخه بدلها گفته‌اند. (۸). دب: کنند. (۹). آج: زکات. (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مر: زکی، مرا بزرگی. صفحه : ۱۷۴ اصل عزّت در لغت شدّت باشد، یقال: تعزّز لحم النّاقة اذا اشتدّ، و یقال: عزّ علیّ، ای شقّ، قال«۱»:

اجد اذا ضمرت تعزّز لحمها

و اذا تشدّ بنسعها لا تنبس و منه قوله تعالی فَعَزَّزنا بِثالِثٍ«۲»، ای قوّیناهما، و محلّ اینکه افعال من قوله: یَتلُوا عَلَیهِم آیاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ وَ یُزَکِّیهِم، نصب است لکونها صفات للرّسول فی قوله: «رسولا منهم» و حکیم و عالمی محکم کار و درست کرداری، و بیان اینکه برفت از پیش اینکه- و اللّه ولیّ التّوفیق. وَ مَن یَرغَبُ عَن مِلَّةِ إِبراهِیمَ، رغب فیه، ضدّ آن باشد که رغب عنه، رغب فیه، خواست. و رغب عنه، نخواست و دور شد از او می‌گوید: و کیست که رغبت کند از دین«۳» ابراهیم و رد کند آن را و ناخواست؟ إِلّا مَن سَفِهَ نَفسَهُ، الّا من جهل قدر نفسه، الّا خویشتن نشناسی«۴»، و آن کس که قدر خود نشناسد غیر خود را [۱۴۹- پ] چگونه بشناسد؟ اصم گفت: معنی آن است که الّا کافری، برای آن که چون خود را نشناسد خدای را نشناسد، من قوله- علیه السّلام: من عرف نفسه فقد عرف ربّه، و قوله: اعرفکم بنفسه اعرفکم بربّه. ابو علی گفت: معنی آن است که آنان که راغب بودند از دین محمّد، راغب بودند از دین ابراهیم، و محمّد- علیه السّلام«۵»- که آمد به عزّ و شرف و اعلاء کلمت و رفع منزلت ایشان آمد، آن کس که از اینکه روی بگرداند و دور شود الّا سفیهی نباشد. ابو عبیده گفت: معنی آن است الّا من اهلک نفسه و اوبقها، الّا آن که خویشتن را هلاک کند«۶». از عبد اللّه عبّاس روایت کردند که: الّا من خسر نفسه، [الّا آن که خود را زیان کند]«۷»، و قطرب گفت: معنی آن است که: الّا من کان سفیها فی نفسه، الّا ------------------------------- (۱). آج الشّاعر. [.....] (۲). سوره یس (۳۶) آیه ۱۴. (۳). مج اسلام. (۴). مب: نشناسیمی. (۵). مج: علیهم السّلام. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آن که خویشتن رها کند به دست خود تا هلاک شود. (۷). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. صفحه : ۱۷۵ آن که به خویشتن در سفیه باشد. و لقد اصطفیناه فی الدّنیا، و ما ابراهیم را در دنیا برگزیدیم بر اهل روزگارش و بر«۱» بسیاری پیغمبران، و او در آخرت از جمله صالحان باشد، یعنی پایه و منزلت صالحان دارد در استحقاق منازل و درجات و غرفات. و گفته‌اند که: اجابت دعای ابراهیم است آن جا که گفت: رَبِّ هَب لِی حُکماً وَ أَلحِقنِی بِالصّالِحِینَ«۲»، گفت: بار خدایا مرا به صالحان در رسان، خدای تعالی گفت: او در

آخرت بنزدیک من از جمله صالحان است تا بداند که دعای او به اجابت مقرون باشد«۳».

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۳۱ تا ۱۴۱]

[اشاره]

إذ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسلِم قالَ أَسلَمتُ لِرَبِّ العالَمِینَ (۱۳۱) وَ وَصّی بِها إِبراهِیمُ بَنِیهِ وَ یَعقُوبُ یا بَنِیَّ إِنَّ اللّهَ اصطَفی لَکُمُ الدِّینَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلّا وَ أَنتُم مُسلِمُونَ (۱۳۲) أَم کُنتُم شُهَداءَ إِذ حَضَرَ یَعقُوبَ المَوتُ إِذ قالَ لِبَنِیهِ ما تَعبُدُونَ مِن بَعدِی قالُوا نَعبُدُ إِلهَکَ وَ إِلهَ آبائِکَ إِبراهِیمَ وَ إِسماعِیلَ وَ إِسحاقَ إِلهاً واحِداً وَ نَحنُ لَهُ مُسلِمُونَ (۱۳۳) تِلکَ أُمَّةٌ قَد خَلَت لَها ما کَسَبَت وَ لَکُم ما کَسَبتُم وَ لا تُسئَلُونَ عَمّا کانُوا یَعمَلُونَ (۱۳۴) وَ قالُوا کُونُوا هُوداً أَو نَصاری تَهتَدُوا قُل بَل مِلَّةَ إِبراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ المُشرِکِینَ (۱۳۵) قُولُوا آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنزِلَ إِلَینا وَ ما أُنزِلَ إِلی إِبراهِیمَ وَ إِسماعِیلَ وَ إِسحاقَ وَ یَعقُوبَ وَ الأَسباطِ وَ ما أُوتِیَ مُوسی وَ عِیسی وَ ما أُوتِیَ النَّبِیُّونَ مِن رَبِّهِم لا نُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِنهُم وَ نَحنُ لَهُ مُسلِمُونَ (۱۳۶) فَإِن آمَنُوا بِمِثلِ ما آمَنتُم بِهِ فَقَدِ اهتَدَوا وَ إِن تَوَلَّوا فَإِنَّما هُم فِی شِقاقٍ فَسَیَکفِیکَهُمُ اللّهُ وَ هُوَ السَّمِیعُ العَلِیمُ (۱۳۷) صِبغَةَ اللّهِ وَ مَن أَحسَنُ مِنَ اللّهِ صِبغَةً وَ نَحنُ لَهُ عابِدُونَ (۱۳۸) قُل أَ تُحَاجُّونَنا فِی اللّهِ وَ هُوَ رَبُّنا وَ رَبُّکُم وَ لَنا أَعمالُنا وَ لَکُم أَعمالُکُم وَ نَحنُ لَهُ مُخلِصُونَ (۱۳۹) أَم تَقُولُونَ إِنَّ إِبراهِیمَ وَ إِسماعِیلَ وَ إِسحاقَ وَ یَعقُوبَ وَ الأَسباطَ کانُوا هُوداً أَو نَصاری قُل أَ أَنتُم أَعلَمُ أَمِ اللّهُ وَ مَن أَظلَمُ مِمَّن کَتَمَ شَهادَةً عِندَهُ مِنَ اللّهِ وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُونَ (۱۴۰) تِلکَ أُمَّةٌ قَد خَلَت لَها ما کَسَبَت وَ لَکُم ما کَسَبتُم وَ لا تُسئَلُونَ عَمّا کانُوا یَعمَلُونَ (۱۴۱)

[ترجمه]

چون گفت او را خدای او که اسلام آر، گفت: اسلام آوردم خدای جهانیان را. و وصایت کرد به آن ابراهیم پسرانش را و یعقوب ای پسران من خدای بگزید برای شما دین ممیرید«۴» و الّا شما مسلمان باشی. [۱۵۰- ر] یا بودی حاضر چون حاضر آمد یعقوب را مرگ، گفت پسرانش را چه پرستی«۵» از پس من! گفتند: پرستیم خدای تو را و خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق یک خدای را، و ما او را گردن نهاده‌ایم. آن امّتی‌اند جماعت که بگذشتند«۶»، ایشان راست آنچه کردند، و شما راست آنچه کردی، و نپرسند شما را از آنچه ایشان کرده باشند. [۱۵۰- پ] و گفتند: باشی جهود یا ترسا تا راه یابی، بگو: دین -- (۱). همه نسخه بدلها: روزگار سرور. (۲). سوره شعرا (۲۶) آیه ۸۳. (۳). همه نسخه بدلها: شد. (۴). مج، وز، دب: بممیرید، آج، لب: بمیرید. (۵). مج، وز، دب، لب: می‌پرستی/ می‌پرستید. (۶). دب، آج، لب: بگذاشتند. صفحه : ۱۷۶ ابراهیم مسلمان«۱»، و نبود از انبازگویان. بگوییـد: ایمان آوردیم به خـدای و آنچه فرستادند به ما و آنچه فرستادند به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او، و آنچه دادند موسی و عیسی را، و آنچه دادند پیغامبران را از خدای ایشان، جدا نکنیم میان یکی از ایشان، و ما او را مسلمان‌ایم. اگر ایمان آرنـد بهماننـد آن که ایمان آوردی به آن، راه یافتنـد، و اگر برگردنـد ایشان در خلاف‌اند. کفایت کند تو را ایشان«۲» خدای، و او شنوا و داناست [۱۵۱- ر]. دین خدا و کیست نکوتر از خدا به دین، و ما او را پرستنده‌ایم. بگو خصومت می‌کنی با ما در خدا، و او خدای ماست و خدای شما، و ما راست کردار ما، و شما راست کردار شما، و ما او راییم خالص کننده عملها«۳». [۱۵۱- پ] یا می‌گویی که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او«۴» بودند جهودان و«۵» ترسایان، بگو شما به دانی«۶» یا خدای، و کیست بیدادگرتر از آن که پنهان کند گواهی نزدیک او از خدا، و نیست خدای غافل از آنچه شما می‌کنی. -- (۱). اساس کلمه «ضیفا» را به معنی مسلمان آورده است. (۲). مج را. [.....] (۳). مج، وز، دب، آج، لب: عمل. (۴). مج، وز، دب، آج، لب: یعقوب. (۵). مج، وز: یا . (۶). مج، وز: بدانی. صفحه :

۱۷۷ آن جماعتی‌اند که گذشتند، ایشان راست آنچه کردند و شما راست آنچه کردی، و نپرسند شما را از آنچه ایشان کرده باشند. اینکه یازده آیت است«۱»، قدیم- جلّ جلاله- در اینکه آیت بیان کرد که سبب آن که ابراهیم«۲» را برگزید«۳» در دنیا و در آخرت از جمله صالحان کرد آن بود که او را گفت: ای ابراهیم؟ اسلام آر و تن بده و گردن بنه. عبد اللّه عبّاس گفت: حق تعالی اینکه امر او را آنگاه کرد که از غار بیرون آمد، او در نگرید«۴» ماه و آفتاب و ستاره دید، نظر کرد در او و علمش حاصل شد به حدوث او و احتیاج آن به محدث، گفت: أَسلَمتُ لِرَبِّ العالَمِینَ، چنان که آن جا گفت: إِنِّی وَجَّهتُ وَجهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ حَنِیفاً وَ ما أَنَا مِنَ المُشرِکِینَ«۵». بعضی دگر گفتند: اینکه امر او را پس از آن کرد که او اسلام آورده بود، و لکن او را گفت: استقامت کن، و بر اینکه که داری بایست و از اینکه بر مگرد. کلبی و إبن کیسان گفتند: مراد آن است که دین خالص کن خدای را به توحید. عطا گفت: معنی آن است که خود را به خدای«۶» تسلیم کن، و بعضی دگر گفتند: معنی آن است که خدای را خاشع باش و منقاد«۷» فرمان او را، و اینکه اختیار ابو علی است، گفت«۸»: گردن نهادم و منقاد شدم خدای جهانیان را. آنگه قدیم- جلّ جلاله- باز نمود که: ابراهیم- علیه السّلام- تا زنده بود خلق را دعوت کرد«۹». چون وقت وفاتش بود اندرز کرد فرزندان را به آن«۱۰». مفسّران خلاف کردند در آن که کنایت با چه راجع است. عبد اللّه عبّاس گفت: مراد کلمه اخلاص است لا اله الّا اللّه، و اینکه ضمیر قبل الذّکر باشد، چنان که ---------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: قوله إِذ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسلِم (۲). همه نسخه بدلها: او. (۳). همه نسخه بدلها و. (۴). دب، فق، آج، لب، مب، مر: نگریست. (۵). سوره انعام (۶) آیه ۷۹. (۶). آج، لب، فق، مب، مر خالص کن آنگه. (۷). مر شو. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: اینکه اختیار کن ابو علی گفت. (۹). همه نسخه بدلها: می‌کرد. (۱۰). چاپ شعرانی (۱/ ۳۳۷) وَ وَصّی بِها [.....] صفحه : ۱۷۸ گفت: إِنّا أَنزَلناهُ...«۱» حَتّی تَوارَت بِالحِجابِ«۲»، و قرآن را و آفتاب را [۱۵۲- ر] در آیات ذکری رفته نیست، و چنان که طرفه گفت: علی مثلها امضی اذا قال صاحبی

الا لیتنی افدیک منها و افتدی [منها]«۳»، ای من الفلاهٔ، و آن را ذکری نیست. اصمّ گفت: راجع است به آن کلمه که او گفت و هی قوله: أَسلَمتُ لِرَبِّ العالَمِینَ ابو عبیده«۴» گفت: کنایت راجع است با ملت، و گفته‌اند راجع است با وصیّت، ای وصّی بوصیّهٔ، و مفضّل گفت: راجع است به اطاعت، و إبن عامر و نافع خوانند: «اوصی» بالالف، و ابو عبیده گفت: در مصحف عثمان به «الف» است. و اوصی و وصّی به یک معنی باشد. و گفته‌اند: اوصی یک بار فعل باشد، و وصّی تکثیر«۵» فعل را باشد، یعنی اوصی مرّهٔ بعد اخری، یک بار پس از دیگر وصایت کرد، و افعل و فعّل به یک معنی بسیار است، قال اللّه تعالی: فَمَهِّلِ الکافِرِینَ أَمهِلهُم رُوَیداً«۶». بَنِیهِ، پسرانش را، و آن هشت پسر بودند: اسماعیل و مادرش هاجر بود، و اسحاق و مادرش ساره بود، و مدین و مداین و یقشان«۷» و زمران و یشبق و شوح«۸»، و مادر اینان جمله قطور بنت یقطن الکنعانیّه بود، ابراهیم او را از پس وفات ساره به زنی کرد، و مهین«۹» فرزندان او اسماعیل بود و آنگاه اسحاق، و آنگاه اینان بودند. قوله«۱۰»: یَعقُوبُ، و تقدیر اینکه است که«۱۱»: وصّی بها ایضا یعقوب بنیه، و یعقوب نیز پسران خود را اینکه وصیّت کرد. عبد اللّه عبّاس گفت: یعقوب را برای آن یعقوب خواندند که ولادت او به عقب ولادت عیص«۱۲» بود برادرش، و اسحاق را اینکه دو فرزند بودند: یکی عیص و یکی یعقوب، و به روایتی آن است که: یعقوب و عیص هم شکم بودند، و مادر اوّل به ---------------------------------- (۱). سوره قدر (۹۷) آیه ۱. (۲). سوره ص (۳۸) آیه ۳۲. (۱۰- ۳). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ابو عبیده. (۵). وز: تکسر، مر: به کسر، مب: تکسیر. (۶). سوره طارق (۸۶) آیه ۱۷. (۷). دب: یقیتان، مر: نفشان. (۸). مج: سرح. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مهترین. (۱۱). همه نسخه بدلها: و. (۱۲). مج: عمیص. صفحه : ۱۷۹ عیص بار بنهاد و یعقوب بر اثر او، قابضا علی عقبه«۱»، پاشنه او در دست گرفته. و گفتند: یعقوبش برای آن خواندند که عقبش بسیار بود، و او را دوازده پسر بودند«۲»: روبیل و او فرزند مهین«۳» بود، و شمعون و لاوا«۴»، و یهودا، و ریالون، یسجر، و دان، و تقتالی«۵»، و جاد و اشر، و یوسف و بنیامین. یا بَنِیَّ و اینکه جا نیز «قال»

محذوف است، قال يا بنىّ با «ان» و تقدير چنان كه: ان يا بنىّ و در مصحف ابىّ و عبد اللّه مسعود «ان» نوشته است. و گفتند: «انّ» مضمر است فى قوله: يُوصِيكُمُ اللّهُ فِي أَولادِكُم لِلذَّكَرِ مِثلُ حَظِّ الأُنثَيَينِ«۶» وَعَدَ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُم مَغفِرَةٌ«۷»، اى انّ لهم مغفرة، قال الشّاعر: انّى سأبدى لك فيما ابدى

لى شجنان شجن بنجد

شجن لى ببلاد الهند [۲۵۱- پ] و تقدير آن است كه: انّ لى شجنين. إِنَّ اللّهَ اصطَفى، «انّ» براى تقدير قول است- چنان كه بيان كرديم- چه از پس قول «انّ» باشد، و آن كس كه به جاى «قال»، «ان» تقدير كند گويد در ندا معنى قول باشد، يعنى فى قوله؟ « يا بنىّ» براى آن كه ندا قول باشد با رفع صوت، اى، اختار. لَكُمُ الدِّينَ، خداى تعالى براى شما دين مسلمانى اختيار كرد. فَلا تَمُوتُنَّ إِلّا وَ أَنتُم مُسلِمُونَ، در ظاهر نهى«۸» تعلّق به مرگ دارد، و مرگ از فعل و اختيار ايشان نباشد، و لكن به معنى نهى از مخالفت اسلام است براى آن كه «الّا» اينكه جا براى اثبات است بعد نفى، و «واو» حال راست، يعنى نبادا كه مرگ به شما آيد و حال و صفات شما جز مسلمانى بود، يعنى مادام بايد تا بر مسلمانى باشى تا چون مرگ به شما رسد بر هر حال از احوال شما را بر مسلمانى يابد«۹»، و اينكه از جمله كلام فصيح ------------------------------ (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عقبيه. (۲). همه نسخه بدلها: بود. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مهتر. [.....] (۴). همه نسخه بدلها: لاوى. (۵). همه نسخه بدلها: يقتالى. (۶). سوره نساء (۴) آيه ۱۱. (۷). سوره مائده (۵) آيه ۹. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نفى. (۹). لب، مب: بايد. صفحه : ۱۸۰ است. مُسلِمُونَ، قيل: موحّدون، و قيل: مخلصون، و قيل: مفوّضون، كار خود با خداى افگنده. قوله: أَم كُنتُم شُهَداءَ إِذ حَضَرَ يَعقُوبَ المَوتُ، و روايت كرده‌اند كه: يعقوب را چون اجل نزديك رسيد، فرزندانش به بالين او حاضر آمدند. يعقوب يوسف را گفت: اى يوسف؟ تو دانى منزلت خود در دل من، و آن كه من براى تو چه غم و اندوه ديده‌ام! و خداى تعالى آن غم بر من به سر آورد و به سرور بدل كرد و امروز روز فراق و جدايى من است از تو، و من با جوار رحمت خداى مى‌شوم، و روح من با نزديك ارواح انبيا مى‌رود. پسرانت را: افريم«۱» و ميشا را پيش من آر تا ايشان را اختصاص كنم به فضلى كه جز ايشان را نباشد. ايشان را حاضر كرد. يعقوب گفت: من شما را از جمله اسباط كردم، و اسباط فرزندان يعقوب بودند، يعنى من شما را با آن كه فرزند زاده‌اى، بمثابت فرزند كردم، امّا در منزلت و امّا در ميراث. آنگه گفت: يا «۲» يوسف دستها بيار«۳» و بر پهلوهاى من نه و مرا در بر گير كه من با پدرم همچونين كردم، و پدرم اسحاق با پدرش ابراهيم همچونين كرد، يوسف همچنان كرد. آنگه گفت: چون مرا دفن كرده باشى، مرا«۴» هشتاد روز رها كن، آنگه مرا برگير از اينكه جا و با نزديك پدرم و جدّم بر، كه پدر و جدّم در يك گورند، و مرا نيز در آن جا نه تا از ايشان جدا نباشم. آنگه فرزندان را گفت و خويشان را كه: به سلامت بروى، و مرا با يوسف رها كنى تا وصيّتى كه هست با او بگويم. ايشان برفتند و او يوسف را وصايت كرد به وصايا كه خواست«۵»، و گفت: برادران«۶» نكودار اگر چه ايشان با تو زشتى كردند. يوسف- عليه السّلام- [۱۵۳- ر] وصيّت او بپذيرفت و يعقوب با پيش خداى شد، و يوسف او را دفن كرد. و چون هشتاد روز بر آمد، بفرمود تا او را برگرفتند و با زمين كنعان بردند با نزديك پدر و جدّش اسحاق و ابراهيم- عليهم الصّلاة و السّلام. ------------------------------ (۱). دب، آج، لب، مب: اوريم، فق؟ آور، مر: آورديم. (۲). مج، وز، مب، مر: با. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بياور. (۴). مج: مراد. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به وصيّتى كه داشت. (۶). همه نسخه بدلها، بجز دب را. صفحه : ۱۸۱ سبب نزول آيت آن بود كه: جهودان دعوى كردند كه يعقوب آن روز كه او را وفات رسيد، فرزندان را به جهودى وصايت كرد، حق تعالى رد كرد بر ايشان، گفت: أَم كُنتُم شُهَداءَ، شما حاضر بودى كه يعقوب را اجل حاضر آمد! كلبى گفت: سبب وصايت يعقوب آن بود كه او در مصر شد، اهل مصر بعضى بت پرست بودند و بعضى آتش پرست، گفت: نبادا«۱» كه

فرزندان او به آن میل کنند، نزدیک مرگ ایشان را حاضر کرد و گفت: ما تَعبُدُونَ مِن بَعدِی، عطا گفت: خدای تعالی یعقوب را مخيّر بکرد از میان مرگ و زندگانی و با همه پیغامبران همچنان کرد. یعقوب اختیار مرگ کرد و گفت: چندان مهلت می‌خواهم تا وصیّت کنم. آنگه بیامد و فرزندان را جمع کرد و گفت: ما تَعبُدُونَ مِن بَعدِی. «ام» بیان کردیم که معادل همزه استفهام بود. اگر گویند: اینکه جا با چه معادله می‌کند جواب آن است که گوییم: یک وجه آن است که بیان کردیم پیش از اینکه که «میم» صله است، و معنی آن است که: اکنتم شهداء. وجهی دیگر آن است که: معادل استفهامی است در کلام مضمر و محذوف، و تقدیر آن است که: اقلتم ذلک تخرّصا و افکا ام کنتم شهداء، اینکه دروغی است که می‌گویی؟ یا «۲» حاضر بودی آن جا که یعقوب را مرگ حاضر آمد و وصایت کرد. و «ما» استفهامیّه است. مِن بَعدِی، ای من بعد موتی، و بر قول اوّل خطاب با جهودان است، و بر قول دیگر مفسّران خطاب با صحابه رسول است، ایشان جواب دادند که: نَعبُدُ إِلهَکَ، ما خدای تو را پرستیم. وَ إِلهَ آبائِکَ، و خدای پدران تو را، و اینکه اضافت اختصاص باشد از دو وجه: یکی آن که: خدای که تو را و ایشان را به پیغامبری بفرستاد، پس اینکه وجه اختصاص دارد به ایشان دون دیگران. و وجهی دیگر آن که: خدای که تو و پدران تو او را پرستیدی«۳» و خلقان بر ضلالت و عبادت اصنام و جز آن از طواغیت بودند. ------------------------------- (۱). مب: مبادا. (۲). دب، آج، لب، مب، مر، فق: شما. [.....] (۳). دب، آج، فق، مب، مر: پرستیدندی، لب: پرستدندی. صفحه : ۱۸۲ آنگه در«۱» تفصیل«۲» پدران ابراهیم را و اسماعیل و اسحاق را برداد، و اسماعیل پدر نبود عم بود، و عرب عم را پدر خواند از آن جا که به حرمت«۳» داشت به جای پدر بود، و از اینکه جا گفت رسول- علیه السّلام- روز بدر عبّاس را: ردّوا علیّ ابی، پدر مرا با نزدیک من آرید، یعنی عمّش عبّاس را [۱۵۳- پ]، و نیز خاله«۴» را مادر خوانند، چنان که در قصّه یوسف گفت: وَ رَفَعَ أَبَوَیهِ عَلَی العَرشِ«۵» وَ إِذ قالَ إِبراهِیمُ لِأَبِیهِ آزَرَ ...«۶» إِلهاً واحِداً، نصب او بر حال باشد از «نعبد». وَ نَحنُ لَهُ مُسلِمُونَ، ای مخلصون، و در آیت دلیل است بر استحباب و ترغیب در وصایت«۹». و آنگه خدای- جلّ جلاله- بر اینکه پیغامبران ثنا کرد به کار بستن وصیّت و خلل ناکردن به او، و از پس ایشان پیغامبران خواستند بودن و کتابها و شرعهای ناسخ با همه روا نداشتند خلل کردن«۱۰» وصیّت، رسول ما- صلّی اللّه علیه و آله- که خاتم و آخر پیغامبران بود، و از پس او دگر پیغامبر نخواست بودن کی روا باشد که خلل کند به وصیّت! تِلکَ أُمَّةٌ، عبد اللّه عبّاس گفت: جماعت و امّت بر وجوه مختلف آمد: به معنی امام و مقتدا باشد فی قوله: إِنَّ إِبراهِیمَ کانَ أُمَّةً«۱۱» إِنّا وَجَدنا آباءَنا عَلی أُمَّةٍ«۱۲» وَ ادَّکَرَ بَعدَ أُمَّةٍ«۱۳» وَجَدَ عَلَیهِ أُمَّةً مِنَ النّاسِ یَسقُونَ«۱۴». ------------------------------- (۱). آج، لب، فق، مب: ندارد. (۲). دب، آج، لب، فق، مب: تفصیل دارد، مر: تفضّل دادند. (۳). دب، آج، مب، فق، مب، مر پدر. (۴). دب، آج، فق: خواله. (۵). سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۰. (۶). سوره انعام (۶) آیه ۷۴. (۷). همه نسخه بدلها: پیغامبران/ پیغمبران. (۸). مب، مر تعالی. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: وصیّت. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر به. (۱۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۰. (۱۲). سوره زخرف (۴۳) آیه ۲۳. (۱۳). یوسف (۱۲) آیه ۴۵. [.....] (۱۴). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۳. صفحه : ۱۸۳ و «امّة»، امّ باشد یعنی مادر، و امّت قامت باشد، یقال: فلان حسن الامّة، ای القامة، فی قول الشّاعر: و انّ«۱» معاویة الاکرمی

ن حسان الوجوه طوال الامم ای القامات. قَد خَلَت، که گذشتند، یعنی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان ایشان. لَها ما کَسَبَت، ایشان راست آنچه کردند. حق تعالی در اینکه آیت بیان عدل خود کرد و آنچه«۲» او ثواب عمل کسی به کسی دگر ندهد، و به گناه کسی کسی دیگر را نگیرد. گفت: کار ایشان ایشان راست و کار شما شما را، ایشان را از شما نپرسند و شما را از ایشان نپرسند، پس هر کسی«۳» را کرده خود جزا دهند، چنان که گفت: کُلُّ نَفسٍ بِما کَسَبَت رَهِینَةٌ«۴» و: کُلُّ امرِئٍ بِما کَسَبَ رَهِینٌ«۵»، وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزرَ أُخری«۶» أَم کُنتُم شُهَداءَ. آنگاه گفت: احسب که چنین است شما را از آن چیست، شما را از عمل او نپرسند و او را از عمل شما، و اینکه وجهی نیکوست. وَ قالُوا کُونُوا هُوداً أَو نَصاری تَهتَدُوا، و اینکه حکایت است از جهودان و ترسایان درهم

پیخته چنان که بیانش در آیات مقدّم برفت، یعنی جهودان گفتند: جهود باشی، و ترسایان گفتند: ترسا باشی. آنگاه در آیت چنین نهاد که: امّا اینکه و امّا آن، یعنی اگر از اینان شنوی مدح ---------------------------------- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: فانّ. (۲). مج، وز: آن که. (۳). مج، وز: بل هر نفسی را، آج، لب، فق، مب، مر: هر نفسی را. (۴). سوره مدّثر (۷۴) آیه ۳۸. (۵). سوره طور (۵۲) آیه ۲۱. (۶). سوره انعام (۶) آیه ۱۶۴. صفحه : ۱۸۴ جهودی گویند، و اگر از ایشان شنوی مدح ترسایی گویند، برای اینکه لفظ «او» گفت. و قوله: «تهتدوا»، مجزوم است به جواب امر که کلام متضمّن معنی شرط و جزاست، و تقدیر چنین است: فانّکم ان تکونوا کذلک تهتدوا. آنگه حق تعالی مسلمان را بیاموخت که جواب جهودان و ترسایان چگونه دهی: قُل بَل مِلَّةَ إِبراهِیمَ و نصب او بر فعلی مقدّر بود، و معنی آن که: بل نتّبع ملّهٔ ابرهیم و نعتقد ملّهٔ ابرهیم. حَنِیفاً، نصب او بر حال است، در معنی او خلاف کردند. بعضی اهل لغت گفتند: حنیف مایل باشد، و احنف گویند آن را که انگشتان او به جانب وحشی میل دارد، و معنی آن که: ما مایلیم و عدول کرده از دینی که جز دین مسلمانی است. و بعضی دگر گفتند که: حنیف مستقیم باشد، و از اینکه جا احنف گویند آن را که قدم او راست بود، همه پای او بر زمین نشیند در وقت ایستادن، یعنی ما بر استقامت دین مسلمانی‌ایم«۱». و ابو علی جمع«۲» کرد میان هر دو قول و گفت: اصل حنف استقامت باشد، و کژی را بر سبیل تفأل حنف خوانند، چنان که اعمی را بصیر خوانند، و بیابان را که مهلکه باشد مفازه، و مار گزیده را که بیم هلاکش بود سلیم، چنان که شاعر گفت، اعنی طائی در وصف پیری: دقّهٔ فی الحیوهٔ تدعی جلالا

مثل ما سمّی اللّدیغ سلیما عبد اللّه عبّاس گفت: ملّت ابراهیم در نماز روی به کعبه کردن است، و در حج طواف خانه و مسح ارکان، و استلام حجر، و وقوف بالموقفین، و رمی الجمار، که ابراهیم و آنان که بر ملّت او بودند اینکه کار را بستند. قتاده گفت: حنیفیّه«۳» تحریم نکاح محرّمات باشد و ختنه کردن. مقاتل گفت: حنیفا، ای مخلصا، و مجاهد گفت: حنیفا، ای متّبعا. وَ ما کانَ مِنَ الْمُشرِکِینَ، و ابراهیم از جمله مشرکان نبود، و جهودان و ترسایان مشرکند به آن که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد که: --- (۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: مسلمانیم. (۲). اساس: به صورت: «منع» هم خوانده می‌شود. (۳). مج، وز، دب، آج: حنیفه. صفحه : ۱۸۵ وَ قالَتِ الیَهُودُ عُزَیرٌ ابنُ اللّهِ وَ قالَتِ النَّصاری المَسِیحُ ابنُ اللّهِ«۱» لَقَد کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ ثالِثُ ثَلاثَهٍْ«۲». آنگاه گفت: جواب جهودان دهی و بگویی [۱۵۴- پ] که: آمَنّا بِاللّهِ، ما به خدای ایمان داریم. وَ ما أُنزِلَ إِلَینا، و آنچه به ما آورده‌اند یعنی قرآن، وَ ما أُنزِلَ إِلی إِبراهِیمَ یعنی صحف ابراهیم، و آن ده صحیفه بود که بر ابراهیم- علیه السّلام- فرود آمد، و کتاب اسماعیل و اسحاق و یعقوب«۳» همان بود، و اگر چه «واو» ایجاب ترتیب نکند، حق تعالی در آیت ترتیب نگاهداشت اسماعیل را از پس ابراهیم، برای آن تقدیم کرد که او فرزند مهتر بود پس از او اسحاق، پس از او یعقوب را که فرزند اسحاق بود، پس از آن اسباط را که فرزندان یعقوب بودند. محمّد بن اسحاق گوید: یعقوب دختر خال خود را «لیّا» بنت «لیّان» به زنی کرد، و از او شش پسر آورد. چون «لیّا» فرمان یافت، یعقوب خواهر او راحیل را به زنی کرد و از او یوسف و بنیامین آورد، و دو سرّیت«۴» داشت چهار فرزند از ایشان آورد«۵»، اینکه دوازده سبط بودند. و به روایتی، دیگران هر دو فرزند از مادری بودند- و اللّه اعلم. و اسباط در بنی یعقوب چنانند که قبایل در بنی اسماعیل، به نام مختلف‌اند تا فرق و تمییز باشد در میان فرزندان ایشان. و سبط در لغت نواده«۶» بود، اعنی فرزندزاده. از اینکه جا حسن و حسین را سبطا«۷» رسول اللّه- علیه و علیهما السّلام- گویند. و اصل او در لغت درختی بود شاخه‌ها در هم پیچیده، کذا ذکره ابو سعید الضّریر. آنگه موسی و عیسی را جدا کرد برای آن که دین ایشان و کتاب ایشان و شرع ایشان دگر بود. دگر آن که: جهودان و ترسایان را به ایشان اختصاص بود تا بدانند که مصطفی- صلّی اللّه علیه و آله- به پیغامبر و کتاب ایشان ایمان می‌دارد، و او را عصبیّت«۸» و مکافات بر آن نمی‌دارد که کفر آرد به ایشان، چون درست شده است که ایشان پیغامبران خدا بودند، و کتابهای ایشان حق بود. ---------------------------------- (۱). سوره

توبه (۹) آیه ۳۰. (۲). سوره مائده (۵) آیه ۷۳. (۳). همه نسخه بدلها و اسباط. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: دو سر پوشیده. [.....] (۵). آج، لب، فق، مب، مر: چهار شدند از راحیل. (۶). دب: نوازده، فق: نوانزده، مب: نوزده. (۷). دب، آج، مب: سبط. (۸). مر: عصبت. صفحه : ۱۸۶ و أُوتِیَ، اعطی من الایتاء و هو الاعطاء، و مراد به آنچه ایشان را دادند، اعنی موسی و عیسی را توریت و انجیل است. وَ ما أُوتِیَ النَّبِیُّونَ مِن رَبِّهِم، و آنچه پیغامبران را دادنـد از خدای ایشان از کتابها و شـرایع. لا نُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِنهُم، ما از میان ایشان فرق نکنیـم در بـاب پیغـامبری و راسـت گـویی و حقّی آنچه از خـدای تعـالی آوردنـد، و مراد نه آن است که تفضـیل ننهیم بعضـی را بر بعضـی، بل مراد آن است که در باب ایمان فرق نکنیم، چنان که شما که جهودانی«۱» کردی و گفتی، نؤمن ببعض و نکفر ببعض. وَ نَحنُ لَهُ مُسلِمُونَ، و ما او را مستسلم و منقادیم، یعنی خدای را- جلّ جلاله. و ابو مسلم گفت: روا باشد که ضمیر عاید باشد با جمله آنچه در مقدّمه رفت، آنگه ضـمیر را برای آن تذکیر کرد که آن خواست، و نحن لذلک. سـفیان ثوری را گفتند: مرد، کی مسلمان باشد! گفت: آنگه که چون از او پرسـند [۱۵۵- ر] که به چه ایمان داری! بگویـد که: امنت باللّه، وَ ما أُنزِلَ إِلَینا- الی قوله: وَ نَحنُ لَهُ مُسلِمُونَ، و اینکه آیت برخوانـد. فَإِن آمَنُوا بِمِثـلِ مـا آمَنتُم بِهِ فَقَـدِ اهتَـدَوا، سبب نزول اینکه آیت آن بـود که: چـون رسول- علیه السّـلام- آیت مقدّم بر جهودان و ترسایان خواند، چون به ذکر عیسـی رسـید جهودان را خوش نیامد و ترسایان«۲» نیز، گفتند: حکم عیسـی دیگر است، او پیغامبری نبود چون دیگر پیغامبران، بل پسر خدا بود- تعالی اللّه عن ذلک علوّا کبیرا- خدای تعالی اینکه آیت فرسـتاد و گفت: اگر جهودان و ترسایان ایمان آرنـد به مانند آنچه شـما ایمان داری، مهتدی‌اند و راه راست یافته«۳». عبد اللّه عبّاس گفت: «مثـل» زیـادت است، و در قراءت او چنین است: «فـان امنوا بمـا امنتم به»، گفت: ایمـان به خـداست، و خـدای را مثـل نیست. گفت، و مانند اینکه آن است که گفت«۴»: لَیسَ کَمِثلِهِ شَیءٌ«۵»، و المعنی: لیس کهو«۶»، و مانند اینکه قول شاعر است: -------- ------------------------------ (۱). دب، آج، لب، فـق، مب، مر: جهـودی. (۲). دب، آج، لـب، فـق، مب، مر را. (۳). دب، آج، لب، فق، مب: یافتهانـد، مر: یافتند. (۴). وز: ندارد. (۵). سوره شوری (۴۲) آیه ۱۱. (۶). مج، وز، دب، آج، لب: کهود. صفحه : ۱۸۷ یا عاذلی دعنی من عذلکا

مثلی لا یقبل من مثلکا ای، انا لا اقبل منک. بعضـی دگر گفتند: «بی«۱»» زیادت است، تقدیر اینکه است«۲»: «فان امنوا مثل ما امنتم»، و «ما» مصدری باشد، یعنی مثل«۳» ایمانکم، تشبیه در ایمان شـده باشـد نه در آن که ایمان بدوست، و اینکه وجه ملیح است. و وجه اوّل هم نیکوست، و معنی آیت بر یکی از اینکه دو وجه مستقیم شود. وَ إِن تَوَلَّوا، اگر برگردند و اعراض کنند و ایمان بر اینکه وجه نیارنـد، فَإِنَّما هُم فِی شِـقاقٍ. عبـد اللّه عبّاس و عطا و اخفش گفتنـد: فی خلاف، یقال: شاقّ فلان فلانا مشاقّة و شـقاقا اذا اخذ فی شقّ خلاف شقّ صاحبه، دلیله قوله: لا یَجرِمَنَّکُم شِـقاقِی«۴» إِلّا بِشِقِّ الأَنفُسِ«۵» ذلِکَ بِأَنَّهُم شَاقُّوا اللّهَ«۶» فَسَیَکفِیکَهُمُ اللّهُ، آنگه حق تعالی رسـول را- علیه السّـلام- تسـلّی داد، گفت: نگر«۷»؟ دل در بنـد اینـان نـداری که خـدای تعـالی تو را کار اینان کفایت بکنـد، یعنی جهودان و ترسایان. و «سین» استقبال راست که فعل خالص بکند به مستقبل، و «کفی» متعدّی به دو ---------------------- ------------ (۱). بی/ بـا. (۲). مـب، مر که. (۳). مج: مثله. (۴). سوره هود (۱۱) آیه ۸۹. [.....] (۵). سوره نحل (۱۶) آیه ۷. (۶). سوره انفـال (۸) آیه ۱۳. (۷). آج، لـب، فـق، مـب، مر: در نگر. صـفحه : ۱۸۸ مفعـول باشـد: «کـاف» مفعول اوّل است، و «هم» مفعول دوم«۱»، یقـال: کفیته المهمّ و همچونین کرد که گفت. کـار جهودان بنی النّضـیر کفـایت کرد به جلاـ و نفی، و کار جهودان بنی قریظـه کفـایت کرد بـه قتـل و سبی، و کـار ترسایـان نجران کفـایت کرد بـه جزیت و مـذلّت. وَ هُوَ السَّمِیعُ«۲» لأقوالهم، العَلِیمُ باحوالهم. صِبغَةَ اللّهِ، ابو العالیه گفت: دین اللّه. مجاهـد گفت: اسـلام است. عبـد اللّه عبّاس گفت: ترسایان را چون فرزنـدی آمدی، روز هفتم، او را به آبی بردندی که آن را عمودیّه گفتندی، و او را به آن آب بشسـتندی و گفتندی: صـبغناه به، ما او را به اینکه آب بشـستیم تا دینی دگر نگیرد جز ترسایی، و اینکه به جای ختان داشـتند. خـدای تعالی بر ایشان ردّ کرد به عبارت ایشان، گفت: اینکه

دین که خدای رنگ کرده است بهتر است. بهری دگر از مفسّران گفتند: جهودان را عادت بودی که چون ایشان را مولودی بودی«۳» رنگی در او مالیدندی، و ترسایان نیز رنگی به خلاف رنگ جهودان در مولود مالیدندی، و آن چون شعاری بودی ایشان را، حق تعالی گفت: شعار مسلمانی که بر رنگ اصل خلقت باشد خدا«۴» آفرید«۵»، آن بهتر باشد. بهری دیگر از علما گفتند: حق تعالی دین را برای آن صبغت خواند که دین را اثری و علامتی بود، چنان که رنگ را. إبن کیسان گفت: «صبغة اللّه»، ای قبلة اللّه، بعضی دگر گفتند: حجّة اللّه. زجّاج و ابو عبیده گفتند: خلقة اللّه، و معنی آن است که: خدای تعالی خلقان را بر فطرت اسلام آفرید، بیانش: فِطرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیها«۶» فِطرَتَ اللّهِ«۱» صِبغَةَ اللّهِ، کلمتش خواند فی قوله: وَ کَلِمَةُ اللّهِ هِیَ العُلیا«۲» یَدخُلُونَ فِی دِینِ اللّهِ«۳»صِراطِ اللّهِ الَّذِی«۴» ذلِکَ هُدَی اللّهِ«۶» یُرِیدُونَ أَن یُطفِؤُا نُورَ اللّهِ«۷» وَ اعتَصِمُوا بِحَبلِ اللّهِ«۸» ادعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ«۹». عبد اللّه عبّاس روایت کند که، بنی اسرایل از موسی پرسیدند که: أ یصبغ ربّک، خدای تو رنگ زرد«۱۰». موسی گفت: اللّه اللّه«۱۱» ان کنتم مؤمنین، از خدای بترسی اگر مؤمنی. خدای تعالی به موسی وحی کرد که: از تو می‌پرسند«۱۲» که من رنگ رزم! بگو که: همه رنگها من رزم«۱۳»، برای آن که همه رنگها از من است و در مقدور من است. جهودان بر آن منکر شدند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد ردّ بر ایشان و بر جهودان عصر رسول ما- علیه السّلام. در نصب او خلاف کردند، بعضی گفتند: نصب او بر اغراست، یعنی اتّبعوا و الزموا صبغة اللّه. اخفش گفت: بدل مِلَّةَ إِبراهِیمَ است. وَ مَن أَحسَنُ مِنَ اللّهِ صِبغَةً، ای دینا و خلقا، و نصب او بر تمییز است. وَ نَحنُ لَهُ عابِدُونَ، ای مطیعون متذلّلون«۱۴». ------------------------------------ (۱). سوره روم (۳۰) آیه ۳۰. (۲). سوره توبه (۹) آیه ۴۰. (۳). سوره نصر (۱۱۰) آیه ۲. (۴). سوره شوری (۴۲) آیه ۵۳. [.....] (۵). همه نسخه بدلها: هداش/ هدایش. (۶). سوره انعام (۶) آیه ۸۸. (۷). سوره توبه (۹) آیه ۳۲. (۸). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳. (۹). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۵. (۱۰). آج: رنگ رز است، مر: رنگ رز بود. (۱۱). مر: اتّقوا اللّه. (۱۲). مر ایصبغ ربّک. (۱۳). مج، وز: می‌رزم، مب: من رنگها ریزم، دب، آج، لب، فق، مر: من ریزم. (۱۴). همه نسخه بدلها: مذلّلون. صفحه : ۱۹۰ قُل أَ تُحَاجُّونَنا فِی اللّهِ، همزه استفهام راست و معنی تقریع و انکار، و محاجّت مجادلت و مخاصمت باشد، مفاعله باشد از حجّت، یقال: حاججته فحججته«۱»، ای غلبته بالحجّة. خلاف کردند در آن که اینکه محاجّت و مخاصمت با که بود و در چه بود. اصم گفت: با مشرکان بود که ایشان به خدای و صفات خدا مقرّ نبودند، و جز خدای را عبادت می‌کردند. می‌گوید: با ما در خدای مخاصمت می‌کنی، و ما و شما مقرّیم که او آفریدگار و پروردگار ما و شماست؟ بعضی دگر گفتند: خصومت با جهودان بود آن جا که گفتند: ما به حق اولیتریم که خداوند کتابیم، و علم اوایل بنزدیک ماست، نَحنُ أَبناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ«۲» عُزَیرٌ ابنُ اللّهِ«۳» المَسِیحُ ابنُ اللّهِ«۴». آنکه گفتند: ما اولیتریم به حق، و بلا خلاف آیت ردّ است بر جمله آنان که خلاف حق گفتند و در حق خلاف کردند. وَ لَنا أَعمالُنا وَ لَکُم أَعمالُکُم، و اینکه عبارت است و خبر از عدل خدای- عزّ و جلّ- [۱۵۶- پ] و آن که او جزای عمل کسی به دیگری ندهد- چنان که گفته شد. وَ نَحنُ لَهُ مُخلِصُونَ، و ما عمل با اخلاص می‌کنیم، یعنی در عبادت با او شرک«۵» نمی‌آریم.

فصل در اخلاص از کلام علما و مشایخ

حذیفه یمان گفت: از رسول- علیه السّلام- پرسیدم که: اخلاص چه باشد! رسول- علیه السّلام- گفت: من از جبریل پرسیدم، جبریل- علیه السّلام- گفت: من از خدای- عزّ و جلّ- پرسیدم، مرا گفت: الاخلاص سرّ من سرّی استودعته قلب من ------------------------------------ (۱). همه نسخه بدلها، بجز مر: بحجّته، مر: بحج بحججته. (۲). سوره مائده (۵) آیه ۱۸. (۴- ۳). سوره توبه (۹) آیه ۳۰. (۵). مر: شک. [.....] صفحه : ۱۹۱ اللهاحببته من عبادی،} گفت: اخلاص سرّی از سرهای من است، در دل آن بنده نهم کش دوست دارم. ابو ذرّ غفاریّ گفت که، رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: انّ لکلّ حقّ حقیقة و ما بلغ عبد حقیقة الاخلاص حتّی لا یحبّ ان یحمد علی شیء من عمل اللّه، گفت: هر حقّی را حقیقتی است، و بنده به حقیقت اخلاص نرسد تا چشم

از آن بنیفگند که او را مدح کنند بر کاری که برای خدا کند. سعید جبیر گفت: اخلاص آن باشد که مرد، دین و عمل خویش خدای را خالص کند، در دین با خدای شرک نیارد، و در عمل با خلقان ریا نکند. فضیل عیاض گفت: ترک عمل برای مردمان ریا باشد، و عمل برای مردمان شرک باشد، و اخلاص آن بود که از اینکه هر دو مسلّم بود. یحیی معاذ گفت: هو تخلیص العمل من العیب و الذّمّ کتمییز«۱» اللّبن من بین الفرث و الدّم، گفت: اخلاص آن باشد که عمل خالص دارد از عیب و ذمّ چنان که شیر ممیّز است از میان سرگین و خون. ابو الحسن بوشنجی گفت: اخلاص آن بود که لا یکتبه الملکان و لا یفسده الشّیطان و لا یطّلع علیه الانسان و لا یعلمه غیر الرّحمن گفت: اخلاص آن باشد که فریشته را به نبشتنش«۲» راه نبود، و شیطان را به تباه کردنش، و آدمی را بر او مطّلع نباشد، و جز خدای- عزّ و جلّ- کس نداند. رویم گفت: اخلاص آن بود که آنچه کنی نبینی، و گفته‌اند: ما یراد به الحقّ و یقصد به الصّدق و قیل: هو ما لا یشوبه الافات و لا یتبعه رخص التّأویلات، آن بود که آفات آن را مشوب نکند و رخصت تأویل به دنبال آن نباشد. و قیل: هو ما استتر من الخلائق و استصفی من العلائق، آنچه از خلقان پوشیده باشد و از علایق صافی باشد. حذیفه مرعشی گفت: اخلاص آن بود که بنده را سرّ و علانیت یکی بود«۳». ابو یعقوب مکفوف گفت: آن بود که حسنات همچنان پوشیده [۱۵۷- ر] دارد که سیئات. ------------------------------ (۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق: کتمیز. (۲). مب، مر: نوشتنش، فق: به نوشتن. (۳). مج، وز، دب، آج، لب، مب: راست بود. صفحه : ۱۹۲ ابو سلمان«۱» گفت: مرائی را سه علامت بود: در خلوت کسلان بود، و در میان مردم بنشاط بود بر عمل، و چون مدحش کنند در عمل بیفزاید. قوله: أَم تَقُولُونَ، إبن عامر و حمزه و کسائی و خلف به «تا» خوانند علی الخطاب، و باقی قرّاء به « یا » علی الخبر عن الغائب. ام یقولون، یا «۲» می گویند، یعنی جهودان و ترسایان، به قراءت آن که به « یا » خواند. و آن کس که به «تا» خواند، خطاب هم با ایشان است، یا می گویی که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان یعقوب جهود بودند یا ترسا. و همچنان که بیان کردیم خبر از هر دو گروه درهم پیخته«۳» است، و تفصیل آن که جهودان گفتند: اینان جهودان بودند، و ترسایان گفتند: ترسا بودند. و «ام» معادل است همزه استفهام را فی قوله: قُل أ تُحَاجُّونَنا فِی اللّهِ ...، أم تَقُولُونَ، تو جواب ده ای محمّد: قُل أ أَنتُم أَعلَمُ أَمِ اللّهُ، بگو شما عالمتری«۴» به احوال و ادیان ایشان یا خدای؟ و اگر چنان است که قول شما در حقّ ایشان از حوالت جهودی و ترسایی بر ایشان درست است، خدای چنان دانسته باشد، و اگر بنگوید«۵» گوای«۶» پنهان کرده باشد«۷» و اگر گوای«۸» که داند پنهان کند از او ظالمتر که باشد،! یعنی کس نباشد از او ظالمتر. و «من» استفهامی است، «اظلم» افعل تفضیل است، و در اینکه آیت دلیل است بر آن که قبیح از قدیم تعالی قبیحتر باشد، چون عالمی و استغنا در حقّ او بلیغتر است، خلاف آن که مجبّران گفتند: قبیح از ما قبیح باشد از خدای تعالی قبیح نباشد، برای آن که مورد آیت آن است که: آن کس که گوای«۹» داند و پنهان کند ظالم باشد، و اگر خدای تعالی کند ظالمتر باشد- تعالی عن ذلک علوّا کبیرا. وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ، اینکه «با» در خبر «ما» ی نافیه و در خبر لیس شود برای تأکید نفی را، تقول: ما زید بمنطلق، و مرجع غفلت با نفی علم باشد. عَمّا تَعمَلُونَ، به ------------------------------ (۱). همه نسخه بدلها: ابو سلیمان. (۲). اساس: آیا، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۳). فق، مب، مر: بیخته. (۴). مر: داناتری. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نگویید. (۹- ۶). همه نسخه بدلها: گواهی. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: کرده باشید. (۸). مر: و اگر هر که گواهی داند و. صفحه : ۱۹۳ «تا» و « یا » خوانده‌اند، بناء علی «یقولون» و «تقولون» در اوّل آیت. قوله تعالی: تِلکَ أُمَّةٌ قَد خَلَت- الایة، تفسیر اینکه برفت در آیتی که مثل اینکه است لفظا و معنا. اگر گویند: چرا تکرار کرد اینکه آیت را با قرب عهد به او! گوییم: مراد به آیت اوّل انبیااند که ذکر ایشان در آیتی که پیش از اینکه آیت بود برفت، و مراد به اینکه آیت اسلاف جهودانند که اعقاب ایشان گفتند از ایشان که: اینکه پیغامبران جهودان بودند یا ترسایان، و چون مراد مختلف باشد فایده مختلف بود، و چون چنین باشد تکرار نبود، چه هر یک [۱۵۷- پ] مستقلّ باشد به فایده خود. و وجه دیگر آن است که: مخاطبان مختلف بودند، و چون مخاطبان مختلف باشند تکرار فایده باشد. وجه دیگر آن که: وقت مختلف بود، و آیت وارد مورد وعظ و زجر است، و در اینکه تذکیر باشد

به نعمت خـدا و تحـذیر بود از عقاب او، و اینکه معنی هر چه بیشتر باشـد نفعش عامتر باشد، و فایده‌ایش ظاهرتر- و اللّه اعلم بمراده من کلامه.

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۴۲ تا ۱۴۵]

[اشاره]

سَیَقُولُ السُّفَهاءُ مِنَ النّاسِ ما وَلّاهُم عَن قِبلَتِهِمُ الَّتِی کانُوا عَلَیها قُل لِلّهِ المَشرِقُ وَ المَغرِبُ یَهدِی مَن یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ (۱۴۲) وَ کَذلِکَ جَعَلناکُم أُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیکُم شَهِیداً وَ ما جَعَلنَا القِبلَةَ الَّتِی کُنتَ عَلَیها إِلاّ لِنَعلَمَ مَن یَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن یَنقَلِبُ عَلی عَقِبَیهِ وَ إِن کانَت لَکَبِیرَةً إِلاّ عَلَی الَّذِینَ هَدَی اللّهُ وَ ما کانَ اللّهُ لِیُضِیعَ إِیمانَکُم إِنَّ اللّهَ بِالنّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ (۱۴۳) قَد نَری تَقَلُّبَ وَجهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبلَةً تَرضاها فَوَلِّ وَجهَکَ شَطرَ المَسجِدِ الحَرامِ وَ حَیثُ ما کُنتُم فَوَلُّوا وُجُوهَکُم شَطرَهُ وَ إِنَّ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ لَیَعلَمُونَ أَنَّهُ الحَقُّ مِن رَبِّهِم وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا یَعمَلُونَ (۱۴۴) وَ لَئِن أَتَیتَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ بِکُلِّ آیَةٍ ما تَبِعُوا قِبلَتَکَ وَ ما أَنتَ بِتابِعٍ قِبلَتَهُم وَ ما بَعضُهُم بِتابِعٍ قِبلَةَ بَعضٍ وَ لَئِنِ اتَّبَعتَ أَهواءَهُم مِن بَعدِ ما جاءَکَ مِنَ العِلمِ إِنَّکَ إِذاً لَمِنَ الظّالِمِینَ (۱۴۵)

[ترجمه]

گویند سفیهان از مردمان چه«۱» برگردانیـد ایشان را از قبله‌شان که بودند بر آن،! بگو خدای [راست]«۲» آن جا که آفتاب بر آید و آن جا که فرو شود، راه نمایـد آن را که خواهـد به راه راست. [۱۵۸- ر] و همچنین کردیم ما شـما را امّتی میانه تا باشـید گواهان بر مردمان، و تا باشد پیغامبر بر شـما گواه، و نکردیم ما آن قبله که تو بودی بر آن مگر تا بدانیم که کیست که پی گیری«۳» کند رسول را از آن که ------------------------------- (۱). دب: چون. (۲). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۳). مج، وز: پیروی، دب، آج، لب: پی گرمی. [.....] صفحه : ۱۹۴ برگردد بر پی خـود، و آن بـود بزرگ مگر بر آنـان که لطف کرد خـدای به ایشان، نبود خدای که به ضایع کند ایمان شما«۱»، خدا بر مردمان مهربان و بخشاینده است. [۱۵۸- پ] ما می‌بینیم گردانیدن روی تو در آسمان، بگردانیم«۲» تو را با قبله‌ای که تو خواهی، فراز کن رویت به جانب مسجد مکّه و هر کجا باشـی«۳» فراز کنی«۴» رویتان به جـانب او، و ایشـان که«۵» دادنـد ایشـان را کتـاب داننـد که اینکه حقّ است از خـدایشان و نیست خـدا بی آگـاه از آنچه ایشـان می کنند. و اگر بیاری به آنان که ایشان را کتاب دادند به هر دلیلی، پی گیری«۶» نکنند قبله تو را و نه تو پیروی کنی قبله ایشان را، و نه بهری از ایشان پی گیرد قبله بهری را، و اگر تو پی هوای ایشان گیری از پس آن که آمد به تو از علم، تو آنگه از جمله ستمکاران باشی. قوله: سَیَقُولُ السُّفَهاءُ، وجه اتّصال«۷» آیت به آیت مقدّم آن است که چون محاجّت با جهودان و ترسایان و کافران کناره شد، خدای تعالی رسول را خبر داد که: آنان که با تو خصومت کردند در توحید من و در باب انبیا سخن گفتند، دل عزیز تو بخواهند«۸» رنجانیـدن در باب قبله چون من قبله بگردانم، و حق تعالی اینکه برای چند [۱۵۹- ر] وجه گفت: ------------------------------- (۱). آج، لب، فـق بـدرستی که. (۲). آج، لب، فق: بگردانیـدیم. (۳). باشی/ باشید. (۴). کنی/ کنید. (۵). مج، وز، آج، لب، فـق: آنـان که. (۶). مـج، وز، آج، لـب، فـق: پی گیری. (۷). مـج، وز، دب، لب، فـق، مب: ایصـال. (۸). مـج، وز، لب، مر: نخواهند. صفحه : ۱۹۵ یکی برای آن که: تا رسول- علیه السّلام- توطین نفس کند و دل بر آن بنهد که ایشان اینکه خواهند گفتن، چون بگویند سـختش نیاید بر حدّ آن که او بی خبر بوده باشد. دگر: تسلیت رسول- علیه السّلام- کرد بقوله: سَیَقُولُ السُّفَهاءُ، گفت: سفیهانند و از سر سفه سخنی خواهند گفتن تا دل از آن خوش داری. وجهی دگر آن که: تا معجزه‌ای باشد رسول را- علیه السّلام-

که چون خبر دهد از غیبی که در مستقبل ایّام خواهد بودن، و مخبر«۱» وفق خبر آید، اینکه معجز باشد و دلیل صدق او کند در آن که«۲» گوید. و «سفیه» ضدّ حلیم«۳» باشد، و سفه خفّت بود، در لغت مرد سبکسار را سفیه گویند. مفسّران خلاف کردند در آن که اینکه سفیهان که بودند، عبد اللّه عبّاس گفت: مشرکان بودند که چون حق تعالی قبله بگردانید، ایشان گفتند: محمّد متردّد گشت، گاه روی به بیت المقدّس می‌کند، و گاه روی به کعبه می‌کند، چون سرگشته‌ای شده است در کار خود، اینکه کافران مکّه گفتند، و مانند اینکه روایت است از حسن بصری. قول دیگر آن است که: اینکه سفیهان جهودانند که چون رسول- علیه السّلام- روی از بیت المقدّس با حرم مکّه آورد، طعن زدند و ایشان را خوش نیامد«۴»، گفتند: محمّد چرا از اینکه قبله روی برگردانید! و اینکه قبله پیغامبران مقدّم است، اگر بر اینکه قبله بماندی همانا آن پیغامبر آخر زمان بودی که ما نعت و صفت او در توریت و انجیل خوانده‌ایم«۵»، و اینکه قول مجاهد و قتاده و سفیان است و یک روایت است از عبد اللّه عبّاس. سدّی گفت: مراد منافقانند و جهودان که چون رسول- علیه السّلام- روی از بیت المقدّس با مسجد الحرام کرد طعن زدند و گفتند: اشتقاق«۶» الرّجل الی بلده و مولده، محمّد را یاسه«۷» مکّه می‌باشد که شهر و مولد اوست، برای آن روی در نماز به او کرد. -----------------------------

----- (۱). مر بر. (۲). همه نسخه بدلها: آنچه. (۳). لب، فق، مب: علیم. (۴). همه نسخه بدلها و. (۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: یافته‌ایم، مر: یافتیم. (۶). دب، لب، فق، مب: اشتیاق. [.....] (۷). دب: ایاسه. صفحه : ۱۹۶ و جهودان بر وجه تألّم گفتند: که ایشان امید موافقت رسول می‌داشتند در بعضی چیزها، و گمان ایشان چنان بود که روی به بیت المقدّس کردن از طریق مسامحت و مساهلت است، می‌گفتند: امید است که با دین ما آید که در قبله ما را مخالفت نمی‌کند. «سیقول»، «سین» استقبال راست، یعنی خواهند گفتن اینکه سفیهان بی خردان سبکساران: ما وَلّاهُم، چه برگردانید ایشان را؟ «ما» استفهامی است، ای ما صرفهم، یقال«۱»: ولّیته عن کذا فتولّی، ای صرفته فانصرف. حق تعالی گفت: جواب ده و بگو خدای راست مشرق و مغرب، به وفق و حسب مصلحت بندگانش را بفرماید که: روی به جانبی دون جانبی کنی، و راه نماید آن را که خواهد ره راست به الطاف و زیادات«۲» الطاف. و گفته‌اند: اینکه هدایت به معنی تثبیت است، یعنی الطافی کند که به آن الطاف ایشان ثبات کنند بر ره راست. قوله: وَ کَذلِکَ، اهل علم خلاف کردند [۱۵۹- پ] در آن که اینکه «کاف» تشبیه به چه تعلّق دارد. بیشتر مفسّران گفتند: تعلّق به چیزی«۳» دارد«۴» که یَهدِی مَن یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ بر او دلیل است، و تقدیر اینکه است که: فکما هدیناکم بمحمّد الی صراط مستقیم. کَذلِکَ«۵» وَ لَقَدِ اصطَفَیناهُ فِی الدُّنیا«۶» کَذلِکَ جَعَلناکُم، اینکه وجه متعسّف و بعید است. و «جعل» روا بود که به معنی تصییر بود، و تأویل بر الطاف و توفیق توان کردن، یعنی ما کردیم با شما ------------------------------- (۱). مب ما. (۲). مر: زیادت. (۳). آج، مر: جزا، فق: خبری. (۴). دب، لب، فق، مر جزا. (۵). مر: و کذلک. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۳۰. صفحه : ۱۹۷ الطافی که عند آن امّتی وسط شدی، و شاید که «جعل» به معنی حکم باشد و تسمیه باشد چنان که گفت: وَ جَعَلُوا المَلائِکَةَ الَّذِینَ هُم عِبادُ الرَّحمنِ إِناثاً«۱»وَ جَعَلُوا لِلّهِ أَنداداً«۲» «امّة»، ای جماعة وسطا. ابو سعید خدری و ابو هریره از رسول- علیه السّلام- روایت کردند که: «وسطا» ای عدلا، و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و مجاهد و قتاده و ربیع و إبن زید است«۳»، و برای آن عدل را وسط خوانند که عدل راست باشد، و آنگه«۴» راست باشد که جای او میانه باشد، و یا ایقاع«۵» او بر وجه میانه باشد، نه اسراف و نه تقصیر، و اینکه از قول عرب است که: نزل فلان وسط الوادی، ای خیر موضع فیه، و موضع فلان من قومه موضع الواسطة من القلادة، و در وصف رسول- علیه السّلام- آمده است: هو اوسط قریش نسبا، ای خیرهم و اعدلهم. و مثل از اینکه جاست که: ۶» خیر الأمور اوساطها»، و قال زهیر: هم وسط یرضی الأنام بحبّهم

اذا نزلت احدی اللّیالی بمعظم کلبی گفت: أُمَّةً وَسَطاً، ای اهل دین وسط«۷» بین الغلوّ و التّقصیر برای آن که هر دو مذموم است، هم اسراف و هم تقصیر، آنچه از میان اینکه هر دو باشد پسندیده آن است، نبینی که حق تعالی چگونه گفت رسولش را: وَ لا تَجعَل

یَدَکَ مَغلُولَةً إِلی عُنُقِکَ وَ لا تَبسُطها کُلَّ البَسطِ«۸» وَ لا تَجهَر بِصَلاتِکَ وَ لا تُخافِت بِها وَ ابتَغِ بَینَ ذلِکَ سَبِیلًا«۹»، و قال: وَ الَّذِینَ إِذا أَنفَقُوا لَم یُسرِفُوا وَ لَم یَقتُرُوا وَ کانَ بَینَ ذلِکَ قَواماً«۱۰» جَعَلناکُم أُمَّةً وَسَطاً، و آن که خدای تعالی به عدالت او حکم کند الّا معصوم نباشد، برای آن که قاضی که حاکم وقت باشد به عدالت هیچ کس حکم نکند تا او را ظاهر«۱» عدالت نداند. و اگر او را به باطن طریقی بودی حکم نکردی تا به باطن در عدل نبودی، چون خدای تعالی عالم است به ظاهر و باطن خلق و حکم کند به عدالت کسی لا بدّ باید تا عدل باشد ظاهرا و باطنا، و آن که چنین باشد جز معصوم نبود. دگر آن که گفت: لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیکُم شَهِیداً، گفت: تا شما گواهان باشی بر مردمان، و رسول- علیه السّلام- بر شما گواه باشد. پس آن کس که در برابر رسول گواهی«۲» دهد، اگر به منزلت برابر او نباشد کم از آن نباشد که به عدالت که شرط است در گوای«۳» برابر او باشد، و اینکه چنین نباشد الّا معصوم. دیگر آن که: اگر گواهان حاکم وقت ظاهر عدالت باشند، گواهان خدای- عزّ و جلّ- که در حکم گاه او گواهی دهند لابدّ باید که معصوم باشند. اگر گویند: اینکه خطاب با جمله امّت است، گوییم: تخصیص کنیم به اینکه ادلّه و قرائن که در آیت و بیرون آیت هست. دگر آن که: امّت به معنی عصبت و جماعت در قرآن بسیار است، منها قوله: وَ مِن قَومِ مُوسی أُمَّةٌ یَهدُونَ بِالحَقِّ«۴» وَ مِن ذُرِّیَّتِنا أُمَّةً مُسلِمَةً لَکَ«۵» تِلکَ أُمَّةٌ قَد خَلَت«۶» مِنهُم أُمَّةٌ مُقتَصِدَةٌ«۷» وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیکُم شَهِیداً، و شهد علیه نقیض شهد له باشد، و از اینکه عذر خواستند به آن که چون قول ایشان در دین حجّت خواهد بودن، به مثابت حکم باشد بر ایشان، همچنان که قول رسول ------------------------------------- (۴- ۲- ۱). همه نسخه بدلها: گواهی. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: فردای. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر به. (۶). آج، لب، فق، مب، مر تعالی. صفحه : ۲۰۰ - علیه السّلام. و لازم است امّت را عمل کردن به اجماع چنان که به قول رسول- علیه السّلام. پس برای اینکه «علی» گفت فی الموضعین جمیعا، اعنی در حقّ امّت و رسول، و اینکه جمله عند تأمّل همه دلیل می‌کند بر آن که آیت مخصوص است به معصومان، و اجماع برای قول ایشان حجّت است. و نیز اینکه خبر که ابیّ کعب روایت می‌کند که: یک روز رسول- علیه السّلام- نشسته بود. جنازه‌ای بگذرانیدند، گفتند: جنازه فلان است. حاضران گفتند: نعم الرّجل، و ثنای گفتند«۱» هر یکی. رسول- علیه السّلام- گفت: وجبت، واجب شد. دیگری بر آوردند. گفتند: جنازه فلان است. حاضران گفتند: بئس الرّجل، بد مردی بود اینکه. رسول- علیه السّلام- گفت: وجبت. ابیّ کعب گفت: یا رسول اللّه؟ چه معنی دارد دوبار گفتی وجبت! چه واجب شد! گفت: قوله تعالی: لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ و معنی از دو وجه بیرون آید از او: یکی آن که: وجبت الشّهادة و وقعت موقعها، گوای«۲» به جای خود افتاد، و یکی دگر آن که: وجبت لاحدهما الجنّة و للاخر النّار، یکی را بهشت واجب شد و یکی را دوزخ به گوای«۳» شما. گفتند: اینکه دلیل است بر آن که گوای«۴» در دنیا باشد، و روا بود که امیر المؤمنین«۵» و حسن و حسین- علیهم السّلام- در آن جمله بوده باشند. و در خبر می‌آید که یک روز امیر المؤمنین«۶»- علیه السّلام- نشسته بود در مسجد کوفه. عبد اللّه بن قفل التّیمیّ بگذشت درع طلحة، عبد اللّه پوشیده. علی- علیه السّلام- گفت: هذه درع طلحة اخذتها غلولا یوم البصرة گفت: ای عبد اللّه؟ اینکه درع طلحه است که روز کارزار«۷» بصره توبه غلول و خیانت [۱۶۱- ر] بر گرفته‌ای. او منکر شد، گفت: بیا تا به حاکم شویم که تو برای حکومت نصب کرده‌ای یعنی شریح. به حکومت پیش شریح رفتند. امیر المؤمنین دعوی بکرد. عبد اللّه انکار کرد. حاکم گواه خواست. امیر المؤمنین«۸» حسن علی را بیاورد تا گوای«۹» داد. شریح گفت: ------------------------------- (۱). دب، مب: ثنا می گفتند. [.....] (۹- ۴- ۳- ۲). همه نسخه بدلها: گواهی. (۸- ۶- ۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر علی. (۷). دب: کالزار/ کارزار. صفحه : ۲۰۱ به یک گواه حکم نکنم. قنبر را بیاورد تا گوای«۱» داد. گفت: به گوای«۲» بنده حکم نکنم. امیر المؤمنین«۳»- علیه السّلام- گفت: قبّحک اللّه یا شریح لقد جرت فی حکمک ثلاثا، در اینکه حکم سه بار جور کردی. گفت: چگونه! گفت: ندانی که از امام گواه«۴» نخواهند، که امام در دین خدای مأمون باشد، و قول او در دین حجّت باشد، پیشتر از اینکه، دگر گفتی: به گوای«۵» حسن حکم نکنم و به قول من، و رسول- علیه السّلام- گفت مرا روز خیبر که: خدای تعالی هر قرشی را قوّت هفت مرد

داد که نه از قریش باشند، و تو را قوّت هفت قرشی داد. و روز استرجاع خالد که بر او به فسق گوای«۶» دادم به گوای«۷» من تنها حکم کرد، گفت: گوای«۸» مردی از قریش به گوای«۹» هفت مرد باشد که نه از قریش باشند«۱۰»، و گوای«۱۱» تو ای علی، گوای«۱۲» هفت قرشی است. دگر گفتی: به گوای«۱۳» بنده حکم نکنم«۱۴»، ندانی که تا گوای«۱۵» بنده بشنوند لسیّده و لا یقبل علیه، برای او مقبول باشد بر او مقبول نباشد، پس از اینکه نگر تا هیچ حکم نکنی تا مرا خبر ندهی. اینکه خبر باقر- علیه السّلام- روایت کرد از پدرانش- علیهم السّلام. و ابو زهیر روایت کرد که: رسول- علیه السّلام- ما را خطبه کرد به ناوه طایف- و آن جایی است به طایف- در آن جا گفت: نزدیک است که شما اهل بهشت را از اهل دوزخ بشناسی، و نیک را از بد بدانی. گفتند: به چه یا رسول اللّه! گفت: به ثنای نیکو و ثنای بد، انتم شهداء للّه بعضکم علی بعض، شما گواهان خدایی بهری بر بهری. وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیکُم شَهِیداً، و رسول من که محمّد است بر شما گواه«۱۶» باشد به آنچه کردی، و شرح آن بیاید فی قوله: وَ جِئنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً«۱۷»- ان شاء اللّه. قوله: وَ ما جَعَلنَا القِبلَةَ الَّتِی کُنتَ عَلَیها، در او چند قول گفتند: محمّد بن جریر گفت: معنی آن است«۱۸»: و ما جعلنا تحویل القبلة الّتی کنت علیها، تقدیر مضافی کرد، یعنی ما نکردیم تحویل آن قبله که تو بر آن بودی یعنی بیت المقدّس، -

------------------------------ (۱۵- ۱۳- ۱۲- ۱۱- ۹- ۸- ۷- ۶- ۵- ۴- ۱). دب: گواهی. (۲). همه نسخه بدلها: گواهی. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر علی. (۱۰). همه نسخه بدلها: نه قرشی باشند. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر اینکه قدر. (۱۶). همه نسخه بدلها: گواه. (۱۷). سوره نساء (۴) آیه ۴۱. (۱۸). همه نسخه بدلها که. صفحه : ۲۰۲ برای آن که رسول- علیه السّلام- اوّل روی به بیت المقدّس کرد«۱»، چون منسوخ شد فرض توجّه به او به توجّه با کعبه روی با کعبه کرد. و بعضی دگر گفتند: «کان» زاید است، و معنی آن است که: و ما جعلنا [۱۶۱- پ] القبلة الّتی انت علیها، یعنی کعبه، که آنگاه که آیت آمد، رسول- علیه السّلام- بر آن بود. و معنی «جعل» فرض و بیان باشد، نحو قولهم: جعلت لک کذا، ای فرضت و بیّنت، یعنی ما نکردیم و نفرمودیم و بیان نکردیم اینکه قبله که تو اکنون بر آنی، یعنی کعبه. و ممکن است تفسیر آیت گفتن بر وجهی که در او حذفی نباشد و زیادتی، و آن چنان بود که در اخبار آورده‌اند که: رسول- صلّی اللّه علیه و اله- چون به مکّه بود، روی به کعبه کردی، و اخبار بر اینکه«۲» متظاهر است. بعضی علما گفتند: روی به کعبه کردی از آن جهت که برابر بیت المقدّس بود تا رویش هم به کعبه بودی هم به بیت المقدّس، و اینکه ممکن باشد به مکّه. و بعضی دگر گفتند: خدای تعالی رسول را- علیه السّلام- مخیّر بکرده بود در باب قبله تا هر کجا خواستی روی فراز کردی«۳»، و بر او حجری«۴» نبود بقوله تعالی: فَأَینَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجهُ اللّهِ ...«۵» إِلّا لِنَعلَمَ مَن یَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن یَنقَلِبُ عَلی عَقِبَیهِ، و اینکه وجهی است در غرض خدای تعالی در قبله بگردانیدن، و اینکه وجهی معتمد است، و ظاهر قرآن بر اینکه دلیل می‌کند. بعضی دگر گفتند: جهودان می‌گفتند: محمّد به دین ما نزدیک است، نبینی که روی به قبله ما می‌کند، ممکن هست که با دین ما آید. احبار و رؤسا می‌گفتند عوام را، حق تعالی قبله بگردانید تا طمع ایشان منقطع شد و نیز ایهام نکنند بر عوام. بعضی دگر گفتند: رسول- علیه السّلام- در مدینه روی به بیت المقدّس می‌کرد، و در دلش آن بود که می‌خواست که روی به کعبه کند که قبله پدرش بود ابراهیم- علیه السّلام- برای اینکه گفت قدیم- جلّ جلاله: فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبلَةً تَرضاها«۳» الَّذِی خَلَقَ المَوتَ وَ الحَیاةَ لِیَبلُوَکُم أَیُّکُم أَحسَنُ عَمَلًا«۱» وَ لَقَد فَتَنَّا الَّذِینَ مِن قَبلِهِم فَلَیَعلَمَنَّ اللّهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ لَیَعلَمَنَّ الکاذِبِینَ«۲» لِنَبلُوَهُم أَیُّهُم أَحسَنُ عَمَلًا«۳» ثُمَّ بَعَثناهُم لِنَعلَمَ أَیُّ الحِزبَینِ أَحصی لِما لَبِثُوا أَمَداً«۴» فَلِمَ تَقتُلُونَ أَنبِیاءَ اللّهِ«۷» إِنَّ الَّذِینَ یُؤذُونَ اللّهَ«۱» فَلَمّا آسَفُونا«۲» إِنَّ اللّهَ مُبتَلِیکُم بِنَهَرٍ«۳» ما کانَ اللّهُ لِیَذَرَ المُؤمِنِینَ عَلی ما أَنتُم عَلَیهِ حَتّی یَمِیزَ الخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ«۴» وَ إِن کانَت لَکَبِیرَةً، «ان» مخفّفه است از ثقیله، و تقدیر اینکه است: و انّها کانت لکبیرة، و اینکه «لام» لازم باشد با اینکه حرف در خبر، تا فرق باشد میان او و میان «ان» نافیه. اکنون خلاف کردند در آن که اینکه «تا» ی تانیث راجع با کجاست. بعضی گفتند: راجع با نماز است که به قبله اوّل کرده بودند، و اینکه قول إبن زید است. و بعضی دگر گفتند: راجع با قبله است، یعنی بیت المقدّس، و اینکه قول ابو العالیه است. و بعضی دگر گفتند: راجع با کعبه است. بعضی دگر گفتند: راجع با لفظ «تولیة«۵»» است، من قوله: فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبلَةً تَرضاها«۶» وَ إِن

کـانَت لَکَبیرَةً إلّا عَلَی الَّذینَ هَدَی اللّه‌ و اینکه قبله که کعبه است یـا تـولیت بـا اینکه وجـوه که گفـتیم بزرگ آیـد و عظیم، یعنی دشـخوار آیـد الّا بر آن کس که خدای تعالی با وی الطافی کند که به آن الطاف او ثبات کند بر هدایت و ایمان. شـعبی گوید: ما به بصره آمدیم بنزدیک حجّاج و جماعتی از قرّاء مدینه و قرّاء شام از فرزندان مهاجر و انصار، هر کس«۱» به مرتبه خود بنشستند. حسن بصـری در آمد، حجّاج بفرمود تا برای او کرسی«۲» بیاوردنـد و در پهلوی سـریر او بنهادند و حسن را بر آن جا بنشاندند. آنگه روی به او کرد و او را اکرام تمام کرد. آنگه در میانه حدیث امیر المؤمنین علی- علیه السّـلام- در آمد. او فریت کردن گرفت، و ما نیز از خـوف او مساعـدت و تصویب رای او می‌کردیم مگر حسن بصـری که خـاموش می‌بود و هیـچ نمی‌گفت. حجّـاج روی به او کرد و گفت: یـا با سـعید: در علی چه گویی! گفت: چه خواهی تا گویم. گفت: رای تو در او چیست! گفت: خـدای تعالی می‌گویـد: وَ ما جَعَلنَا القِبلَةَ الَّتِی کُنتَ عَلَیهـا إلّا لِنَعلَمَ مَن یَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن یَنقَلِبُ عَلی عَقِبَیهِ وَ إن کانَت لَکَبیرَةً إلّا عَلَی الَّذِینَ هَدَی اللّه‌ فعلیٌ ممّن هـدی اللّه و من اهـل الایمان و هو إبن عمّ رسول اللّه و ختنه«۳» علی ابنته و احبّ النّاس الیه و صاحب سوابق مبارکات سـبقت له من اللّه لا تسـتطیع انت و لا احـد من النّاس یخطوها«۴» علیه و لا ـ ان یحول بینهـا و بینه، چون خـدای تعالی امتحان کرد خلق را به تحویل قبله تـا، که بر جـای مانـد و که از جـای بشـود، او از آنـان بـود که بر هـدایت و ایمـان بـود، و پسـر عمّ رسول بود و دامـادش بود بر دخترش، و دوست‌ترین خلقـان به او، و او را از خـدای تعـالی سوابقی و نعمتهـایی بود که نه تو و نه هیـچ کس از مردمان آن را دفع نتوانـد کردن. قوله: وَ مـا کانَ اللّه لِیُضِیعَ إیمانَکُم، سبب نزول آیت آن بود که چون خـدای تعالی قبله بگردانیـد، جماعتی که«۵» با رسول- علیه السّـلام- نماز کرده بودنـد بدان قبله«۶»، ------------------------------- (۱). مج: کسـی. (۲). همه نسـخه بدلها: کرسی. (۳). مـج، وز: ختنته. (۴). همه نسـخه بـدلها: یحظرها. (۵). همه نسـخه بـدلها بدان قبله. (۶). همه نسـخه بدلها: ندارد. [.....] صـفحه : ۲۰۷ چون: اسـعد بن زراره و البراء بن معرور، و از دنیا رفته بودنـد، کسـهای ایشان بیامدنـد و گفتند: یا رسول اللّه؟ آن نمازها که ما و ایشان بـدان قبله کرده‌ایم، حکم آن چه باشـد، و خدای تعالی قبله بگردانید! خدای تعالی آیت فرسـتاد: وَ ما کـانَ اللّه لِیُضِیعَ إیمانَکُم، ای صـلاتکم الی بیت المقـدّس، خـدای تعالی آن نمازهای شـما باطل و ضایع نکنـد که به بیت المقـدّس کردی. [۱۶۳- پ] اینکه قول قتـاده و عکرمه و ربیع است. بعضـی دگر گفتنـد: برای خود پرسـیدند که نمازی که ما کردیم، بعضـی دگر گفتند: اینکه جهودان پرسیدند، گفتند: شما امروز کافر می‌خوانی ما را که روی به بیت المقدّس کرده‌ایم، و شما اند سالها نماز کرده‌ای به آن قبله، حـال آن نمازهـای شـما چیست! خـدای تعـالی آیت فرسـتاد: وَ مـا کـانَ اللّه لِیُضِیعَ إیمانَکُم. خلافی نیست میان مفسّران در آنچه«۱» مراد به ایمان نماز است، چنان که رسول- علیه السّـلام- گفت: الـدّین النّصـیحهٔ لعظم موقعها من الدّین. عبد الله عباس می‌گوید: اوّل نسـخی که در قرآن بود حدیث قبله بود، خدای تعالی اینکه حکم منسوخ بکرد، اعنی توجّه به بیت المقدّس در نماز به توجّه به مسـجد الحرام. زهری گفت: اوّل منسوخی در سورهٔ البقره حدیث قبله است. اگر گویند: کدام آیت«۲» منسوخ است به اینکه آیات«۳»! و در قرآن هیـچ جای نیست حـدیث توجّه به بیت المقـدّس تا گویند اینکه آیات ناسخ آن است، گوییم: اگر چه مفصّـل نیسـت مجمـل هست فی قـوله تعـالی: وَ لِلّهِ المَشـرِقُ وَ المَغرِبُ فَأَینَمـا تُـوَلُّوا فَثَمَّ وَجهُ اللّهِ«۴»إِنَّ اللّهَ بِالنّـاسِ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ در «رءوف«۱»» سه قراءت است: رءوف علی فعول، و اینکه قراءت نـافع و إبن عامر و حفص است، و حجّت ایشان قول شاعر است: نطیع رسولنـا و نطیع ربّا هو الرّحمن کان بنا رءوفا و روف علی فعل، و اینکه قراءت ابو جعفر است. و رءوف علی فعل و اینکه قراءت باقی قرّاء است، و حجّت اینـان قول شاعر است. تری للمسـلمین علیک حقّا کفعل الوالـد الرّؤف الرّحیم [۱۶۴- ر]، و رأفت در لغت بلیغتر باشـد از رحمت. قَد نَری تَقَلُّبَ وَجهِکَ فِی السَّماءِ، سبب نزول آیت آن بود که جماعتی جهودان طعنه زدنـد و گفتنـد: اگر محمّد دین ما را و اسـلاف ما را عیب می‌کند، چرا روی به قبله ما می‌کند! اگر او را شـریعتی جدا بودی«۲»، او را قبله‌ای جدا بودی. و او را در دل همه آرزوی کعبه و مسجد الحرام بود که قبله پدرش ابراهیم بود، جبریل را گفت: اینکه دشمنان مرا طعنه می‌زنند، و مراد من آن است که روی به قبله پـدرم آرم. جبریل گفت: من بنـده‌ای‌ام«۳» همچون تو، از خدا بخواه«۴» تا اگر مصـلحت داند قبله بگرداند.

رسول- علیه السّلام- ادب نگاه داشت، به زبان چیزی«۵» نگفت«۶»، روی در«۷» آسمان می‌گردانید«۸» و آب در چشم«۹» و حاجت در دل می‌گردانید«۱۰»، آنگه در نماز ------------------------------ (۱). اساس: رءوف. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شریعت بودی جداگونه. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: من بنده‌ام. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خدای تعالی در خواه. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: هیچ. (۶). دب: به زبان نیاورد. (۷). دب: به، مر: روی سوی. (۸). دب، آج، لب، فق، مب: می‌کرد. (۹). همه نسخه بدلها می‌گردانید. [.....] (۱۰). دب، مر: می‌گذرانید. صفحه : ۲۰۹ ایستاد، و دو رکعت نماز پیشین بکرد. جبریل آمد و آیت آورد: قَد نَری تَقَلُّبَ وَجهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبلَةً تَرضاها فَوَلِّ وَجهَکَ شَطرَ المَسجِدِ الحَرامِ، و رسول را فرمود«۱» تا روی به کعبه کرد در آن دو رکعت که مانده بود. ای محمّد ما می‌بینیم گردانیدن روی تو در آسمان، تو روی می‌گردان که بر متابعت رضای تو قبله می‌گردانیم. فَلَنُوَلِّیَنَّکَ، ای لنحوّلنّک«۲» الی قبلهٔ، برگردانیم تو را با قبله‌ای که تو خواهی و پسندی، اینکه قول مجاهد و إبن زید است. عبد اللّه عبّاس و جماعتی دگر گفتند«۳»، جهودان مدینه گفتند: محمّد و اصحاب او قبله نشناختند تا ما هدایت کردیم ایشان را. رسول را- علیه السّلام- اینکه سخت آمد، از خدای درخواست تا قبله بگردانید، و لا بدّ رسول- علیه السّلام- اینکه دعا به دستوری کرده باشد، چه او داند که آنچه خدای فرماید صلاح او و صلاح مکلّفان در آن باشد، و اگر چه از روی میل طبع او را موافق نباشد. حسن بصری گوید: خدای تعالی پیش از آن رسول را- علیه السّلام- وعده داده بود که من قبله بخواهم گردانیدن از بیت المقدّس، و نگفته«۴» که به کدام«۵» جانب. چون جهودان زبان طعن دراز کردند، حق تعالی گفت: اکنون دعا کن تا من اجابت کنم. او گفت: بار خدایا؟ کعبه قبله پدرم است ابراهیم، اگر صلاح دانی«۶». حق تعالی گفت: فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبلَةً تَرضاها فَوَلِّ وَجهَکَ شَطرَ المَسجِدِ الحَرامِ. و اصمّ گفت: معنی روی در آسمان گردانیدن آن است که خدای وحی کرد به رسول- علیه السّلام- و گفت: من توجّه به بیت المقدّس منسوخ کردم، و هنوز وقت نماز نبود، و نگفت روی به کعبه کن. چون وقت نماز در آمد رسول- علیه السّلام- روی در آسمان می‌گردانید انتظارا للوحی، تا وحی آمد که دانست که نماز درست نباشد بی قبله، تا وحی آمد که: فَوَلِّ وَجهَکَ شَطرَ المَسجِدِ الحَرامِ، [۱۶۴- پ] تا بدانی که تأخیر البیان عن وقت الخطاب روا باشد، عن وقت الحاجهٔ روا نباشد، نگاه کن به قول اصمّ و حسن بصری، و هر دو معتزلی‌اند، و ------------------------------ (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر که قبله بگردان. (۲). دب، مر: فلنحوّلنک، آج، لب، فق، مب: و لنحوّلنک. (۳). آج، لب، فق که. (۴). دب، آج، لب، فق، مر: نگفت. (۵). دب، آج، لب، فق، مر: از کدام. (۶). دب، آج، لب، فق، مر همان قبله ما باشد. صفحه : ۲۱۰ بنزدیک معتزلیان چنان است که: تأخیر البیان عن وقت الخطاب روا نبود، و ایشان در تفسیرهای خود چونین«۱» می‌آرند«۲»، و ایشان از طبقات اوّلند، و اینکه هر دو قول از ایشان تصریح است به جواز تأخیر بیان از وقت خطاب به وقت حاجت، چنان که قاعده مذهب ماست. بعضی دگر گفتند: معنی روی در آسمان گردانیدن استیذان بود، تا اگر جبریل آید و دستوری دهد«۳» بخواهد و سؤال کند، او سؤال ناکرده جبریل آمد که سؤالت کفایت کردند، فَوَلِّ وَجهَکَ شَطرَ المَسجِدِ الحَرامِ. امّا قوله تعالی: قِبلَةً تَرضاها مجرّد رضای او نبود، مگر آن که رضای او موافق بود مصلحت را چون رضای او موافق صلاح او و مکلّفان بود در تکلیف، حق تعالی اجابت کرد«۴» و تصریح به مراعات رضای او کرد، چه اعتبار مصلحت خود معلوم بود چون«۵» حاجت نداشت به ذکر کردن. بعضی دگر گفتند: رسول- علیه السّلام- دانست به اعتبار حال که چون قبله کعبه بود، اهل مکه و عرب به ایمان و اجابت رسول- علیه السّلام- نزدیکتر باشند، برای آن میل به کعبه کرد، و اینکه نیز هم به شرط مراعات مصلحت بود. آنگه بیان کرد به وقت حاجت که: فَوَلِّ وَجهَکَ، روی برگردان به جانب مسجد الحرام، و اگر چه ذکر روی کرد مراد جمله او بود، و لکن روی را در اینکه باب اختصاصی داد که توجّه از وجه است، و چون به جانبی باشد«۶» همه اندام بر سبیل تبع به آن جانب بود. پس تخصیص روی به اینکه سبب کرد. امّا «شطر»، عبد اللّه عبّاس و مجاهد و قتاده گفتند: ای نحوه، یعنی به جانب مسجد الحرام«۷»، و شطر الشّی، ناحیته و جانبه باشد، قال الشّاعر: فاظعن بالقوم شطر الملو ک حتّی اذا خفق المجدح ای نحوهم، و نصب او بر ظرف

است. ---------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: چنین. (۲). دب: می‌آورند، مب، مر: آورده‌اند. (۳). دب، مر تا. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: گر بود. (۵). مر که، آج، لب، فق، مب: چو، مج، وز: ندارد. (۶). مج: دارد. (۷). مر کن. [.....] صفحه : ۲۱۱ و ابو العالیه گفت: تلقاءه، برابرش. و ابو علی گفت: وسطه. روی به میان مسجد آر، گفت برای آن که: شطر الشّیء نصفه باشد، شطر نیمه بود و چون یک نیمه با یک جانب گذارد و یک نیمه با یک جانب، روی به میانه باشد، و اگر چه«۱» اینکه در تازی وجهی دارد، اینکه چون حرجی«۲» باشد. و دگر آن که: اتّفاق مسلمانان است که اگر روی به جانبی کند از جوانب، و اگر همه طرفی و کناری باشد نمازش درست بود. اکنون بدان که: تعیین قبله مختلف است به اختلاف احوال حاضران. کعبه قبله آن کس است که او در مسجد الحرام باشد، و مسجد قبله آن کس است که بیرون مسجد بود در حرم، و حرم قبله آن کس است که بیرون حرم بود از«۳» چهار جانب. و اهل عراق روی به رکن عراقی کنند، و اهل یمن روی به رکن یمانی کنند، و اهل شام روی به رکن شامی کنند، و اهل غرب [۱۶۵- ر] روی به رکن غربی کنند، اینکه مذهب ماست. و جمله فقیهان مخالفند ما را. اصحاب شافعی را خلاف است در آن که روی به عین کعبه باید کردن یا به جهت کعبه. بعضی اصحاب او را مذهب آن است که: روی به عین کعبه باید کردن، و بعضی را مذهب آن است که: روی به جهت کعبه باید کردن، و اینکه مذهب ابو حنیفه است و اصحاب او. و بنزدیک ما اهل عراق را تیاسری باید کردن اندک، و هیچ فقیه را اینکه مذهب نیست مگر که ابو یوسف در کتاب الزّوال بیاورد که: حمّاد بن زید را مذهب آن است که اهل بصره را تیاسر باید کردن، و قوله: وَ حَیثُ ما کُنتُم فَوَلُّوا وُجُوهَکُم شَطرَهُ، و هر کجا باشی روی به جانب او کنی. البراء بن عازب گوید: آیت قبله آمد، ما روی به بیت المقدّس داشتیم، در رکوع بودیم، رسول- علیه السّلام- برگردید، و ما برگردیدیم و روی به کعبه کردیم. و راوی خبر گوید: ما در نماز بودیم، مردی بر«۴» آمد و گفت«۵»: روی به کعبه ---------------------------------- (۱). مر همه. (۲). مج: جرحی، دب، آج، لب، فق، مب، مر: حشوی. (۳). دب، آج، فق، مب، مر: و حرم قبله آن است که در بیرون بود از حرم از. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: در. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر به آواز که. صفحه : ۲۱۲ آری که رسول را- علیه السّلام- فرمودند که: روی«۱» به کعبه کن«۲». ما در نماز بگردیدیم«۳» و روی به کعبه کردیم و بنا کردیم بر آن و نماز با سر نگرفتیم«۴». و از آن پس منادی رسول- علیه السّلام- در مدینه ندا کرد تا همه اهل مدینه مردان و زنان بشنیدند و روی با کعبه آوردند. آنگه حق تعالی گفت: اینکه حکم مقصور نیست بر مدینه، هر کجا باشی روی به جانب مسجد آری. قوله: وَ إِنَّ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ لَیَعلَمُونَ أَنَّهُ الحَقُّ مِن رَبِّهِم، سبب نزول اینکه آیت آن بود که جهودان گفتند«۵»: اینکه محمّد آن پیغامبر آخر زمان بودی که ما نعت او در تورات خوانده‌ایم، اگر نه آنستی که بر بیت المقدّس بنایستاد«۶»، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و باز نمود که ایشان می‌دانند که او حقّ است و از قبل خداست. و در «ها» خلاف کردند فی «انّه» که اینکه ضمیر با که راجع است! بعضی گفتند: با رسول- علیه السّلام- جهودان می‌دانند که محمّد- صلّی اللّه علیه و اله- حقّ است و مبعوث است از قبل خدای- جلّ جلاله. بعضی دگر گفتند«۷»: ایشان می‌دانند که کار قبله حقّ است و تحویل او، و اینکه امر صادر است از خدای تعالی، و لکن به حسد و حبّ نشو«۸» و طمع ریاست و حطام دنیا پنهان می‌کنند«۹». آنگه برای تأکید در خبر «لام» آورد، و کوفیان گفتند: جواب قسمی مضمر ---------------------------------- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر از بیت المقدس بر گردانید و روی. (۲). دب: آر، پس، آج، لب، فق، مب، مر: کنید پس. (۳). همه نسخه بدلها: برگردیدیم. (۴). دب، آج، لب، فق، مب: کردیم و آن نماز را از سر بگرفتیم، مج: با سر بگرفتیم، با سر گرفتیم. (۵). دب، آج، لب، فق اگر. (۶). اساس: بنه ایستاد/ بنایستاد. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر که. (۸). دب، آج، لب، مب، مر: حب النشو. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مج، وز ما را اعتقاد نباشد که اصحاب رسول- صلّی اللّه علیه و اله- چندین سال در خدمت رسول بودند و آن لطف و حکم او شنیده و ایشان را در راه خدا و رسول و شفقت و امامت و دیانت خوانده و نیک از بد دانسته، و حق از باطل شناخته، و دم به دم به اشارات النبوی- علیه السّلام- در امر و نهی مشرف شده در غیبت رسول اینکه صفات پسندیده را

دانستند، و عـالم و جاهـل را شـناختند. به سـبب حطام دنیای فانی سـعادت جاودانی را بر باد دادنـد، و دین را به دنیا بفروختنـد، دنیا بـدیشان نمانـده و به آخرت و ثواب آن در نرسـیده، و لیعلم الّذین ظلموا آل محمّد خسر الدّنیا و الاخرهٔ. [.....] صـفحه : ۲۱۳ است، پس بر سبیل تهدیـد گفت: خـدای تعالی غافل نیست از آنچه ایشان می‌کننـد. قوله: وَ لَئِن أَتَیتَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ بِکُلِّ آیَۀٍ ما تَبِعُوا قِبلَتَکَ، سبب نزول آیت آن بود که جهودان گفتنـد: اگر محمّـد آیتی و معجزه‌ای آوردی مـا را چنـان که پیغـامبران مقـدّم را بوده است، ما بدو ایمان آوردمانی. حق تعالی به اینکه آیت تکذیب ایشان کرد و گفت: [۱۶۵- پ] دروغ می‌گویند که اگر هر آیت که در مقـدور هست مثلا تو به ایشان بری، به تو ایمان نیارند و متابعت قبله تو نکنند. و اگر ایشان از تو توقّع می‌کنند که تو بر مسامحت متابعت قبله ایشان کنی، بگو: تا اینکه طمع ندارند که تو نیز اینکه نکنی، و هیچ کس از شـما که مسـلمانی و از ایشان که اهل کتابند از جهودان و ترسایـان، متـابعت قبله یکـدیگر نکننـد، چه«۱» قبلـه مسـلمانان کعبـه اسـت، و قبله جهـودان بیت المقـدّس است، و قبله ترسایان مشـرق است. وَ لَئِنِ اتَّبَعتَ أَهواءَهُم، گفتند: سبب نزولش آن بود که جهودان بر سبیل مکر و خدیعت گفتند: اگر محمّد در بعضـی امور مساعـدت ما کردی و با ما بساختی، ما به او ایمان آوردمانی«۲». و رسول- علیه السّـلام- برای طمع در ایمان ایشان تمنّا کرد که کاشک تا خـدای دسـتوری دادی در بعضـی مساعدت و ملاینت. حق تعالی آیت فرسـتاد به تکذیب ایشان، و رسول را خبر داد از خبث سـریرت ایشان و آن که ایشان اینکه سخن از سر مکر و خدیعت می‌گویند، گفت: اگر تو متابعت هوای ایشان کنی پس از آن که علم و حجّت و بیّنت و کتـاب به تـو آمـد، و تـو حقّی«۳» دین خود و بطلاـن دین و قول ایشـان بشـناختی، پس تو از جمله ظالمان باشـی. بعضـی دگر گفتند: خطاب با رسول است و مراد امّت، چنان که گفت: یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا طَلَّقتُمُ النِّساءَ.«۴» و بعضـی دگر گفتند: اینکه شـرطی است که خدای تعالی دانست که در وجود نیاید، چنان که گفت: لَئِن أَشـرَکتَ لَیَحبَطَنَّ عَمَلُکَ«۵» وَ لَئِن أَتَیتَ، وَ لَئِنِ اتَّبَعتَ، جواب قسمی ------------------------------ (۱). لب، فق، مب، مر: چون. (۲). مج: آوردمی، وز، لـب، دب، آج، لب، فـق، مب: آوردمی. (۳). دب، فـق، مـب، مر: حقیقت، آج، لب و. (۴). سوره طلاق (۶۵) آیه ۱. (۵). سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵. صفحه : ۲۱۴ مضـمر است. و «اذا» جواب و جزا بود، و او را دو حـالت بود: حـالت اعمـال و حـالت الغـاء، و در اینکه جایگـاه ملغی است برای آن که در میان مبتـدا و خبر اوفتاد«۱». [سوره البقرهٔ (۲): آیات ۱۴۶ تا ۱۵۰] الَّذِینَ آتَیناهُمُ الکِتابَ یَعرِفُونَهُ کَما یَعرِفُونَ أَبناءَهُم وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنهُم لَیَکتُمُونَ الحَقَّ وَ هُم یَعلَمُونَ (۱۴۶) الحَقُّ مِن رَبِّکَ فَلا تَکُونَنَّ مِنَ المُمتَرِینَ (۱۴۷) وَ لِکُلٍّ وِجهَۀٌ هُوَ مُوَلِّیها فَاستَبِقُوا الخَیراتِ أَینَ ما تَکُونُوا یَأتِ بِکُمُ اللّهُ جَمِیعاً إِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۱۴۸) وَ مِن حَیثُ خَرَجتَ فَوَلِّ وَجهَکَ شَطرَ المَسـجِدِ الحَرامِ وَ إِنَّهُ لَلحَقُّ مِن رَبِّکَ وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُونَ (۱۴۹) وَ مِن حَیثُ خَرَجتَ فَوَلِّ وَجهَکَ شَطرَ المَسجِدِ الحَرامِ وَ حَیثُ ما کُنتُم فَوَلُّوا وُجُوهَکُم شَطرَهُ لِئَلّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَیکُم حُجَّۀٌ إِلاَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنهُم فَلا تَخشَوهُم وَ اخشَونِی وَ لِأُتِمَّ نِعمَتِی عَلَیکُم وَ لَعَلَّکُم تَهتَدُونَ (۱۵۰) [ترجمه] آنـان که مـا دادیم ایشـان را کتـاب بشناسـند او را چنان که بشناسـند پسـران خود را، و جماعتی از ایشان پنهان می‌کنند حقّ را و ایشان می‌دانند. [۱۶۶- ر] حق از خدای تست، مباش از جمله شک کنندگان. و هر کسی را قبله‌ای بود که او روی به آن آرد بشـتابید به خیرات هر کجا باشـی، بیارد شـما را خدای بهم که خدای بر همه چیزی قادر است. و از آن جا که بیرون شوی روی فراز کن«۲» به جانب مسجد الحرام و آن حقّ است از خدای تو، و نیست خدای غافل از آنچه شما می‌کنی. [۱۶۶- پ] و از آن جا که بیرون شوی روی فراز کن«۳» به جانب مسـجد الحرام یعنی مسجد مکّه، و هر کجا باشی روی فراز کنی به جانب او تا«۴» نباشد مردمان را بر شما حجّتی مگر آنان که ستمکار«۵» باشند از ایشان، مترسی از ایشان و بترسی از من و تا تمام کنم نعمتم بر شـما و تا مگر شما راه یافته شوی. ------------------------------ (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: افتاد. (۲). همه نسـخه بدلها: ندارد. (۳). لـب: فراز کنی. (۴). آج، لـب او. (۵). آج، لب: سـتمکاره. صفحه : ۲۱۵ قوله: الَّذِینَ آتَیناهُمُ الکِتابَ، احبـار جهودان را خواست و علمـای ترسایان را. مفسّـران خلاف کردنـد در آن که «ها» ی «یعرفونه»، اینکه ضـمیر راجع است با که. قتاده و ربیع و سدّی و إبن زید گفتند: راجع با امر قبله یا با مسـجد الحرام، یعنی ایشان می‌دانند که مسجد الحرام قبله انبیا بوده است

پیش از اینکه. و دیگر مفسّران گفتند: ضمیر راجع است با محمّد- صلّی اللّه علیه و اله- و اینکه اختیار اصمّ است و ابو علی و ابو مسلم بن بحر، کما قال«۱» تعالی: یَجِدُونَه مَکتُوباً عِندَهُم فِی التَّوراةِ وَ الإِنجِیلِ«۲» وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنهُم لَیَکتُمُونَ الحَقَّ وَ هُم یَعلَمُونَ، گروهی از ایشان حق می‌دانند و پنهان می‌کنند، و اینکه جماعتی رؤسای ایشان بودند به طمع ریاست و طعمه‌ای که ایشان را بود از عامّه، اینکه پنهان می‌داشتند و جماعتی اندک بودند، چه بر جماعت بسیار روا نبود کتمان آنچه دانند. مفسّران در «حقّ» خلاف کردند که مراد چیست به حقّ. بعضی گفتند: مراد قبله است، و اینکه قول ربیع است و جماعتی مفسّران. و قول دیگر آن است که: محمّد است- صلّی اللّه علیه و اله- و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و مجاهد و قتاده. و ابو روق راوی خبر گوید: عبد اللّه بن ابی بکر الانصاریّ از صفیّه بنت حییّ بن اخطب گفت که: پدرم حییّ اخطب و عمّم ابو یاسر بن اخطب چون رسول- علیه السّلام- به مدینه آمد، حدیث رسول می‌کردند و می‌گفتند: اینکه آن پیغامبر باشد که ما نعت و صفت او در توریت خوانده‌ایم، یا نباشد! و رسول- علیه السّلام- به قبا فرود آمده بود. گفتند: فردا برویم و ببینیم او را و حدیث او بشنویم و علاماتی که یافته‌ایم در توریت بنگریم. آنگه بگاه«۱» بامداد«۲» برخاستند و برفتند. نماز شام باز آمدند دلتنگ و گرفته«۳». من پیش ایشان«۴» رفتم. با من ننگریدند«۵» با آن که مرا بغایت دوست داشتند. آنگه عمّم با پدرم گفت: او هست. پدرم گفت: آری؟ به خدای که توریت بر موسی انزله کرد. عمّم گفت: در دل خود چگونه می‌یابی او را! گفت: عداوته ما بقیت، دشمنی او«۶» می‌یابم تا زنده باشم. من بدانستم که حدیث رسول- علیه السّلام- می‌کنند. عبد اللّه بن قدامهٔ بن صخر روایت کند که: چون رسول- علیه السّلام- به مدینه آمد، پدرم گفت: بیا تا برویم و اینکه مرد را ببینیم و سخن او بشنویم. بیامدیم او را یافتیم با جماعتی صحابه و نیز جماعتی جهودان حاضر آمده بودند و پدری و پسری بیمار با او بود در جمله جهودان. رسول- علیه السّلام و الصّلوهٔ- روی به آن جهودان --------

------------------------------ (۱). اساس: به صورت «پگاه» هم محتمل است. (۲). همه نسخه بدلها: بامداد پگاه. (۳). مج، مر: کوفته. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: او. (۵). دب، آج، لب، فق، مب: ننگریستند، مر: بنگریستند. (۶). آج، لب، فق، مب، مر را.

صفحه : ۲۱۷ کرد، گفت: به آن خدای که توریت بر موسی انزله کرد که شما در اینکه توریت نعت و صفت من و نبوّت من می‌یابی. آن مرد جهود توریت باز کرد و می‌خواند. آن پسر بیمار که با او بود چون به ذکر محمّد رسید، پدر خواست تا پنهان کند. آن پسر گفت: اینکه است صفت و نعت تو که او می‌خواند و پنهان می‌کند، و انا اشهد ان لا اله الّا اللّه و انّک رسول اللّه، من گوای«۱» می‌دهم که خدای یکی است و تو رسول اویی. اینکه بگفت و با پیش خدای شد. رسول- علیه السّلام- صحابه را گفت: ولّوا اخاکم، تولّای کار برادرتان کنی«۲»، یعنی تجهیز و دفن او. آنگه [۱۶۷- پ] حق تعالی زیادت بیان را بر سبیل زجر و نهی گفت: الحَقُّ مِن رَبِّکَ فَلا تَکُونَنَّ مِنَ المُمتَرِینَ، گفت: حق از خدای تو پیدا شد و پدید آمد، نگر تا در او شک نکنی. خطاب با رسول است و مراد رسول و جز رسول- علیه السّلام- و نهی خدای تعالی از منهیات، و اوامر او مأمورات را، متناول است رسول را- علیه السّلام- اوّلا آنگه امّت را، و نه هر چه نهی کنند کسی را از آن او آن کرده باشد یا خواهد کردن، مانند آن که، وَ لا تَمشِ فِی الأَرضِ مَرَحاً«۳» وَ لا تَقفُ ما لَیسَ لَکَ بِهِ عِلمٌ«۴» لَئِن أَشرَکتَ لَیَحبَطَنَّ عَمَلُکَ«۵» وَ لِکُلٍّ وِجهَةٌ، حسن بصری گفت: معنی آن است که لکلّ امّهٔ دین تدین بها، هر امّتی را دینی باشد که بر آن دین عبادت کند. و گفت چنان است که در دگر آیت گفت: لِکُلٍّ جَعَلنا مِنکُم شِرعَةً وَ مِنهاجاً«۶» هُوَ مُوَلِّیها، گفتند: مراد به «هو» ------------------------------ (۱). همه نسخه بدلها: گواهی. (۲). مر: کار برادرتان را بسازید. (۳). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۷. (۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۶. (۵). سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵. (۶). سوره مائده (۵) آیه ۴۸. صفحه : ۲۱۸ خداست- جلّ جلاله- ای آمر له بتولّیه الیها، او فرموده باشد آن کس را که روی به آن قبله کن، چون چنین باشد چرا بر تو عیب می‌کنند و می‌گویند: ما وَلّاهُم عَن قِبلَتِهِمُ الَّتِی کانُوا عَلَیها«۱» ثُمَّ وَلَّیتُم مُدبِرِینَ«۴» وَ مَن یُوَلِّهِم یَومَئِذٍ دُبُرَهُ«۶»فَاستَبِقُوا الخَیراتِ، ای فبادروا بالطّاعات، یعنی بشتابی و یکدیگر را سبق بری به خیرات و طاعات. و تقدیر چنان است«۸»: فاستبقوا الی الخیرات، ای لیسبق بعضکم بعضا الیها، یعنی بعضی بعضی را سبق‌بری به خیرات و

طاعات، و حرف جرّ بیفگنـد، چنان که راعی گفت: ثنائی علیکم یابن حرب و من یمل سواکم فانّی مهتد غیر مایل ای و من یمل الی سواکم. أَینَما تَکُونُوا انتم و اهل الکتاب، هر کجا باشـی شما که مسلمانانی و اهل ------------------------------ (۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۴۲. (۲). همه نسخه بدلها: مولّی. [.....] (۳). لب، فق، مر اللّه. (۴). سوره توبه (۹) آیه ۲۵. (۵). لب: فصل. (۶). سوره انفال (۸) آیه ۱۶. (۷). همه نسـخه بدلها: عبد اللّه مسعود. (۸). مج، وز، دب، آج، مر که. صـفحه : ۲۱۹ کتاب. یَأْتِ بِکُمُ اللّهُ جَمِیعاً یوم القیامهٔ، هر کجا باشی در مواضع متفرّق خدای تعالی شما را با هم آرد و جمع کند روز قیامت برای حساب و جزا، که او بر همه چیز قـادر است. وَ مِن حَیثُ خَرَجت، «حیث» ظرف مکـان بود و مبنی است بر ضمّ و در شـاذّ عبیـد عمیر خوانـد: «حیث» به فتح «ثا». کسائی گفت: وجه اینکه لغت و قراءت آن باشد که اصل در مبنی سـکون است، چون آخر ساکن بود و یا «۱» ساکن جمع سـاکنین بود، علی غیر حـدّه، حرف صـحیح را متحرّك بکردنـد به فتـح برای آن که او اخفّ الحرکـات است، چون: لیت و کیف و أین. و حوث لغت است، و اینکه قراءت عبـد اللّه بن عمر است در شـاذّ. و گفتنـد: مردی عبـد اللّه عمر را گفت: نماز کن دست کجا فرو نهد چون سجده کند! گفت: ارم بهما حوث وقعتا، گفت: هر کجا افتد، پس به جای حیث، حوث گفت«۲». وَ حَیثُ ما کُنتُم، هر کجا باشـی. حق تعالی در اینکه آیت باز نمود که حکم مسافر، حکم حاضر است در وجوب توجّه به قبله چون متمکّن باشد، و چون متمکّن نباشـد تحرّی کنـد در حـال ضیق، و در حـال سعت به چهـار جانب نماز کنـد چهار بار، تا کسـی گمان نبرد که حال مسافر مخالف است حال حاضـر را، چنان که در شـرع، بعضی احکام مختلف است مسافر را با حاضر. و «ما» در «حیثما«۳»» کافّه«۴» است به خلاف آن که در «اینما» و «متیما«۵»» که آن جا زیادت است، و در «اذما«۶»» کافّه«۷» باشد همچونین، و معنی اینکه آن است که: منع کند اینکه «ما«۸»» دو اسم را از آن که اضافه کننـد او را الی«۹» ما بعدهما«۱۰» که تا جمله خالص شود به فعلیّت و مستعدّ جزم شود، که جزم از خصایص افعال است، و اضافه از خصایص اسـماء. اگر اینکه «ما» نباشد«۱۱»، «حیث» و «اذ» جزم نکنند بی «ما» برای اینکه علّت که گفـتیم. ------------------------------ (۱). لب: یا. (۲). مب قوله تعـالی. (۳). مر: حیث مـا. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نـافیه. (۵). آج: مهما. (۶). آج، لب، فق، مب، مر مـا. (۷). مر: کافیه. (۸). مـج، وز، دب، آج، لب، فق، مب اینکه. [.....] (۹). اساس: که، با توجّه به مج و اتّفاق نسـخه بدلها، تصـحیح شد. (۱۰). وز و میتما. (۱۱). همه نسخه بدلها و. صفحه : ۲۲۰ و امّا «اینکه» و «متی» چون «ما» در او باشـد و نباشـد جزم کنند، برای آن که «ما» زیادت است [۱۶۸- پ] در آن جا. وَ إِنَّهُ لَلحَقُّ مِن رَبِّکَ، و آن از خـدای حقّ است و درست، یعنی تحویل قبله. و اینکه را دو معنی باشـد: یکی آن که حقّ است و از خـدای صادر است، و عمل کردن بر او واجب است. و دوم آن که: ثابت و مستقر است، منسوخ نخواهد شدن به قبله دیگر چنان که بیت المقدّس به کعبه منسوخ شد. وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُونَ، خدای تعالی بی‌خبر نیست از آنچه شـما می‌کنید، یعنی شـما که مسلمانانی. و مورد مورد زجر و وعید است تا مکلّفان به طاعت نزدیک باشند و از معصیت دور. ابو عمر تنها به « یا » خواند، یعنی غافل نیست از آن که جهودان می‌کننـد از عنـاد و کتمـان حقّ. قوله: وَ مِن حَیثُ خَرَجت، اهـل علم در تکرار اینکه آیت سـخن گفتنـد. ابو علی می‌گویـد: فایـده مختلف است و موضع مختلف، مراد به آیت اوّل آن است که: هر کجا بیرون شوی به نواحی و اقطار مدینه که وقتها رفته‌ای و روی به بیت المقـدّس کرده، اکنون چون آن جای روی، روی به کعبه کن«۱». و مراد به آیت دوم آن است که: چون سـفرهای دور کنی که از میان تو و کعبه مسافت بعیـد باشـد، نبایـد که بعـد مسافت مانع بود تو را از آن که روی به کعبه کنی. در هر دو حال و بر هر دو وجه روی به کعبه آر، و چون چنین باشد و فایده و موضع مختلف بود تکرار نباشد. و ابو مسلم می‌گوید: چون غرض مختلف شـد تکرار نباشـد، نبینی که در آیت اوّل بیان فرمود که: روی به اینکه قبله کردن هر کجا باشـی حقّ است و از«۲» فرمان خداست، و در آیت دوم گفت: اینکه حقّ که در آیت اوّل مقرّر شـد هر کجـا باشـی به جـای آر تـا کسـی را بر تو حجّـتی نباشـد، چون مورد و مقصـد فایـده مختلف شود تکرار نباشد، و اینکه هر دو وجه نیکوست. و اصمّ گفت: مراد به آیت اوّل آن است که، هر کجا باشد از بیرون شـهر در ------------------------------ (۱). مـج، وز، دب، آج: کنی/ کنیـد. (۲). مج، وز: آن. صـفحه :

۲۲۱ سفر، و مراد به آیت دوم آن است که: هر کجا باشد در مدینه به هر بقعه‌ای و هر سرای و مسجدی، و اینکه نیز وجهی قریب است. و قوله: لِئَلّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَیکُم حُجَّةٌ، تا مردمان را بر شما حجّتی نباشد، اقتضا اینکه«۱» می کند که محاجّتی رفته باشد. حسن بصری گفت: مراد آن است که هر کجا باشی روی به کعبه کن تا کسی«۲» بر تو طعنه«۳» نزند«۴» چنان که مشرکان عرب چون روی به بیت المقدّس داشتی«۵» گفتند: رغب عن قبلة ابیه، از قبله ابراهیم پدرش رغبت می‌نماید و بر می گردد. چون روی با کعبه کردی«۶» گفتند: پشیمانش«۷» شد، بس بر نیاید که با دین ما آید. قتاده و ربیع گفتند: مراد آن است که جهودان طعنه زدند چون رسول- علیه السّلام- روی از بیت المقدس به کعبه کرد، گفتند: اشتاق الرّجل الی قبلة ابیه و الی مولده و مسقط رأسه. و ابو علی می گوید: مراد آن است [۱۶۹- ر] که هیچ گونه روی از کعبه متاب تا هیچ کس را از مشرکان و جهودان و منافقان بر تو زبانی«۸» نباشد، نگویند که اینکه نه از فرمان خدا کرد، چه اگر از فرمان خدا بودی بر نگشتی از آن. و قوله: «لئلّا» تقدیر آن است که: «لان لا، «لام» «کی»«۹» است دخل علی «ان» برای کسره «لام» را «یاء» مفتوحه نوشتند و «نون» در «لام» ادغام کردند، یا قلب کردند با «لام» و پس ادغام کردند. و «حجّة» فعلة من الحجّ و هو القصد یعنی، القصد الی البیان و الایضاح، و از اینکه جا، ره روشن را محجّة خوانند، و محاجّه«۱۰» مجادله را از اینکه جا گویند که هر یکی از متجادلین قصد صاحبش بود«۱۱» به ابطال حجّت او. إِلَّا الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنهُم، علما ------------------------------ (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اقتضای آن. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۳). مج، وز: طعنی. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نرسد. (۵). داشتی/ داشتید. (۶). کردی/ کردید، دب، آج، لب، فق، مب، مر: کرد. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: پشیمان. (۸). دب، مب: زیادتی. (۹). اساس: لی، دب، مب: یکی، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد (لام کی یا لام علّت). [.....] (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۱۱). همه نسخه بدلها: کند. صفحه : ۲۲۲ خلاف کردند در نظم آیت و معنی «الّا» و آن که اینکه استثنا چیست، و اینکه ظالمان کهاند! مجاهد و عطا و قتاده و سدّی گفتند: مراد به «ناس» جهودانند، تا جهودان را بر تو حجّت نبود، با«۱» آن که گفتند: اگر هدایت ما نبودی او قبله نشناختی، و امثال اینکه چیزها از آن که ما بگفتیم پیش از اینکه، إِلَّا الَّذِینَ ظَلَمُوا، مشرکان عربند، یعنی جهودان را بر تو حجّت نماند به آن محالات و طعنها که زدند مگر مشرکان عرب را که ایشان را حجّت ماند یعنی شبهت، و شبهت را حجّت خواند برای آن که«۲» مشابهت شبهت با حجّت، و خود برای اینش شبهت خوانند که با حجّت ماند به حجّت ملتبس توان کردن، و شبهت عرب اینکه باشد که گفتند: رغب عن قبلة ابیه ثمّ رجع الیها، از قبله ابراهیم بگردید و پس با او آمد، و عن قریب بس«۳» بر نیاید که با دین ما آید. و مشرکان را گفت: «منهم»، از ایشانند، یعنی از جهودان برای آن که کفر به محمّد- صلّی اللّه علیه و اله- قد جمعهم. و قولی دیگر آن است در اینکه وجه که: حجّت به معنی خصومت باشد، چنان که حق تعالی گفت: لا حُجَّةَ بَینَنا وَ بَینَکُم«۴» فَمَن حَاجَّکَ«۵» أَ تُحَاجُّونَنا«۶» لِیُحَاجُّوکُم«۷» لِئَلّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَیکُم حُجَّةٌ، یعنی الیهود، تا جهودان را بر تو حجّت نباشد به آن معنی که ایشان در توریت یافتند که پیغامبر آخر زمان را قبله بگردانند از بیت المقدس به کعبه، و اینکه علامت را توقّع می کردند فیما بینهم. چون رسول- علیه السّلام- مدّتی به بیت المقدس نماز می کرد، گفتند: دیدی که نه رسول خداست که قبله او بنگردانیدند تا آنگه که آیت تحویل قبله آمد، و خدای تعالی قبله بگردانید ایشان را یقین حاصل آمد«۳». پس از آن جحود و عناد کردند رؤسا و احبار ایشان، حق تعالی- جلّ جلاله- استثنا کرد رؤسای معاند را، و ایشان را ظالم خواند، و اینکه وجهی لطیف است. قولی دیگر ابو عبیده گفت: «الّا» به معنی «واو» عطف است، و تقدیر آیت و معنی او چنین بود: لئلّا یکون للنّاس ای للیهود علیکم حجّة و لا للّذین ظلموا، یعنی کفّار قریش، تا نه جهودان را و نه مشرکان عرب را بر تو حجّتی باشد. و گفت: شاهد اینکه قول و حجّت او قول شاعر است، یعنی در «الّا» به معنی «واو» عطف. ما بالمدینة دار غیر واحدة دار الخلیفة الّا دار مروانا یعنی، و دار مروان، و قال اخر: ------------------------------ (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر که. (۲). اساس: «و موضع» بوده که در حاشیه به خط کاتب اصلی تصحیح شده است. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شد. صفحه : ۲۲۴ و کلّ اخ مفارقه أخوه لعمر ابیک الّا الفرقدان ای و الفرقدان، انشدهما المفضّل و

انشد الأخفش: و أری لها دارا بأغدرة السّ یدان لم یدرس لها رسم الّا رمادا هامدا دفعت عنه الرّیاح خوالد سحم یعنی و رمادا هامدا، تا معنی مستقیم شود. بیان اینکه قول روایت مجاهد است که گفت در شاذّ خوانده‌اند: الی الّذین ظلموا، برای آن که «الی» حرف جرّ بود به معنی «مع» چنان که خذ هذا الی«۱» ذاک، ای مع ذاک، و کقوله تعالی: مَن أَنصارِی إِلَی اللّه‌ِ«۲» فَلا تَخشَوهُم وَ اخشَونِی، از ایشان مترسی در روی به کعبه کردن، وَ اخشَونِی، از من بترسی از«۷» ترک اوامر و نواهی من. وَ لِأُتِمَّ نِعمَتِی عَلَیکُم، عطف است علی قوله: لِئَلّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَیکُم حُجَّةٌ. وَ لِأُتِمَّ و تا نعمت خود بر شما تمام کنم به هدایت شما به قبله ابراهیم و ملّت حنفی«۸». از امیر المؤمنین«۹»- علیه السّلام- روایت است که او گفت: تمام النّعمة الموت علی الاسلام ، [تمام]«۱۰» نعمت خدای بر بنده آن بود که بر اسلام میرد«۱۱»، و هم از او روایت است که گفت: نعمت شش است: اسلام و قرآن و محمّد و ستر و -- (۱). دب، مب: مالی. (۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۵۲. [.....] (۳). مج، وز: ان لا- دب، آج، لب، فق، مب: کیلا. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بـا. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: رو. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر دیگر. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مب: در. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: حنیفی. (۹). دب، فق، مب، مر علی. (۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به متن روایت از مج افزوده شد. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز فق، مب: می‌رود. صفحه : ۲۲۵ عافیت و استغنا از آنچه در دست مردمان باشد. و از تمام نعمت خدای- عزّ و جلّ- بر مکلّفان ولایت امیر المؤمنین«۱» است- علیه السّلام«۲»- الیَومَ أَکمَلتُ لَکُم دِینَکُم وَ أَتمَمتُ عَلَیکُم نِعمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الإِسلامَ دِیناً«۳»وَ لَعَلَّکُم، در لعلّ شش لغت است: علّ و لعلّ و لعلّن«۴» و عنّ و رعنّ ولعا، و معنی او بر شش وجه بود از خدای تعالی واجب بود علی قول اکثر المفسّرین، و از ما بر وجوه مختلف بود: یکی بر اصل خود، و آن را معنی ترجّی بود، چنان که: لعلّ زیدا منطلق«۵»، امید چنان است که زید برفته باشد. و به معنی استفهام بود فی قولک: لعلّک فعلت کذا، همانا تو کرده باشی اینکه کار! بر نهاد استفهام، و به معنی ظنّ بود چنان که کسی گوید: قدم فلان، فلان آمده است! بر وجه سؤال، تو گویی: لعلّ، همانا آمده است، یعنی گمان چنین است؟ و به معنی ایجاب آمد، چنان که کسی گوید در وقت نماز که: نماز واجب شد، تو گویی: لعلّ، یعنی اجل قد وجب، و فرّاء در اینکه وجه اینکه بیت بیاورد: لعلّ المنایا مرّة ستعود و اخر عهد الثّائرین جدید و به معنی عسی بود، کما قال تعالی: لَعَلِّی أَبلُغُ الأَسبابَ«۶» انظُر کَیفَ نُصَرِّفُ الآیاتِ لَعَلَّهُم یَفقَهُونَ«۷»کَما أَرسَلنا فِیکُم رَسُولاً مِنکُم یَتلُوا عَلَیکُم آیاتِنا وَ یُزَکِّیکُم وَ یُعَلِّمُکُمُ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ وَ یُعَلِّمُکُم ما لَم تَکُونُوا تَعلَمُونَ (۱۵۱) فَاذکُرُونِی أَذکُرکُم وَ اشکُرُوا لِی وَ لا تَکفُرُونِ (۱۵۲) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا استَعِینُوا بِالصَّبرِ وَ الصَّلاةِ إِنَّ اللّهَ مَعَ الصّابِرِینَ (۱۵۳) وَ لا تَقُولُوا لِمَن یُقتَلُ فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمواتٌ بَل أَحیاءٌ وَ لکِن لا تَشعُرُونَ (۱۵۴) وَ لَنَبلُوَنَّکُم بِشَیءٍ مِنَ الخَوفِ وَ الجُوعِ وَ نَقصٍ مِنَ الأَموالِ وَ الأَنفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرِینَ (۱۵۵)الَّذِینَ إِذا أَصابَتهُم مُصِیبَةٌ قالُوا إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیهِ راجِعُونَ (۱۵۶) أُولئِکَ عَلَیهِم صَلَواتٌ مِن رَبِّهِم وَ رَحمَةٌ وَ أُولئِکَ هُمُ المُهتَدُونَ (۱۵۷) [ترجمه] چنان که فرستادیم در شما پیغامبری از شما می‌خواند بر شما آیات ما و پاک می‌کند شما را و می‌آموزد شما را کتاب قرآن و سخن درست، و می‌آموزد شما را آنچه ندانستی. یاد کنی مرا تا یاد کنم شما را، و شکر کنی مرا و کفران مکنی [به من]«۱». ای آنان که بگرویدی، یاری خواهید«۲» به روزه و نماز که خدای با صابران است. [۱۷۱- ر] و مگویی آنان را که بکشتند در راه خدای که ایشان مردگانند، بل زندگانند و لکن شما نمی‌دانی. و بیازماییم شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کاستنی از مالها و جانها و میوه‌ها [و]«۳» بشارت ده صابران را. آنان که چون رسد ایشان را مصیبتی، گویند: ما خدا را ایم، و ما به او باز خواهیم گشتن. ایشان بر ایشان است رحمتها از خدای ایشان و بخشایشی، و ایشان‌اند که راه یافتگان‌اند. قوله: کَما أَرسَلنا، اینکه «کاف» تشبیه است، و خلاف کرده‌اند اهل علم در آن که تعلّق به چه می‌دارد. بعضی گفتند: [۱۷۱- پ] تعلّق دارد به آنچه پیش از آن -- (۳- ۱). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۲). آج، لب: یاری خواهی. صفحه : ۲۲۷ است، من قوله: وَ لِأُتِمَّ نِعمَتِی عَلَیکُم، کَما أَرسَلنا فِیکُم، تا تمام کنم نعمت خود بر شما چنان که فرستادم در شما پیغامبری هم از شما، برای آن که از«۱» جمله نعمتهای خدای- جلّ جلاله- یکی بعثت انبیاست. قولی دیگر آن است که: تعلّق دارد بقوله: وَ

لَعَلَّکُم تَهتَدُون، و معنی آن است که: و لعلّکم تهتدون بهدایتی«۲» کما ارسلنا، ای کما اهتدیتم بارسالی فیکم رسولا منکم، یعنی تا شما مهتدی شوی به هدایت من، چنان که مهتدی شدی به پیغامبر فرستادن من. قولی دیگر آن است که: تعلّق دارد بما بعدها«۳» من قوله: فَاذکُرُونِی أَذکُرکُم، مرا یاد کنی تا شما را یاد کنم، چنان که فرستادم در میان شما رسولی هم از شما، یعنی از«۴» جمله یاد کرد من شما را به رحمت آن است که رسولی فرستادم به رحمت. محمّد بن جریر گفت: ابراهیم- علیه السّلام- دو دعا کرد، یکی آن که رَبَّنا وَ اجعَلنا مُسلِمَینِ لَکَ وَ مِن ذُرِّیَّتِنا أُمَّةً مُسلِمَةً لَکَ«۵» رَبَّنا وَ ابعَث فِیهِم رَسُولًا مِنهُم«۶» وَ لِأُتِمَّ نِعمَتِی عَلَیکُم«۸» کَما أَرسَلنا فِیکُم رَسُولًا مِنکُم. ابو مسلم گفت: محمول است علی قوله تعالی: وَ کَذلِکَ جَعَلناکُم أُمَّةً وَسَطاً«۹» وَ ما کُنتَ تَتلُوا مِن قَبلِهِ مِن کِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذاً لَارتابَ المُبطِلُونَ«۱» یَتلُوا عَلَیکُم آیاتِنا وَ یُزَکِّیکُم وَ یُعَلِّمُکُمُ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ، حکمت«۲» در جای صفت رسول است- علیه السّلام- ای رسولا تالیا علیکم آیاتنا و مزکّیا لکم و معلّما لکم الکتاب و الحکمة و معلّما لکم. ما لَم تَکُونُوا تَعلَمُونَ، اینکه رسول که آمده است چه می‌کند آیات من که قرآن است و کتاب اوست، بر شما می‌خواند و شما را تزکیه می‌کند، یعنی دعوت می‌کند شما را به اخلاق و افعالی که به آن زکی و پارسا باشی [۱۷۲- ر]. وجهی دیگر آن است که: گوای«۳» می‌دهد بر زکا و طهارت شما چون تکالیف او به جای آری، و بر شما مدح و ثنا می‌گوید. و ابو مسلم گفت: شما را جمع می‌کند و عدد شما به بسیار می‌کند به دعوت و الف دادن و اظهار معجزات کردن، من زکا الزّرع اذا نما، و شما را کتاب و معانی و تفسیر و احکام می‌آموزد، و نیز حکمت، یعنی سنّت و شریعت. و شما را می‌آموزد چیزی که شما ندانستی«۴»، برای آن که او در جاهلیّت آمد بر فترت پیغامبران، کتابی نبود ایشان را، و ایشان انجیل و شرع عیسی فراموش کرده بودند و متروک بکرده. و آیت وارد مورد منّت و تذکیر نعمت است بر عرب و عجم به فرستادن رسولی موصوف به اینکه صفات. و در آیت دلیل است بر بطلان قول ملحدان«۵» که ایشان گفتند: خدای را به سمع -------------------------------- (۱). سوره عنکبوت (۲۶) آیه ۴۸. (۲). مج: بجمله، دیگر نسخه بدلها: جمله. (۳). مج، وز: گوایی، دیگر نسخه بدلها: گواهی. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نمی‌دانید. (۵). همه نسخه بدلها: آنان. صفحه : ۲۲۹ دانند و به قول پیغامبر، برای آن که حق تعالی باز نمود که: من رسول را برای آن فرستادم تا شما را بیاموزد آنچه شما ندانستی، یعنی از شرعیّات، که به عقل نشاید دانستن. و ما آنچه در عقل مقرّر است و یا به نظر در ادلّه استخراج توان کردن دانسته‌ایم از بدیهه عقل یا از ره نظر بی تعلیم معلّمی. و نیز دلیل است بر بطلان قول مثبتان قیاس که حق تعالی گفت: رسول شما را کتاب و شرایع و سنّت آموزد، و به اینکه منّت نهاد بر ما، اگر قیاس طریق معرفت شرعیّات بودی اینکه منّت نبودی، چه خود هر قیاس کننده‌ای بدانستی بی‌تعلیم«۱» رسول- علیه السّلام. فَاذکُرُونِی أَذکُرکُم اینکه فعل مجزوم است به جواب امر علی تضمّن معنی الشّرط و الجزاء. در معنی آیت مفسّران و علما بسیار سخن گفتند: عبد اللّه عبّاس گفت: اذکرونی بطاعتی اذکرکم بمعونتی، مرا به طاعت یاد دار تا تو را به معونت یاد دارم، بیانش«۲»: وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهدِیَنَّهُم سُبُلَنا«۳» وَ أَطِیعُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّکُم تُرحَمُونَ«۴» إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ إِنّا لا نُضِیعُ أَجرَ مَن أَحسَنَ عَمَلًا، أُولئِکَ لَهُم جَنّاتُ عَدنٍ«۵» وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا [۱۷۲- پ] -------------------------------- (۱). دب: تعلم. (۲). مج، وز، مب قوله. (۳). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹. (۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۲. (۵). سوره کهف (۱۸) آیه ۳۰ و ۳۱. [.....] (۶). دب، آج، فق، مب، مر: پاداشته، لب: پاداشت. صفحه : ۲۳۰ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أَنَّ لَهُم جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ«۱» لَئِن شَکَرتُم لَأَزِیدَنَّکُم«۲» مَن عَمِلَ صالِحاً مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَلَنُحیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً«۴» فَلَو لا أَنَّهُ کانَ مِنَ المُسَبِّحِینَ، لَلَبِثَ فِی بَطنِهِ إِلی یَومِ یُبعَثُونَ«۴» آلآنَ وَ قَد عَصَیتَ قَبلُ«۷». و قیل: اذکرونی بالثّناء اذکرکم بالجزاء، اذکرونی بلا غفلة اذکرکم بلا مهلة، اذکرونی بالنّدم اذکرکم بالکرم، اذکرونی بالمعذرة اذکرکم بالمغفرة، اذکرونی بالارادة اذکرکم بالافادة، اذکرونی بالتّنصّل اذکرکم بالتّفضّل، اذکرونی بالاخلاص اذکرکم بالخلاص، اذکرونی بالقلوب اذکرکم بکشف الکروب، اذکرونی بالایمان اذکرکم بالامان، اذکرونی بالإسلام اذکرکم بالاکرام. عبد اللّه مبارک گفت: سالی از سالها به حجّ خانه خدا می‌شدم، در راه مرا قطع افتاد. از قافله باز ماندم. بر توکّل شتر می‌راندم، کودکی

را دیدم مراهق از کناره بیابان بر آمد تنها، جامه‌ای مختصر پوشیده، نه زادی نه راحله‌ای نه انیسی، تا بر من رسید، گفتم: ای جوان؟ با خویشتن زنهار خورده‌ای اگر چنین آمده‌ای در بادیه، و یا چون من منقطع شده‌ای! گفت: منقطع نشده‌ام، خود چونین آمده‌ام. گفتم: زاد و راحله و طعام و شرابت کجاست! اشارت سوی آسمان کرد. خواستم تا او را امتحان ------------------------------------ (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر روی. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نگنجد. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: السّعة. (۴). سوره صافّات (۳۷) آیه ۱۴۳ و ۱۴۴. (۵). مر: آسودگی. [.....] (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر او را خلاصی ده و. (۷). سوره یونس (۱۰) آیه ۹۱. صفحه : ۲۳۲ کنم، گفتم: مرا باری تشنه است، اگر شربه‌ای«۱» آب سرد بودی«۲»؟ او دست در هوا دراز کرد و قدحی آب بگرفت از هوا مشعشعا بالثّلج، برف در او افگنده، و بجنبانید و پیش من داشت. من عجب بماندم، گفتم: یا هذا، اینکه پایه از کجا یافتی! گفت: اذکره فی الخلوات یذکرنی فی الفلوات. ربیع انس در اینکه آیت گفت: انّ اللّه ذاکر من ذکره و زائد من شکره و معذّب من کفره، گفت: خدای تعالی یاد کند آن را که او را یاد کند، و زیادت کند آن را که شکر او کند، و عذاب کند آن را که کفران نعمت او کند. سفیان عیینه گفت: در اخبار چنین خوانده‌ام که، خدای- جلّ جلاله- گفت: من بندگان خود را آن دادم که اگر جبریل و میکایل را دادمی، حقّ ایشان را گزارده بودمی، بقولی لهم: فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُم. و به موسی بن عمران وحی کرد که: یا موسی؟ دشمنان مرا بگو تا مرا یاد نکنند که چون ایشان مرا یاد کنند من ایشان را یاد کنم، و یاد کرد من ایشان را به لعنت بود. حق تعالی در اینکه آیت جمع کرد از میان ذکر و شکر. و ذکر او از سه گونه بود: به دل و به زبان و به جوارح«۳». امّا ذکر به دل از دو گونه بود: یکی نظر و فکر باشد، و آن سر«۴» و اصل عبادات است که همه را بنا بر آن است، چو سکون نفس«۵» و طمأنینه دل در آن است، قوله تعالی: أَلا بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ«۶» فَاسْعَوْا إِلى ذِكْرِ اللّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ«۲» اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ«۳» ... وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَيْكُمْ«۴» وَ اذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا«۵» فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ، و قوله: اذْكُرُوا اللّهَ ذِكْراً كَثِيراً«۶» وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا«۷» يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ لا يَفْتُرُونَ«۹» اذْكُرُوا اللّهَ ذِكْراً كَثِيراً«۱۰»فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ ...، وفا به وفا: وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ ...«۳» فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللّهُ لَكُمْ«۴» أَذْكُرْكُمْ، تا تو را یاد کنم. ذکر خدای بنده را از دو وجه بود: یکی به آن که«۵» مدحش فرماید در کتابهای خود بر زبان پیغامبران، و در آسمانها بر زبان فریشتگان، و در ملأ اعلی، و دوم به ایجاب ثواب ابد و کرامت و رضا [۱۷۴- ر]. حسن بصری گفت: شکر خدای چگونه گزاریم«۶» اگر ما را گفتی: ذکر من کنی در مواضعی مخصوص تا من ذکر شما کنم، آنگه اگر جان و مال بذل بایستی کردن تا آن جا رسند واجب بودی، فکیف که می‌گوید: بنده من به«۷» هر حال از حالات که باشی فَاذْكُرُوا اللّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِكُمْ«۸» أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ«۱» وَ اشْكُرُوا لِي، حدّ شکر بیان کردیم که اعتراف باشد به نعمت منعم با ضربی تعظیم او، و آن اعتراف همچونین به دل باشد و به زبان و به جوارح. و اصل اعتراف به دل است، برای آن که اگر به زبان و جوارح معترف بود و به دل نبود منافق باشد. و اگر به دل«۶» بود، از زبان و جوارح مجزی باشد. و اما اعتراف به زبان برای نعمت مخلوق باید تا او بداند که شاکر است، و نیز در نعمت خدای تا مردمان اقتدا کنند. امّا به جوارح به انواع عبادات باشد، و اینکه غایت شکر بود، و اینکه بر نعمت هیچ منعم نباشد مگر بر نعمت خدای- جلّ جلاله- که آن اصول نعم باشد: از حیات و قدرت و نفرت و شهوت و کمال عقل، و استقصای کلام در اینکه باب در دگر«۷» آیات بیاید- ان شاء اللّه. آنگه مؤکّد کرد بقوله: وَ لا تَكْفُرُونِ، یعنی در سایر اوقات خالی مباشی از شکر نعمت من، و اظهار آن بر خویشتن و احتراز کردن از پنهان داشتن آن، که در خبر چنین آمده است که: من ذکره فقد شکره و من کتمه فقد کفره [۱۷۴- پ]. ------------------------------------ (۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۳. (۲). دب. موسی بن عمران. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گردی. (۴). دب و. (۵). مج، لب، فق، مب، مر: راستگیر، دب، وز، آج: راستگر. (۶). همه نسخه بدلها معترف. (۷). همه نسخه بدلها: ذکر. صفحه : ۲۳۶ قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ، حق تعالی گفت: من«۱» بندگان خود را به ذکر و شکر خود امر کردم«۲»، و وعده دادم«۳» ایشان را«۴» ذکر خود بر ذکری که ایشان مرا کنند«۵» آنچه«۶» عون ایشان باشد بر آن، از ایشان دریغ نداشت، برای آن که

تو را آنچه به فعل طاعت نزديك بكند لطف باشد، و چون عند آن طاعت كرده بود توفيق باشد، گفت: بر اينكه اوامر كه كردم شما را استعانت كنى و يارى خواهى از من، بِالصَّبرِ وَ الصَّلاةِ. بعضى مفسّران گفتند: اراد به الصّوم و الصّلوة، مراد به صبر روزه است براى قرينه نماز تا نسبت دارد به او، و گفتند: خداى تعالى چند جايگاه روزه را صبر خواند، فى قوله: سَلامٌ عَلَيكُم بِما صَبَرتُم«۷» وَ جَزاهُم بِما صَبَرُوا«۸» إِنَّ اللّهَ مَعَ الصّابِرِينَ، كه خداى با صابران است به معنى نصرت و معاونت و لطف و توفيق. وَ لا تَقُولُوا لِمَن يُقتَلُ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمواتٌ عبد اللّه عبّاس گفت: مراد كشتگان بدراند، و سبب نزول آيت آن بود كه مردمان چون ذكر ايشان رفتى، گفتندى: مات فلان و مات فلان. حق تعالى اينكه آيت فرستاد و نهى كرد ايشان را از اينكه گفتن، گفت: ايشان را مرده مگويى، كه ايشان زنده‌اند. و ايشان چهارده تن بودند: شش تن از مهاجر بودند، و هشت تن«۱۰» از انصار. امّا مهاجران«۱۱»: عبيده حارث عبد المطّلب بود، و عمير بن أبى وقّاص بود، و ------------------------------ (۱). همه نسخه بدلها: چون. (۲). همه نسخه بدلها: امر كرد. [.....] (۳). همه نسخه بدلها: وعده داد. (۴). آج، لب، فق، مب، مر به. (۵). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: ايشان كنند او را. (۶). دب: آنگه، آج، لب، فق، مب، مر: آنگه آنچه. (۷). سوره رعد (۱۳) آيه ۲۴. (۸). سوره دهر (۷۶) آيه ۱۲. (۹). مج: از. (۱۰). مج، وز، لب، فق: كس. (۱۱). همه نسخه بدلها: مهاجريان. صفحه : ۲۳۷ ذو الشّمالين بن عمرو بن نضله«۱» و عامر بن بكير، مهجع بن عبد اللّه، و صفوان. و از انصار: سعد بن خيثمه، و قيس بن عبد المنذر، و زيد بن الحارث، و تميم بن حزام، و رافع بن المعلّى، و حارثة بن سراقة، و معوّذ«۲» و عوف بن عفراء. علما در تفسير آيت و احوال شهدا خلاف كردند. عبد اللّه عبّاس و حسن بصرى گفتند: ايشان زنده‌اند بارواحهم و اجسادهم، بامداد و شبانگاه روزى به ايشان مى‌رسد، و ايشان خرّم‌اند به آنچه خداى به ايشان مى‌دهد، چنان كه در دگر آيت فرمود من قوله: يُرزَقُونَ فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ«۳» النّارُ يُعرَضُونَ [۱۷۵- ر] عَلَيها غُدُوًّا وَ عَشِيًّا«۶» بَل أَحياءٌ، آن است كه «سيحيون»، ايشان زنده خواهند شدن به قيامت عند آن كه خلقان را حشر كنند. و بعضى ديگر گفتند: مراد به حيات ايشان آن است كه، ذكر ايشان و نام ايشان در دنيا بماند، به مثابت آن باشد كه زنده باشند«۱». و ظاهر آيت دليل قول اوّل مى‌كند كه حق تعالى مى‌گويد: بَل أَحياءٌ، و معنى آن است كه: بل هم احياء، و در دگر«۲» آيت تصريح كرد به ذكر آن كه: روزى مى‌خورند، شادمانه‌اند به آنچه خداى به ايشان مى‌دهد، و اينكه لايق نباشد به روح بى‌جسم. در خبر است از رسول- صلّى اللّه عليه و اله- كه: خداى تعالى شهيد را شش خصلت بدهد عند آن كه اوّل قطره از خون او بر زمين آيد: جمله گناهانش عفو بكند، و جاى او در بهشت به او نمايد، و جفتى از حور العين به او دهد، و از فزع اكبرش ايمن گرداند«۳»، و از عذاب گور ايمن باشد، و به حليت ايمانش بيارايند. و در خبرى ديگر نه خصلت: و تاج وقار بر سرش نهند، و آن تاجى بود از ياقوت سرخ، و هفتاد و دو جفت او را از حور العين بدهد، و شفاعتش قبول كند«۴» در«۵» هفتاد كس از خويشانش، و راوى خبر عباده صامت است از رسول- عليه السّلام. و ابو هريره روايت كند از رسول- صلّى اللّه عليه و اله- كه او گفت: زمين از خون شهيد خشك«۶» نشده باشد تا دو حورى«۷» از بهشت بشتابند به مانند دو مرغ كه بچّه ايشان بر زمين افتاده باشد، هر يكى با حلّه‌اى از حلّه‌هاى بهشت، قيمت هر حلّه‌اى«۸» بيشتر باشد از دنيا و هر چه در دنيا هست«۹». و هم ابو هريره روايت كند كه: مثل مجاهد مثل نماز كن و«۱۰» روزه‌دار است آن ------------------------------ (۱). وز، لب: باشد، همه نسخه بدلها چنان كه شاعر گفت: ذكر الفتى عمره الثّانى و لذّته || ما فاته و فضول العيش اشغال (۲). مج، وز: و ذكر آيت. (۳). مج، وز: گردانيد. (۴). همه نسخه بدلها، بجز دب: كنند. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: تا. (۶). مج، وز: تر. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: حور العين. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بهشت كه بهاى ايشان. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: از هر متاعى كه در دنيا است. [.....] (۱۰). مج، وز، آج، لب، فق، مر: ندارد. صفحه : ۲۳۹ كه هميشه صايم«۱» قايم بود، و هيچ بنده نبود كه او را مجروح [۱۷۵- پ] بكنند«۲» در سبيل خداى و الّا فردا قيامت مى‌آيد خون آلود، رنگ رنگ خون باشد و بوى بوى مشك، و خداى تعالى او را ضمان كرده بود از دو كار يكى: امّا بهشت، يا آن كه با خانه خود شود با غنيمت. و اخبار در اينكه معنى بسيار است. قوله: وَ لَنَبلُوَنَّكُم بِشَيءٍ مِنَ الخَوفِ وَ الجُوعِ،

خطاب با امّت محمّد است. خدای تعالی می‌گوید: و ما امتحان کنیم و بیازماییم شما را به چیزی، یعنی به نوعی از ترس و گرسنگی. عبد اللّه عبّاس گفت: خدای تعالی خبر داد که: دنیا سرای بلاست و مکلّفان در او مبتلی‌اند. عطا و ربیع انس گفتند: مراد به آیت مهاجرانند بعد هجرت، و مراد با بلا و ابتلا تشدید تکلیف است بر ایشان تا عند آن مستحقّ ثواب عظیم شوند. و معنی ابتلا پیش از اینکه شرح دادیم. حق تعالی گفت: به پنج چیز امتحان کردم شما را به خوف. عبد اللّه عبّاس گفت: ترس از دشمن. و الجوع، یعنی قحط«۳»، وَ نَقصٍ مِنَ الأَموالِ، نقصان مال، یعنی زیان در تجارت و هلاک مواشی. وَ الأَنفُسِ، و تنها، یعنی به مرگ امّا به قتل. و گفته‌اند: به بیماری، و گفته‌اند: به پیری. و ابو علی گفت: خوف برای آن با خدای نسبت کرد که به جهاد باشد، و آن به امر خدای بود. و بعضی دیگر مفسّران تفسیر خوف به حرب کردند، و خوف در کلام ایشان کنایت باشد از حرب، و همچونین روع و فزع، نبینی که شعرای ایشان چندان که یوم الرّوع گفتند، یوم الحرب خواستند، قال الشّاعر: انّا لنرخص یوم الرّوع انفسنا و لو نسام بها فی الامن اغلینا و قال ایضا: مقادیم وصّالون فی الرّوع خطوهم بکلّ رقیق الشّفرتین یمان و قال آخر: ------------------------

---------- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۲). همه نسخه بدلها: نکنند. (۳). مب قوله تعالی. صفحه : ۲۴۰ نعدّیهنّ«۱» یوم الرّوع عنکم و ان کانت مثلّمة«۲» النّصال و اینکه را حدّی نیست، مراد حرب است یعنی جهاد کفّار. و اینکه خود بر ظاهر خود باشد، به تأویل، حاجت ندارد. شافعی گفت: بِشَیءٍ مِنَ الخَوفِ، یعنی خوف اللّه. و الجوع، صیام شهر رمضان. گفت: به خوف ترس خدای خواست، و به گرسنگی، روزه ماه رمضان، و به نقصان مال، زکات مال و صدقات، و به نقصان نفس، مرگ و بیماری، و به نقصان ثمرات و میوه‌ها، مرگ فرزندان و فرزندزادگان، برای آن که فرزندان«۳» میوه دل مادر و پدر باشند«۴». عبد اللّه عبّاس«۵» گفت از ابو سلمه، از ابو سنان، که او گفت: مرا فرزندی فرمان یافت نام او سنان که مرا به او کنیت می‌کردند. من او را دفن کردم. ابو طلحة الخولانیّ حاضر بود«۶»، [۱۷۶- ر] گفت: یا با سنان؟ تو را بشارت دهم! گفتم: بلی. گفت: حدّثنی الضّحّاک بن عبد الرّحمن عن ابی موسی الاشعریّ، گفت: مرا ضحّاک حدیث کرد از ابو موسی اشعری که، رسول- صلّی اللّه علیه و اله- گفت: چون بنده مؤمن را فرزندی بمیرد، خدای تعالی فریشتگان را گوید: بنده مرا فرزند ازو بستدی، و میوه دل او از او جدا کردی«۷». بنده من عند آن حال چه گفت! گویند: بار خدایا؟ تو را حمد کرد و استرجاع کرد. گوید: برای بنده من در بهشت خانه‌ای بنا کنی، و آن را بیت الحمد نام نهی. برای او در بهشت خانه‌ای بنا کنند، قوله تعالی: وَ بَشِّرِ الصّابِرِینَ، بشارت ده صابران را، آنان را که بر اینکه مصایب و بلیّات صبر کنند و جزع نکنند. و گفتیم«۸» که: صبر حبس النّفس علی ما تکره باشد. الَّذِینَ إِذا أَصابَتهُم مُصِیبَةٌ، آنان را که چون ایشان را مصیبتی رسد استرجاع کنند و با خدای گریزند، گویند: إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیهِ راجِعُونَ، ما خدا راییم به عبودیّت، ----------

------------------------ (۱). آج، لب، فق، مب، مر: بعدیهن، چاپ شعرانی (۱/ ۳۸۰): ابعّدهنّ. (۲). کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: مسلّمة. (۳). همه نسخه بدلها بجز دب: فرزند. (۴). همه نسخه بدلها، بجز دب: باشد. (۵). مج، وز: عبد اللّه مبارک. (۶). همه نسخه بدلها، بجز دب مرا. (۷). همه نسخه بدلها، بجز دب گوید. (۸). همه نسخه بدلها: گفتم. صفحه : ۲۴۱ وَ إِنّا إِلَیهِ راجِعُونَ فی الاخرة، امروز«۱» ملک اوییم و فردا رجوع ما در آخرت با اوست. ابو بکر ورّاق گفت: إِنّا لِلّهِ، اقرار له بالملک وَ إِنّا إِلَیهِ راجِعُونَ، اقرار علی انفسنا بالهلک، گفت: در اینکه دو کلمه دو اقرار است: یکی اقرار است او را به ملک، و یکی اقرار بر خویشتن به هلک، اقرار می‌دهد که او مالک است و ما هالکیم. نصیر، «نون«۲»» «انّا» اماله کند، و قتیبه «لام» «للّه». و باقی قرّاء به تفخیم خوانند. عکرمه گفت: شبی رسول را- علیه السّلام- چراغی بمرد، گفت: إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیهِ راجِعُونَ، گفتند: یا رسول اللّه؟ اینکه بر«۳» مصیبت باشد، گفت: بلی، هر چه مرد را برنجاند مصیبت باشد. سعید جبیر گفت: هیچ امّت را در مصیبت آن ندادند که اینکه امّت را، یعنی کلمات استرجاع، نبینی که یعقوب را چون آن مصیبت رسید گفت: یا أَسَفی عَلی یُوسُفَ«۴» إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیهِ راجِعُونَ عبد اللّه عبّاس گفت: چون مؤمن عند آن که او را مصیبتی رسد رضا دهد و تسلیم و استرجاع کند، خدای تعالی او را سه چیز بدهد: صلات«۱» از قبل او و رحمت و هدایت«۲». ام سلمه گوید از رسول- صلّی اللّه علیه و اله- شنیدم که گفت: هیچ بنده مسلمانی نباشد که او را

مصیبتی رسد، او عند آن مصیبت آنچه خدای تعالی فرموده است بگوید از کلمه استرجاع، یعنی گفتن: إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيهِ راجِعُون، آنگه گوید: «۳» اللّهم احبرنی» فی مصیبتی و اخلفنی خیرا منها، و الّا خدای تعالی عوض آن بهتر از آنش باز دهد. آنگه گفت: چون ابو سلمه بمرد، من گفتم: در میان مسلمانان از ابو سلمه بهتر کجا باشد«۴»! اوّل جماعت مهاجران است، تا رسول- علیه السّلام- حاطب بن أبی بلتعه را فرستاد و مرا بخواست. من گفتم: دختری دارم، و من زنی غیورم. گفت: امّا دخترش را خدای تعالی کفایت کند، و اما غیرتش من دعا کنم تا برود. و در روایتی دیگر، گفتم: و مرا از اولیاء من هیچ کس حاضر نیست، رسول- علیه السّلام- گفت: هیچ ولی نباشد و الّا به آن رضا دهد که من دامادش باشم. و روایت است از وهب منبّه که گفت: یک روز موسی کلیم- علیه السّلام- در مناجات با خدای تعالی گفت: الهی از منازل بهشت کدام به تو نزدیکتر است به معنی کرامت! گفت: حظیره قدس. گفت: بار خدایا؟ ساکنان حظیره قدس که باشند! گفت: اصحاب مصیبات. موسی گفت: بار خدایا؟ صفت ایشان مرا بگو، گفت: یا موسی؟ آنان باشند که چون ایشان را ابتلا کنم به بلیّتی صبر کنند، و چون بر ایشان نعمتی کنم شکر کنند، و چون مصیبتی رسد ایشان را بگویند: إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيهِ راجِعُون، اینان اهل حظیره قدس باشند. مغیره شعبه روایت کند که: دوال نعل رسول- علیه السّلام- بگسست، استرجاع کرد و گفت: إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيهِ راجِعُونَ ما گفتیم: یا رسول اللّه؟ اینکه نیز مصیبتی باشد! ------------------------------- (۱). دب، آج، لب، مر او. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر از حق. (۳). دب، وز، فق: أجرنی. (۴). مر او.

صفحه : ۲۴۳ گفت: بلی، هر مکروهی که به مرد رسد آن مصیبت باشد. و ابو هریره روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت«۱»: چون دوال نعل یکی از شما بگسلد، باید تا استرجاع کند و از خدای عوضش بخواهد، که اگر [۱۷۷- ر] خدای میسّر نکند میسّر نشود، آنگه او بی‌برگ بماند. انس مالک گوید که: رسول- علیه السّلام- زنی را دید که بر کودک«۲» می‌گریست، او را گفت: اتّقی اللّه و اصبری، از خدای بترس و صبر کن. زن گفت: مصیبت«۳» تو را درد نمی‌کند، رسول- علیه السّلام- بگذشت. او را گفتند: اینکه را نشناختی همانا، گفت: نه. گفتند: اینکه رسول خداست، بر اثر«۴» بدوید و تضرّع کرد و توبه کرد و گفت: یا رسول اللّه؟ نشناختم تو را، اکنون فرمانبردارم، صبر کنم و احتساب کنم. رسول- علیه السّلام- گفت: الصّبر عند الصّدمهٔ الاولی، گفت: صبر بنزدیک زخم اوّل باید کردن، بیان کرد که: هر چه مصیبت سخت‌تر باشد، صبر کردن بر او مزدتر«۵» باشد. ذو النّون مصری گوید: به گورستانی بگذشتم، زنی را دیدم با جمال گوری چند«۶» پیش گرفته می‌گریست و اینکه بیتها می‌خواند. صبرت و کان الصّبر خیرا مغبّهٔ و هل جزع یجدی علیّ فأجزع صبرت علی ما لو تحمّل بعضه جبال شروری اصبحت تتصدّع ملکت دموع العین ثمّ رددتها الی ناظری فالعین فی القلب تدمع او را گفتم: چه مصیبت رسیده است تو را! گفت: عجبتر مصیبتی دو پسرک داشتم که همه سلوت دل من ایشان بودند، پدرشان روزی گوسپندی بکشت و کارد آن جا رها کرد و او برفت، و من مشغول شده بودم. پسر مهترین کهترین را گفت: بیا تا من تو را بگویم که پدرم گوسپند«۷» چگونه کشت، آنگه او را دست و پا ببست و بخوابانید و کارد بر گلوی او بمالید و او را بکشت. چون«۸» خبر یافتم و بانگ بر او ------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها که. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کودکی. (۳). همه نسخه بدلها من. (۴). آج، لب، فق، مب، مر او. [.....] (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مزد بر او بیشتر. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر در. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۸). دب، آج، لب من. صفحه : ۲۴۴ زدم«۱» بگریخت و بر کوه شد. پدر در آمد، گفتم: چنین حالی افتاد. پدر به طلب پسر رفت، بسیار بگردید آخر چون باز یافت او را شیرش دریده بود. پدر ساعتی بر سر او بود، آنگاه بر گرفت او را و باز آورد و تشنگی عظیم در او کار کرده بود، ساعتی در آمد«۲» او نیز با پیش خدا شد. هم آن روز پسرکی دیگر داشتم طفل، و من دیگ می‌پختم. مشغول شدم به کار اینان، بنزدیک دیگ رفت، دیگ بیفگند و بر او ریخت، و او نیز سوخته شد. اکنون من نشسته‌ام چنین که تو می‌بینی. گفتم: چگونه صبر می کنی بر اینکه مصیبات و جزع نمی‌کنی! اندیشه کرده‌ام که اگر صبر و جزع دو مرد بودندی که با یکدیگر بر آویختندی، صبر غالبتر بودی«۳»، آنگاه اینکه بیتها انشا کرد. الی اللّه کلّ الامر فی الخلق کلّه و لیس الی المخلوق شیء من الامر [۷۷۱- پ] تعوّدت مسّ

الضّرّ حتّی الفته و اسلمنی طول العزاء الی الصّبر و وسّع قلبی للأذی کثرة الأذی و قد کنت احیانا یضیق به صدری إذا انا لم اقنع من الدّهر کلّما«۴» تکرّهت منه طال عتبی علی الدّهر و امیر المؤمنین«۵»- علیه السّلام- گفت: ان صبرت جرت علیک المقادیر و انت مأجور و ان جزعت جرت علیک المقادیر و انت مأزور، گفت: اگر صبر کنی قضا بر تو برود و تو با مزد باشی، و اگر جزع کنی قضا بر تو برود و تو با بزه باشی. انس مالک روایت کند که: مردی از جمله صحابه بود، مادام پیش رسول- علیه السّلام- بودی. پسرکی داشت فرمان یافت. روزی چند به مسجد نمی‌آمد. رسول- علیه السّلام- گفت: فلان چرا به مسجد نمی‌آید! گفتند: یا رسول اللّه؟ او پسرکی داشت«۶» فرمان یافته است برای آن نمی‌آید، گفت: بخوانیدش. او را بخواندند«۷» گفت: یا فلان؟ بهشت را هشت در است و دوزخ را هفت. تو راضی نباشی که به هر دری که فراز شوی از درهای بهشت او ایستاده باشد، می‌گوید پدرا«۸» بیا که من بی تو در ---------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: بر آوردم. (۲). مج، وز، لب، فق، مر: بر آمد. (۳). مب: غالب آمدی. (۴). همه نسخه بدلها: کلّ ما. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر علی. (۶). مج: داشته است. (۷). مج، وز او را. (۸). مج، وز، مر: پدر را. صفحه : ۲۴۵ بهشت نخواهم رفتن، مرد دل خوش گشت. صحابه گفتند: یا رسول اللّه؟ اینکه او راست خاص، یا دیگران را همین حکم است، گفت: لا بل جمله مسلمانان را چون صبر و احتساب کنند. ثابت بنانی گوید: اینکه مرد عثمان مظعون بود«۱»، هم انس روایت کند که: در صحابه رسول- صلّی اللّه علیه و اله- مردی بود کنیت او بو طلحه«۲»، پسری داشت سخت نجیب و زنی داشت سخت صالحه و عاقله نام او امّ سلیم. اینکه پسر بیمار بود و ضعیف شد. شبی از شبها ابو طلحه به مسجد رفت به نماز، پسر فرمان یافت. مادر برخاست و کودک را در خانه برد و بنهاد، و برخاست و دیگ بپخت و طعام راست کرد. مرد در آمد، گفت: بیمار چون است! گفت: از امشب ساکنتر هیچ شب نبود، آنگه طعام پیش آورد تا نان بخوردند و جامه خواب بیاوردند و بخفتند، و مرد خلوت ساخت با زن. چون آخر شب بود، و مرد خواست تا بیرون رود، زن گفت: یا با طلحهٔ، نبینی که فلانان عاریه‌ای از کسی بستده‌اند و مدّتی بداشته و بدو تمتّع کرده، اکنون چون خداوندش باز می‌خواهد«۳»، خشم می‌آید ایشان را و اظهار کراهت و جزع می‌کنند! گفت: بی‌خرد مردمانند و بی‌انصاف؟ گفت: اکنون بدان که پسر تو عاریه‌ای بود«۴» از خدای«۵» تعالی، به ما داد مدّتی، اکنون باز ستد. از حقّ ما آن است که رضا و تسلیم کار بندیم. مرد گفت: نیکو می‌گویی، إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیهِ راجِعُونَ[۱۷۸- ر] و الحمد للّه. بامداد چون پیش رسول رفت، رسول- علیه السّلام- او را گفت: ۶» بارک اللّه [لکما]» فی لیلتکما، خدای شب دوشین مبارک گرداناد بر شما، خدای تعالی او را پسری دیگر بداد و عقبش از او بماند. روز احد زنی می‌آمد سه کشته«۷» بر شتری بسته به پیغامبر- علیه السّلام و الصّلوة- بگذشت. رسول- علیه السّلام- گفت: اینان که‌اند«۸» از تو! گفت: برادرم و پسرم و ---------------------------------- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر حسن بصری روایت کند که: ثواب صابران نه چندان است که او را وصف توان کرد، قوله تعالی: إِنَّما یُوَفَّی الصّابِرُونَ أَجرَهُم بِغَیرِ حِسابٍ[سوره زمر (۳۹) آیه ۱۰]. (۲). همه نسخه بدلها: ابو طلحه. [.....] (۳). دب: می‌خواند، مر: باز می‌گیرد. (۴). همه نسخه بدلها: عاریت بود. (۵). آج، لب، فق، مب: بود خدای. (۶). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۷). مج، وز: سر کشته، همه نسخه بدلها را. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: چه کس‌اند. صفحه : ۲۴۶ شوهرم ای رسول اللّه؟ اگر صبر کنم مرا چه باشد! گفت: اگر صبر کنی بهشت تو را باشد«۱»، گفت: فما ابالی بعد هذا، یعنی پس از اینکه باک ندارم. مردی را پسری فرمان یافت، عبد اللّه مزاحم به تعزیت او آمد، او را تعزیت داد آنگه گفت: انّا نعزّیک لا انّا علی طمع من الحیوة و لکن سنّة الدّین فما المعزّی بباق بعد صاحبه و لا المعزّی و ان عاشا الی حین عمر خطّاب در بعضی راهها اعرابیی را دید، گفت: از کجا می‌آیی! گفت: از نزدیک ودیعه‌ای که مرا نهاده است در اینکه کوه. گفت: و آن چیست! گفت: پسرکی داشتم که روزگار به تعلّل او می گذاشتم، از منش بر بودند. در اینکه کوه دفنش کردم. دو سال است هر روز یک بار بیایم«۲» و زیارتش کنم. گفت: در حقّ او چیزی گفتی از مرثیه! گفت: بلی. گفت: بیار. گفت: یا غائبا ما یؤوب من سفره عاجله موته علی صغره یا قرّة العین کنت لی انسا فی طول لیلی نعم و فی سحره ما تقع العین کلّما وقعت فی الحیّ منّی الّا علی اثره شربت کأسا ابوک شاربها لا بدّ

منهـا له علی کبره یشـربها و الأنـام کلّهم من کـان فی بـدوده و فی حضـره فالحمـد للّه لا شـریک له فی علمه کان ذا وفی قـدره عمر بگریست. حارث بن شریح گفت، قتاده را گفتم: چون است که ما را مصیبتی رسد پنداریم که هرگز دل خوش نخواهیم شدن، آنگه بس«۳» بر نیایـد که دل خوش شویم! گفت: بلی چنین به ما رسانیدند که چندان که مرده«۴» در گور می‌ریزد و کهن می‌شود، یاد او بر دل دوسـتانش کهن می‌شود، آنگه گفت: و کما تبلی وجوه فی الثّری فکذا یبلی علیهنّ الحزن و قال اخر: ---------------- ---------------- (۱). مر زن. (۲). کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: بیایم. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بسی. (۴). مج، وز: مرد. صفحه : ۲۴۷ مقیم الی ان یبعث اللّه خلقه لقاؤک لا یرجی و انت قریب [۸۷۱- پ] تزید بلی فی کلّ یوم و لیلهٔ و تنسی کما تبلی و انت حبیب و اخبـار و اشـعار در اینکه معـانی بی‌قیـاس است، و اینکه کفایت است اینکه جا. أُولئِکَ عَلَیهِم صَلَواتٌ مِن رَبِّهِم، ایشان آنانند که بر ایشان صلوات است از خدای ایشان. عبد اللّه عبّاس گفت: ای مغفرهٔ، مراد به صلوات اینکه جا مغفرت است. إبن کیسان گفت: صـلوات اینکه جا ثناست، دیگران گفتند: صلات از خدای رحمت باشد، و تکرار برای اختلاف لفظین افتاد، چنان که حطیئه گفت: الا حبّذا هنـد و ارض بهـا هنـد و هنـد أتی من دونهـا النّأی و البعـد و برای آن صـلوات به جمع گفت که صـلاتی«۱» خواست بعد صـلاتی و رحمهٔ«۲» بخشایشـی. وَ أُولئِکَ هُمُ المُهتَدُونَ، و ایشان راه یافتگاننـد، یعنی به رحمت و ثواب. و گفتنـد: الی الحقّ و الصّواب، و گفته‌انـد: به کلمه استرجاع. و بعضـی از صـحابه چون اینکه آیت بخواندی«۳» گفتی«۴»: نعم العدلان و نعمت«۵» العلاوهٔ، گفتی: نیک دو تنگ است، یعنی صـلوات و رحمت، و نیک سـرباری است، یعنی هدایت برسـری. در تفسیر اهل البیت آمد که: اینکه آیـات در حقّ اهـل الـبیت است. از صـادق- علیه السّـلام- روایت است که او گفت: سـبب نزول آیت آن بـود که، چـون خدای- جلّ جلاله- اینکه آیت فرستاد«۶»: وَ إِذِ ابتَلی إِبراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ«۷» وَ لَنَبلُوَنَّکُم بِشَیءٍ مِنَ الخَوفِ وَ الجُوعِ. رسول- علیه السّـلام- علی را بخوانـد. و اینکه آیت بر او خوانـد و او را گفت: هـذه کلماتـک، و کلمـات ابرهیم هی الشّـمس و القمر، اینکه کلمات تو است، و کلمات ابراهیم ماه و آفتاب بود، و لقد سـبقت اجابهٔ اللّه مسئلتی، و اجابت خدای تعالی سـبق برد سؤال مرا، یعنی اینکه کلمـات تو است که تو را به اینکه امتحـان کرد، چنـان که ابراهیم را به آفتـاب و ماه، یعنی قوله تعالی: فَلَمّا جَنَّ عَلَیهِ اللَّیلُ رَأی کَوکَباً«۱» إِنِّی وَجَّهتُ وَجهِیَ«۲» وَ یُؤثِرُونَ عَلی أَنفُسِهِم وَ لَو کانَ بِهِم خَصاصَهٌ«۱۳» إِنَّما نُطعِمُکُم لِوَجهِ اللّهِ«۱۴»وَ نَقصٍ مِنَ الأَموالِ، اراد به البـذل و العطاء، بـذل و عطا خواست، بیان وفایش«۱» اینکه آمـد: یُنفِقُونَ أَموالَهُم بِاللَّیلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَهً«۲» وَ نَقصٍ مِنَ الأَموالِ، اینکه نقصان مال منع ایشان از فدک است، تا زهرا- علیها السّلام- می‌گوید: «۳»«۴»«۵» بلی کانت لنا فدک من جمیع ما اظلّها« الفلک فسـخت« بها نفوس قوم و شحّت« بها نفوس قوم آخرین. بعضی دگر گفتند: ترک غنیمت است للاشتغال بالقتال، تا به غنیمت از قتال باز نمانـد«۶» بر همّت او آن کمـتر چیز بـود، چه همّت او جانهـا و نفوس ابطـال بود نه نفـایس اموال، و سـرهای سـران بود نه مالهای گران بود. انّ الاسود اسود الغاب همّتها یوم الکریهـهٔ فی المسـلوب لا السّـلب نبینی که چون عمرو عبد ودّ را از پای بیفگند و خواست تا سرش بردارد، او گفت: پسر عمّ مرا به تو یک حاجت است. گفت: چیست آن! گفت: ان لا تکشف سوأهٔ إبن عمّک و لا تسلبه حلّته، گفت: آن که کشف عورت من نکنی و سـلاح و جامه من بنکنی، گفت: ذاک اهون علیّ، گفت: از همه چیز آن کمتر است بر من، تـا در مفـاخرت بیـاورد در آن بیتها که انشا کرد [۱۷۹- پ]: أ علیّ تقتحم الفوارس هکـذا عنّی و عنهم اخبروا اصـحابی الیوم یمنعنی الفرار حفیظتی و مصـمّم فی الهام لیس بنابی فصـددت حین ترکته متجـدّلا کالجـذع بین دکادک و روابی و عففت عن اثوابه و لو انّنی کنت المقطّر بزّنی اثوابی عبد الحجارهٔ فی سفاههٔ رأیه و عبدت ربّ محمّد بصواب لا تحسبنّ اللّه خاذل دینه و نبیّه یا معشر الاحزاب تا عمر خطّاب او را گفت: یا علی چرا درع او رها کردی، که در همه عرب کس درع چنان ندارد! گفت: شرم داشتم کشـف عـورت پسـر عمّ خـود کردن، و اینکه ------------------------------ (۱). دب، آج، لـب، فـق، مب، مر: عطایش. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۷۴. (۳). همه نسـخه بدلها: اضلّه. (۴). همه نسخه بدلها: فشحت. (۵). همه نسخه بدلها، بجز آج، لب: و سـحت. (۶). همه نسـخه بدلها: نماننـد. صـفحه : ۲۵۰ برای آن گفت که عمرو عبـد ودّ قرشـی بـود. بعضـی دگر گفتنـد: مراد

تحریم صدقات است بر ایشان. صادق را- علیه السّلام- پرسیدند از تحریم صدقات بر ایشان، گفت: انّ اللّه تعالی نزّهنا عن غسالهٔ اموال النّاس ، گفت: خدای تعالی ما را پاک داشت از دست شوره«۱» مالهای مردمان. بعضی از بزرگان در حقّ ایشان گفت: منعوا الدّنیا فلم یسئلوها و اعطوها فلم یقبلوها، گفت: دنیا از ایشان باز داشتند، ایشان بنخواستند«۲»، و چو«۳» بدادنشان قبول نکردند. وَ الأَنفُسِ، گفتند: مراد خبر است که او را دادند به قتل او پیش وقوع آن، تا بر منبر و بیرون منبر باز می‌گفت: ما یحبس اشقاها ان یخضبها من فوقها بدم، و به دست اشارت می‌کرد به محاسن و سر، چه منع می‌کند آن شقیترین امّت را که بیاید و اینکه محاسن سپید را از خون اینکه سر خضاب دهد. وَ الثَّمَراتِ، یعنی خبر دادن رسول- علیه السّلام- او را به کشتن حسن به زهر، و حسین به تیغ. حق تعالی ایشان را ثمرات خواند برای آن که میوه دل رسول و قرّت عین«۴» او بودند، تا در خبر است که: یکی را بر اینکه ران نشاندی و یکی را بر آن ران، و گاه بوسه بر اینکه می‌دادی و گاه بر آن. یکی از امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- پرسید که: ما بالنا الثّمرهٔ احبّ الینا من الشّجرهٔ، گفت: ما چرا میوه دوست‌تر از درخت می‌داریم، یعنی فرزند زاده را چرا دوست‌تر از فرزند می‌داریم! جواب داد او را که: فرزندان ما«۵» دشمنان مااند لقوله- عزّ و جلّ: إِنَّ مِن أَزواجِکُم وَ أَولادِکُم عَدُوًّا لَکُم«۶»وَ بَشِّرِ الصّابِرِینَ الَّذِینَ إِذا أَصابَتهُم مُصِیبَهٌ- الایهٔ، صادق گفت- علیه السّلام: همه«۱» در حقّ او آمد چون خبر برادرش جعفر آوردند از مؤته، او بشنید گفت: إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیهِ راجِعُونَ. گفتند: کس نگفته بود پیش«۲» او، حق تعالی گفت: من سنّت کردم تا از پس او هر مصیبت زده«۳» به او اقتدا کند در اینکه گفتن. أُولئِکَ عَلَیهِم صَلَواتٌ مِن رَبِّهِم وَ رَحمَهٌ، اگر آیت بر قول اوّل حمل کنند که مراد عامّه امّت‌اند. حق تعالی می‌گوید: چو«۴» کسی را مصیبتی رسد، او اینکه کلمه«۵» گوید، صلوات من بر او باد، ای سبحان اللّه؟ تو در حقّ او لفظ صلوات روا نداری، در حقّ خود روا داری، اگر تو به نوعی مصیبت رسیده‌ای، او به انواع مصیبت رسیده است، منها، از آن جمله یکی آن که چو«۶» تو رعیّت دارد که آنچه در حقّ خود از خدا روا داری در حقّ او«۷» روا نداری«۸»، اگر تو در اینکه معنی مصیبی او باری به تو مصاب است. و اگر آیت خاصّ است، خود صلوات خاصّ است به مستحق و اهلش، چه مستحقّ آن لفظ جز او و فرزندان او کس نیست، چه شاعر در حقّ ایشان می‌گوید: مطهّرون نقیّات جیوبهم تجری الصّلاهٔ علیهم اینما ذکروا من لم یکن علویّا حین تنسبه فما له فی قدیم الدّهر مفتخر اللّه لمّا برا خلقا و انشأه صفّاکم و اصطفاکم ایّها البشر فانتم الملأ الاعلی و عندکم علم الکتاب و ما جاءت به السّور ابیات حسن هانی راست در«۹» علیّ بن موسی الرّضا، چنین ابیات و مانند اینکه در دولت بنی امیّه و بنی العبّاس می‌گفتند، و کس منکر«۱۰» نبود آن را، و تو منکر باشی، همانا در نصب از ایشان بیشتری«۱۱»؟ وَ أُولئِکَ هُمُ المُهتَدُونَ، هم اوست بیانش: إِنّا هَدَیناهُ السَّبِیلَ«۱۲»إِنَّما أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِکُلِّ قَومٍ هادٍ«۱»إِنَّ الصَّفا وَ المَروَهَ مِن شَعائِرِ اللّهِ فَمَن حَجَّ البَیتَ أَوِ اعتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَیهِ أَن یَطَّوَّفَ بِهِما وَ مَن تَطَوَّعَ خَیراً فَإِنَّ اللّهَ شاکِرٌ عَلِیمٌ (۱۵۸) إِنَّ الَّذِینَ یَکتُمُونَ ما أَنزَلنا مِنَ البَیِّناتِ وَ الهُدی مِن بَعدِ ما بَیَّنّاهُ لِلنّاسِ فِی الکِتابِ أُولئِکَ یَلعَنُهُمُ اللّهُ وَ یَلعَنُهُمُ اللاّعِنُونَ (۱۵۹) إِلاَّ الَّذِینَ تابُوا وَ أَصلَحُوا وَ بَیَّنُوا فَأُولئِکَ أَتُوبُ عَلَیهِم وَ أَنَا التَّوّابُ الرَّحِیمُ (۱۶۰) إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُم کُفّارٌ أُولئِکَ عَلَیهِم لَعنَهُ اللّهِ وَ المَلائِکَهِ وَ النّاسِ أَجمَعِینَ (۱۶۱) خالِدِینَ فِیها لا یُخَفَّفُ عَنهُمُ العَذابُ وَ لا هُم یُنظَرُونَ (۱۶۲)«۲» [۱۸۰- پ] [ترجمه] کوه صفا و کوه مروه از نشانهای خداست، هر که حجّ خانه کند یا عمره کند بزه نیست بر او که طواف کند به ایشان، و هر که بکند کاری نکو خدای هو سپاس«۳» داناست. ایشان که پنهان کنند آنچه ما فرستادیم از حجّتها و بیان پس از آن که روشن کردیم مردمان را در توریت، ایشان را لعنت می‌کند خدای و لعنت می‌کنند لعنت کنندگان. مگر آنان که توبت کنند و نیک شوند و بیان کنند آنان را توبت پذیرم بر ایشان، و من توبت پذیرنده‌ام بخشاینده‌ام. [۱۸۱- ر] آنان که کافر شدند«۴» و بمردند«۵» و آنان کافر باشند آنانند که بر ایشان است لعنت خدای و فریشتگان و مردمان جمله. همیشه باشند در آن جا سبک نکنند بر ایشان عذاب و نه بر ایشان رحمت کنند. اینکه پنج آیت است، قوله: إِنَّ الصَّفا، صفا جمع صفات باشد، و آن سنگی نرم باشد، قال امرؤ القیس: لها کفل کصفاهٔ المسی ل ابرز عنها جحاف مضرّ ------------------

------------------ (۱). سوره رعد (۱۳) آیه ۷. (۲). دب، آج، فق بدرستی که. (۳). مج، وز، دب، آج، فق، خدای سپاس. (۴).

دب، آج، لب، فق: کافر شونـد. (۵). مـج، وز، دب، آج، لب، فق: و بمیرند. صـفحه : ۲۵۳ یقال: صـفاة و صفا، مثل حصاة و حصی و قطاة و قطا و نواة و نوی. و گفته‌اند: «صـفا» واحد است، و ذو«۱» صـفوان، کعصا و عصوان، و جمعش اصفاء باشد کرحی و ارحاء، و در جمعش صـفیّ آمده است، کعصا و عصیّ، قال الرّاجز: کأنّ متنیه من النّفیّ مواقع الطّیر علی الصّفی و مروه سنگی باشد کوچک و سست، قـال ابو ذؤیب: حتّی کـأنّی للحوادث مروة بصـفا المشـرّق کـلّ یوم تقرع و جمعش مروات باشـد، و جمع بیشترش مرو باشـد، کتمرة و تمرات و تمر، و جمرة و جمرات و جمر. و خدای- عزّ و جلّ- آن دو کوه معروف خواست که در مکّه است، دلیلش «الف» و «لام» تعریف عهـد است. امّا«۲» شَعائِرِ اللّهِ، جمع شعیرة، و هی المنسک، و اصله من«۳» الاشعار، و هو الاعلام، و در شـرع هر چه علمی از اعلام حـجّ بود از قربان و طواف و سعی، آن را شعایر گوینـد، قال الکمیت: نقتّلهم«۴» جیلا فجیلا تراهم شعائر قربان بهم نتقرّب«۵» و اشعار الهدی، اعلامه. و اصل او از شـعر باشد، و آن علم بود، و تقدیر آیت چنین است که: انّ الطّواف بالصّفا و المروة، او السّعی بین الصّفا و المروة من شعائر اللّه، مضاف [۱۸۱- پ] حذف کرد و مضاف الیه به جای او بنهاد، چنان که وَ سـئَلِ الْقَرْیَةَ«۶» ذلِکَ وَ مَن یُعَظِّم شَعائِرَ اللّهِ«۷» إِنَّ الصَّفـا وَ الْمَرْوَةَ مِن شَـعائِرِ اللّهِ. سـدّی گفت: سبب نزول آیت آن بود که، در جـاهلیّت اهل مکه آواز جنّیـان شـنیدندی از میان صـفا و مروه. پس کس طواف نکردی آن جا. چو«۶» اسـلام آمد، رسول- علیه السّلام- سعی می‌کرد آن جـا. گفتنـد: یـا رسول اللّه؟ مـا هرگز سـعی نکردمـانی اینکه جا که اینکه جای دیوان است، و اینکه عمل بت پرسـتان«۷». خدای تعـالی آیت فرسـتاد و بیان کرد که: سـعی کردن آن جا از جمله عبادت و ارکان حـجّ است. قتاده گفت: اهل تهامه از میان عرب آن جا سعی نکردندی، خدای تعالی آیت فرستاد. مقاتل بن حیّان گفت: کس از عرب آن جا طواف نکردی الّا حمس، و ایشان ------------------------------ (۱). مج اللّه. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مج، وز: ندارد. [.....] (۳). مب، مر: عبرت. (۴). مر: روزگاری. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: چنان برده بودنـد. (۶). دب، آج، لب، فـق، مب، مر: چون. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر است. صفحه : ۲۵۵ قریش بودند و کنانه و خزاعه و عامر و صعصـعه، ایشان را برای شدّتشان حمس خواندند. ایشان بیامدند و رسول را- علیه السّلام- گفتند: یا رسول اللّه؟ امن شـعائر اللّه هذا، اینکه که ما می‌کنیم از مناسک هست! خدای تعالی اینکه آیت فرسـتاد. اکنون فقها خلاف کرده‌اند فی السّـعی بین الصّفا [۱۸۲- ر] و المروة. مـذهب شافعی و مالک و احمد و اسـحاق چنان اسـت که: سـعی از میان صـفا و مروه از فرایض حجّ است، و حجّ بی آن درست نباشد اگر کسـی رها کند به فدیه از او بر نخیزد جز«۱» که قضا کنـد همان بعینه، و اگر از مکّه بشـده باشد باز آید و قضا کند همچنان که طواف خانه. و مذهب ابو حنیفه و سـفیان ثوری و ابو یوسف و محمّـد چنان است که: اگر باز آیـد و قضا کنـد نیکو باشد، و اگر نکند و فدیه کند به خونی که بریزد مجزی باشد از او. و انس مالک گفت و عبد اللّه زبیر و عطا و مجاهد که: سـعی از میان صـفا و مروه سـنّت است. اگر کسی نکند بر او هیچ لازم نیاید. و گفتنـد: در قراءت عبـد اللّه عبّاس و شـهر بن حوشب و عبـد اللّه مسـعود چنین است که: فلا جناح علیهما ان لا یطّوّف بهما. و مذهب اهل البیت چنان است که: سـعی صـفا و مروه رکنی از ارکان حجّ است. هر که نکند حجّش درست نباشد. و کیفیّت اینکه آن اسـت که: هفت بار سعی کند از میان صفا و مروه. ابتدا به صفا کند، و ختم به مروه. و مذهب فقها، همچنین است الّا اصحاب ظاهر از داود و اصـحاب او و إبن جریر و ابو بکر الصّـیرفیّ من اصـحاب الشّافعیّ. و گفتند: در سعی اینکه مقدار بس بود که از میان اینکه دو کوه برود، اگر بر کوه نشود باکی نبود، و مذهب فقها همچنین است الّا مذهب إبن الوکیل من اصحاب الشّافعیّ گویند«۲»: صعود واجب است. دلیل بر صـحّت مذهب ما در اینکه مسایل طریقه احتیاط و طریقه براءت ذمّت است، و قول رسول- علیه السّـلام- که او گفت: یا ایّها النّاس کتب علیکم السّـعی فاسعوا ، و معنی «کتب»، فرض باشد. ------------------------------ (۱). دب، آج، لـب، فـق، مب، مر آن. (۲). مـج، وز، آج، لـب، فـق، مب: که او گویـد، مر: و گفتنـد. صـفحه : ۲۵۶ دگر خـبر جـابر، و آن که رسول- علیه السّـلام- چون حجّ کرد به صـفا و مروه رسید و سعی کرد، گفت: انّ الصّفا و المروة من شعائر اللّه فابدؤا بما بدأ اللّه به، آنگه بر صـفا شد و در خانه نگرید«۱». و از عبـد اللّه عبّاس روایت است که: او جماعتی را دیـد که سـعی می‌کردنـد، گفت: هذا ما

ورّثتکم امّکم امّ اسـمعیل، گفت: اینکه آن است که مادرتان به میراث به شـما رها کرد- مادر اسـماعیل. چون تشـنه شد بر کوه صفا دویـد، و در وادی نگریـد تا کس را بینـد. از آن جا فرود آمـد و بدویـد و بر مروه شـد، بنگریـد کس را ندید. تا هفت بار همچونین کرد، خـدای تعالی در مناسک حجّ واجب کرد موافقت او را. چون به بطن الوادی رسد«۲» مستحب آن است که به هروله برود«۳» و گویـد: ربّ اغفر و ارحم و تجاوز عمّا تعلم انّک انت الاعزّ الاکرم. اهل اشارت گفتند: اشارت در سـعی به آن است که سائل محتاج چون به در خـانه مخـدوم و مقصود رسـد، نیارد هجوم کردن و به یک بار فراز شـدن، متردّد می‌باشـد و آمـد شـد«۴» می‌کند انتظار دستور را. حاجّ همچونین کند [۱۸۲- پ] پیش از آن که در خانه شود، تا تشبّه کرده باشد به سایل محتاج که گرد در سرای پادشاه می‌گردد و طواف می‌کنـد تا که باشد که بارش دهد«۵». فَمَن حَجَّ الْبَیتَ، ای قصد الکعبهٔ، هر که او حجّ خانه کند، یعنی قصد کعبه کنـد. و حجّ در لغت قصد باشد، و در شـرع نیز قصد باشد جز که قصدی مخصوص بود در وقتی مخصوص به جای مخصوص برای ادای مناسـکی مخصوص، و اینکه از اسـماء مخصوصه باشد«۶»، چون صوم و شـاعر گفت: لراهب یحجّ بیت المقـدس ذی برجـد و مقلد«۷» و برنس محمّد جریر گفت: حجّ کثرت اختلاف باشد با جای، کما قال المخبّل السّعدیّ: -----------------------

----------- (۱). دب، آج، لب، فـق، مب، مر: نگریست. (۲). دب، آج، مب، مر: رسـید. (۳). مـج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: بدود. (۴). دب، آج، لب، فق، مر: شدی. (۵). همه نسخه بدلها: دهند. (۶). دب، آج، لب، فق، مب از آسمان، مر از اسماء. (۷). مج، وز، دب، فق، مر: منفد، آج: قفده، لب: منعد. [.....] صفحه : ۲۵۷ و اشهد من عوف حلولا کثیرهٔ یحجّون سبّ الزّبرقان المزعفرا چون مردم را بسیار با خانه کعبه باید شدن، یک بار برای طواف زیارت، و یک بار برای طواف عمره و یک بار برای طواف النّساء و یک بار برای طواف الوداع آن را حجّ خواند«۱». أَوِ اعْتَمَرَ، من العمرهٔ، و هی الزّیارهٔ، قال الشّاعر: لقد سما إبن معمر حین اعتمر مغزی بعیدا من بعیـد و صبر و اصـل عمره در لغت اقـامت بود جـای برای عمـارت، و در شـرع بر دو وجه بود: یکی عمره متمتّع که اوّل لبّیک به عمره زند«۲»، چون از آن حلال شود لبّیک به حجّ زند«۳» و آن فرض آنان باشد که نه از حاضران مسجد الحرام باشند، و حدّش آن بود که از خانه او تا به مکّه بیست و هشت«۴» میل بیشتر باشد، و آنان که از حاضـری المسجد الحرام باشند فرض ایشان قران یا افراد بود. و دیگر عمره مبتوله، و آن عمره مفرده باشـد. و آن همه وقت شاید کردن، و فاضـلتر وقتی در ماه«۵» رجب بود. فَلا جُناحَ عَلَیهِ، ای لا حرج علیه و لا اثم، بزه‌ای نباشد او را، و اصـله من جنح اذا مال، قال اللّه تعالی: وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها«۶»أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِما، و تقـدیر چنـان است که: یتطوّف بهمـا، «تـا» را «طـا» کردهانـد برای قرب مخرج، و آنگه در «طـا» ادغـام کرده، و ظاهر اینکه لفظ در اباحت و رخصت استعمال کننـد، و اگر چه واجب و نـدب«۷» مشـارک باشـند در اینکه حکم. و از اینکه جـا خطـا افتاد آنان را که پنداشـتند که نـدب است، و اینکه خطاست، اعنی ظنّ ایشان برای آن که اگر بر ظاهر موضوع حمل کننـد اباحت فایده دهد، و اینکه محال است در باب عبادات. دگر آن که: واجب و سنّت در اینکه باب مشارک‌اند او را، اعنی فی رفع الجناح علیه، انّما حق تعالی به اینکه لفظ فرمود برای آن که قومی اعتقاد کرده بودند که در -------------------------------- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خوانند. (۳- ۲). مر: زنند. (۴). کـذا در اساس و همه نسـخه‌ها، در منابع دیگر چهل و هشت میل گفته‌انـد. رک: چاپ شعرانی (۱/ ۳۹۳). (۵). مج، وز: درگاه. (۶). سوره انفال (۸) آیه ۶۱. (۷). همه نسـخه بدلها، بجز فق: نذر. صفحه : ۲۵۸ آن جناح و حرج است، برای آن که پنداشتند که اقتدا [۱۸۳- ر] به جاهلیان«۱» و بت پرستان است، چنان که در سبب نزول گفته شد، و خلاف آنـان که در وجوب سعی خلاـف کردنـد منقرض شـد. اکنون اجمـاع است بر وجوبش، خلاف در آن است که رکن است یا رکن نیست، و شـرط هست در صـحّت حجّ یا نیست. و دلیل دیگر بر وجوبش خبر ابو موسـی که گفت: در آمـدم و رسول را در بطحای مکّه یـافتم. مرا گفت: چه لبّیـک زدی! گفتم: بر وفـق لبّیـک تـو زدم. گفت: نیـک کردی، آنگه گفت: ۲» طف بـالبیت« و الصّـفا و المروهٔ ثمّ احلّ» اکنون طواف خانه بکن و سـعی از میان صفا و مروه، و آنگه حلال شو«۳». ظاهر امر رسول- علیه السّلام- بر وجوب باشـد. و قوله: وَ مَنْ«۴» أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِمـا، از قلب و ادغـام. و مفسّـران در معنی او خلاـف کردنـد، امّـا مجاهـد و إبن زیـد و عطا- که

مذهب ایشان ندب است- ایشان تمسّک کرده‌اند به اینکه آیت- و جواب از او برفت. و آنان که وجوب گویند، گویند: اینکه متفضّل«۵» است از سعی. حسن بصری گفت: مراد آن است که، هر که نفلی و سنّتی کند از سایر ابواب شرعیّات از نماز و روزه و جز آن. مقاتل و کلبی گفتند: فمن زاد علی الواجب فی الطّواف، یعنی هر که طواف سنّت کند. بعضی دگر گفتند: مراد آن است که هر که عمره سنّت کند. فَإِنَّ اللّهَ شاکِرٌ عَلِیمٌ خدای تعالی سعی او مشکور کند. و مراد به شکر از خدای تعالی مجازات و مکافات و مقابله به خیر باشد، و انّما شکر خواند آن را تا لطیفتر لفظی گفته باشد تا مکلّف راغب شود به طاعات، و داناست به آنچه تو کنی تا بر او ------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها، بجز دب: جاهلان. (۲). چاپ شعرانی (۱/ ۳۹۴) واسع بین. (۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق: شود. (۴). اساس و همه نسخه بدلها: فمن، با توجّه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد. (۵). همه نسخه بدلها: منفصل. صفحه : ۲۵۹ هیچ اندک و بسیار و پنهان و آشکارا پوشیده نماند تا بداند مکلّف که رنج او در آنچه می‌کند پوشیده نیست. و گفتند: معنی شاکر در خدای تعالی آن باشد که یقبل الیسیر و یعطی الکثیر، آن که اندک بپذیرد و بسیار بدهد، من قول العرب: دابّهٔ شکور، چو«۱» فربهی او بیشتر از علف خوردنش باشد. و «علیم»، یعنی عالم است به اخلاص مخلصان و نفاق منافقان و ریای مرائیان. إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ الْبَیِّناتِ، آنان که پنهان می‌کنند یعنی رؤسا و احبار جهودان آنچه ما فرستادیم از توریت و احکام حلال و حرام او و حدود فرایض او. وَ الْهُدی، و نبوّت رسول ما- صلّی اللّه علیه و اله. کلبی گفت از عبد اللّه عبّاس که: آیت در کعب اشرف و کعب اسد و عبد اللّه صوریا آمد که ایشان احکام توریت پنهان کردند [۱۸۳- پ] طمع حطام دنیا را. عکرمه گفت از عبد اللّه عبّاس که: سعد معاذ و معاذ جبل جماعتی احبار را گفتند: شما هیچ ذکر محمّد در توریت یافتی! گفتند: نه، خدای تعالی اینکه آیت در حقّ ایشان فرستاد. و اگر حمل کنند بر عموم اولیتر باشد. و اگر درست شود که آیت در حق بعضی آمد، منع نکند که حکم او متعدّی باشد به دیگری، و لکن به دلیل. عطا گوید، ابو هریره گفت: لولا ایهٔ فی کتاب اللّه لما اخبرتکم بشیء ابدا. و در بعضی روایت: لولا آیهٔ فی کتاب اللّه فی سورهٔ البقرهٔ لما حدّثتکم بشیء ابدا، گفت: اگر نه آیتی هستی در کتاب خدای در سورهٔ البقره، من هیچ حدیث نکردمی شما را. گفتند: و آن آیت کدام است! و اینکه آیت بر خواند. و عروه روایت کرد از حمران«۲» که او گفت که: یکی از معروفان صحابه وضو نماز باز کرد، آنگه گفت: اگر نه آیتی هستی در کتاب خدای، من حدیث نکردمی شما را به خبری از اخبار رسول- علیه السّلام. رسول- علیه السّلام- گفت: هر که او وضوی نیکو باز کند و نماز بکند و به دیگر نماز رسد همچنین کند خدای تعالی آن گناه که او کند از آن نماز تا اینکه نماز بیامرزد. گفتند: آیت کدام است! اینکه آیت بر خواند. ------------------------------- (۱). مج، وز: و، آج، مب: چه، مر: چون. (۲). آج، لب: حمان، فق: حمسان، مر: حسان. صفحه : ۲۶۰ و چند صحابی روایت کردند اینکه اخبار، چون انس و ابو هریره و جابر و عبد الله مسعود که، رسول- علیه السّلام- گفت: من سئل عن علم یعلمه فکتمه الجم یوم القیامهٔ بلجام من نار، و به دگر روایت: جیء به یوم القیامهٔ ملجما بلجام من نار، و به دگر روایت: لقی اللّه یوم القیامهٔ ملجما بلجام من نار، و بر جمله معنی آن که: هر کس که او علمی داند و او را«۱» از آن بپرسند پنهان کند، فردای قیامت لگامی بیارند از آتش بر دهن او کرده. و عبد اللّه عبّاس روایت کند از رسول- صلّی اللّه علیه و اله- که او گفت: علمای اینکه امّت دو مردانند: یکی آن که خدای- جلّ جلاله- او را علمی داده باشد، او بر مردمان بذل کند و بخل نکند به آن و بر آن طمعی نستاند و به بهای اندک نفروشد، او آن باشد که برای او ماهیان دریا و مرغان هوا و دوابّ زمین استغفار کنند، و کرام الکاتبین همچونین، و با پیش خدای شود سیّد و شریف. و دیگر مردی باشد که: خدای تعالی او را علمی دهد و به آن علم بخل کند بر بندگان خدای، و بر آن طمعی بستاند و آن به بهای بفروشد، فردای قیامت او را بیارند لگامی از آتش بر سر او کرده بر مجمع قیامت، و فریشته‌ای بر او [۱۸۴- ر] ندا می‌کند«۲»: اینکه فلان است پسر فلان، خدای او را علمی داد در دنیا و بر بندگان خدای بخل کرد و بر آن طمع گرفت و به بها بفروخت، او را همچونین معذّب می‌دارند تا خدای تعالی از حساب خلقان بپردازد. اینکه اخبار جمله دلیل می‌کند که آیت بر عموم است، و هر کسی که چیزی از علم دین پنهان کند

داخل است تحت اینکه آیت، و آیاتی که مثل اینکه است در اینکه سورت و سورت آل عمران. و «کتمان»، ترک اظهار چیزی باشد با حاجت به آن، قوله. «البیّنات» در عموم او داخل باشد، هر چه خدای تعالی فرستاد از کتابها و وحی به پیغامبران بیرون کتاب. و قوله: وَ الْهُدی، جمله ادلّه و بیان از ادلّه عقلی و شرعی داخل باشد در آن، و اینکه از جمله فروض بر کفایت است، اعنی«۳» اینکه بیان کردن و تمهید و تقریر اینکه ادلّه ------------------------------- (۱). مج، وز: ورا. [.....] (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر که. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: یعنی. صفحه : ۲۶۱ کردن به حسب حاجت، چون بعضی به آن قیام کنند از باقی بیوفتد«۱». مِن بَعدِ ما بَیَّناهُ لِلنّاسِ فِی الْکِتابِ، پس از آن که ما بیان کردیم برای مردمان در کتاب، یعنی پس از آن که ما بیان کردیم کس را حلال نباشد که پنهان کند، چه آن خود در مکنون علم ما پوشیده بود«۲»، برای آن در کتابها بیان کردیم تا پوشیده نباشد و مردمان به آن منتفع شوند. چون حال چنین باشد، کتمانش حرام بود هر که چنین کند. أُولئِکَ یَلعَنُهُمُ اللّهُ آنان باشند که خدای بر ایشان لعنت کند و لعنت کنندگان. و اصل «لعن»، طرد و ابعاد باشد- چنان که بیان کردیم- و من قول الشّاعر، و هو الشّماخ و قد وصف ماء ورده: ذعرت به القطا و نفیت عنه مقام الذّئب کالرّجل اللّعین ای المطرود المبعد. و در شرع مراد به او ابعاد باشد از رحمت و ثواب. و قوله: وَ یَلعَنُهُمُ اللّاعِنُونَ قتاده گفت: فریشتگان را خواست و پیغامبران را و مؤمنان را. عطا گفت: جن و انس‌اند. مجاهد گفت: هوامّ زمین است حتّی العقارب و الخنافس. عبد اللّه عبّاس گفت: همه جانورانند مگر جنّ و انس. ضحّاک گفت: چون کافر را در گور نهند، فریشتگان سؤال بیایند او را گویند: من ربّک و من نبیّک و ما دینک، خدایت کیست و پیغامبرت کیست و دینت چیست! گوید: ندانم. مطرقه‌ای از آتش به دست دارد، او را زخمی زند به آن که همه خلایق بشنوند مگر جنّ و انس«۳»، هیچ چیز نباشد که آن آواز بشنود و الّا او را لعنت کند، فذلک قوله: أُولئِکَ یَلعَنُهُمُ اللّهُ وَ یَلعَنُهُمُ اللّاعِنُونَ منکر و نکیر او را گویند: لا دریت کذلک کنت فی الدّنیا، مداناش«۴» که در دنیا همچونین نادان بودی. عبد اللّه مسعود گفت: [۱۸۴- پ] هر آن دو کس که بر یکدیگر لعنت کنند، لعنت بر آسمان شود، و پس فرود آید آن را که لعنت کرده باشد، مستحق نیابد با آن گردد که لعنت کرده باشد، او را نیز مستحق نیابد، با جهودان گردد، فذالک قوله: ------------------------------- (۱). لب، فق، مب، مر: بیفتد. (۲). مج: نبود، دیگر نسخه بدلها: نباشد. (۳). فق، مب را. (۴). آج: مدانادی. صفحه : ۲۶۲ وَ یَلعَنُهُمُ اللّاعِنُونَ مجاهد گفت: بهایم‌اند که عصاهٔ بنی آدم را لعنت کنند، چون قحطی پدید آید گویند: به شوم«۱» گناه شماست که باران از ما باز گرفتند. و قوله: إِلَّا الَّذِینَ تابُوا، مگر آنان را که«۲» توبه کنند. حق تعالی چون وعید به غایت رسانید، پوشندگان و پنهان کنندگان را خواست تا یکبارگی نومی نشوند و بدانند که ایشان را طریقی هست به خلاص خود متمکّن‌اند در سرای تکلیف از آن که خویشتن برهانند، گفت: اینکه همه هست مگر آنان را که توبه کنند از گناه مقدّم، یعنی کتمان صفت رسول- علیه السّلام. و حملش کردن بر عموم از کفر و جمله گناهان اولیتر باشد. و بیان کردیم که: «توبه» پشیمانی باشد بر گذشته و عزم در آینده بر آن که مثل آن نکند«۳». وَ أَصلَحُوا، و عمل خویش سره باز کنند فیما بینهم و بین ربّهم، کاری که از میان ایشان و خدای باشد با صلاح آرند. اصمّ گفت: آن خواست که اصلاح کنند به علم آنچه افساد کرده باشند به جهل. وَ بَیَّنُوا، و بیان کنند آنچه کتمان کرده باشند از صفت رسول- علیه السّلام- و آیت رجم. محمّد جریر گفت: «بیّنوا»، یعنی توبه اظهار کنند به اخلاص عمل تا آنان که ایشان را بر«۴» کفر و عمل باطل دیده باشند، ایشان را بر ایمان و عمل صالح ببینند«۵». فَأُولئِکَ أَتُوبُ عَلَیهِم، من توبه ایشان قبول کنم، یقال: تاب العبد الی اللّه و تاب اللّه علی العبد. وَ أَنَا التَّوّابُ الرَّحِیمُ بیان اینکه کرده شد پیش از اینکه. آنگاه حکم آنان گفت که اصرار کنند و توبه نکنند: إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُم کُفّارٌ، «واو» اوّل عطف است، و دوم«۶» حال، گفت: آنان که بر کفر مقام کنند تا بمیرند، أُولئِکَ عَلَیهِم لَعنَةُ اللّهِ، ایشان آنان باشند که لعنت خدای بر ایشان باشد، و لعنت فریشتگان و لعنت مردمان جمله. ------------------------------- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: شومی. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر ایمان آورند و. (۳). همه نسخه بدلها: نکنند. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مج، وز: ندارد. (۵). اساس: نه بینند/ نبینند. (۶). مب: دویم. صفحه : ۲۶۳ قتاده و ربیع گفتند: به «ناس»«۱»

مؤمنان خواست. ابو العاليه گفت: اينكه روز قيامت باشد كه كافر«۲» را بدارند اوّل خدايش لعنت كند و پس فريشتگان و آنگه مؤمنان. سدّى گفت: هيچ دو متلاعن«۳» نباشند كه يكديگر را لعنت كنند و الّا لعنت ايشان با كافران گردد لقوله تعالى: أَلا لَعنَةُ اللّهِ عَلَى الظّالِمِينَ«۴» وَ إِنَّ عَلَيكَ لَعنَتِي«۵» أَلا لَعنَةُ اللّهِ عَلَى الظّالِمِينَ«۶»خالِدِينَ فِيها، نصب او بر حال بود، اى مقيمين«۸»، آن جا مؤبّد مخلّد باشند به بقا. خداى تعالى«۹» تخفيف عذاب نكند ايشان را. و در «فيها» خلاف كردند. بعضى گفتند: ضمير عايد است با لعنت، و بعضى گفتند: با دوزخ، نه ايشان به در آيند و نه عذاب بر ايشان به سر آيد و نه بميرند تا باز رهند، و نه عذابشان را نقصانى و فتورى باشد. وَ لا هُم يُنظَرُونَ، بعضى گفتند: از نظر است، و نظر رحمت باشد اينكه جا، يعنى و نه بر ايشان رحمت كند خداى- عزّ و جلّ- و بعضى گفتند: از انظار است، و آن امهال باشد، و نه ايشان را مهلت دهند و باز گذارند تا توبه‌اى كنند و اصلاحى كنند. و بيشتر مفسّران بر آنند كه: از «انظار» است به معنى امهال. و در آيت دليل است بر آن كه به قيامت تكليف نباشد و توبه نباشد، خلاف آن كه نجّار گفت: و ايمان سود ندارد، و توبه قبول نكنند، براى آن كه بر وجه مأمور به واقع نبود، و خلايق آن جا ملجأ باشند به دو وجه: يكى به مضرّتى عظيم عاجل، و يكى به منفعتى عظيم عاجل. پس ------------------------------ -- (۱). همه نسخه بدلها: بيانش، چاپ شعرانى (۱/ ۳۹۷): به. (۲). همه نسخه بدلها: كافران. [.....] (۳). مج: ملاعن. (۴). سوره هود (۱۱) آيه ۱۸. (۶- ۵). سوره ص (۳۸) آيه ۷۸. (۷). مر قوله تعالى. (۸). همه نسخه بدلها: مقيم بر. (۹). مب به. صفحه : ۲۶۴ ايمان و توبه را وقوع«۱» قبول نباشد براى الجا. [سوره البقرة (۲): آيات ۱۶۳ تا ۱۶۷] وَ إِلهُكُم إِلهٌ واحِدٌ لا إِلهَ إِلّا هُوَ الرَّحمنُ الرَّحِيمُ (۱۶۳) إِنَّ فِي خَلقِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ اختِلافِ اللَّيلِ وَ النَّهارِ وَ الفُلكِ الَّتِي تَجرِي فِي البَحرِ بِما يَنفَعُ النّاسَ وَ ما أَنزَلَ اللّهُ مِنَ السَّماءِ مِن ماءٍ فَأَحيا بِهِ الأَرضَ بَعدَ مَوتِها وَ بَثَّ فِيها مِن كُلِّ دابَّةٍ وَ تَصرِيفِ الرِّياحِ وَ السَّحابِ المُسَخَّرِ بَينَ السَّماءِ وَ الأَرضِ لَآياتٍ لِقَومٍ يَعقِلُونَ (۱۶۴) وَ مِنَ النّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللّهِ أَنداداً يُحِبُّونَهُم كَحُبِّ اللّهِ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ وَ لَو يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذ يَرَونَ العَذابَ أَنَّ القُوَّةَ لِلّهِ جَمِيعاً وَ أَنَّ اللّهَ شَدِيدُ العَذابِ (۱۶۵) إِذ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوُا العَذابَ وَ تَقَطَّعَت بِهِمُ الأَسبابُ (۱۶۶) وَ قالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَو أَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنهُم كَما تَبَرَّؤُا مِنّا كَذلِكَ يُرِيهِمُ اللّهُ أَعمالَهُم حَسَراتٍ عَلَيهِم وَ ما هُم بِخارِجِينَ مِنَ النّارِ (۱۶۷) [ترجمه] خداى شما يكى«۲» خداست، نيست خداى مگر او بخشاينده بخشايشگر«۳». [۱۸۵- پ] در آفريدن آسمانها و زمين و آمد شد«۴» شب و روز و كشتيها كه مى‌رود در دريا به آنچه سود كند مردمان را و آنچه بفرستاد خداى از آسمان از آبى زنده به آن باز كرد«۵» زمين را پس مرگش، و بپراگند در او از هر جانورى، و گردانيدن بادها و ابر فرمان بردار كرده ميان آسمان و زمين آياتى هست خردمندان را«۶». [۱۸۶- ر] و از مردمان كس هست كه مى‌گيرد بجز خداى همتايانى، دوست مى‌دارند آنان را چون دوستى خداى، و آنان كه ايمان دارند سخت‌تر دوست دارند خداى را، و اگر دانندى ظالمان چون بينند عذاب«۷» كه قوّت خداى را باشد همه، و خداى سخت عذاب است. «۸» چون بيزار شوند ايشان كه پسر وى كرده باشند ايشان را از ايشان«۹» كه پسروى كنند و بينند عذاب و بريده شود«۱۰» به ايشان رسنهايى«۱۱». ------------------------------ (۱). همه نسخه بدلها و. (۲). مج، وز، دب، آج، لب، فق: و خداى شما يك. (۳). دب، فق: مهربان. (۴). مج در. (۵). مج، وز، آج، دب: زنده باز كردن به آن، لب، فق: زنده باز كرد به آن. (۶). مج: مردمانى خردمند را، وز، دب، آج، لب: مردمان خردمند را. (۷). فق را. (۸). فق: تبرّأ. [.....] (۹). دب: آنان. (۱۰). دب، آج، لب، فق: شوند. (۱۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق: رسنها. صفحه : ۲۶۵ و گويند آنان كه پسر و باشند، اگر هيچ ما را بازگشتى بود ما«۱» تبرّا كنيم از ايشان چنان كه ايشان كردند از ما، همچنين باز نمايد به ايشان خداى كردارشان اندوههايى بر ايشان نيستند ايشان بيرون آينده«۲» از دوزخ. قوله: وَ إِلهُكُم إِلهٌ واحِدٌ، اسماء بنت بريد«۳» روايت كند از رسول- صلّى اللّه عليه و اله- كه گفت: نام بزرگترين خداى در سورة البقرة است فى قوله: وَ إِلهُكُم إِلهٌ واحِدٌ، و در فاتحه [و]«۴» آل عمران. و مغيرة بن سبيع العجلىّ روايت كند كه: هر كس كه او ده آيت [۱۸۶- پ] از سورة البقره بخواند، چون بخواهد خفتن هرگز قرآن فراموش نكند، چهار آيت از اوّل سورت و دو آيت من قوله: وَ إِلهُكُم إِلهٌ واحِدٌ، و ايةُ الكرسى، و سه آيت از آخر

سورت. حق تعالی در اینکه دو آیت ذکر و تقریر وحدانیّت خود کرد، در آیت اوّل توحید خود گفت، و در آیت دوم ادلّه آن گفت. قوله: وَ إِلهُکُم إِلهٌ واحِدٌ، «اله»، فعال باشد به معنی مفعول، کالکتاب و الحساب، یعنی معبود شما، یعنی مستحقّ عبادت از شما، چه لفظ «اله» مشتق از الاهت است، و آن عبادت بود- چنان که بیان کردیم فی آیة التّسمیة. و خطاب به اینکه آیت با جمله مکلّفان است. حق تعالی گفت: معبود شما و خدای شما که استحقاق عبادت دارد به خلق اصول نعم از: حیات و قدرت و شهوت و نفرت و کمال عقل یک خداست، چه«۵» هیچ ذات با او مشارکت ندارد در قدرت بر اینکه، پس در اینکه منفرد است و انباز ندارد. و معنی آن که ما گوییم: خدای یکی است، بر چهار وجه بود: یکی آن که مثلی و نظیری و کفوی ندارد، چنان که گویند: فلان فرید عصره ---------------------------------- (۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق: تا. (۲). دب: برانید، آج، لب، فق: بیرانیده. (۳). کذا در اساس و تب، دیگر نسخه بدلها: یزید. (۴). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: که. صفحه : ۲۶۶ و واحد دهره، کسی را که در فنّ خود بی‌نظیر باشد. دوم«۱» آن که منفرد بود به الهیّت و استحقاق عبادت. سوم«۲» آن که تجزّی و تبعیض بر او روا نباشد. چهارم آن که در صفات ذات منفرد است از قدیمی و دیگر صفات. و اینکه جمله را چون تحقیق کنند مرجع با یک معنی بود، و اینکه آن است که منفرد است به صفت ذات، و آن صفتی است که هیچ ذات از ذوات او را مشارکت نکرده‌اند در آن، و آن ما هو علیه فی ذاته است که مؤثّر است در مخالفت او سایر ذوات را، و هم او اثر کردی در مماثلت اگر مثلی بودی او را مماثلت هم به آن کردی- تعالی علوّا کبیرا. و هم چونین مضادّت، اگر ضدّی بودی او را به اینکه صفت«۳» کردی. پس آن هر سه قسمت داخل است در اینکه. و تحقیق در توحید آن است که: او ذاتی است که در صفت ذات و الهیّت به اینکه معنی که گفتیم مشارک ندارد. پس در اینکه دو فایده بود: یکی اثبات او، و دگر نفی امثال و اشکال«۴» او، تا آیت دلیل بود بر بطلان قول ملحدان و ثنویان و ترسایان و طبایعیان«۵» و مشبّهیان«۶». لا إِلهَ إِلّا هُوَ، [لا]«۷» نفی جنس راست، برای آن اسم را بنا کرد«۸» با او بر فتح. معنی آن است که، هر چه اثبات کردند از باب معبودان«۹» همه منفی«۱۰» است و صلاحیت الهیّت ندارند«۱۱» و استحقاق عبادت، مگر خدای- جلّ جلاله- که موصوف است به اینکه صفت [۱۸۷- ر]. اینکه کلمت کلمت اخلاص است، و سبب خلاص است، و متمسّک به اینکه کلمت تمسّک به عروه وثقی کرده باشد، قوله تعالی: ---------------------------------- (۱). مب: دویم. (۲). دب، آج، لب: سیوم، مج، وز: سه‌ام، مب، فق، مر: سیم. (۳). آج، لب: او رای مماثله هم به اینکه صفتها. (۴). همه نسخه بدلها از. (۵). مج، وز: طبایعان، آج: صابئان، دب، لب: طایعیان. (۶). آج، لب: مشبهان. [.....] (۷). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۸). مر: بنا کردند. (۹). آج، فق: آن. (۱۰). مر: منتفی. (۱۱). مر: ندارد. صفحه : ۲۶۷ فَمَن یَکفُر بِالطّاغُوتِ وَ یُؤمِن بِاللّهِ فَقَدِ استَمسَکَ بِالعُروَةِ الوُثقی لَا انفِصامَ لَها«۱» وَ أَلزَمَهُم کَلِمَةَ التَّقوی«۳» هُوَ الرَّحمنُ الرَّحِیمُ، و پیش از اینکه«۷» برفت در آیت تسمیه. قدیم- جلّ جلاله- چون ذکر وحدانیّت خود بکرد، مشرکان گفتند: کیف یسع النّاس اله واحد، اینکه همه مردمان را یک خدای چگونه بس باشد! حق تعالی اینکه آیت فرستاد که: إِنَّ فِی خَلقِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ«۸» إِنَّ فِی خَلقِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ، گفت: در خلق آسمان و زمین و آنچه از پس اینکه است [۱۸۷- پ] ایشان را آیاتی هست روشنتر و نافعتر از کوه صفا که زر کنم. اگر گویند: ایشان از او دلیل نخواستند بر وحدانیّت خدا، دلیل خواستند بر صحّت نبوّت او، اینکه جواب مطابق سؤال نیست؟ جواب آن است که گوییم: رسول- علیه السّلام- ایشان را دعوت می‌کرد با«۱» معرفت و عبادت خدای که قادر باشد بر اینکه جمله، و اینکه فعل او باشد، و چون ایشان نظر کنند و بدانند که اینکه جمله از فعل خداست و کس بر اینکه قادر نیست مگر او- تعالی- ایشان را علم به صدق او حاصل آید. چون علم به صدق او حاصل شد، علم به نبوّت او حاصل باشد. قوله: إِنَّ فِی خَلقِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ، خدای- جلّ جلاله- در اینکه آیت هفت دلیل ذکر کرد بر وحدانیّت خود: اوّل خلق آسمان و زمین، دوم«۲» اختلاف شب و روز، سوم«۳» کشتی دریا بر«۴»، چهارم باران زمین زنده کننده، پنجم انواع جانوران زمین، ششم گردانیدن بادها، هفتم ابر مسخر از میان آسمان و زمین. در هر یکی دلیلی، بل دلیلهاست بر وجود و وحدانیّت قدیم- جلّ جلاله- و در هر یکی نعمتی بل نعمتهاست از

خدای تعالی بر تو. امّا خلق آسمان و زمین، نعمت به او آن است که خدای تعالی زمین به بساط و فراش و بستر و قرارگاه و خفتنگاه و مسکن و آمد و شد ما کرد، چنان که گفت: ------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مج، وز: تا. [.....] (۲). مب، مر: دویم. (۳). مب، مر: سیم، مج، وز، دب، آج، لب: سهام. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: دریا. صفحه : ۲۶۹ جَعَلَ لَكُمُ الأَرضَ قَراراً«۱» جَعَلَ لَكُمُ الأَرضَ بِساطاً«۲» جَعَلَ لَكُمُ الأَرضَ مَهداً ...«۴» أَ لَم نَجعَلِ«۵»بما تعالى‌يوم‌تعالى. آنکه آسمان را سقف ما کرد و آن را به ماه و آفتاب و ستارگان بیاراست، آفتابی که جرمش از ما دور است و الّا ما را بسوختی به فرط حرارت، و شعاعش نزدیک است تا به ضیاء و حرارت او بر وجه انتفاع منتفع می‌باشیم. و ماه را بر وجهی نهاد که ما بدان عدد سال و ماه می‌دانیم برای منافع دینی و دنیاوی، و ستارگانی سیّاره هفت در دوازده«۷» به حسابی مقدّر برای اعتبار و انتفاع، و آن دیگران برای زینت، چنان که گفت: إِنّا زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنيا بِزِينَةٍ الكَواكِبِ«۸» وَ جَعَلناها رُجُوماً لِلشَّياطِينِ«۹» أَ لَم نَجعَلِ الأَرضَ مِهاداً به کار رفته، و شاید هم که مراد نقل اینکه آیه بوده است. (۵). اساس: و جعل لکم، با توجّه به نسخه مج و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۶). سوره مرسلات (۷۷) آیه ۲۵ و ۲۶. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر برج. (۸). سوره صافّات (۳۷) آیه ۶. (۹). سوره ملك (۶۷) آیه ۵. صفحه : ۲۷۰ آنگه در زمین از معادن و جبال و انهار و اشجار و ثمار چندان که فهم و وهم به آن نرسد از ماکول و مشروب و ملبوس و ادویه و اغذیه و عقاقیر و نبات مختلف اللّون و الطّعم و الرّیح و الطّبع، بعضی نافع و بعضی مضرّ، بهری همه منفعت بهری همه مضرّت، بهری هم مضرّت هم منفعت چنان که خواست و مصلحت شناخت و دانست که صلاح خلقان است بیافرید. [وَ]«۱»را به جَعَلَ اللَّيلَ وَ النَّهارَ خِلفَةً«۳»را ...، ای کلّ واحد منهما یخلف صاحبه، هر یکی از ایشان خلیفه و قایم مقام صاحبش است، چون او برود خلف او اینکه در آید به منزلت خلیفه او باشد، و اینکه قول بیشتر مفسّران است. عطا و إبن کیسان گفتند: مراد به اختلاف شب و روز، مخالفت ایشان است یکدیگر را در ضیاء و ظلام و طول و قصر. و «لیل»، جمع لیلة باشد کتمر و تمرة، و اینکه جمع جنس باشد. و لیالی جمع لیل است. و «نهار» واحد است بر قول بعضی و جمعش نهر باشد من قول الشّاعر: لولا الثّریدان هلکنا بالضّمر ثرید لیل و ثرید بالنّهر و بر قول درست «لیل» و «نهار» اسم جنس است. در لیل یکی را لیله گویند، و نهار را واحدی از لفظ او نیاید، لفظی که به جای لیله باشد یوم بود. و تقدیم شب به روز برای آن کرد که حق تعالی شب پیش از روز آفرید، بل روز از شب آفرید فی قوله: وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيلُ نَسلَخُ مِنهُ النَّهارَ«۴» بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ«۱» وَ جَعَلنَا اللَّيلَ لِباساً، وَ جَعَلنَا النَّهارَ مَعاشاً«۳»وَ الفُلكِ الَّتِي تَجرِي فِي البَحرِ، واحد و جمع در او یکسان باشد، آن جا که واحد خواست در وصفش مذکّر گفت فی قوله: إِذ أَبَقَ إِلَى الفُلكِ المَشحُونِ«۴» الَّتِي تَجرِي فِي البَحرِ، و تأنیث برای جمع است. و اصل بحر از سعت بود، و فلان متبحّر فی العلم اذا کان متّسعا فیه. و «بحر» که شقّ بود از اینکه جاست که شکافته به شقّ فراخ شود. بِما يَنفَعُ النّاسَ، به آنچه مردمان را سود کند در تجارات و مکاسب و انواع مطالب، و اینکه از انواع نعمت که مرا بر بندگان هست نوعی است برای آن که تألیف آب از لطافت چنان ساختم که کشتی بر او برود، و تألیف چوب چنان ساختم که اگر چه وزنش گران بود به آب فرو نشود، به خلاف سنگ و آهن. و مرجع اینکه به اختلاف تألیف است. وَ ما أَنزَلَ اللّهُ مِنَ السَّماءِ، آنگه نعمت به باران نه چندان است که تفصیل توان دادن، چه حق تعالی خود مبالغت تمام فرمود چون گفت که: زمین مرده به آن زنده کنم. و آنچه خدای تعالی فرود آرد آب از آسمان. بعضی گفتند: مراد سحاب است لأنّه یظلّك، بر بالای ماست که ما را سایه می‌کند. و اولیتر است که بر آسمان حمل کنند«۶» تا ------------------------------- (۱). سوره حج (۲۲) آیه ۴۰. (۲). آج، مر: کلیسا. (۳). سوره نبأ (۷۸) آیه ۱۰ و ۱۱. (۴). سوره صافّات (۳۷) آیه ۱۴۰. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آن جا. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر که. صفحه : ۲۷۲ حقیقت باشد. و خدای- جلّ جلاله- آب سبب حیات همه چیزها ساخته است، قال اللّه تعالی: وَ جَعَلنا مِنَ الماءِ كُلَّ شَيءٍ حَيٍّ«۱»وَ بَثَّ فِيها مِن كُلِّ دابَّةٍ، ضمیر راجع است با زمین، و بپراگند در زمین جانوران را از هر جنسی. و «دابّة»، در لغت هر چیزی باشد که بر زمین برود، بهری مرکوب و بهری مأکول، بهری برای زینت بهری برای منفعت و بهری را«۱۱» ظاهر مضرّت و معنی منفعت، تا بهری طعام تو باشد و

بهری ادام«۱۲» تو باشد، و به بهری تجارت کنی و به بهری صید کنی و به بهری سفر کنی، قوله تعالی: وَ الخَیلَ وَ البِغالَ وَ الحَمِیرَ لِتَرکَبُوها وَ زِینَةً«۱۳»وَ تَصرِیفِ الرِّیاحِ، و گردانیدن بادها، گاهی شمال و گاهی جنوب«۱۴»، گاهی صبا و گاهی دبور گاهی نکبا، برای آن تصریف فرمود گفتن گاهی نسیم باشد و گاهی عقیم باشد و گاهی لواقح«۱۵» گاهی ابر«۱۶» آرد و گاهی ببرد، و گاهی باران آرد و ---------------------------------- (۱). سوره انبیا (۲۱) آیه ۳۰. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: فرو آرد. (۳). مج، وز، دب، مر: با. (۴). مج، وز: او. (۵). همه نسخه بدلها: ابری. (۶). بیران/ ویران. [.....] (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر بیرون آید. (۸). مب همه. (۱۰- ۹). مر و. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: برای. (۱۲). وز، آج، لب: آرام. (۱۳). سوره نحل (۱۶) آیه ۸. (۱۴). مب، مر: گاهی شمالی و گاهی جنوبی. (۱۵). مج، وز بود، دب، آج باشد. (۱۶). دب، آج، لب، فق، مب: بر، مر: به بر. صفحه : ۲۷۳ گاهی ببرد، گاهی درخت باردار کند«۱» و گاهی برگ از او فرود آرد«۲»، گاهی رحمت بود گاهی عذاب بود. در خبر می‌آید که: یک روز موسی کلیم در مناجات با خدای کریم گفت: الهی ارنی من سرائر حکمتک، بار خدایا از اسرار حکمتت چیزی به من نمای. گفت: از اینکه کوه فرو شوی، بر راه دیهی است آن جا در شو، و در آن جا چهار در سرای بینی برابر یکدیگر، آن درها بزن و از ایشان بپرس که: ایشان کهاند، و چه صنعت کنند، و چه می‌باید کار ایشان را! موسی- علیه السّلام- از آن جا فرود آمد، و چون به در آن دیه«۳» رسید در رفت، و آن سرایها دید برابر یکدیگر. به در سرایی فراز شد و در بزد و گفت: ای مردمان اینکه سرای؟ شما چه مردمانی! و کار و پیشه شما چیست! و حاجت شما به خدای چیست! ایشان گفتند: ما مردمانی دهقانیم، و کار ما کشت و برز کردن«۴» است و حاجت ما به خدای باران است. اگر امسال باران [۱۸۹- پ] بسیار آید ما غنی شویم که تخم بسیار کشتهایم«۵». از آن جا برفت به در سرای دیگر شد و بپرسید. گفتند: ما مردمانیم پیشه ما«۶» گلینه کردن است و سفال کردن«۷» و بسیار بکردهایم، اگر امسال آفتاب بسیار باشد و باران کم بود ما مستغنی شویم. به در دیگر فراز شد«۸»، گفت: چه مردمانی شما! گفتند: ما مردمانیم که دخلها خرد«۹» کردهایم و بر خرمن نهاده«۱۰»، اگر امسال باد بسیار باشد«۱۱» ما غلّهها پاک کنیم و ما را خیری«۱۲» تمام باشد. ---------------------------------- (۱). مج: بار آرد. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: برگ او ببرد. (۳). همه نسخه بدلها: ده. (۴). دب، آج، لب، فق، مب: برزگری، مر: برزیگری. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کاشتهایم. [.....] (۶). دب. پیشهور. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۸). همه نسخه بدلها بجز مج، وز: دیگر رفت. (۹). دب: دخلهای خود، آج، لب، فق، مب، مر: خورد. (۱۰). مب: نهادهایم. (۱۱). مب: باد آید. (۱۲). همه نسخه بدلها: خیرهای. صفحه : ۲۷۴ از آن جا بیامد، به دری دیگر آمد، گفت: شما چه مردمانی! گفتند: ما خداوندان رزان و درختستانیم، و درختان ما میوه بسیار دارد، اگر امسال باد نبود یا کم بود که آن میوه ما نیفشاند و تباه نکند«۱»، ما غنی شویم. موسی- علیه السّلام- از آن جا برگشت متعجّب، گفت: بار خدایا؟ یکی باران می‌خواهد و یکی آفتاب می‌خواهد، و یکی باد می‌خواهد و یکی هوای ساکن، و حاجات و مرادات ایشان مختلف است، و بر احوال ایشان تو مطّلعی، هر یکی را بر وفق مصلحت خشنود کنی و روزی برسانی. حمزه و کسائی و خلف «ریح» خوانند بر واحد، و باقی قرّاء بر جمع خوانند: ریاح. عبد اللّه عبّاس گفت: در رحمت ریاح گویند، و در عذاب ریح، نبینی که حق تعالی چگونه گفت: أَرسَلَ الرِّیاحَ بُشراً بَینَ یَدَی رَحمَتِهِ«۲» إِذ أَرسَلنا عَلَیهِمُ الرِّیحَ العَقِیمَ، ما تَذَرُ مِن شَیءٍ أَتَت عَلَیهِ إِلّا جَعَلَتهُ کَالرَّمِیمِ«۳»وَ السَّحابِ المُسَخَّرِ، و ابر مذلّل فرمانبردار از میان آسمان و زمین برای آن سحابش خوانند که خود را در هوا می‌کشد، و اشتقاق او از سحب باشد، و آن کشیدن بود مسخّر و مذلّل و فرمانبردار از میان آسمان و زمین. ای عجب؟ اگر در حدوث آسمان شک«۵» است تو را در آن که به یک ساعت از ابر آسمانی بسازد، در حدوث آن نیز شاکّی؟ شک مکن، که با اینکه همه دلالات نه جای شک است. لَآیاتٍ، دلالاتی و علاماتی هست، لِقَومٍ یَعقِلُونَ، آنان را که عاقل باشند، یعنی آنان را که عقل کار بندند و تأمّل و تفکّر کنند در آن آیات، و بدانند که آن را فاعلی هست قادر و عالم، چه اینکه همه افعال محکم و متقن است، دلیل عالمی و ---------------------------------- (۱). مج، وز: که آن میوهها بیفشاند و تباه کند. (۲). سوره فرقان

(۲۵) آیه ۴۸. (۳). سوره زاریات (۵۱) آیه ۴۱ و ۴۳. (۴). همه نسخه بدلها: نباشد. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شکّی. صفحه : ۲۷۵ قادری کنـد، و عالمی و قادری دلیل حیّی و موجودی کنـد، و وقوع اینکه افعال بر اینکه وجوه دون دیگر وجوه، دلیل مریدی و کارهی کند و آن که او حیّ است، [۱۹۰- ر] و آفات بر او روا نیست، و اینکه اشیا مدرک است دلیل مدرکی کند، و آن که اینکه افعالی است که قادر به قدرت بتواند کردن«۱»، چه اجسام و الوان و طعوم و ارائیح است«۲»، دلیل آن کند که فاعلش مخالف اشیاء است، حاصل است بر صفت الهیّت که بدان مخالف است ذوات را، پس علم به ذات و صفات او به نظر در اینکه آیت گشایـد، و رسول- علیه السّلام- گفت: ۳» ویل لمن قرأ هذه الایهٔ فمج« بها ، وای بر آن کس که اینکه آیت بخواند و بیندازد آن را، یعنی تفکّر نکنـد در او و معتبر نگردد بـدو. قوله: وَ مِنَ النّاسِ مَن یَتَّخِذُ مِن دُونِ اللّهِ أَنـداداً، وجه اتّصال آیت به آیت متقـدّم آن است که: حق تعالی چون ذکر توحیـد و ادلّه او بکرد و بـاز نمود که در اینکه آیـاتی و دلالـتی هست آن را که عقل کـار بنـدد، بگفت که: در مردمان کسهااند که عقل کار نبندند و با خدای تعالی انداد و امثال فرود آورند«۴». و «انداد» جمع «ندّ» بود، و «ندّ» هم مثل بود و هم ضدّ- چنان که بیان کردیم پیش از اینکه. قتاده و مجاهد و ربیع و إبن زید گفتند: بتانند که ایشان بدون خدای می‌پرستیدند، و سدّی گفت: مراد سادات و کبرای ایشانند. یُحِبُّونَهُم کَحُبِّ اللّهِ، ای یطیعونهم فی معصیهٔ اللّه کطاعهٔ اللّه، طاعت ایشان می‌دارند در معصیت خـدای، چنان که طاعت خـدا دارنـد، و مراد نه آن است که چنان که طاعت خدا دارند ایشان، که ایشان کافرند طاعت خدا ندارند، مراد آن است که: یحبّونهم کحبّ المؤمنین اللّه«۵»، و فاعل را حـذف کرده است و اضافت مصـدر کرده با مفعول، چنان که گویند: بعت غلامی کبیع غلامک، ای کبیعک غلامک، و کما قال تعالی: لَقَد ظَلَمَکَ بِسُؤالِ نَعجَتِک«۶» وَ لَئِن سَأَلتَهُم مَن خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ لَیَقُولُنَّ اللّه«۲» وَ لَئِن سَأَلتَهُم مَن خَلَقَهُم لَیَقُولُنَّ اللّه«۳» لِیُقَرِّبُونا إِلَی اللّهِ زُلفی«۴» هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِندَ اللّهِ«۵» وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ، و اگر ایشان خدای را دوست نداشـتندی، خدای نگفتی که مؤمنان خدای را دوست‌تر دارند، که اینکه لفظ جایی گویند که در اصل اشتراکی«۷» بود، آنگه یـک جـای مزیّتی بود، قوله: وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَـدُّ حُبًّا لِلّهِ، عبـد اللّه عبّاس گفت: اثبت و ادوم، گفت: برای آن کـه مشـرکان چـون بـتی پرستیدنـدی، مـدّتی پس از آن«۸» یکی دیگر نکـوتر بدیدنــدی، آن را رهـا کردنـدی و اینکـه را پرستیدنـدی. مؤمنان خـدای را پرسـتند و بر خـدای بدل نگیرند، از اینکه کار گفت: أَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ، یعنی دایمتر و ثابت‌تر. قتاده گفت: برای آن که چون کافر را بلایی رسـد روی از معبود خود برتابـد، و تضـرّع در خدای کند، و فزع با درگاه او کند، چه داند به بدیهه عقل که از آن معبود چیزی نیایـد. و مؤمن نه چنین باشد، بل که در وقت«۹» بلا بر عبادت خدای مقبلتر بود، بیانش: إِذا مَسَّکُمُ الضُّرُّ فَإِلَیهِ تَجئَرُون«۱۰»وَ إِذا مَسَّکُمُ الضُّرُّ فِی البَحرِ ضَـلَّ مَن تَـدعُونَ إِلّا إِیّاه«۱» لِیُقَرِّبُونـا إِلَی اللّهِ زُلفی«۲» أَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ. بعضـی دگر گفتند: برای آن گفت که دوستی کافر مقسّم«۳» بود بر سیصد و شست«۴» بت، و دوستی مؤمن خالص خدای را بود پس«۵» آن که«۶» یک قسـمت باشد بر آن حدّ نبود که بر سیصد و شست«۷» قسـمت باشد. سعید جبیر گفت: فردای قیامت خدای تعالی بفرماید تا مؤمنان و کافران را جمع کننـد. آنگه کافران را گوید. شـما در دنیا دعوی دوستی اینکه بتان کردی، و اینان دعوی دوستی من کردند. شـما بر دوستی معبودان خود در اینکه آتش توانی شـدن، ایشـان اختیار نکننـد. مؤمنان گوینـد: بار خـدایا؟ اگر ما را فرمایی به دوستی تو به آتش در شـویم، منـادیی نـدا کنـد: وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَـدُّ حُبًّا لِلّهِ. و گفته‌انـد: برای آن که«۸» دوستی کـافران ایشان را هوایی باشـد، و دوستی مؤمنان خـدای را عقلی باشـد. و گفته‌اند: برای آن که دوستی کافر بت را به تقلید بود، و دوستی مؤمن خدای را به دلیل«۹». و گفته‌اند: [۱۹۱- ر] برای آن که ایشـان بتان را مصـنوع دانسـتند، و اینان بتان«۱۰» را صانع. و گفته‌انـد: برای آن که ایشـان از بتان مقابله در محبّت ندیدند، و اینان از خدای به مقابله محبّت خود از او محبّت دیدند فی قولهم: یُحِبُّهُم وَ یُحِبُّونَه«۱۱» یَدعُونَ رَبَّهُم خَوفاً وَ طَمَعاً«۱۳» وَ لَو یَرَی الَّذِینَ ظَلَمُوا نـافع و إبن کثیر و إبن عامر به «تا» خواندنـد علی الخطاب، و باقی به « یا » علی الخبر من الغائب. و آن که به «تـا» خوانـد، خطاب رسول را بود- علیه السّـلام. و آن که به « یا » خوانـد، فعل مسـند با ظالمان بود. و إبن عامر خوانـد: اذ یرون العـذاب، و معنی آن که: چون عذاب با ایشان نمایند، و باقی قرّاء به فتح « یا » خوانند، و معنی آن که: چون ایشان عذاب بینند.

و بر هر دو قراءت اعنی «تا» و « یا »، جواب «لو» محذوف بود، و جواب «لو» بسیار حذف کنند، چون در کلام دلیل بود بر او، نحو قوله تعالی: وَ لَو أَنَّ قُرآناً سُیِّرَت بِهِ الجِبالُ«۹» وَ لَو یَرَی الَّذِینَ ظَلَمُوا إِذ یَرَونَ العَذابَ أَنَّ القُوَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً، لرأوا امرا عظیما، او لعلموا ما صاروا«۱» الیه او لعلموا«۲» أَنَّ القُوَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً، چنان که تقدیر آیت دیگر چنین است: وَ لَو أَنَّ قُرآناً سُیِّرَت بِهِ الجِبالُ أَو قُطِّعَت بِهِ الأَرضُ أَو کُلِّمَ بِهِ المَوتی«۳» أَنَّ القُوَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً، بدانی که همه قوّت و قدرت بر ایشان خدای«۵» راست، و آن معبودان ایشان از ایشان هیچ غنایی«۶» و دفعی نتوانند کردن. و بر قراءت آن کس که به « یا » خواند، معنی آن باشد که: اگر بینند ظالمان آنگه که عذاب بینند- یعنی روز قیامت. و معنی رؤیت اوّل علم باشد، و رؤیت دوم به معنی وجدان و وصول بود. اگر بدانند ظالمان وقت رسیدن ایشان به عذاب خدای که همه قوّت و قدرت خدای راست بر ایشان، و ایشان را و معبودان ایشان را هیچ قوّت و منعت«۷» نیست، لرأوا امرا منکرا، او لعلموا«۸» علما یقینا لا یعتریه«۹» شکّ و لا یعترضه شبهة، کاری منکر بینند آن روز یا علمی ضروری حاصل آید ایشان را، و اینکه جواب «لو» است که گفتیم محذوف است. و یعقوب و ابو جعفر، و در شاذّ حسن و قتاده و شیبه و سلام خوانند: أَنَّ القُوَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً، و «انّ اللّه»، به کسر «الف» فی الموضعین جمیعا. و باقی قرّاء به فتح ----------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: اصاروا. (۲). وز: لعلمون، دیگر نسخه بدلها: یعلموا. (۳). سوره رعد (۱۳) آیه ۳۱. (۴). لب، مر: تا آنگه. (۵). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر تو. [.....] (۶). دب، لب، فق، عنایی، مب، مر: عنادی. (۷). مر: منفعت. (۸). مج، وز: او یعلو، دب، آج، لب، فق، مب، مر: او یعلمون. (۹). مج: به. صفحه : ۲۸۰ «الف» خوانند. آنان که «انّ» خوانند به کسر، گویند تقدیر کلام چنین است که: و لو تری الّذین ظلموا اذ یرون العذاب لقلت انّ القوّة، او«۱» لقالوا انّ القوّة علی قراءة من قرأ بالیاء، و جمله فرق آن است که آن که آنگه«۲» در جواب «لو» که محذوف است علم تقدیر کردی، اکنون قول تقدیر باید کردن که با علم «انّ» آید و با قول «انّ»، عرب گوید: علمت انّ زیدا منطلق، و قلت انّ زیدا منطلق. عطا گفت معنی آیت آن است که: اگر ظالمان بینند روز قیامت آن جا که دوزخ از پانصد ساله راه به استقبال ایشان آید و ایشان را همچنان برچیند که مرغ دانه را، بدانند که قدرت قوّت و ملکوت و جبروت خدای راست، و عذاب خدای سخت است. قوله: إِذ تَبَرَّأَ الَّذِینَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا، و یاد کن ای محمّد آن روز که متبوعان از تابعان [۱۹۲- ر] تبرّا کنند [و]«۳» بیزار شوند، مراد به متبوعان رؤسای ضلالت‌اند، و به تابعان عوام و سفله‌اند. مجاهد بر عکس خواند: إِذ تَبَرَّأَ الَّذِینَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا، آن روز که تابعان از متبوعان تبرّا کنند و بیزاری نمایند، اینکه قراءت شاذّ است. پس از آن که طول عمر تولّا کرده باشند و هوا خواهی و فرمانبرداری نموده باشند بر تقلید و عمیا، چون کشف حجاب کنند و پرده از روی کار بردارند و پیدا شود که ایشان را غرض فاسد بوده است، و برای ریاست و حطام دنیا استخدام ایشان کرده‌اند تبرّا کنند و بیزاری نمایند، گویند: یا وَیلَتی لَیتَنِی لَم أَتَّخِذ فُلاناً خَلِیلًا«۴»، یا لَیتَ بَینِی وَ بَینَکَ بُعدَ المَشرِقَینِ فَبِئسَ القَرِینُ«۵» إِذ تَبَرَّأَ الَّذِینَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا، اینکه قول عبد اللّه عبّاس و قتاده و عطاست. سدّی گفت: مراد شیاطین‌اند که فردا تبرّا کنند از آنان که ایشان را پسروی کرده باشند و به غرور ایشان مغرور شده، فردا بیایند گویند: شما ما را گمراه کردی، امروز از عهده بیرون آیی، ایشان گویند: ما از شما بیزاریم. حق تعالی معنی اینکه هر دو«۱» از هر دو گروه حکایت کرد. امّا حدیث رؤسا فی قوله: یَرجِعُ بَعضُهُم إِلی بَعضٍ القَولَ یَقُولُ الَّذِینَ استُضعِفُوا لِلَّذِینَ استَکبَرُوا لَو لا أَنتُم لَکُنّا مُؤمِنِینَ«۲» وَ أَسَرُّوا النَّدامَةَ لَمّا رَأَوُا العَذابَ«۳» وَ یَومَ القِیامَةِ یَکفُرُونَ بِشِرکِکُم«۴» یَومَ القِیامَةِ یَکفُرُ بَعضُکُم بِبَعضٍ وَ یَلعَنُ بَعضُکُم بَعضاً«۵» کَمَثَلِ الشَّیطانِ إِذ قالَ لِلإِنسانِ اکفُر فَلَمّا کَفَرَ قالَ إِنِّی بَرِیءٌ مِنکَ إِنِّی أَخافُ اللّهَ رَبَّ العالَمِینَ«۶» وَ قالَ الشَّیطانُ لَمّا قُضِیَ الأَمرُ إِنَّ اللّهَ وَعَدَکُم وَعدَ الحَقِّ وَ وَعَدتُکُم فَأَخلَفتُکُم«۷» إِنِّی کَفَرتُ بِما أَشرَکتُمُونِ مِن قَبلُ«۸» وَ رَأَوُا العَذابَ، حق تعالی بیان کرد که چون عذاب بینند و مفرّ«۹» و ملجائی نیابند و اسباب و وصلات منقطع شود و یأس حاصل آید بعضی از بعضی تبرّا کنند، پس از آن که تولّا کرده باشند. بلی چنین باشد، چون تولا بر تبرا مقدّم باشد بر عاقبت ----------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها قراءت. (۲). سوره سبأ (۳۴) آیه ۳۱. (۳). سوره سبأ (۳۴) آیه ۳۴. (۴). سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۴. (۵). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۲۵. (۶). سوره

حشر (۵۹) آیه ۱۶. (۷). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۲. (۸). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۲. [.....] (۹). وز، مب: مقرّ. صفحه : ۲۸۳ تبرّا بار آرد، تبرّا باید بر تولّا مقدّم بود چنان که موحدان را فرمودند در کلمه توحید تا اوّل از هر چه از دون اوست تبرّا نکردند به «لا اله»«۱»، «الّا اللّه» از ایشان درست نیامد«۲»، چون از آن همه علایق خود را ببریدند، پیوند ایشان به عبادت او درست شد، ایشان به پیوندهای نااستوار تمسّک کردند تا لا جرم به وقت مساس حاجت بریده گشت که: وَ تَقَطَّعَت [۱۹۳- ر] بِهِمُ الأَسبابُ عبد اللّه عبّاس«۳» و قتاده و مجاهد گفتند: مراد اسباب مودّت«۴» است. کلبی گفت: اسباب مواصلت است، و به روایت دیگر قتاده گفت: مراد اسباب ندامت است که روز قیامت منقطع شود. ربیع گفت: مراد منازل و مراتب شرف است که ایشان را بوده باشد از مخدومان خود. إبن جریج گفت: مراد رحم و خویشی است. سدّی گفت: مراد عمل عمّال است در دنیا، یعنی عمل سلطان، اینکه وزیر است و آن عمید است و آن مستوفی و آن مشرف، و اینکه امیر، فردا امیر را از امارت امارت«۵» خذلان حاصل بود، و وزیر بی موازر و معاون ماند، و عمید بی‌عمده، و مستوفی مستوفی الحقوق شود، و مشرف مشرف شود«۶» بر هلاک، هر دست آویزی و متمسّکی که در دنیا به دست آورده باشند، فردا از دست ایشان برود، و دست ایشان از آن گسسته شود، فذلک قوله: وَ تَقَطَّعَت بِهِمُ الأَسبابُ و اصل «سبب» پاره رسن بود که در سر رسن«۷» بندند تا به آب رسد، آنگه هر چیزی را که بدو به چیزی رسند آن را سبب خوانند، زهیر گفت: و من هاب اسباب المنایا ینلنه و لو نال اسباب السّماء بسلّم و اسباب آسمان درهای آسمان بود که از در به او رسند«۸»، آنگه چون اتباع از متبوعان تبرّا بینند، تمنّای رجوع با دنیا کنند تا آن را مقابله‌ای کنند، گویند: لَو أَنَّ لَنا کَرَّةً، اگر هیچ ما را رجعتی بودی با دنیا، فَنَتَبَرَّأَ مِنهُم کَما تَبَرَّؤُا مِنّا، تا ما نیز از ایشان تبرّا کنیم چنان که ایشان از ما تبرّا کردند. اگر گویند: به جواب «لو» «لام» بایست که آید نه «فا»، و آنگه نصب فعل ---------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها تولّای. (۲). مج، دب، مب، مر: نیاید. (۳). مج گفت، با توجّه به وز، و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۴). وز: مروّت. (۵). همه نسخه بدلها حرمان و. (۶). همه نسخه بدلها: بود. (۷). مج: در سرش، لب: در رسن. (۸). وز، مج، دب، فق، مر: دریا و رسند. صفحه : ۲۸۴ از پس «فا» برای چه کرده است! جواب آن است که گوییم: در لفظ اگر چه «لو» آورد، مراد «لیت» است، برای آن که کلام متضمّن معنی تمنّاست. آنگه «فا» به جواب«۱» لیت آورد، و «فا» در جواب شش چیز عمل نصب کند: امر و نهی و استفهام و جحد و عرض و تمنّی. و چون «لو» و «لیت» متقارب المعنی‌اند، «لو» به جای «لیت» نهاد، و روا بود که جواب «لو» محذوف بود چون کلام را در او معنی تمنّی هست «فا» بیاورد، و آنگه تمام کلام و فایده در تقدیر جواب «لو» بود چنان که: لَو أَنَّ لَنا کَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنهُم کَما تَبَرَّؤُا مِنّا، لکان امرا جیّدا. آنگه حق تعالی باز نمود که من روزگار ایشان و رنج ایشان را به حسرت ایشان چگونه کنم، کَذلِکَ یُرِیهِمُ اللّهُ چنین باز نماید خدای- عزّ و جلّ- اعمال ایشان بر ایشان«۲» حسرت شده. بعضی مفسّران گفتند: مراد اعمال صالح«۳» است که ایشان [۱۹۳- پ] ضایع کرده باشند، یعنی عمل ناکرده که چرا نکردند بر ایشان حسرت شود. سدّی گفت: مراد آن است که روز قیامت درجات و منازل ایشان در بهشت به ایشان نمایند، و گویند: اینکه منازل و مساکن شما«۴» خواست بودن اگر ایمان می‌داشتید و عمل صالح می‌کردید، ایشان نزد«۵» آن حسرت خورند. ربیع گفت: مراد اعمال قبیح ایشان است که بر آن حسرت خورند که چرا کردند و بدل آن طاعت نکردند. إبن کیسان گفت: مراد آن امید است که ایشان در معبودان خود بسته باشند«۶» به شفاعت که: هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِندَ اللّهِ«۷» وَ قَدِمنا إِلی ما عَمِلُوا مِن عَمَلٍ فَجَعَلناهُ هَباءً مَنثُوراً«۱» وَ ما هُم بِخارِجِینَ مِنَ النّارِ، و ایشان از دوزخ به در نیایند چنان که در دار دنیا بر کفر اصرار کردند و از کفر به در نیامدند. [سوره البقرة (۲): آیات ۱۶۸ تا ۱۷۶] یا أَیُّهَا النّاسُ کُلُوا مِمّا فِی الأَرضِ حَلالاً طَیِّباً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیطانِ إِنَّهُ لَکُم عَدُوٌّ مُبِینٌ (۱۶۸) إِنَّما یَأمُرُکُم بِالسُّوءِ وَ الفَحشاءِ وَ أَن تَقُولُوا عَلَی اللّهِ ما لا تَعلَمُونَ (۱۶۹) وَ إِذا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنزَلَ اللّهُ قالُوا بَل نَتَّبِعُ ما أَلفَینا عَلَیهِ آباءَنا أَ وَ لَو کانَ آباؤُهُم لا یَعقِلُونَ شَیئاً وَ لا یَهتَدُونَ (۱۷۰) وَ مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا کَمَثَلِ الَّذِی یَنعِقُ بِما لا یَسمَعُ إِلّا دُعاءً وَ نِداءً صُمٌّ بُکمٌ عُمیٌ فَهُم لا یَعقِلُونَ (۱۷۱) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا مِن طَیِّباتِ ما رَزَقناکُم وَ اشکُرُوا لِلّهِ إِن کُنتُم إِیّاهُ تَعبُدُونَ (۱۷۲) إِنَّما حَرَّمَ عَلَیکُمُ المَیتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحمَ الخِنزِیرِ وَ ما أُهِلَّ بِهِ لِغَیرِ اللّهِ فَمَنِ

اضطُرَّ غَیرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَلا إِثمَ عَلَیه إِنَّ اللّه غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۷۳) إِنَّ الَّذِینَ یَکتُمُونَ ما أَنزَلَ اللّه مِنَ الکِتابِ وَ یَشتَرُونَ بِه ثَمَناً قَلِیلًا أُولئِک ما یَأکُلُونَ فِی بُطُونِهِم إِلَّا النّارَ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللّه یَومَ القِیامَۀِ وَ لا یُزَکِّیهِم وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ (۱۷۴) أُولئِک الَّذِینَ اشتَرَوُا الضَّلالَۀَ بِالهُدی وَ العَذابَ بِالمَغفِرَۀِ فَما أَصبَرَهُم عَلَی النّارِ (۱۷۵) ذلِک بِأَنَّ اللّه نَزَّلَ الکِتابَ بِالحَقِّ وَ إِنَّ الَّذِینَ اختَلَفُوا فِی الکِتابِ لَفِی شِقاقٍ بَعِیدٍ (۱۷۶) [ترجمه] ای مردمان بخورید از آنچه در زمین است حلال پاک، و پسروی مکنید گامهای دیو«۲» را که او شما را دشمنی است آشکارا [۱۹۴- ر]. «۳» می‌فرماید شما را بدی و زشتی، و آن که گویید بر خدای تعالی آنچه ندانید. و چون گویند ایشان را پسروی کنید آن را که فرستاد خدای تعالی گویند: پسروی کنیم آن را که یافتیم بر آن پدران خود را، چه اگر پدران ایشان ندانستند چیزی و راه نیافتند. مثل«۴» آنان که کافر شدند، چون«۵» مثل کسی است که بانگ زند به آنچه نشنود مگر خواندن و آواز کرانند«۶» گنگانند«۷» کورانند، ندانند ایشان. [۱۹۴- پ] ای آنان که ایمان آوردید خورید«۸» از پاکهای آنچه روزی دادیم شما را، و شکر کنی خدای را اگر شما او را می‌پرستی. ------------------------------- (۱). سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۳. (۲). مج، آج، لب: ابلیس. (۳). وز، مج، آج، لب جز اینکه نیست که. (۴). وز، مج: و مثل. (۵). مج: چو. (۷- ۶). وز، مج، آج، لب و. (۸). وز، مج، آج، لب: بخورید. صفحه : ۲۸۶ حرام کرد بر شما مردار«۱» و خون و گوشت خوک و آنچه آواز کرده باشند به آن جز خدای را، هر که را به ضرورت آرند نه بغی کننده و نه ظلم کننده نیست بزه‌ای بر او، بدرستی که خدای آمرزنده و بخشاینده است. [۱۹۵- ر] ایشان«۲» که پنهان دارند آنچه فرستاد خدای از کتاب و بدل کنند به آن بهای اندک، ایشان نخورند در شکمهاشان، مگر آتش، سخن نگوید با ایشان خدای روز قیامت و نه پاک کند ایشان را و ایشان را عذابی بود دردناک. ایشان آنانند که بخریدند گمراهی«۳» به ره راست، و عذاب به آمرزش، چه صابراند«۴» ایشان بر دوزخ. آن به آن است که خدای بفرستاد کتاب براستی«۵» و آنان که خلاف کردند در کتاب در خلافی دورانند. مفسران گفتند: اینکه آیت در شأن قبیله ثقیف و عامر و صعصعه و بنی مذلج«۶» آمد چون بعضی حرث و انعام بر خویشتن به حرام کردند و بحیره و سایبه و وصیلهٔ و حام، حق تعالی ردّ بر ایشان گفت: کُلُوا مِمّا فِی الأَرضِ حَلالًا طَیِّباً. خطاب«۷» به یا أَیُّهَا النّاسُ عام است، و اولیتر حمل آیت باشد بر عموم. و «من» تبعیض راست برای آن ------------------------------- (۱). آج، لب، فق: مرده. (۲). وز، مج، آج، لب: آنان. (۳). فق را. [.....] (۴). اساس: و صابرند، با توجّه به استعمال مجدّد همین کلمه در قسمت تفسیر و ضبط نسخه بدلها، تصحیح شد، وز، فق: چه صابرانند. (۵). مج، وز، آج، لب: بالحق. (۶). اساس: ضبط کلمه به صورت «مدلج» ۷. مب: و خطاب. صفحه : ۲۸۷ که آنچه در زمین است [۱۹۵- پ] یا صلاحیت خوردن ندارد«۱» یا حرام است«۲»، پس از آن، آنچه حلال پاک است، حق تعالی اطلاق کرد، و نصب «حلالا طیّبا» بر حال است از مفعول به. وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیطانِ، شیبه و نافع و عاصم و حمزه و اعمش خواندند: «خطوات» در همه قرآن به تسکین«۳» «طا»، و کسائی و إبن عامر و ابو جعفر خوانند به ضمّ «خا» و «طا» و همزه از پس «طا» و چون به همزه خوانند خطأۀ فعله باشد من الخطاء و الخطیئۀ. و آن کس که «خطوه» به «واو» خواند من «خطوه» اسم باشد، و «خطوۀ» فرجه ما بین القدمین باشد. و خطوه مصدر باشد من خطوت یعنی از پس خطاهای شیطان مروی، بر قراءت آن کس که به همزه خواند، یا «۴» بر پی گامهای شیطان مروی. عبد اللّه عبّاس گفت: مراد به «خطوات» اعمال اوست، یعنی اقتدا به شیطان مکنی. مجاهد و قتاده و ضحّاک گفتند: خطیئات شیطان خواست. سدّی و کلبی گفتند: مراد طاعت شیطان است. مؤرّج گفت: مراد آثار شیطان است. عبد اللّه عبّاس گفت: سوگند و نذر در حال خشم از جمله خطوات شیطان است. إِنَّه لَکُم عَدُوٌّ مُبِینٌ که او شما را دشمنی آشکار است، و دشمنی شیطان با آدمی قدیم است و موروث«۵» از عهد آدم: وَ قُلنَا اهبِطُوا بَعضُکُم لِبَعضٍ عَدُوٌّ«۶» إِنَّ الشَّیطانَ لَکُم عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوه عَدُوًّا«۷» أَ لَم أَعهَد إِلَیکُم یا بَنِی آدَمَ أَن لا تَعبُدُوا الشَّیطانَ إِنَّه لَکُم عَدُوٌّ مُبِینٌ«۸» إِنَّما یَأمُرُکُم، «انّما» برای اثبات خبر«۱» باشد و نفی ما سواه، برای آن که «إنّ» تأکید کلام را بود، و «ما» چون حرف باشد اصل او نفی بود، و اینکه «ما» را اینکه جا کافّه خوانند. یَأمُرُکُم، می‌فرماید شما را یعنی شیطان بِالسُّوءِ، ای بالاثم. و اصل «سوء» هر چه دژم بکند کسی را، یقال: ساءه یسوؤه سوءا و مساءۀ اذا احزنه،

و سؤته فسیء ای حزنته فحزن، قال الشّاعر: ان یک هذا الدّهر قد ساءنی فطال ما قد سرّنی الدّهر الامر عندی فیهما واحد لذاک صبر و لذا شکر وَ الفَحشاءِ، قیل: هو الزّنا، گفته‌اند: زناست، و اینکه قول سدی است. و گفته‌اند: هر معصیت که عظیم و فاحش باشد آن فحشاست، و گفته‌اند: «سوء» آن گناه است که از او حدّ، واجب نیاید [۱۹۶- ر]، و «فحشاء» آن است که بدو حدّ واجب باشد. و روا بود که مصدر بود، کالبأساء و اللّأواء«۲» و گفته‌اند: فعلائی«۳» است که آن را افعل«۴» نیست، کالعذراء و الحسناء، قال متمّم بن نویره: لا یضمر الفحشاء تحت ثیابه حلو شمائله عفیف المیزر مقاتل گفت: هر کجا در قرآن «فحشا» است، مراد به آن زناست الّا فی قوله تعالی: الشَّیطانُ یَعِدُکُمُ الفَقرَ وَ یَأمُرُکُم بِالفَحشاءِ«۵»وَ أَن تَقُولُوا عَلَی اللّهِ ما لا تَعلَمُونَ، و آن که بر خدای آن گویی که ندانی در دعوت«۶» باطل از تحریم حرث و انعام و بحیره و سائبه«۷». وَ إِذا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنزَلَ اللّهُ، عبد اللّه عبّاس و ضحّاک گفتند: مراد مشرکان عرب‌اند، چون گویند ایشان را که متابعت آن کنی که خدای فرو فرستاد، گویند: لا بل متابعت آن کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم از عبادت اصنام. بعضی ---------------------------------- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: چیزی. [.....] (۲). دب، آج، لب: البلؤا. (۳). اساس: فعلان، با توجّه به نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). مج، وز، مر: فعل. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۸. (۶). همه نسخه بدلها: از دعوی. (۷). مر صائبه و وصیله و حام. صفحه : ۲۸۹ دگر گفتند: مراد آن است که خدای تعالی گفت: متابعت فرمان خدا کنی در باب حلال و حرام، ایشان گفتند: ما متابعت آن کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم از تحریم حرث و انعام و بحیره و سائبه. و بهری دگر گفتند: مراد جهوداننـد، و «لهم» کنایت باشد عن غیر المذکورین، و کسائی «لام» «هل» و «بل» ادغام کند«۱» در هشت حرف: در «تا» فی قوله بَل تُؤثِرُونَ«۲» هَل ثُوِّبَ«۳» بَل سَوَّلَت«۴» بَل زُیِّنَ«۵» بَل ضَلُّوا عَنهُم«۶» بَل ظَنَنتُم«۷» ... بَل طَبَعَ اللّهُ«۸» ... بَل نَتَّبِعُ«۹» إِنَّهُم أَلفَوا آباءَهُم ضالِّینَ«۱۰»أَ وَ لَو کانَ آباؤُهُم، «الف» استفهام است به معنی تقریع، و «واو» عطف است، و معنی آن است که: (ا یتبعون آباءهم و ان کانوا جهالا)، متابعت«۱۱» پدران خواهند کردن و اگر چه ایشان جاهل بودند! لا یَعقِلُونَ شَیئاً من التّوحید و العدل، از باب توحید و عدل که اصول معقول است چیزی ندانستند. وَ لا یَهتَدُونَ«۱۲» کَمَثَلِ الَّذِی یَنعِقُ بِما لا یَسمَعُ، و اینکه تشبیهی صائب است برای آن که گوسپند آواز شنود [۱۹۶- پ] و معنی نداند، همچونین کافر«۱» آواز می‌شنود«۲» و چون تأمّل و تفکّر نمی‌کند«۳» مضمون حدیث نمی‌داند«۴» و بدان منتفع نمی‌شود«۵». و امّا حذف مضاف و اقامت مضاف الیه به جای او در کلام عرب شایع و معروف است، کقوله تعالی: وَ سئَلِ القَریَةَ«۶» جاءَ رَبُّکَ«۷» سَرابِیلَ تَقِیکُمُ الحَرَّ«۳» تَقِیکُمُ الحَرَّ و البرد، و لکن اکتفا کرد به ذکر «حرّ» از ذکر «برد»، قال ابو ذؤیب: عصیت«۴» الیها القلب انّی لأمرها مطیع فما ادری أرشد طلابها و معنی آن که: ارشد طلابها ام غیّ، و لکن اکتفا کرد«۵» به ذکر رشد از ذکر غیّ [یعنی مثل تو ای محمّد یا مثل ما که دعوت می‌کنیم کافران را به ایشان، چون کسی است که آواز بر گوسپند می‌زند در آن که ندانند«۶» و منتفع نشود]«۷». و جواب چهارم از او آن است که: مثل کافران در دعاشان و عبادتشان اصنام را [۱۹۷- ر] چون ناعق غنمی«۸» است که هیچ ندانند و جواب ندهد و غنا نکند مر ناعق و داعی خود را. و بر اینکه جواب «الّا» صله بود، چنان که شاعر گفت: هم القوم الّا حیث سلّوا سیوفهم و ضحّوا بلحم من محلّ و محرم المعنی هم القوم حیث سلّوا سیوفهم. و «دعاء» و «نداء» منصوب بود به آن که مفعول «یسمع» باشد، و التّقدیر: ینعق بما لا یسمع دعاء و نداء ای لا یقبل. و «یسمع»، به معنی یجیب بود، چنان که: سمع اللّه لمن حمده، ای اجاب ---------------------------------- (۱). مج، وز، آج، لب: سهام، مر: سیم. [.....] (۲). مر: دویم. (۳). سوره نحل (۱۶) آیه ۸۱. (۴). کذا در اساس و همه نسخه بدلها و مجمع البیان ج ۱/ ۲۵۵، چاپ شعرانی (۲/ ۶) دعانی. (۵). مج، وز: کردند. (۶). مج، بداند، با توجّه نسخه وز و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۷). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها: غنم. صفحه : ۲۹۲ اللّه، و نعق بالغنم اذا صاح بها. «نعیق» آواز شبان باشد که بر گوسبند«۱» زند خاصّ. و بعضی دگر گفتند: عامّ است همه بهایم را، و قول اوّل ظاهرتر است، قال الاخطل: فانعق بضأنک یا جریر فانّما منّتک نفسک فی الخلاء ضلالا و «نعیق» آواز کلاغ بود بی‌آن که گردن بکشد، و چون گردن بکشد آن را «نعیب» گویند. آنگه حق تعالی

بر سبیل مذمّت کفّار را گفت: صُمٌّ بُکمٌ عُمیٌ ای هم کذلک کرانند، یعنی نمی‌شنوند آنچه ایشان را سود دارد، و اگر می‌شنوند اجابت نمی‌کنند و فهم نمی‌کنند و کار نمی‌بندند. و چون چنین است، همان انگار که نمی‌شنوند، چنان که شاعر گفت: صمّ عمّا ساءه سمیع می‌گوید«۲»: کر است از آنچه او را دل تنگ بکند و او شنواست، چنان که گویند: القاضی لا یسمع ما یکره، لالانند«۳» از گفت خیر، چیزی نمی‌گویند که ایشان را در آن خیر بود. «عمی»، کورانند یعنی از هدی و ره راست نمی‌بینند و اگر می‌بینند متابعت نمی‌کنند همان انگار که نمی‌بینند چون منتفع نه‌اند به آن. فَهُم لا یَعقِلُون، و ایشان خود عاقل نه‌اند، یعنی استعمال عقل نمی‌کنند و خرد کار نمی‌بندند، و اینکه همچنان است که حق تعالی ایشان را یک بار تشبیه کرد به چهار پا فی قوله: أُولئِکَ کَالأَنعامِ«۴» إِنَّکَ لا تُسمِعُ المَوتی«۵» یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا مِن طَیِّباتِ ما رَزَقناکُم، اینکه لفظ امر است --- (۱). فق: گوسپند، دیگر نسخه بدلها: گوسفند. (۲). همه نسخه بدلها: می‌گویند. (۳). مج، وز: لالانید. (۴). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۹. (۵). سوره نمل (۲۷) آیه ۸۰. صفحه : ۲۹۳ [۱۹۷- پ] و مراد اباحت. قدیم- جلّ جلاله- رخصت می‌دهد مؤمنان را و اباحت می‌کند ایشان را که بخوری«۱» از خوشیها و چیزهای لذیذ که من شما را روزی کرده‌ام. و گفته‌اند: مراد به «طیّبات» حلال است، و قول اوّل بهتر است برای آن که مطابق لفظ است، و دوم اگر بر حلال حمل کنند در کلام تکرار بود برای آن که لفظ رزق مستغنی بکند«۲» از قید زدن به حلال، چه روزی نباشد الّا حلال. ابو هریره روایت کند که: رسول- علیه السّلام- گفت: انّ اللّه طیّب لا یقبل الّا الطّیّب و انّ اللّه امر المؤمنین بما امر به المرسلین، فقال: یا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ «۳» یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا مِن طَیِّباتِ ما رَزَقناکُم ، گفت: خدای تعالی پاک است الّا پاک قبول نکند، و مؤمنان را هم اینکه«۴» فرمود که پیغامبران را، یعنی به خوردن حلال. آنگه گفت«۵»: مردی بود که سفرهای دراز کند و اشعث و اغبر و گردناک شود، و دست بر آسمان دارد و « یا رب یا رب» گویان باشد، و طعام و شراب و لباس او از حرام بود، چگونه دعای او را اجابت کند خدای تعالی؟ و سعد بن ابی وقّاص«۶» روایت کند از رسول- علیه السّلام- گفت: خدای پاک است پاک دوست دارد، و کریم است کرم دوست دارد، جواد است جود دوست دارد و پیرامن«۷» خود پاکیزه داری و چنان مکنی که جهودان، که پلیدی که ایشان را باشد پیرامن سرای خود بیفگنند«۸» پس از آن که در سرای جمع کرده باشند. وَ اشکُرُوا لِلّهِ إِن کُنتُم إِیّاهُ تَعبُدُونَ، و شکر خدای کنی اگر او را خواهی پرستیدن. در خبر است که رسول- علیه السّلام- گفت که خدای- جلّ جلاله- گفت: مرا با جنّ و انس کاری عظیم افتاد، اخلق و یعبد غیری و ارزق و یشکر غیری ، من آفرینم جز مرا پرستند، و من روزی دهم و شکر جز مرا کنند؟ آنگه چون خلقان را تحریص کرد بر طلب حلال، ذکر محرّمات بکرد تا ایشان ----------------------------------- (۱). بخوری/ بخورید. (۲). اساس: نکند، با توجه به نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۳). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۵۱. (۴). همه نسخه بدلها: آن. (۵). مر که. (۶). مج: سعد ابو قاصد. (۷). مر: پیراهن. (۸). مج: بیفگند. صفحه : ۲۹۴ از آن اجتناب کنند، گفت: إِنَّما حَرَّمَ عَلَیکُمُ المَیتَةَ، در شاذّ خواندند که: انّما حرم علیکم المیتهٔ و الدّم و لحم الخنزیر، چنان که مرفوع بود«۱» به فاعلیّت. و ابو جعفر خواند: انّما حرّم علیکم المیتهٔ، بر فعل مجهول و ما لم یسمّ فاعله، یعنی به حرام کردند بر شما مردار و خون و گوشت خوک. و ابراهیم بن ابی عبلهٔ چنان خواند که «ما» موصوله بود نه«۲» کافّه، و معنی آن بود که: انّ الّذی حرّمه اللّه علیکم المیتهٔ و الدّم و لحم الخنزیر، بر اینکه وجه که «ما» [۱۹۸- ر] موصوله باشد، به معنی به صورت مفصوله باید نوشتن. و ابو جعفر «میّته» خواند به تشدید « یا »، و اینکه دو لغت باشد، یقال: میّت و میت، کسیّد و سید، و هیّن و هین و لیّن و لین، قال الشّاعر و جمع بین اللّغتین: لیس من مات فاستراح بمیت«۳» انّما المیت میّت الاحیاء و مراد به «میته» هر جانوری است که آن را بشاید کشتن، آنگه بنه کشند«۴» تا بمیرد، خوردن و تصرّف کردن و سایر وجوه انتفاع به او حرام است، پس به دو نوع مردار شود: یکی آن که: به مرگ خود بمیرد، دوم آن که: به وجهی از وجوه مرده شود از فعل آدمی، چنان کش بکشد«۵» نه بر وجه مشروع، از آن که گلویش فرو گیرد، یا در خانه‌ای کند آب و علف ندهد تا بمیرد، یا به چوب و سنگ و مانند اینکه بکشد. اینکه جمله مردار باشد، و اینکه حکم شامل است جمله حیوان را مگر ماهی را که

اخراج او از آب تذکیتش باشد، اگر در آب بمیرد یا آب از او باز شود پس بمیرد مردار باشد، و حلال نبود الّا که زنده از آب به در آرند، پس بمیرد و مذهب مالک آن است که: بباید کشتن و سرش ببریدن تا حلال باشد، و اگر در آبی سرد یا گرم شود از سردی یا گرمی آب بمیرد نشاید خوردن. و مذهب ابو حنیفه همچونین است. و از حیوان آب جز ماهی حلال نیست، و نیز مذهب ابو حنیفه همچونین است، و مـذهب شافعی خلاف اینکه است و مذهب إبن ابی لیلی. ---------------------------------- (۱). مج: بودند. (۲). مر ما. (۳). اساس: بموت، با توجّه به نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). مج: آنگاه بنکستند. (۵). آج: بکشند. صفحه : ۲۹۵ و در طـافی خلاـف نیست فقهـا را، و آن آن بود که در آب بمیرد و بر سـر آب آیـد، و اگر دام در دریا افگنـد یک شبانروز و آنگه بر آرد«۱»، بعضی مرده باشند و بعضی زنده، اگر تمیز تواند کردن بباید کردن، و اگر طریق نباشد به تمیز آن همه حلال بود. اما جنین شتر و گاو«۲» و گوسبند چون تمام خلق باشد و موی بر آورده بود، چون شکم مادر بشکافد او را مرده یابد روا بود، که کشتن مادر کشتن اوست، و اینکه مـذهب جمله فقهاست مگر ابو حنیفه که او گویـد: باید که از شکم مادر زنده بیرون آید، آنگه بکشند«۳» او را تا حلال باشد. و از فقها کس اعتبار تمام خلقی نکرد مگر مالک که در اینکه مسأله موافق ماست. امّا انتفاع به روغن مرده به هیچ حال«۴» نشاید، و حرام است. و از رسول- علیه السّلام- پرسیدند که: در کشتی شاید مالیدن! نهی کرد و گفت: نشاید. امّا پوست مردار بنزدیک ما حرام بود و پلید باشد و به دباغه پاک نشود، و بنزدیک فقها به دباغه پاک شود، و آنچه [۱۹۸- پ] از مردار پاک بود و حلال باشد انتفاع به او پشم است و موی و پر«۵»، چون ببرّند«۶» و بنه کنند«۷» و استخوان«۸» است و دندان و سم و سرو و هرشه و شیر و خایه چون پوست بالایین پوشیده باشد، و چون نباشد نشاید. و بنزدیک ابو حنیفه پوست خوک به دباغه پاک نشود و بنزدیک شافعی پوست سگ و خوک. و بنزدیک مالک انتفاع و تصرّف در چنین پوستها روا باشد مگر نماز که نشاید کردن بر او. و مـذهب لیث آن است که: پیش از دباغت بشایـد فروختن چـون بگویـد که مردار است. و مالـک گفت: استخوان«۹» مرده پـاک نباشـد و انتفـاع به او روا نباشـد، و به مـوی و پشم روا باشـد. و مـذهب لیث سـرو و سم پـاک است و بـاقی نه، و شـافعی استخوان«۱۰» و ---------------------------------- (۱). مـج، دب: بردارد. (۲). مـج، وز، آج، لـب، فـق، مـب، مر: گاف/ گاو. (۳). همه نسخه بدلها: بکشد. [.....] (۴). مر: وجه. (۵). مب: موی و وبر (کرک)، دیگر نسـخه بدلها موی وبر. (۶). مج، وز: نبرند. (۷). بنه کننـد/ بنکنند، دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیفگنند. (۹- ۸). وز، مج، دب، آج، لب، فق، مب: استخان. (۱۰). وز، آج، لب، فق، مب: استـخان. صفحه : ۲۹۶ موی و پشم مرده روا نـدارد انتفاع و پاک نگوید، و ابو حنیفه شـیر و هرشه حلال گوید، و سفیان ثوری و ابو یوسف و محمّـد، شیر مردار مکروه گوینـد برای آن که ظرفش پلیـد است، و نیز در هرشه همین گوینـد اگر مایع باشد«۱» اگر جامد باشد روا دارند. و مالک و شافعی شـیر روا ندارند«۲»، و لیث خایه روا ندارد. امّا موش اگر«۳» در جایی میرد اگر جامـد باشـد پیرامن آن ببایـد افگندن چندان که مماسّـتش باشد به او و باقی پاک بود، و اگر مایع بود پلید بود و بباید ریختن. و اگر روغن بود در زیر سقف نشاید در چراغ کردن«۴»، و بنزدیک ابو حنیفه بیعش روا باشـد، و بنزدیک شافعی روا نباشد. و اگر مرداری در دیگی افتد سواء اگر در حال غلیان باشد یا در حال سکون، آنچه در او باشد از مایعات بباید ریختن، و گوشت به آب بشستن«۵» تا پاک شود، و اصحاب ابو حنیفه همچونین گفتند و اوزاعی«۶». لیث گفت: اند«۷» بار بباید شستن و پس بر آتش بجوشانیدن، و ابو حنیفه فرق کرد از میـان آن که در غلیـان باشـد یـا سـاکن. اگر سـاکن باشـد، گـوشت روا بود بخوردن پس از آن که به آب شسـته باشند«۸»، و اگر در حال جوشـیدن بود هم«۹» ببایـد ریختن. امّـا محرّم دوم در آیت خون است به ظاهر آیت چو«۱۰» «لام» استغراق جنس را بود، همه خونهـا حرام و پلیـد بود جز که اینکه آیت مخصوص است بقوله تعـالی: قُل لا أَجِـدُ فِی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطعَمُهُ إِلّا أَن یَکُونَ مَیتَهً أَو دَماً مَسفُوحاً«۱۱»سلّم ما «۹» است اگر تر ---------------------------------- (۱). همه نسـخه بدلها، بجز مر: چون. (۲). همه نسخه بدلها از. (۳). همه نسخه بدلها چون. (۴). مر: درهمی. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: گفتن. (۶). مر: سیم. (۷). همه نسخه بدلها: گفت. (۸). مج: حذر، وز، آج، لب، فق، مب، مر: حرز. (۹). همه نسخه بدلها آن. صفحه

: ۲۹۸ به جامه باز آیـد بباید شسـتن، و اگر خشک باشد آب بر او باید زدن. و موش و وزغ و روباه و خرگوش را حکم اینکه است بنزدیـک مـا، و اختلاـف فقهـا در دگر جا گفته شود. امّا محرّم چهارم آن است که: ذبیحه‌ای که کشـته«۱» باشـند نه به نام خدای. و أُهِلَّ ای صیت«۲». و «اهلال» رفع صوت بود، و هلال از اینکه جاست برای آن که عنـد رؤیت او آواز بردارنـد به تکبیر و دعا، و منه اهلال الصّبیّ و استهلاله، و الاهلال بالحجّ رفع الصّوت بالتّلبیهٔ، و قال إبن احمر [۱۹۹- پ]: یهلّ بالفرقد رکبانها کما یهلّ الرّاکب المعتمر عبد اللّه عبّاس گفت: آن ذبایح باشد که برای اصنام کشند، و در روایتی دیگر هم از او آن باشد که مشرکان کشند، پس عند ذبح«۳» نام خدای نبرند، نام طواغیت برند، و هو قوله تعالی: وَ ما ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ«۴» وَ لا تَأْکُلُوا مِمّا لَم یُذکَرِ اسمُ اللّهِ عَلَیهِ«۲» وَ ما أُهِلَّ بِهِ لِغَیرِ اللّهِ. و ذبیحه‌ای که ترسا«۴» بر آن نام مسیح گفته باشد، جماعتی حلال می‌دارند، و آن مذهب عطاست و مکحول و حسن بصری و شعبی و سعید بن المسیّب و اوزاعی و لیث بن سعد. آنگه حق تعالی چون بیان حلال و حرام بکرد و محرّمات بر شمرد، اکنون رخصت می‌فرمایـد تا حجر نکرده باشد«۵» و تخفیف کرده باشد«۶» در تکلیف، به فضل و کرم می گوید: فَمَنِ اضطُرَّ. عاصم و حمزه و یعقوب و ابو عمرو خوانند: فَمَنِ اضطُرَّ، به کسر «نون»، و همچونین در اخوات او: أَنِ اقتُلُوا أَنفُسَکُم أَوِ اخرُجُوا مِن دِیارِکُم«۷» غَیرَ باغٍ وَ لا عادٍ، نصب «غیر» بر حال باشد، و روا بود که بر استثنا بود. اصل «بغی» در لغت طلب باشد، و در لغت«۱» مخصوص شده است به طلب و قصد فساد، یقال: بغی الجرح اذا ترامی الی الفساد. و زنا را از اینکه جا بغاء گویند، قال اللّه تعالی: وَ لا تُکرِهُوا فَتَیاتِکُم عَلَی البِغاءِ«۲» وَ ما کانَت أُمُّکِ بَغِیًّا«۳»وَ لا عادٍ، اصل «عدوان» ظلم بود و مجاوزهٔ الحدّ، یقال: عدا یعدو عدوا و عدوّا و عداء و عدوانا اذا ظلم و تعدّی الحدّ. مفسّران در معنیش خلاف کردند. مجاهد و سعید جبیر و ضحّاک و یمان گفتند: غَیرَ باغٍ، ای قاطع للطّریق«۴»، خارج علی امام المسلمین، نه به راه زدن بیرون آمده باشد یا نه بر امام مسلمانان خروج کرده باشد. عاد ظالم«۵» هارب من غریم، او عبد ابق من سیّده، او مفسد فی الارض، مردی نباشد که از وامیار«۶» بگریخته باشد. یا بنده‌ای که از خداوند گریخته باشد، یا به طلب فسادی رود در زمین، یا سفرش معصیت بود. به هر وجه که باشد اینان را حلال نباشد اندک و بسیار تناول کردن، ------------------------------- (۱). کذا: در اساس، دیگر نسخه بدلها: عرف که بر متن مرجّح می‌نماید. (۲). سوره نور (۲۴) آیه ۳۳. (۳). سوره مریم (۱۹) آیه ۲۸. (۴). دب، آج، لب، فق، مب: قاطع الطّریق. (۵). دب، آج، لب، فق، مب: طالح. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: او امیار. صفحه : ۳۰۱ و اینکه مذهب اهل البیت است و مذهب شافعی. و بعضی دگر از مفسران گفتند [۲۰۰- پ]: معنی آن است غَیرَ باغٍ، یعنی نه آن که طلب اینکه محرّمات کند بقصد. وَ لا عادٍ، تعدی نکند از سدّ رمق به حدّ شبع، و اینکه قول حسن و قتاده است و ربیع و مذهب ابو حنیفه است. چون چنین باشد، فَلا إِثمَ عَلَیهِ، بر او حرج نباشد در خوردنش. إنّ«۱» إِنَّ الَّذِینَ یَکتُمُونَ ما أَنزَلَ اللّهُ مِنَ الکِتابِ، عبد اللّه عبّاس گفت که: اینکه آیت در کعب اشرف و کعب اسد و مالک بن الضّیف و حییّ و یاسر ابناء اخطب آمد. و سبب نزول آیت آن بود که پیش از بعثت رسول- علیه السّلام- اینان گفتندی عوامّ و سفله را که: نزدیک است که خدای تعالی پیغامبری بفرستد در مکّه که«۵» او از شرب خمر و زنا و ربا نهی کند، نام او محمّد. چون خدای تعالی رسول را- علیه السّلام- بفرستاد، ایشان گفتند رؤسای خود را که: همانا که آن پیغامبر است که شما گفتی. ایشان گفتند: اینکه نه آن پیغامبر است، و وقت بعثه«۶» او در نیامد«۷» هنوز، و او مردی باشد کوتاه، ازرق چشم، اشقر، و صفات رسول- علیه السّلام- بگردانیدند، و به خلاف راستی به عوامّ نمودند طمع در حطام دنیا. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد که آنان که پنهان کنند آنچه خدای فرستاده است از نعت و صفت رسول خود محمّد- صلّی اللّه علیه و اله و سلّم: ------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: ان. (۲). اساس: کرده/ کردی/ کرده‌ای. (۳). مر را. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: و بر بنده. (۵). همه نسخه بدلها: ندارد. (۶). همه نسخه بدلها: بعثت. [.....] (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نیامده. صفحه : ۳۰۲ مِنَ الکِتابِ، از توریت، وَ یَشتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِیلًا، و بدل کنند به آن بهای اندک، برای آن که «اشتراء» که«۱» خریدن است در او معنی معاوضه هست که مشتری بها می‌دهد و متاع می‌ستاند، برای آن«۲» گفت: وَ یَشتَرُونَ بِهِ ثَمَناً. و اگر تفسیر نه

چنین دهند معنی کلام مستقیم نبود، برای آن که کسی بها نخرد متاع خرند، و لکن معنی آن است که بها«۳» عوض متاع می‌دهند، یعنی کتاب خدا و آنچه در اوست از بیان و نعت و صفت رسول- علیه السّلام- که پنهان می‌کنند به طمع حطامی اندك فانی، به آن ماند که آن می‌دهند و بها می‌ستانند. پس با کسی مانند که مبایعت [۲۰۱- ر] و مشارات کند«۴»، چه اگر اینکه نکنند آن نستانند، چنان که مشتری که اگر بها ندهد متاع نستاند. و برای آن «قلیل» خواند آن را که به اضافت با ثواب خدای قلیل باشد، اگر چه به صورت بسیار باشد و خود«۵» روا بود که از پست همّتی و دونی به هر بهایی«۶» و به هر اندکی طمع کردندی تا به همه انواع«۷» اندك باشد، جزای ایشان چه بود؟ أُولئِكَ ما یَأْكُلُونَ فِی بُطُونِهِم إِلَّا النّارَ، ایشان آنانند که فردا قیامت به عقوبت آنچه امروز خورده‌اند از اینکه طعمه جز آتش دوزخ نخورند، اینکه قولی است. معنی دگر آن است که: ایشان به اینکه که می‌خورند جز چیزی نمی‌خورند که ایشان را به دوزخ برد، چون مآل و عاقبت اینکه با آتش خواهد رسانید«۸»، هم آن«۹» انگار که ایشان آتش می‌خورند، و بر قول اوّل فعل مستقبل باشد، و بر قول دوم فعل حال باشد. و لفظ «یأکلون» مضارع است، صالح بود حال و استقبال را. آنگه هم از روی تهدید و وعید گفت: فردای قیامت خدای با ایشان سخن نگوید، و اینکه را سه معنی باشد: یکی آن که ایشان را پایه و منزلت آن ننهد«۱۰» که با ایشان سخن گوید تا اینکه عبارت باشد از خساست قدر ایشان و وضع منزلت ایشان. -------- ---------------------------- (۱). همه نسخه بدلها به معنی. (۲). آج که. (۳). همه نسخه بدلها به. (۴). همه نسخه بدلها: کنند. (۵). همه نسخه بدلها: باشد خود. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر که باشد. (۷). مج: به هر نوع، دیگر نسخه بدلها: به همه نوع. (۸). همه نسخه بدلها: رسانیدن. (۹). همه نسخه بدلها: همانا. (۱۰). مج، وز: ننهند، دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندهد. صفحه : ۳۰۳ معنی دیگر آن که: سخن نگوید با ایشان سخنی که ایشان را در آن خیری«۱» و مسرت باشد چنان که با اولیای خود گوید. معنی سؤم«۲» آن است که: با ایشان لم«۳» و کیف و تقریر و حساب نکند، بل بفرماید تا ایشان را راست به دوزخ برند. و قولی دیگر که چهارم است آن است که: اینکه کنایت بود از سخط و غضب، چنان که یکی از ما چون بر غلام و زیر دست خود خشم گیرد با او سخن نگوید. وَ لا یُزَکِّیهِم، ایشان را تزکیه نکند، یعنی بر ایشان ثنا نیکو نگوید، و ایشان را وصف نگوید«۴» به آن که ایشان نه اهل زکات و طهارت‌اند. و ابو مسلم گفت: معنی آن است که ایشان را مطهّر بنه کنند«۵» از گناه، به معنی آن که ایشان را عفو بنه کنند«۶» قولی دیگر آن است که ایشان را پاك بنکند یعنی بنه رهاند از دوزخ، و ایشان را عذابی الیم باشد یعنی مولم، فعیل به معنی مفعل است- چنان که بیان کرده شد. أُولئِكَ الَّذِینَ اشتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالهُدی، ای استبدلوا، ایشان آنانند که گمراهی بدل کرده‌اند به راه راست، یعنی هدی بداده‌اند و ضلالت بسته، و معنی آن که اینکه رها کرده‌اند و آن اختیار کرده، یعنی مسلمانی رها کرده‌اند و جهودی اختیار کرده، و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است. و ابو مسلم گفت: ره بهشت رها کرده‌اند و ره دوزخ گرفته، و قول اوّل بهتر است تا چو مکرری نباشد، با«۷» اینکه که: وَ العَذابَ بِالمَغفِرَةِ، چه او هم اینکه معنی دارد [۲۰۱- پ]. آنگه بر سبیل تعجّب فرمود«۸»: فَما أَصبَرَهُم عَلَی النّارِ، و اینکه «ما» ی تعجّب بود، چه صابرانند ایشان بر دوزخ. و تحقیق اینکه «ما» هر کجا امثال اینکه باشد که آن را «ما» ی تعجّب خوانند، آن«۹» است که: شیء اصبرهم علی النّار، چنان که ما احسن زیدا، معنی آن است که: شیء احسن زیدا، چیزی است که زید را نیکو کرده است ---------------------------------- (۱). مر: چیزی از. (۲). مج، وز: سهام. (۳). مج، وز: کم. [.....] (۴). همه نسخه بدلها: نکند. (۶- ۵). همه نسخه بدلها: بنکند. (۷). مج، دب: و تا، وز: و با. (۸). دب که. (۹). همه نسخه بدلها: اینکه. صفحه : ۳۰۴ منکر که آن چیز را نمی‌دانند که چنین به اینکه بدیعی از کار«۱» او باشد، تا اینکه عبارت بود از غایت حسن او و مبالغت در اینکه معنی، همچنین آیت چیزی است که ایشان را صابر کرده است بر آتش دوزخ که نمی‌توان دانستن که آن چیست از بدیعی که آن«۲» کار هست، و اینکه قول منبی است از آن که ایشان می‌دانند و جحود می‌کنند و دل بر آتش دوزخ بنهاده‌اند. قولی دیگر در «ما» آن است که: «ما» استفهامی است، یعنی چیست که ایشان را چنین صابر بکرده است بر آتش دوزخ! و معنی همان باشد که ایشان دل بر اینکه نهاده‌اند. بعضی دگر از مفسّران گفتند معنی آن است که: ما

اجرأهم على عمـل اهـل النّار، چه دلیرنـد ایشـان بر عمل اهل دوزخ، اینکه قول حسن و قتاده و ربیع است. فرّاء گفت: اینکه لغت«۳» اهل یمن«۴» است. آنگه گفت از کسائی شنیدم که«۵»: نزدیک قاضـی یمن حاضر بودم و او یکی را سوگند عرضه می‌کرد و خصم او می‌گفت: مـا اصـبرک على اللّه، من گفتم: چه می‌گویـد! گفتنـد می‌گویـد: مـا اجرأک على اللّه، چه دلیری تـو بر خـدای؟ قطرب گفت: ما اصبرهم على عمل اهل النّار، ای ما ادومهم علیه، یعنی مصراند اینان بر معصیت. و «صبر» را معنی ثبات و حبس نفس باشد، و اینکه قول بهتر است از قول فرّاء. مجاهد گفت: ما اعملهم باعمال اهل النّار، چه نیک بر دست دارند«۶» عمل دوزخیان. بهری دگر گفتنـد: ما ابقاهم على النّار، چه باقی و بپای«۷» انـد بر دوزخ، چنان که گویند: ما اصبر فلانا على البلایا و الحبس و الضّرب، و اینکه جاری مجرای مثل است، چنان که ما گوییم: جان سگان دارد، یعنی سخت جان است. ---------------------------------

---- (۱). مج، وز: انکار. (۲). وز، دب، آج، لـب، فـق، مب: اینکه، مر: در اینکه. (۳). دب، آج، لب، فـق، مب، مر: قول. (۴). مج: بهشت، وز: یمین، با توجّه به دب و دیگر نسـخه بدلها، تصـحیح شد. (۵). همه نسخه بدلها گفت. (۶). وز که. (۷). کذا: در اساس، مج: بپای، وز، دب، لب، فق، مب، مر: بنای. صـفحه : ۳۰۵ ذلِکَ بِأَنَّ اللّه» ای ذلک العـذاب، اینکه عذاب بر ایشان برای آن است که من، کتاب، یعنی توریت به حق فرو فرسـتادم، ایشان اختلاف کردند در آن. آنگاه اینکه اختلاف که گفتیم بیفگند برای آن که ذکر اختلاف خواست آمـدن در عقب او که: وَ إِنَّ الَّذِینَ اخْتَلَفُوا فِی الْکِتـابِ. و بعضـی دگر گفتنـد: ذلِکَ» اینکه عـذاب برای آن است که«۱» فرسـتادم یعنی توریت و انجیل، ایشان پنهان باز کردنـد و لکن اینکه لفظ «فکتموه» بیفگند اعتماد بر آن که از پیش گفته بود: إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلَ اللّه«۲» ذلِکَ بِأَنَّ اللّه نَزَّلَ الْکِتابَ» ای اخبر«۳» فی الکتاب بأنّهم لا یؤمنون و یموتون على کفرهم، اینکه به آن است که خـدای خبر داد که ایشان ایمان نیارند، و خبر«۴» خدای از«۵» علم بود، و علم تبع معلوم باشـد على ما هو به«۶»، و اینکه نیز وجهی لطیف است. آنگه گفت: آنان که در کتاب یعنی در توریت خلاف می‌کنند، لَفِی شِقاقٍ. بعضـی گفتند: لفی فرقهٔ، ایشان در فرقتی و جدایی‌انـد دور، یعنی عظیم. و گفته‌انـد: لفی اختلاـف، ایشـان در اختلاـف اقوال و اهواءانـد. و گفته‌انـد: مراد به «کتاب» قرآن است، و آنان که مخالفان آنند در اختلافی‌اند و اقوالی متباین، یکی می‌گوید: سحر است، و یکی می‌گوید: شعر است، و یکی می‌گویـد: کهانت است، و یکی می‌گوید: اعجمیی«۷» می‌آموزد او را، یکی می‌گویـد: اساطیر اوّلینان«۸» است. ابو مسـلم گفت: إِنَّ الَّذِینَ اخْتَلَفُوا فیه، ای اختلفوه، یعنی توارثوه خلفا عن سلف، آنان که توریت«۹» به میراث برگرفته‌اند خلف از سلف، کما قال تعالی: --------------------------------------- (۱). همه نسـخه بـدلها من کتاب. (۲). سـوره بقره (۲) آیه ۱۵۹. [.....] (۳). وز: اخبرنی. (۴). مـج، وز: جز. (۵). مـج: در. (۶). آج، مر: هـو به، دیگر نسـخه بـدلها: هـویه. (۷). همه نسـخه بـدلها: اعجمی. (۸). مر: پیشینیان. (۹). مج، وز، مر: بورثه. صفحه : ۳۰۶ إِنَّ فِی اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ«۱» إِنَّ الَّذِینَ اخْتَلَفُوا، جهودان و ترسایانند. فِی الْکِتابِ، ای فی التّوریهٔ و الانجیـل، ای خـالف کـلّ واحـد منهمـا صـاحبه فی کتـابه، هر یکی از ایشـان در کتاب صاحبش را خلاف کردنـد. جهودان گفتند: انجیل چیزی نیست، و ترسایان گفتند: توریت چیزی نیست، کما قال تعالی: وَ قالَتِ الْیَهُودُ لَیْسَتِ النَّصاری عَلی شَیْءٍ وَ قالَتِ النَّصاری لَیْسَتِ الْیَهُودُ عَلی شَیْءٍ«۲»لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَهِٔ وَ الْکِتـابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمـالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتـامی وَ الْمَسـاکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاهَٔ وَ آتَی الزَّکاهَٔ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْـدِهِمْ إِذا عاهَـدُوا وَ الصّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۱۷۷) یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصاصُ فِی الْقَتْلی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْـدُ بِالْعَبْـدِ وَ الْأُنْثی بِالْأُنْثی فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسانٍ ذلِکَ تَخْفِیفٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ رَحْمَهٌٔ فَمَنِ اعْتَـدی بَعْـدَ ذلِکَ فَلَهُ عَـذابٌ أَلِیمٌ (۱۷۸) وَ لَکُمْ فِی الْقِصـاصِ حَیاهٌٔ یا أُولِی الْأَلْبابِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۹) کُتِبَ عَلَیْکُمْ إِذا حَضَـرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّهُٔ لِلْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِینَ (۱۸۰) فَمَنْ بَـدَّلَهُ بَعْـدَ مـا سَـمِعَهُ فَإِنَّما إِثْمُهُ عَلَی الَّذِینَ یُبَـدِّلُونَهُ إِنَّ اللّهَ سَـمِیعٌ عَلِیمٌ (۱۸۱)فَمَنْ خافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفاً أَوْ إِثْماً فَأَصْلَحَ بَیْنَهُمْ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۸۲) [۲۰۲- پ] [ترجمه] نیست نیکوی آن که فرو کنی رویتان به

جانب آفتاب بر آمدن و آفتاب فرو شدن«۶»، و لکن نیکوی آن است که بگرود«۷» به خدای و روز باز پسین و فریشتگان و قرآن و پیغامبران و بدهد خواسته بر دوستی او به خویشان«۸» و بی‌پدران و درویشان و رهگذریان و خواهندگان و در گردنها، و به«۹» پای دارد نماز«۱۰» و بدهد زکات و وفا کنندگان به پیمانشان چون پیمان کنند شکیبایان«۱۱» در سختی درویشی و وقت کالزار«۱۲»، ایشانند که راست گفتند و ایشانند که پرهیزگارانند. ------------------------------ (۱). سوره یونس (۱۰) آیه ۶. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۱۳. (۳). همه نسخه بدلها، بجز وز، مر: که معنی که آن است. (۴). مج، وز: تو، چاپ شعرانی (۲/ ۱۷): قالوا. (۵). مر بمراده، دب، فق، مب، مر قوله تعالی. (۶). مج، وز، آج، لب: فروشدنگاه. (۷). مج، وز: بگروی. [.....] (۸). مج، وز نزدیک. (۹). مج، مب، مر: بر. (۱۰). مج، وز، آج، لب را. (۱۱). مج، وز، آج، لب، فق: و شکیبان. (۱۲). مج، وز، فق: کارزار. صفحه : ۳۰۷ [۲۰۳- ر] ای آنان که بگرویدی نوشتند بر شما باز کشتن در کشتگان، آزاد به آزاد، و بنده به بنده، و زن به زن، هر که را عفو بکنند«۱» از برادرش«۲» چیزی پسروی به نیکویی و دادن به او به نیکوی، آن سبک باری است از خدای شما و بخشایشی هر که«۳» از اندازه در گذرد پس از آن، او را عذابی بود دردناک. شما را در قصاص زندگانی است ای خداوندان خردها تا همانا شما پرهیزگار شوی. نوشتند بر شما چون حاضر آید یکی از شما را مرگ، اگر بگذارد مالی اندرز برای مادر و پدر و نزدیکان به نیکوی، واجب بر پرهیزگاران [۲۰۳- پ]. هر که بدل کند آن را پس از آن که شنید، بزه آن بر آنان باشد که بدل کنند آن را، که خدای شنوا و داناست. هر که ترسد از اندرزکننده‌ای کژیی«۴» یا بزه‌ای به اصلاح آرد میان ایشان، بزه‌ای نیست بر او که خدای آمرزنده و بخشاینده است. اهل تأویل در سبب نزول آیت خلاف کردند. حسن بصری و قتاده و ربیع گفتند: سبب نزول آیت آن بود که، جهودان در نماز روی به مغرب کردندی و ترسایان به مشرق، و گفتند: برّ و نیکوی«۵» اینکه است که ما بر آنیم، خدای تعالی ------------------------------ (۱). مج، وز: کند. (۲). مج: برادرانش. (۳). مج، وز، آج، لب او. (۴). آج، لب: گولی. (۵). همه نسخه بدلها: نیکویی. صفحه : ۳۰۸ تکذیب ایشان را اینکه آیت فرستاد و باز نمود که: اینکه بر نیست، برای آن که اینکه منسوخ است به توجّه به کعبه. قتاده و عبد اللّه عبّاس گفتند: آیت پیش از ایجاب فرایض آمد و تحدید«۱» حدود شرع از نماز و زکات«۲»، و در بدایت اسلام مرد به اینکه قدر بارّ بودی که به خدای و رسول ایمان آوردی، چون خدای تعالی حدود و احکام شرع بنهاد، گفت: برّ اینکه بس نیست که جهودان و ترسایان بر آنند«۳» تا حدود و احکام شرع به جای نیارند از آنچه در آیت شرح داد تا صادق و متّقی و بارّ باشند. حمزه و حفص خوانند: لَیسَ البِرَّ، به نصب «برّ» بر آن که خبر «لیس» باشد. و أن تُوَلُّوا، اسم لیس باشد. و باقی قرّاء خوانند: لیس البرّ، به رفع «را» بر آن که او اسم باشد، و أن تُوَلُّوا، به جای خبر و مانند قراءت حمزه«۴»، قوله تعالی: ما کانَ حُجَّتَهُم إِلّا أن قالُوا«۵» فَکانَ عاقِبَتَهُما أَنَّهُما فِی النّارِ خالِدَینِ فِیها«۶» فَأَینَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجهُ اللّهِ«۸» لَیسَ البِرَّ«۹» وَ لکِنَّ البِرَّ مَن آمَنَ بِاللّهِ. و اگر گویند: «برّ» من اسماء المعانی است، و «من» از اسماء اشخاص است، چگونه روا باشد که اینکه را به خبر آن کند! و مبتدا و خبر هر دو یکی باید! گوییم از اینکه چند جواب گفته‌اند: یکی آن که اسم را بر طریقه فعل رانده است، چنان که گویند: انّما البرّ الّذی یصل رحمه، و معنی آن است که«۲»: إنّما البرّ صلهٔ الرّحم، و اینکه قول فرّاء و مفضّل سلمه است، و انشد الفرّاء. لعمرک ما الفتیان أن تنبت اللّحی و لکنّما الفتیان«۳» کلّ فتی ند«۴» معنی آن است که: ما الفتوّهٔ نبات اللّحی. و قول دوم آن است که: مضاف از کلام بیفگند«۵» و مضاف الیه به جای آن بنهاد«۶»، و تقدیر اینکه است: و لکنّ البرّ برّ من امن باللّه، چنان که گفت: وَ سئَلِ القَریَهَ«۷» وَ جاءَ رَبُّکَ«۸» ما خَلقُکُم وَ لا بَعثُکُم إِلّا کَنَفسٍ واحِدَهٍ«۹»مَن آمَنَ بِاللّهِ، و نیکوکار آن کس بود که ایمان دارد«۴» به خدای و صفات او، و در لفظ ایمان داخل باشد، ایمان به خدای تعالی و پیغامبران و قیامت و بعث و نشور و کتابها و فرشتگان. و در آیت دلیل است بر بطلان قول آنان که گویند: عمل از جمله ایمان است، برای آن که حق تعالی ایمان از عمل جدا کرد. اوّل ایمان به آنچه واجب است که تصدیق کنند آن را بگفت، من قوله: بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ المَلائِکَهِ وَ الکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ. آنگه ذکر عمل صالح کرد به «واو» عطف و چیزی«۵» بر نفس خود عطف نکنند، باید که معطوف دگر باشد و معطوف علیه دگر، دگر

آن که«۶» اگر چنان بودی که ایشان گفتند«۷»، به منزلت آن بودی که گفتی: من امن باللّه، و: امن باللّه و: امن ------------------------------ (۱). مج اسم فعل بر فاعل نهند چنان که گویند: رجل صوم و عدل، با توجّه به وز و اتّفاق نسخه بدلها، زاید می‌نماید. (۲). مر شاعر. (۳). مج: بار ترتعت، دب: ندارد، با توجّه و ضبط وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). همه نسخه بدلها: آرد. (۵). وز، مر: خبر، دیگر نسخه بدلها: چیز. (۶). مج: آنگه. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: گفتندی. صفحه : ۳۱۱ باللّه، چون هر یکی از نماز و زکات و صدقات و اعمال صالحه هر یکی ایمان باشند، و بهری بر بهری«۱» معطوف، به هر یکی یک بار تکرار ایمان باشد، و اینکه ظاهر الفساد است، و اخباری که در اینکه باب روایت کردند محمول بود بر کمال ایمان و فضیلت ایمان. آنگه حق تعالی«۲» پس از ایمان به خود گفت که: ایمان دارد به قیامت از بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب، برای آن که اینکه همه الطاف بود که او را به طاعت نزدیک کند و از معصیت دور کند. وَ المَلائِکَةِ، «لام» استغراق جنس است، به جمله فریشتگان ایمان دارد که ایشان بندگان خدااند- بندگانی گرامی- چنان که گفت: بَل عِبادٌ مُکرَمُون«۳»وَ الکِتابِ، گفته‌اند: «لام»«۵» جنس است تا جمله کتابها در تحت او شود. و گفته‌اند: تعریف عهد است، و مراد قرآن است که ناسخ است جمله کتابها را، و کتابها به او منسوخ است. وَ النَّبِیِّین، «لام» تعریف جنس است به جمله پیغامبران. آنگه ذکر عمل صالح کرد و عبادت ابدان و اموال بگفت: وَ آتَی المال، و مال بدهد، عَلی حُبِّهِ، بر دوستی او. خلاف کردند در آن که ضمیر راجع با کی است، بعضی گفتند: راجع با مال است، و «علی» به معنی «مع» است، چنان که گویند: فلان علی صغر سنّه یقول الشّعر، ای مع صغر سنّه. مال بدهد با آن که مال دوست دارد. و قولی دیگر آن است که: ضمیر راجع است [۲۰۵- ر] با نام خدای تعالی، ای علی حبّ اللّه، و اینکه هر دو وجه گفته‌اند فی قوله: وَ یُطعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ«۶» عَلی حُبِّهِ ذَوِی القُربی، ای علی حبّ المعطی ذوی القربی، و معنی آیت آن بود که: مال بدهد برای محبّت ایشان تا آیت منبی بودهم از عطا دادن«۲»، هم از«۳» صلت رحم. و بر اینکه وجه ذَوِی القُربی مفعول «حبّ» باشد، مفعول «ایتاء» نباشد، و قولهای اوّل قریبتر است. و وجهی دگر آن است: علی حبّ الایتاء، مال دهد با آن که دادن دوست دارد. و قول بیشتر مفسّران از عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه مسعود و ربیع و سدّی آن است که: راجع است با مال، و بیانش آن که عبد اللّه مسعود روایت کرد که رسول- صلّی اللّه علیه و علی اله- گفت: چون او را پرسیدند که: ایّ الصّدقة افضل! قال: ان تعطی و انت صحیح شحیح تأمل الغنی، و یروی«۴»:«۵» تأمل العیش و تخشی الفقر فلا تمهّل حتّی اذا بلغت الحلقوم« قلت لفلان کذا و لفلان کذا، یکی پرسید که: یا «۶» رسول اللّه؟ کدام صدقه فاضلتر است! گفت: آن که بدهی و توتن درست باشی و بخیل امّید زندگانی داری و از درویشی ترسی رها نکنی تا جان به گلو«۷» رسد، آنگه گویی«۸»: اینکه فلان را و آن فلان را، چه در حال یأس آن رونق ندارد که در حال سعت«۹» و اختیار با تردّد«۱۰» دواعی. ابو الدّرداء روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت: مثل آن کس که به در مرگ صدقه دهد، مثل کسی بود که چیزی به هدیّه دهد پس از آن که سیر شده باشد. حق تعالی شش کس را ذکر«۱۱» کرد که مال به ایشان بدهد: اوّل خویشان را، چه صدقه بر ایشان هم صدقه باشد و هم صلت رحم، چنان که گفت«۱۲»- علیه السّلام: الصّدقة علی القرابة صدقة و صلة. ------------------------------ (۱). مر علی. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به. (۴). مب و. (۵). آج، لب، فق، مب، مر و. (۶). وز: ای. (۷). مر: گلوا. (۸). دب، آج، لب، فق، مر که. (۹). دب، مر: سعت صحت، آج، لب، فق، مب: صحّت. (۱۰). لب و. (۱۱). مر: یاد. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر رسول. [.....] صفحه : ۳۱۳ و زینب زن عبد اللّه مسعود مالی داشت بر خویشان خود خرج می‌کرد. از رسول- علیه السّلام- پرسید که: مرا در اینکه«۱» چیست! گفت: لک اجران اجر القرابة و اجر الصّدقة، گفت: تو را دو مزد است، مزد خویشی و مزد صدقه. و فاطمه بنت قیس بیامد و گفت: یا رسول اللّه؟ هفتاد دینار زر دارم، کجا خرج کنم! گفت: ۲» اجعلیها فی قرابتک« ، بر خویشان خود صرف کن. وَ الیَتامی، و نصیبی به یتیمان ده«۳»، و یتیم آن باشد که در خردی پدرش بمیرد، و اگر چه در ظاهر آیت آن است که مال به یتیمان دهد، معنی آن است که به ولی«۴» ایشان دهد، و به آن کس که به کار ایشان قیام کند الّا آنگه که«۵» مراهق بود و در او رشدی

باشد و بعض الصّلاح بشناسد. و رسول- علیه السّلام- گفت: خیر بیوتکم بیت فیه یتیم یحسن الیه و شرّ بیوتکم بیت فیه یتیم یساء الیه ، گفت: بهترین [۲۰۵- پ] خانه‌های شما خانه‌ایی«۶» بود که در او یتیمی بود که«۷» با او احسان کنند، و بترین خانه‌های شما خانه‌ای است که در او یتیمی باشد که با او اساءت و بدی کنند در آن جا. آنگه گفت: انا و کافل الیتیم کهاتین فی الجنّهٔ- و أشار باصبعیه ، من و تکفّل کننده یتیم در بهشت همچنین باشیم، و به دو انگشت اشارت کرد- به سبّابه و وسطی. ابو مالک روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت: من ضمّ یتیما الی طعامه و شرابه حتّی یستغنی عنه وجبت له الجنّهٔ، گفت: هر که یتیمی را با خود گیرد به طعام و شراب تا چنان شود که از او مستغنی شود، بهشت او را واجب شود. یعقوب را گفتند: در مصر مردی است که مسکین را طعام دهد و یتیم را اکرام کند، گفت: باید که از اهل البیت ما باشد، چون بدیدند یوسف بود- علیه السّلام. وَ الْمَساکِینِ، جمع مسکین و هو مفعیل من السّکون. و مسکین آن بود که از فقیر به بود، او را ضعیف«۸» حال باشد او را بلغه‌ای«۹» بود از عیش و کفایتش نبود. و ------------------------------ (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر ثواب. (۲). همه نسخه بدلها گفت. (۳). همه نسخه بدلها: دهد. (۴). مج، وز: تولی. (۵). همه نسخه بدلها: آن که. (۶). همه نسخه بدلها: خانه‌ای. (۷). همه نسخه بدلها در آن جا. (۸). همه نسخه بدلها: ضعف. (۹). مر: بلغت. صفحه : ۳۱۴ گفته‌اند: مسکین آن باشد که اگر چه محتاج بود از مردم چیزی نخواهد، و در خبر است که رسول- علیه السّلام- گفت: لیس المسکین بالطّوّاف و لا- بالّذی یردّه التّمرهٔ و التّمرتان و اللّقمهٔ و اللّقمتان انّما المسکین الضّعیف الّذی لا یسأل النّاس و لا یفطن له فیتصدّق علیه، گفت: مسکین نه اینکه درویش گردنده باشد که او را باز گرداند یک خرما یا دو«۱» و یک لقمه یا دو«۲» و لکن«۳» مسکین ضعیفی باشد که از مردم«۴» چیزی نخواهد و نداند خواستن، مردم او را نشناسند تا بر او صدقه کنند. آنگه گفت: اگر خواهی اینکه آیت بخوانی: یَحسَبُهُمُ الجاهِلُ أَغنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعرِفُهُم بِسِیماهُم لا یَسئَلُونَ النّاسَ إِلحافاً«۵»وَ ابنَ السَّبِیلِ، مفسران در آن خلاف کردند. عبد اللّه عبّاس و قتاده گفتند: مهمان است. عبد اللّه عبّاس گفت: او سه روز مهمان باشد، چه حقّ ضیافت سه روز است، آنچه بالای آن بود از باب معروف است، و هر معروفی صدقه بود. و رسول- علیه السّلام- گفت: من کان یؤمن باللّه و الیوم الاخر فلیکرم ضیفه. و رسول- علیه السّلام- گفت: مهمان چون در آید«۱» با روزی خود آید، و چون برود گناه صاحبش با خود«۲» ببرد، یعنی خدای تعالی آن طعام که او را داده باشد کفّارت گناه میزبانش کند. مجاهد و ربیع گفتند: مراد رهگذری است مرد مسافر، و برای آنش «إبن السّبیل«۳»» خواند که ملازم راه بود و بر«۴» سر راه بود، چنان که مرغ آبی را «إبن الماء» خوانند، و مرد معمّر را «إبن الدّنیا«۵»»، و قال ذو الرّمّهٔ: وردت اعتسافا و الثّریّا کأنّها علی قمّهٔ الرّأس إبن ماء محلّق و گفته‌اند: منقطع به را می‌خواهد که راه زده باشند بر او و مالش برده. وَ السّائِلِینَ، خواهندگان، درویشانی که به جای«۶» سؤال باشند. رسول- علیه السّلام- گفت: للسّائل حقّ و ان جاء علی فرس، سائل را حقّ است و اگر چه بر اسب آید. و در خبر است که: سائلی یک روز سؤال می‌کرد، حسین بن علی- علیهما السّلام- گفت: دانی تا چه می‌گوید! گفتند: نه، یا بن رسول اللّه. گفت، می‌گوید: من رسول ترازوی«۷» شماام اگرم خیری«۸» بدهید از شما برگیرم و آن جا برم، و الّا دست تهی آن جا روم. و رسول- علیه السّلام- گفت: «۹» لا- تردّوا السّائل و لو بظلف محرّق« ، گفت: سائل«۱۰» را رد مکنید«۱۱» و اگر به سم گوسپندی سوخته باشد. و رسول ------------------------------ (۱). مج، وز: دارند. (۲). فق: صاحب خانه را. (۳). دب: و إبن السّبیل. (۴). مج: در. [.....] (۵). همه نسخه بدلها گویند. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: به حال. (۷). دب: رسول قرارگاه، آج، لب: رسول تراز، مب: رسول، مر: رسول فرا. (۸). همه نسخه بدلها: چیزی. (۹). آج، لب، فق، مر: محرقا. (۱۰). مج: سائلی. (۱۱). مر: محروم مکنید. صفحه : ۳۱۶ - علیه السّلام- گفت: «۱»«۲» لولا انّ« السّؤال یکذبون ما قدّس من ردّهم«، اگر نه آنستی که سائلان دروغ می‌گویند، توفیق ندادندی آن«۳» را که ایشان را رد کردی، و اگر سائل را هیچ حقّی نیست جز آن که«۴» کشف حال خود کند در پیش تو و آبروی خود بریزد و در مقام مذلّت بایستد خود کفایت است«۵». در خبر است که: یک روز اعرابیی آمد تا بر امیر المؤمنین«۶»- علیه السّلام- سؤال کند. امیر المؤمنین گفت: یا اعرابی؟ چیزی دانی«۷» نوشتن! گفت:

آری. گفت: اکتب حاجتک علی الارض لئلّا اری ذلّ السّؤال فی وجهک، حاجت خود بر زمین بنویس به چیزی و سؤال مکن تا مرا ذلّ سؤال در روی تو نباید دیدن، و هر عطا«۸» که از پس سؤال بود به بهای آبروی سائل بر نیاید، چنان که شاعر گوید: ما اعتاض باذل وجهه بسؤاله عوضا و لو نال الغنی بسؤال و اذا السّؤال مع النّوال و زنته [۶۰۲- پ] رجح السّؤال و خفـ کلّ نوال و اذا ابتلیت ببذل وجهک سائلا فابذله للمتکرّم المفضال انّ الکریم اذا حباک بموعد اعطاکه سلسا بغیر مطال وَ فِی الرِّقابِ، مفسّران خلاف کردند. بعضی گفتند: مراد بندگانند که در رنج و سختی باشند«۹» کسی ایشان را بخرد و آزاد کند، و اینکه قول سعید جبیر و قتاده است. و در خبر است که رسول- علیه السّلام- گفت: هر که او بنده‌ای آزاد کند خدای تعالی به هر عضوی از او عضوی از اینکه«۱۰» از آتش دوزخ آزاد کند. و قول بیشتر مفسّران بر آن است که: مراد مکاتبانند که خویشتن را باز«۱۱» خریده باشند و بها نداده یا تمام نداده، ایشان را یاری باید دادن بر فکاک گردنشان«۱۲» از بند بندگی، و از زکات نیز نصیبی به ایشان باید دادن چنان که در آیت زکات هست. ------------------------------ (۱). همه نسخه بدلها: ندارد. (۲). همه نسخه بدلها گفت. (۳). دب: او. (۴). مج، وز: چنان که. (۵). همه نسخه بدلها: بودی. (۶). آج، فق، مر علی. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: توانی. [.....] (۸). فق: و نیز عطائی، دیگر نسخه بدلها: و نیز عطا. (۹). وز: باشد. (۱۰). دب، آج، فق، مر: از تن او، مب: از آن مولای. (۱۱). مج، وز: به آن. (۱۲). مر: خلاص کردنشان. صفحه : ۳۱۷ عبد الرّحمن بن سهیل بن حنیف«۱» روایت کند از رسول- علیه السّلام- که گفت: هر که او مکاتبی را یاری دهد بر آن که گردن خود آزاد کند، یا غازیی را در آلتش«۲»، یا مجاهدی را در سبیل خدای تعالی، حق تعالی سایه کند او را در سایه‌یش آن روز که سایه نباشد الّا سایه او. براء بن عازب روایت کند که: اعرابیی بنزدیک رسول آمد«۳»، گفت: یا رسول اللّه؟ مرا عملی«۴» آموز که مرا به بهشت«۵» رساند. رسول- علیه السّلام- گفت: خطبه کوتاه کردی، و لکن سؤال پهن«۶» کردی، گفت: اعتق النّسمهٔ و فکّ الرّقبهٔ، عتق نسمه و فکاک رقبه کار بند. گفت: یا رسول اللّه؟ نه هر دو یکی باشد! گفت: عتق نسمه آن بود که بنده«۷» آزاد کنی، و فکاک رقبه آن بود که یاری کنی کسی را تا گردن خود آزاد کند از بندگی. اکنون خلاف کردند که مال به اینان دادن که در آیت فرمود، زکات است یا بیرون زکات. سدّی و شعبیّ گفتند: بیرون زکات است، برای آن که ذکر زکات هم در اینکه آیت هست، فی قوله«۸»: وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ، اگر اینکه بر زکات حمل کنند تکرار باشد، و اینکه وجهی نیک است، امّا بر آن وجه که جماعتی گفتند که: اینکه بیرون زکات است، و اینکه هم واجب است، خلاف اجماع باشد، و در آیت بیش از اینکه نیست که: وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ، الی قوله وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ، اینکه «ایتاء» مال از جمله «برّ» شمرد، و «برّ» هم«۹» بر واجب آید و هم بر سنّت، و حملش بر سنّت کردن اولیتر بود. و حسن بصری گفت: مراد به اینکه زکات فریضه است، برای آن که بعضی از اینکه مذکوران مستحق«۱۰» زکاتند [۲۰۷- ر] فی قوله: إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساکِینِ«۱۱» وَ أَقامَ الصَّلاةَ، «لام» جنس است، مشتمل بود بر«۸» واجب«۹» و مندوب«۱۰». و اسم «صلاهٔ» شامل«۱۱» بود و متناول هم«۱۲» فریضه را و هم سنّت را. امّا زکات اگر چه ------------------------------ (۱). مج: نیست. (۲). فق، مر: قال. (۳). وز، لب، فق، مب، مر: آنگه. (۴). آج، لب، فق، مب: سیحهٔ، آج در حاشیه و به خط مرحوم بهار آمده است: در حدیث مبارکه اینکه دو کلمه «و سیحهٔ سمینها» کویا غلط است و معنی ندارد و از قرار ترجمه حدیث شاید چنین باشد که: و سمحهٔ لبنها. حرّره ملک الشعراء غفر له. (۵). مج: کشف، آج، آبستی، لب، فق، مب، مر: کشتن، با توجّه به نسخه وز، تصحیح شد. (۶). همه نسخه بدلها: بدهد. (۷). مج، وز: با تکرار «زکات». (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر آن که. (۱۰- ۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر بود. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: واجب. (۱۲). وز: ندارد. صفحه : ۳۱۹ «لام» در او تعریف جنس راست، بر حدّ آن که در صلات هست، و لکن اسم زکات در شرع جز بر فریضه نیفتد«۱»- و در تفسیر اینکه در جای خود برفت. آنگه حق تعالی گفت: وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ، مدح کرد آنان را که به عهد وفا کنند. و «واو» عطف است علی قوله: مَنْ آمَنَ، و اگر چه «امن» موحّد است، لفظ «من» صالح است واحد و جمع را، یک بار از او کنایت بر واحد کنند و یک بار به جمع چنان که قدیم

تعالی گفت: وَ مِنهُم مَن یَستَمِعُ إِلَیکَ وَ جَعَلنا عَلی قُلُوبِهِم أَکِنَّةً أَن یَفقَهُوهُ«۲» أَوفُوا بِالعُقُودِ«۴» وَ أَوفُوا بِعَهدِ اللّهِ«۵» یُوفُونَ بِالنَّذرِ«۶» الَّذِینَ یَنقُضُونَ عَهدَ اللّهِ مِن بَعدِ مِیثاقِهِ«۸»وَ مِنهُم مَن عاهَدَ اللّهَ«۹» وَ تَوَلَّوا وَ هُم مُعرِضُونَ«۱۰» إِنَّ العَهدَ کانَ مَسؤُلًا«۱۲»وَ أَوفُوا بِعَهدِ اللّهِ إِذا عاهَدتُم«۱» أَوفُوا بِعَهدِی أُوفِ بِعَهدِکُم«۳» رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَیهِ«۴» وَ مَن أَوفی بِعَهدِهِ مِنَ اللّهِ«۵» وَ إِبراهِیمَ الَّذِی وَفّی«۶» یُوفُونَ بِالنَّذرِ«۷» بَلی مَن أَوفی بِعَهدِهِ وَ اتَّقی«۸» وَ المُوفُونَ بِعَهدِهِم إِذا عاهَدُوا ...، مدح کرد در اینکه آیت آنان را که به عهد وفا کنند، اگر عهد با خدای کنند و اگر با یکدیگر، و چون وعده دهند«۹» انجاز کنند«۱۰»، و چون سوگند خورند به راست کنند، و چون نذر کنند به جای آرند، و چون گویند راست گویند، و چون امانت به ایشان دهند ادا کنند و خیانت نکنند. و انس روایت کند از رسول- علیه السّلام- که او گفت: لا ایمان لمن لا امانة له، گفت: ایمان نباشد آن را که امانت نباشد«۱۱». و لا دین لمن لا عهد له، و دین نباشد او را که«۱۲» عهد نباشد. ------------------------------- (۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۹۱. (۲). دب، آج، لب، فق، مر من. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۴۰. [.....] (۴). سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳. (۵). سوره توبه (۹) آیه ۱۱۱. (۶). سوره نجم (۵۳) آیه ۳۷. (۷). سوره دهر (۷۶) آیه ۷. (۸). سوره آل عمران (۳) آیه ۷۶. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: وعده کنند. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب: آنچنان کنند، مر: به جای آرند. (۱۱). مر: نداشته باشد. (۱۲). مج، وز، دب، آج، لب، فق: نباشد آن را که او را، مب، مر: نباشد آن را که. صفحه : ۳۲۱ و ابو هریره روایت کند از رسول- علیه السّلام- که او گفت: خدای- جلّ جلاله- گفت: سه کس آیند«۱» که من خصم ایشانم، و هر کس را که«۲» خصم او باشم مقهور بود: مردی که با من عهدی کند پس غدر کند به آن عهد، و مردی که آزادی را بفروشد و بهای او بخورد، و مردی که مزدوری را به مزد بستاند و مزدش ندهد نزدیک«۳» فراغ او از عمل. وَ الصّابِرِینَ «واو» عطف است [۲۰۸- ر]، و در نصب او چند وجه گفتند: بیشتر نحویان گفتند: نصب بر مدح است، و تحقیق او آن بود که نصب او به اضمار فعلی باشد، کأنّه«۴» قال اعنی بما قلت و ما وصفت«۵» الصّابرین. اینکه ابیات ابو عبیده آورد در اینکه باب: لا یبعدن قومی الّذین هم سمّ العداة«۶» وافة الجزر النّازلین بکلّ معترك و الطّیّبین معاقد الأزر و عرب چنان که نصب بر مدح کنند، نصب بر ذمّ کنند، کما قال«۷» تعالی: مَلعُونِینَ أَینَما ثُقِفُوا«۸» وَ امرَأَتُه حَمّالَةَ الحَطَبِ«۹» وَ آتَی المالَ «واو» عطف است گفت بر ذَوِی القُربی، کأنّه قال: و أتی المال هؤلاء المذکورین و الصّابرین، و اینکه وجه نیك نیست«۱» برای آن که آیت در مدح دهندگان آمد، نه در مدح ستانندگان«۲». آنگه«۳» حق تعالی صبر بر شداید را بر سه نوع بنهاد، گفت: آنان که صبر کنند فِی البَأساءِ، ای فی الفقر و الجوع و سوء الحال، یعنی بر درویشی و تنگدستی و گرسنگی، وَ الضَّرّاءِ، یعنی، المرض و انواع السّقم و البلیّات، بر بیماری«۴» و انواع ابتلا به بلا. وَ حِینَ البَأسِ، یعنی وقت الحرب، اینکه دو نوع صبر ضروری«۵» است و آن یکی اختیاری، آن که بر آن دو گانه صبر نکند دست او جز به جزع نرسد«۶»، سود ندارد«۷»، و آن که بر اینکه صبر نکند آن باشد که ثبات نکند و بگریزد. عبد اللّه عبّاس گفت: فِی البَأساءِ، فی الشّدّة، وَ الضَّرّاءِ، الزّمانة. گفت: «بأساء» و «بؤس» شدّت است، و «ضرّاء» زمانت است، یعنی بر جای مانده باشد از بی‌پایی. امّا صبر بر فقر هم از جمله جهاد است: جهاد بر نفس و جهاد با شیطان. امّا نفس او را مطالبت کند به شهوات، و امّا شیطان امر کند او را به غوایات، چون دست بر هر دو فشاند جهاد کرده باشد. در حکایات الصّالحین هست که: فتح موصلی شبی در خانه آمد، در خانه او نه نان بود نه آب بود نه چراغ بود. نماز بکرد و سر بر زمین نهاد در سجده شکر«۸» گریستن گرفت«۹» و می‌گفت: بار خدایا؟ مرا به بی‌طعامی ابتلا کردی، و در تاریکی بی‌چراغ بنشاندی. بار خدایا؟ من اینکه درجه به کدام عمل یافتم! و من خویشتن را اینکه پایه نمی‌دانم، که شاید که تو با من اینکه کنی که اینکه پایه اولیاست، و من اینکه پایه ندارم. اینکه همانا از آداب امیر المؤمنین- علی- علیه السّلام- گرفته باشد که او روزی بگذشت، جماعتی را دید تن درست جوان در گوشه [۲۰۸- پ] مسجدی نشسته و هر ------------------------------- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: است. (۲). مج، وز، دب، آج، لب: استانندگان. (۳). مج: آنك. (۴). مج، وز، دب، لب، فق، مر: شماری. (۵). همه نسخه بدلها بجز دب: ضرورتی. (۶). همه نسخه بدلها و جزع. (۷). همه نسخه بدلها او را. (۸). مب: و به

سجده و شکر کرد. (۹). مب: گریه می‌کرد. [.....] صفحه : ۳۲۳ یکی پوستین«۱» مسلمانی پیش گرفته، ایشان را گفت: شما چه مردمانید! گفتند: نحن المتوکّلة«۲»، گفتند: ما فرقتی متوکّلانیم. گفت: ۳» لا بل انتم المتأکّلة« ، شما جماعتی بسیار خوارانید«۴». پس اگر شما متوکّلید، حقیقت توکّل شما تا کجا رسید! ایشان گفتند: اذا وجدنا اکلنا و اذا فقدنا صبرنا ، چون یابیم بخوریم و چون نیابیم صبر کنیم. گفت: هکذا تفعل الکلاب عندنا«۵»، سگان محلّت ما هم چنین کنند. گفتند«۶»: چون باید کردن! گفت: چنان که ما کنیم. گفتند«۷»: چگونه کنی! گفت: اذا وجدنا بذلنا و اذا فقدنا شکرنا، چون یابیم بدهیم و چون نیابیم شکر کنیم. عبد اللّه عبّاس روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت: فردا قیامت که خلایق را در صعید سیاست بدارند، منادیی از قبل ربّ العزّة ندا کند که: کجا اند درویشان! آن گدیان متجمّل [و آن درویشان متحمّل]«۸» جواب دهند. حق تعالی گوید: اینان را نزدیک در آرید«۹». ایشان را بیارند«۱۰» تا به حجابی آرند که در آن حجاب الّا مقرّبان نروند. آنگه حق تعالی به خودی خود با ایشان خطاب کند، گوید: بندگان من؟ در«۱۱» دنیا دنیا را از شما منع کردم«۱۲». صبر کردید. گویند: بار خدایا؟ تو عالمتری، چنین بود. آنگه چون کسی که از کسی عذر خواهد از ایشان عذر خواهد، گوید: بندگان من؟ برای کرامت شما کردم، نه هوان شما. امروز بروید، به صفهای قیامت روید، و هر«۱۳» که شما را لقمه‌ای«۱۴» داد یا شربه‌ای«۱۵» داد، دست او گیرید، او را با خود به بهشت برید که شفاعت شما در حقّ او«۱۶» مقبول است. ایشان بیایند و خلقی عظیم را -------------------------------- (۱). مر: هر یک پوستانی. (۲). دب، لب، فق، مر: المتوکّل. (۳). اساس: به صورت «المتّکلة» هم خوانده می‌شود. (۴). همه نسخه بدلها: خورانید. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر گفت. (۶). مر پس. (۷). مر شما. (۸). اساس: که به صورت نو نویس است ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). دب: نزدیکتر آرید، مب: نزدیک من آرید، مر: نزدیکتر آیید. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز وز: بیاورند. (۱۱). مر دار. (۱۲). مر: کردند. (۱۳). همه نسخه بدلها کس. (۱۴). مب نانی. [.....] (۱۵). فق، مب: شربت آبی. (۱۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ایشان. صفحه : ۳۲۴ دست گیرند و به بهشت برند. و در خبر است که: ۱»۲» اذا رأیت الغنی مقبلا علیك فقل ذنب« عجّلت عقوبته و اذا رأیت الفقر« مقبلا علیك فقل مرحبا بشعار الصّالحین، چون توانگری بینی که روی به تو نهد، بگو گناهی کرده‌ام که عقوبت آن تعجیل کردند، و چون درویشی بینی که روی به تو دارد بگو مرحبا به شعار صالحان. و شعرا بسیار گفته‌اند در تفضیل درویشی بر توانگری«۳»، منها قول الشّاعر: دلیلك انّ الفقر خیر من الغنی و أنّ قلیل المال خیر من الوفر لقاءك«۴» مخلوقا«۵» عصی اللّه للغنی«۶» و لم تر انسانا عصی اللّه فی الفقر و لابی العتاهیة: تسلّ فانّ الفقر یرجی له الغنی و انّ الغنی یخشی علیه من الفقر ا لم تر انّ البحر ینضب ماؤه و یأتی علی حیتانه نوب الدّهر«۷» و لست بنظّار الی جانب الغنی اذا کانت العلیاء فی جانب الفقر و انّی لصبّار علی ما ینوبنی و حسبك انّ اللّه أثنی علی الصّبر تری الدّهر مغتالا«۸» و لم أر ثروة من المال تنبی النّاس عنّی و عن امری [۹۰۲- ر] و انّی علی فقری لأحمل همّة لها مسلك بین المجرّة و النّسر در خبر است که یك روز امیر المؤمنین و خضر- علیهما السّلام- به هم رسیدند. امیر المؤمنین او را گفت: کلمتی حکمت بگو تا از تو یاد گیرم. خضر- علیه السّلام- گفت: ما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء قربة الی اللّه ، چه نیکوست تواضع توانگران«۹» درویشان را تقرّب به خدای را. امیر المؤمنین گفت: خواهی که«۱۰» از اینکه نیکوتر بشنوی! گفت: بیار [گفت]«۱۱»: ۱۲» و احسن من ذلك تیه الفقراء« علی الاغنیاء ثقة باللّه، از اینکه نکوتر تکبّر درویشان بود بر توانگران استواری به خدای. -------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها، بجز وز: ذنبا. (۲). دب، آج، لب، فق، مب: الفقیر. (۳). همه نسخه بدلها: فی تفضیل الفقر علی الغنی. (۴). اساس: لقاء، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). همه نسخه بدلها: انسانا. (۶). همه نسخه بدلها: فی الغنی. (۷). همه نسخه بدلها و لاخر. (۸). همه نسخه بدلها: مغتالی. (۹). مج من، وز بر، دب مر. (۱۰). همه نسخه بدلها: تا. (۱۱). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: الفقر. [.....] صفحه : ۳۲۵ توانگری«۱» و درویشی در اندکی و بسیاری مال بسته نیست، توانگری توانگری دل است. رسول گوید- علیه السّلام: لیس الغنی من کثرة العرض انّما الغنی غنی النّفس، مرد به قناعت توانگر

باشد، و به عزّت نفس و علوّ همّت شريف باشد، چنان که در سلف بوده‌اند و از ايشان باز گفته‌اند، و ايشان نيز«۲» از خود گفته‌اند، و لقد احسن من قال فی هذا المعنی: قنعت بالقوت من زمانی و صنت نفسی عن الهوان مخافة ان يقول قوم فضل فلان علی فلان فلن ترانی امدّ کفّی الی لئيم و لا ـ هجان و لا اجوب الفلا لرزق حسبی من الرّزق ما کفانی من کنت عن ماله غنيّا رأيته کالّذی يرانی ابرّه ان اراد برّی و اقطع البرّ ان جفانی کم کربة قد غشيت«۳» فيها فانکشفت لی علی المکان و کم امور حذرت منها فکنت من ذاک فی امان فلو رأيت المنون حلّت باکثر الخلق ما عنانی يا جاهلا بالزّمان غرّا«۴» انظر«۵» الی الدّور و المغانی فانّها و هی صامتات ابلغ من کلّ ذی لسانی الم تکن معدن الغوانی و البيض و الخرّد الحسانی و کلّ نهد اقبّ طرف و صارم مرهف يمان ولّوا و باد«۶» الجميع منهم و اختر متهم«۷» يد الزّمان و اينکه بيتها اگر چه همه نه در اينکه معنی است، و لکن چون نيکو بود جمله نوشته شد، چه جمله زهد و حکمت است، [و محمود ورّاق گويد: للنّاس مال و لی مالان مالهما اذا تحارس اهل المال حرّاس ------------------------------------- (۱). دب، آج، لب، فق، مر: توانگران. (۲). همه نسخه بدلها: ندارد. (۳). مج، وز، دب: عشيت، آج: غيت، لب، فق: غشت، مب: عنت. (۴). وز، آج، لب، فق، مب، مر: عزّا. (۵). مج، وز: افطر، دب، لب، مب، مر: افبطر، فق: افيظر. (۶). مج، وز: اردنا، دب، لب، فق، مب: مر: و لوادنا، آج: ولّو ادباء. (۷). آج، لب، فق: و اخر متهم، مب: و اخير منهم. صفحه : ۳۲۶ ما لی الرّضا بالّذی اصبحت املکه و ما لی اليأس ممّا يملک النّاس]«۱» و ابو عبد اللّه«۲» الازدیّ گويد: ابا هانی لا تسئل«۳» النّاس و التمس بکفّک فضل اللّه فاللّه اوسع و لو«۴» تسئل النّاس التّراب لأوشکوا اذا قيل هاتوا ان يملّوا فيمنعوا و از اينکه معنی بسيار است. قوله: وَ الضَّرّاءِ، اراد به الضّرّ و السّقم. در خبر است که: فردای قيامت که اصحاب بلايا و اسقام را در قيامت آرند و«۵» آن اعواض بی‌اندازه بينند که برای ايشان معدّ کرده باشند، گويند: کاشکی ما در دنيا«۶» ساعتی تن درست نبودمانی«۷». و در خبر است که: ايّوب- عليه السّلام- خدای تعالی او را امتحان کرد به رنجهای عظيم«۸» و بيماريهای نامنقّر، مردم«۹» از [۲۰۹- پ] اقصای عالم- خداوندان امراض و اسقام- می‌آمدند و از او دعا می‌خواستند. او دعا می‌کرد و خدای تعالی عافيه«۱۰» می‌داد، و او را گفتند: چرا برای خود دعا نکنی«۱۱»! گفت: شرم دارم از خدای تعالی که چهل سال در نعمت صحّت بودم که مرا سری به درد نيامد، امروز چون مرا به بلا ابتلا کرد تا چهل سال بر نيايد من دعا نکنم. تا چهل سال نگذشت و کار به غايت نرسيد و رنج به نهايت نکشيد دعا نکرد. چون به غايت رسيد گفتند«۱۲». اگر تو نيز دعا نکنی، ما خود رحمت فرستيم. که کار چون به غايت رسيد وقت زوال باشد، اگر نعمت بود و اگر شدّت. اگر شدّت است گو به غايت رس تا برسی، اشتدّی ازمة تنفرّجی«۱۳»، و در اينکه معنی شاعر گويد: اذا الحادثات بلغن المدی و کادت لهنّ تذوب المهج و جلّ البلاء«۱۴» و قلّ العزاء فعند التّناهی يکون الفرج ------------------------------------- (۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). دب، آج، لب، فق: مب، مر: ابو عبيد اللّه. (۳). دب، لب، فق، مب، مر: لا قتل، آج: لا ينل. (۴). همه نسخه بدلها: فلو. (۵). همه نسخه بدلها: ندارد. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر زمانی و يک. (۷). دب، آج، لب، فق: نبودمی، مب، مر: نبودی. [.....] (۸). همه نسخه بدلها از دردها. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بيماريها تا مردم. (۱۰). همه نسخه بدلها: عافيت. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نمی‌کنی. (۱۲). آج، لب: خدای تعالی گفت. (۱۳). کذا: در اساس، ديگر نسخه بدلها: تنفرجی. (۱۴). کذا: در اساس، مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: و حلّ السلاء. صفحه : ۳۲۷ قوله: وَ حِينَ الْبَأْسِ، ای وقت الحرب. البأس و البوس، کنايتان عن الحرب، يعنی بر جهاد کردن با کافران صابر باشند، بر اينکه همه صبر کنند، و نيز در وقت کارزار کرّار باشند«۱» فرّار نباشند«۲»، در حقّ آن که ثبات کند و بر جای بايستد اينست که: وَ الصّابِرِينَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ، تشبيه ثباتش«۳» به اينکه است که: کَأَنَّهُمْ بُنْيانٌ مَرْصُوصٌ«۴» أُولئِکَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ«۷» وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلی فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ«۸» أُولئِکَ الَّذِينَ صَدَقُوا، اينان راستيگرانند«۳»، ای فی ايمانهم و ايقانهم و اتقانهم و مقالهم و مجالهم«۴» و اقوالهم و اعمالهم و عهودهم و عقودهم، تا مصداق آن آيت بود که: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَيْهِ«۵» اسْجُدُوا لِآدَمَ ...«۱۵» إِنَّ اللّهَ اصْطَفی

آدَمَ«۱۶»إِنَ‌اللّه اصطَفى«۱»وَ أولئِک‌هُمُ‌المُتَّقُون» ای عقاب اللّه باتقائهم معاصی اللّه، ایشان آنانند که خود را در حمایت تقوا آوردند از عذاب خدای به عصمتی که خدای ایشان را کرد از معاصی او، اگر چه جمله امّت به اینکه مکلّفند، و لکن همانا اندکی ملتزم شدند اینکه الزام را و متکلّف آمدند اینکه تکلیف را«۵»، آنانند که: أُولئِکَ هُمُ‌المُؤمِنُونَ حَقًّا«۶» أُولئِکَ‌الَّذِینَ صَدَقُوا، به هر حال شکر کردن [۲۱۰- پ] از صبر کردن آسانتر است اگر شاکران کم می‌برآیند که: وَ قَلِیلٌ مِن عِبادِیَ‌الشَّکُورُ«۷» یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیکُمُ‌القِصاصُ فِی القَتلی، مفسّران خلاف کردند در سبب نزول آیت. شعبی و کلبی و قتاده و مقاتل گفتند: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی در جاهلیّت پیش از اسلام به روزگاری اندک از میان ایشان کارزاری افتاد و کشتگان و مجروحان از هر دو گروه پدید آمدند. چون رسول- علیه السّلام- آمد، به حکومت پیش او آمدند تا چه باید کردن! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. سعید جبیر گفت: سبب نزول آیت آن بود که دو قبیله بودند: یکی اوس و یکی خزرج، از میان ایشان قتالی افتاد و یکی از یکی قویتر بود، اقویا ضعفا را گفتند: ما به هر بنده‌ای آزادی را بکشیم، و به هر زنی مردی را، و به هر مردی دو مرد را، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد قوله: کُتِبَ عَلَیکُمُ‌القِصاصُ ------------------------------ (۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۳۳. (۲). آج: برسد، فق، مب، مر: پرسید. (۳). وز: بحنین، مج، دب: بحنث، آج: بحنن که در بالای کلمه به صورت «خط» نوشته شده است، لب: بچنین، فق: بحین، مب: بچنین، مر: بجنب. (۴). همه نسخه بدلها: نرسد. (۵). مج، وز و آن. [.....] (۶). سوره انفال (۸) آیه ۴. (۷). سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۳. صفحه : ۳۳۰ خلافی نیست میان مفسّران در آن که مراد به «کتب» فرض است خصوصا به قرینه «علیکم» که اینکه منبی«۱» بود از وجوب، و برای اینکه نمازهای فریضه را مکتوب«۲» خوانند. بهری مفسّران گفتند مراد«۳» آن است که: کتب فی اللّوح المحفوظ. عبد اللّه عبّاس گفت: فرض علیکم فی التّوریهٔ، در توریت بر شما فریضه کردم. حسن بصری گفت: کتب علیکم فی حکم اللّه الّذی حکم علیکم، خدای تعالی به واجب کرد بر شما در آن حکم که بر شما کرد. اگر گویند: وجوب چگونه ممکن بود! و از واجب عدول نشاید کردن، و ولیّ خون را باشد که عفو کند یا دیت خواهد و قصاص نکند، پس چگونه شاید گفتن که قصاص به واجب کرد خدای! گوییم، از اینکه چند جواب است: یکی آن که: خدای تعالی قصاص به واجب کرد مر قاتل عمد را به شرایطش شرعا چون ولیّ دم طالب قصاص باشد بر پیغامبر و امام و نایب او از ولات و حکّام«۴» واجب است دست او قوی داشتن تا«۵» او قصاص کند، نبینی که حق تعالی گفت: فَقَد جَعَلنا لِوَلِیِّهِ سُلطاناً فَلا یُسرِف فِی القَتلِ إِنَّه کانَ مَنصُوراً«۶» وَ أَن تَعفُوا أَقرَبُ لِلتَّقوی«۱» وَ قالَت لِأُختِهِ قُصِّیهِ«۳» وَ ما کانَ لِمُؤمِنٍ أَن یَقتُلَ مُؤمِناً إِلّا خَطَأً«۴»سلّم ما «۸» او را در آتش افکند. امّا بجز اینکه قصاص واجب نبود، از غرق و هدم و از جای«۹» بیفگندن و مانند اینکه، و حسن بصری و شعبی و نخعی همین گفتند، و در عمود و آتش خلاف کردند ابو حنیفه را، قصاص واجب نکردند. و مذهب اهل البیت- علیهم السّلام- و مالک و إبن ابی لیلی و شافعی و ابو یوسف و محمّد آن است که: به هر چه در غالب عادت به آن قتل حاصل آید، قود و قصاص واجب بود، دلیل بر صحّت مذهب صحیح، قوله تعالی: وَ مَن قُتِلَ مَظلُوماً«۱۰» وَ لَکُم فِی القِصاصِ حَیاةٌ«۸» الحُرُّ بِالحُرِّ وَ العَبدُ بِالعَبدِ وَ الأُنثی بِالأُنثی، آزاد را به آزاد، و بنده را به بنده، و زن را به زن یعنی قصاص کنند. مذهب بعضی فقها چنان است که قصاص جز بر اینکه وجه نشاید کردن، آزاد به آزاد، و بنده به بنده، و زن به زن، تا بنده را به آزاد و مرد را به زن، و زن را به مرد قصاص روا ندارند [۲۱۲- ر] و بنای اینکه بر دلیل الخطاب کرده است، و دلیل الخطاب بنزدیک بیشتر اهل علم باطل است. قتل الحرّ بالحرّ خلافی نیست در او، و قتل العبد بالحرّ هم خلافی نیست که روا بود، و قتل الحرّ بالعبد روا نبود سواء اگر بنده او بود و اگر بنده دیگری. اگر مردی بنده خود را بکشد مستحقّ تأدیب و تعزیر بود از امام، و اگر بنده کسی دیگر را کشد بهایش لازم آید بر او، مادام تا بهایش به بالای دیت مرد مسلمان آزاد نرسد از هزار دینار تا ده هزار درم، و نیز تعزیرش کنند با آن. و مذهب شافعی و نخعی هم چنین است. و مذهب ابو حنیفه آن است که: به بنده خود باز نکشند او را، و به بنده دیگرانش باز کشند. دلیل بر صحّت مذهب درست قوله تعالی: الحُرُّ بِالحُرِّ وَ العَبدُ بِالعَبدِ، و ------------------------------ (۱). همه نسخه بدلها، بجز مب: بکشد. (۲). مب: باشند. (۳). مب:

طعامی و شرابی. (۴). مب: نداده باشند. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا. (۶). دب، آج، لب، فق: و گر نه. (۷). همه نسخه بدلها بجز وز ما و. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۹. صفحه : ۳۳۴ هـذا حرّ قتل بالعبد. و همچنین قول رسول- علیه السّلام: لا یقتل حرّ بعبد، اینکه بر عموم است. و مذهب شافعی آن است که: دیت بنده بهایش بود بالغا ما بلغ، [و مذهب ابو حنیفه و محمّد موافق مذهب ماست]«۱». و بنده چون جنایتی کند ارش آن جنایت بر گردن بنده بود، خواجه‌یش«۲» مخیّر بود. از میان دو کار: خواهد برده را تسلیم کند به ایشان، و خواهد ارش جنایت بدهد به فدای بنده. و شافعی را دو قول است: یکی چنین که ما گفتیم، دوم آن که: فدیه کند به اقلّ الامرین از قیمت و جنایت. اگر بنده‌ای ده بنده را بکشد بر خواجه جز آن نیست که یا بنده را به ایشان دهد، یا قیمت جمله بدهد بلا خلاف. اگر به ده بنده بنده‌ای را بکشند«۳»، خواجه او را«۴» بود که هر ده را باز کشد، هر گه که فضل قیمت با خداوندان دهد. و شافعی گفت: او را بود که همه را به قصاص بنده خود باز کشد و چیزی بندهد، و بنای اینکه مسأله بر مسأله آزاد بود، و آن آن است که: ده مرد یا بیشتر مردی را بکشند، همه را باز باید کشتن یا نه! مذهب ما آن است که: همه را باز شاید کشتن به سه شرط: یکی آن که هر یکی از اینکه قاتلان موازی و مکافی او باشند در خون اگر تنها بودی، و معنی آن است که باید که در آن میان مسلمانی نباشد مشارک با کافران در قتل کافر، و یا آزادی نباشد مشارک با بندگان در قتل بنده، و یا پدر نبود مشارک با اجنبیان در قتل [فرزند]«۵». دوم شرط آن است که: جنایت هر یکی چنان باشد که اگر تنها همان بودی قتل حاصل آمدی. سیم آن که: اولیای اینکه مقتول نه دیت باز پس دهند، و اینکه مذهب علی- علیه السّلام- است و عمر و مغیره و شعبه و عبد اللّه عبّاس از جمله صحابه، و در تابعین سعید مسیّب و حسن بصری و عطا، و در فقها مالک و اوزاعی و ثوری و ابو حنیفه و ---------------------------------- (۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). خواجه‌یش/ خواجه‌اش. [.....] (۳). همه نسخه بدلها: بکشد. (۴). مج: او روا. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج و اتّفاق نسخه بدلها فحوای عبارت افزوده شد. صفحه : ۳۳۵ اصحابش، و شافعی و احمد و اسحاق، جز که اینان نگویند [۲۱۲- پ] که چیزی با پس باید دادن، و اگر ولیّ مقتول خواهد یکی را باز کشد به کشته خود. و تسعهٔ اعشار دیت بر اینکه نه‌گانه«۱» قسمت کنند و به اولیای مقتول دوم دهند، و فقها همچنین گفتند، جز که اعتبار دیت بستدن نکردند. و در اینکه«۲» مسأله از فقها، ربیعه و داود و اصحاب ظاهر موافقت کردند، دلیل بر صحّت مذهب صحیح عموم قوله: وَ لَکُم فِی القِصاصِ حَیاةٌ«۳» النَّفسَ بِالنَّفسِ«۴» وَ الأُنثی بِالأُنثی، خلاف نیست که زن را به زن باز کشند چون مکافی او باشد، و زن را به مرد باز کشند و چیزی نباید دادن، و مرد را به زن باز کشند«۷» چون اولیای مقتول نیمه دیت مرد باز پس دهند. و مسائل قصاص بسیار است، و اختلاف فقها در آن در کتابهای فقه مذکور است، و اینکه جا طرفی گفته شد. ---------------------------------- (۱). مج، وز: نه کافر. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: و اینکه دو. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۹. (۴). سوره مائده (۵) آیه ۴۵. (۵). مب: مادر مادر. (۶). مج: همانا. (۷). همه نسخه بدلها: باز کشتن. صفحه : ۳۳۶ قوله«۱»: فَمَن عُفِیَ لَهُ مِن أَخِیهِ شَیءٌ، بدان که از جمله آن که خون به آن ساقط شود یکی عفو است، چه طلب قصاص در قتل عمد و دیت در قتل خطابه اولیای مقتول است، و حقّ ایشان است اگر جمله جمع شوند و اتّفاق کنند بر عفو، سواء اگر قتل عمد باشد و اگر خطا قصاص یا «۲» دیت ساقط شود، و اگر بهری«۳» عفو کنند و بهری«۴» نکنند حکم آن است که گفتیم که نصیب ایشان ساقط شود و نصیب دیگران بماند. و مفسّران و اهل معنی در معنی آیت خلاف کردند. قول بیشتر مفسّران اینکه است که: فَمَن عُفِیَ لَهُ مِن أَخِیهِ شَیءٌ، ای ترک، و اصل «عفو» ترک باشد، و منه قوله- علیه السّلام: احفوا الشّوارب و اعفوا اللّحی، و یقال: عفا النّبت اذا کثر، هم از اینکه جا [۲۱۳- ر] باشد، برای آن که چون رها کنند از آن که خورند و دروند بسیار شود، و عفا الرّسم اذا درس، هم از اینکه جا باشد، برای آن که تا متروک نبود مندرس نشود. مِن أَخِیهِ شَیءٌ، از برادرش. گفته‌اند: از برادر مقتول، و آن که معفوّ است قاتل است که مطالب است به قصاص یا به دیت، پس معنی آن است که: هر که را عفو کنند از جمله قاتلان از خون برادر مقتولش یا برادر ولیّ خون، به آن که او را قصاص واجب بود از او به دیت قناعت کند و راضی شود. فَاتِّباعٌ بِالمَعرُوفِ، او که طالب است و

آخذ دیت طلب به معروف کند، یعنی بر وجه و به قاعده بی‌تشدید و تحکّم و«۵» بی زیادت. وَ أداءٌ إِلَیهِ بِإحسانٍ، اینکه امر است آن را که دیت می‌دهد که اینکه نیز اداء به احسان کند او را می‌فرماید که در ستدن«۶» بسازد، و اینکه را می‌فرماید که آنچه خواهد دادن به قاعده و نیکو دهد، و اینکه قول حسن و مجاهد و قتاده و شعبی و ربیع و عطاست. آنگه خلاف کردند در آن که ولیّ مقتول را باشد که دیت خواهد در قتل عمد بی‌رضای قاتل. مذهب ما و مذهب ابو حنیفه و مالک آن است که: نباشد او را که در --- (۱). مج، وز: قولهم. (۲). همه نسخه بدلها: با. (۴- ۳). همه نسخه بدلها: بعضی. (۵). همه نسخه بدلها: او. [.....] (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: در رسیدن. صفحه : ۳۳۷ قتل عمد جز قصاص خواهد، و دیت موقوف باشد بر رضای قاتل. و مذهب شافعی آن است که: ولیّ دم مخیّر است از میان سه چیز: قصاص و دیت و عفو. دلیل بر صحّت مذهب درست، قوله: فَمَن عُفِیَ لَهُ مِن أَخِیهِ، بر قول اینکه مفسّران، چون عفو آن خواهد که از قصاص یا «۱» دیت عدول کند به طریق عفو، اگر مخیّر بودی لفظ عفو نیکو نبودی«۲». آنگه اگر بر دیت قرار افتد«۳»، در خالص مال او باشد در قتل عمد، و بر عاقله چیزی نباشد لقوله- علیه السّلام: لا یعقل العاقلهٔ عمدا و لا عبدا و لا اعترافا و لا صلحا. و قوله: مِن أَخِیهِ«۴» فَمَن عُفِیَ لَهُ مِن أَخِیهِ شَیءٌ، ضمیر در «له» راجع باشد با ولیّ خون. و مِن أَخِیهِ، ضمیرش راجع است با «من» و برادر قاتل است. و معنی «عفو» آن است در اینکه قول که: جاءه«۸» الامر عفوا صفوا، یعنی من صار الیه من اخیه دیهٔ مقتول له عفوا«۹» من غیر مشقّهٔ و لا کدّ فلیتّبعه بمعروف، یعنی هر کس را که چیزی [۲۱۳- پ] به او رسد از دیت مقتولی عفوا صفوا بی‌رنجی باید تا حکم بکند«۱۰» و آن دهنده نیز به قاعده بدهد، و در اینکه وجه تعسّفی هست برای آن که از ظاهر آیت، اینکه دشخوار«۱۱» معلوم شود. و وجهی دگر آن است که: آن جا که دیت واجب شود هم مغلّظه است و هم«۱۲» مخفّفه- چنان که بیان کرده شد- آن را که دیت مغلّظه رسد با مخفّفه کند عفو کرده --- (۱). لب، فق: با (بی نقطه). (۲). مج: بودی. (۳). همه نسخه بدلها دیت. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر شیء. (۵). فق، مب، مر: بشنود. (۶). همه نسخه بدلها: باشد. (۷). همه نسخه بدلها: أتی. (۸). همه نسخه بدلها: جاء. (۹). همه نسخه بدلها بجز وز صفوابی. (۱۰). همه نسخه بدلها: تحکّم نکند. (۱۱). مب: دشوار. (۱۲). همه نسخه بدلها: است یا . صفحه : ۳۳۸ باشد، و قوله: فَاتِّباعٌ بِالمَعرُوفِ، یعنی تشدید نکند و به مسامحت و مساهلت بستاند، و مهلت دهد و تعجیل نکند و مانند اینکه، و دهنده را فرمود که او نیز به احسان دهد تعلّل نکند و عشوه ندهد، و دعوی عدم و اعسار نکند و ستاننده زیادت نخواهد، بیانش حدیث رسول- علیه السّلام- که گفت: «۱» من زاد بعیرا فی ابل الدّیات و فرائضها فمن امر« الجاهلیّهٔ ، گفت: هر که یک شتر بیفزاید در دیات و فرایض او از جمله کار جاهلیان باشد. آنگه گفت: ذلِکَ، و آن اشارت است به جمله آنچه رفت از بیان قصاص و حدیث عفو و آداب دهنده و ستاننده، اینکه جمله از خدای تعالی تخفیف و رحمت است، تخفیف تکلیف و نظر رحمت در حقّ بندگانش. عبد اللّه عبّاس می‌گوید: برای آن چنین گفت که اهل توریت را قصاص بود و دیت و عفو نبود، و اهل انجیل را عفو بود و دیت وقود نبود، حق تعالی اینکه امّت را تخصیص کرد«۲» و تفضیل داد به اینکه سه چیز، و از هر سه عفو نکوتر باشد، ای عجب اگر عفو از مخلوق نکو باشد از خدای نکوتر باشد. انس روایت کند که: در عهد رسول- علیه السّلام- مردی مردی را بکشت. او را پیش رسول آوردند. رسول- علیه السّلام- او را به ولیّ مقتول داد، آنگه گفت: هیچ ممکن باشد«۳» که عفوش کنی! گفت: از دلم بر نیاید. گفت: دیت بستانی! گفت: نه، جز که قصاص کنم. رسول- علیه السّلام- گفت: پس تو مثل او باشی مرد گفت: یا رسول اللّه عفوش کردم. و اهل علم اینکه را تأویل کردند بر دو وجه، اعنی آن که تو مثل او باشی. یکی آن که: تو نیز چون او قاتل باشی نه آن که چون او مأثوم باشی، چه قصاص حقّ او بود. وجهی دگر آن که: چون قصاص کنی، تو را بر او فضلی نبود، پس در نفی فضل و مردمی«۴» نو چون او باشی. --- (۱). مج، وز: امن. [.....] (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اینکه آیت فرستاد. (۳). دب، آج، لب، فق، مر: نباشد، مب: هست. (۴). فق، مب: مردی. صفحه : ۳۳۹ قوله: فَمَنِ اعتَدی بَعدَ ذلِکَ، هر که تعدّی کند پس از اینکه، یعنی بیشتر از«۱» قاتل را کشد یا «۲» دیت زیادت خواهد، یا بعد

از عفو بـا سر مطالبت شود، و اینکه جمله وجوه محتمل است و داخل«۳» در لفظ «اعتدی» [۲۱۴- ر]. حسن بصـری گفت: سبب آن بود که در جاهلیّت چون کسـی کسی را بکشتی به حمایت قبیله، منیع شـدی، ایشان دیت بدادندی یا مصالحت کردندی، اینان امان دادنـدی بعـد قبول دیت، چون او ایمن شـدی از آن جا بیامدنـدی و او را بکشـتندی و دیت بینداختنـدی، خدای تعالی بر آن تهدید کرد. قولی دگر ابو مسلم بن بحر گفت: مراد آن است که هر که او توبه نکند پس از آن که خدای او را برهانیده باشد از قتل، امّا به عفو اولیـای مقتول و امّا به قبول دیت، و پس از آن نیز با سـر قتل شود، فَلَهُ عَذابٌ أَلِیمٌ او را عـذابی سـخت بود، و اینکه هم وجهی نیکوست. و در «عـذاب الیم» خلاف کردنـد که در دنیا بود یا در آخرت! عامه مفسّـران بر آنند که در آخرت او را عذابی بود مؤلم، موجع. سعید جبیر گفت: مراد آن است که هر«۴» که پس از عفو یا قبول دیت قاتل را باز کشد، او را باز باید کشتن«۵» بر وجهی که او را عفو نشاید کردن، و اینکه وجهی قریب است. و حسن بصـری روایت کند که، رسول- علیه السّلام- گفت: عفو نکنم آن را که پس از اخذ دیت قتل کند. آنگه حق تعالی باز نمود که در قصاص چه مصـلحت شـرعی«۶» و منفعـت دینی است، گفت: وَ لَکُم فِی القِصاصِ حَیاةٌ«۷» یا أُولِی الأَلبابِ، ای خداوندان خردها؟ اینکه برای«۴» تخصیص کرد از میان دیگر نامها که عاقلان باشند که کارها به انـدیشه کننـد و از عواقب امور قتل و جراح بترسـند، تا منع کنـد ایشان را از قتل و جرح، به خلاف آنان که عقل ندارند و عواقب نیندیشـند. لَعَلَّکُم تَتَّقُونَ عبـد اللّه عبّاس گفت و حسن بصـری: تا بپرخیزی«۵» از قتل خوف قصاص را، و دیگر مفسّـران گفتنـد: عامّ است در همه معاصـی، و اینکه اولیتر است [۲۱۴- پ] برای آن که اتّقـاء معاصـی لطف باشـد در بسـیاری کارها از ادای واجبات و اجتناب مقبّحات، و در شاذّ ابو الجوزاء خواند: و لکم فی القصـص«۶» حیاهٔ، یعنی فی القران. و اینکه آیت از آیات مشار الیهاست در فصـاحت برای آن که تضـمین اینکه معانی در الفاظی چنین موجز عـذب بر وجه کنایت چنان که ظاهر بر عکس نمایـد از مراد بابی باشـد جـامع انواع فصـاحت را. و آن که بر هر وجه که اینکه معنی گفتنـد، حکمـا بر طریق مثل من قولهم: القتل اولی للقتل، و القتل انفی للقتل، و قتل البعض احیاء للجمیع و اکثروا القتل لیقلّ القتل، با آن که حروف بیش از آن است که لفظ قرآن را، آن عـذوبت و طراوت ندارد که: وَ لَکُم فِی القِصاصِ حَیاةٌ. دگر آن که: قصاص منبیء باشد از«۷» قتلی حقّ به واجب که ظلم نباشد، و آن الفاظ را ظلم و عـدل در او داخل است. ------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: داخل. (۲). مج، وز: دلیل. (۳). همـه نسـخه بـدلها، بجز مـج را. [.....] (۴). همه نسـخه بـدلها اینکه. (۵). همه نسـخه بـدلها: بپرهیزی. (۶). وز، مــب، مر: رافی القصاص. (۷). مج، وز: بر. صـفحه : ۳۴۱ دگر آن که در آن جـا تکرار لفـظ قتـل است و نیز اثبات«۱» قتـل است، و در آیت نظر از روی معنی به نفی قتـل است، و نیز در ظاهر لفظ، برای آن که معنی آیت اینکه است که: و لکم فی ایجاب القصاص و فی العلم به و التّأمّل فیه، و اینکه جا قتلی حاصل نباشـد من کلا الجانبین«۲»- و اللّه تعالی اعلم و احکم بما أتی به فی کتابه من الالفاظ الفصـیحهٔ و المعانی البدیعهٔ. قوله: کُتِبَ عَلَیکُم إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ المَوتُ جماعتی تمسّک کردنـد به اینکه آیت در وجوب وصـیّت، و گفتنـد: وصـیّت واجب است برای لفـظ «کتب» چنان که صـیام و قصاص واجب است برای لفظ «کتب». و نزدیک ما چنان است که وصـیّت سنّتی مؤکّـد است منـدوب الیها مرغّب فیها. فامّا جواب از لفظ «کتب»، و لفظ «حقّا» که گفتنـد دلیل وجوب کند، آن است که معنی «کتب» در لغت فرض نباشـد، و حمـل اینکه لفظ بر اینکه معنی به دلیلی شـرعی شایـد کردن، و آن جا که در صـیام و قصاص حکم کردیم به وجوب به ادلّه شـرعی کردیم و اینکه جـا ادلّه شـرعی از اجمـاع اهـل البیت و اخبار ایشان و اجماع فرقه محقّه«۳»- که قول معصوم با ایشان است- دلیل می‌کند که اینکه لفظ اینکه جا به معنی ندب و استحباب است، و کذلک القول فی قوله: حَقًّا، برای آن که معنی «حقّ» درست باشـد در برابر باطـل که نادرست باشـد، و الـدّلیل علیه قوله: لِیُحِقَّ الحَقَّ«۴» الوَصِیَّةُ لِلوالِدَینِ وَ الأَقرَبِینَ«۵» إِذا حَضَرَ«۳» إِن تَرَکَ خَیراً، ای مالاً لقـوله«۷» تعـالی: وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الخَیرِ لَشَدِیـدٌ«۸» إِنِّی أَراکُم بِخَیرٍ«۹» رَبِّ إِنِّی لِمـا أَنزَلـتَ إِلَیَّ مِن خَیرٍ فَقِیرٌ«۱۰» إِن تَرَکَ خَیراً، او بس خیری«۱۲» رهـا نکرد. و اخبـار بسـیار آمـد در باب وصـیّت و ترغیب و حثّ بر او و از رسول- علیه السّـلام- روایـت است که گفت: من مـات بغیر وصـیّهٔ مـات میتـهٔ جاهلیّـهٔ، گفت: هر«۱۳» کـه او بی وصــیّت بمیرد، مردن او مردن

جاهلیان«۱۴» باشد، و هم از رسول- علیه السّلام- روایت ------------------------------ (۱). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵- ۴- ۲). آج، لب، فق، مب: گفتم. (۳). همه نسخه بدلها: بهری. [.....] (۶). مج، وز: سیك/ سه یک. (۷). همه نسخه بدلها: گفت ثلث هم. (۸). مج، وز، فق هنونکه، دیگر نسخه بدلها هنوز که. (۹). همه نسخه بدلها: مردمان. (۱۰). همه نسخه بدلها از. (۱۱). همه نسخه بدلها علیه السّلام. (۱۲). همه نسخه بدلها: پس خیر. (۱۳). همه نسخه بدلها کس. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: جاهلان. صفحه : ۳۴۴ است که گفت: ۱» لا یبیتنّ« احدکم الّا و وصّیته تحت رأسه، نباید که هیچ کس از شما بخسپد«۲» الّا وصیّت او در زیر سرش باشد. و صادق- علیه السّلام- گفت: الوصیّة حقّ علی کلّ مسلم. و رسول- علیه السّلام- گفت: الوصیّة تمام ما نقص من الزّکوة ، وصیّت جبران«۳» باشد که از زکات فائت شده باشد. و صادق- علیه السّلام- گفت: هیچ بیمار نباشد که به در مرگ رسد و الّا خدای تعالی عقل و سمع و بصر با او دهد در مرگ برای وصیّت، و آن را مردمان راحت مرگ گویند، و هم او گوید: هر که بمرد و وصیّت نکرد«۴»، ۵» فقد ختم عمله« بمعصیة. و رسول- علیه السّلام- گفت: من لم یحسن وصّیته عند الموت کان ذلک نقصا فی مروءته و عقله، هر که او بنزدیک مرگ وصیّت نیکو نکند نقصان بود در مروّت و عقلش. و اصل «وصیّت» من وصی یصی باشد اذا وصل، و وصّی و أوصی اذا اوصل الخیر الیه. لِلْوالِدَیْنِ، یقال: اوصیت لفلان الی فلان، موصی إلیه وصیّ باشد، و موصی له آن باشد که در حقّ او وصیّت کرده باشد. بهری مفسّران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که ایشان وصیّت کردندی [۲۱۶- ر] در حقّ بیگانگان برای نام را، و اقربا را محروم کردندی، حق تعالی اینکه آیت فرستاد تا ایشان آن عادت رها کنند. بهری دگر گفتند: خدای تعالی اینکه آیت آنگه فرستاد که مادر و پدر را و بهری خویشان را نصیبی مفروض نبود. چون آیت مواریث آمد اینکه متروك شد، و اینکه قول آن کس است که گوید«۶» آیت منسوخ است به آیت مواریث، و ما بیان کردیم که آیت محکم است و منسوخ نیست، و جمع از میان اینکه آیت و آیت مواریث ممکن است و عمل کردن بر هر دو. و اگر منسوخ بودی، جمع از میان ایشان درست نبودی. ------------------------------ (۱). آج: لا- یبتین. (۲). مج، وز، آج، لب، فق: نخسبد. (۳). وز، دب: خبران، لب: خبر آن، فق: خیر آن، مب: تمام آن، مر: خیران. (۴). همه نسخه بدلها: بمیرد و وصیت نکند. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: علیه. [.....] (۶). مج: ندارد، دیگر نسخه بدلها: گفت. صفحه : ۳۴۵ و مذهب بیشتر فقها آن است که آیت منسوخ است به آیت مواریث، و اینکه روایت کردند از عکرمه از عبد اللّه عبّاس، و حکایت کردند از قتاده و مجاهد که ایشان گفتند: آیت سورة النّساء، آیت سورة البقره را منسوخ بکرد«۱»، یعنی قوله تعالی: لِلرِّجالِ نَصِیبٌ مِمّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّساءِ نَصِیبٌ مِمّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ مِمّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ کَثُرَ نَصِیباً مَفْرُوضاً«۲» حَقًّا، نصب«۱» بر مصدر بود از فعلی محذوف، و روا بود که نصب او بر حال بود. و قوله: عَلَی الْمُتَّقِینَ، منع نکند از آن که جز متّقیان در آیت داخل باشند، و لکن ایشان را به ذکر تخصیص کرد چون انتفاع ایشان را بود به اینکه، چنان که گفت در حقّ قرآن: هُدیً لِلْمُتَّقِینَ«۲» فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ ما سَمِعَهُ، هر که بدل کند آن را بعد«۴» از آن که شنیده باشد. «ها» راجع است با وصیّت- و تذکیر او برای آن کرد- و اگر چه وصیّت مؤنّث است- که حمل کلام بر معنی کرد- و هو الإیصاء- که اینکه مصدر باشد، و وصیّت اسم. و گفته‌اند: معنی «وصیّت» قول باشد، و قول مذکّر است، مثال اینکه قوله تعالی: فَمَنْ جاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ«۵» فَإِنَّما إِثْمُهُ، بزه آن، یعنی بزه «تبدیل». و «ها» راجع است با تبدیل. و جریر گفت: «ها» راجع است فی قوله: فَمَنْ بَدَّلَهُ، با فعل موصی. و «تبدیل» تغییر چیزی باشد از راستی او، و «بدل» چیزی بود که قایم تواند بودن به مقام چیزی دگر. و بزه و حرج بر آن کس باشد که تبدیل وصیّت کند و مزد«۸» وصیّت کننده بر جای خود بود بنزدیک خدای تعالی، جز آن که«۹» وصیّت کننده«۱۰» به خلاف شرع وصیّتی کرده باشد ------------------------------ (۱). آج، لب، فق، مب او. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۲. (۳). مب: خواه. (۴). همه نسخه بدلها: پس. [.....] (۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۷۵. (۶). همه نسخه بدلها، بجز آج: بگفت. (۷). مج، وز: یا غصبنی، دب: تا عصو، لب، فق، مر: تا عصر، مب: تا عصری. (۸). اساس: به نزد، با توجّه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). مج، وز: آنگه که، مب:

چون کـه، وز به صـورت: «جز آنگه گر» هم خوانـده می‌شـود. (۱۰). وز: کننـد. صـفحه : ۳۴۷ کـه آنگـه روا بـود وصـی را که آن بگردانـد- چنان که در آیت دیگر بیایـد. و در آیت دلیل است بر آن که خدای تعالی به گناه کسـی دیگری را نگیرد. إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ای سـمیع لقول الموصـی، خدای شـنواست، بشـنود قول وصیّت کننده اگر به عدل کند و اگر به حیف، داناست به آنچه وصیّ کنـد از تبـدیل و خلاف تبدیل، از وصیّت به جای آوردن و قول موصـی کار بستن. و در آیت زجر است و تهدید از تبدیل و تغییر وصیّت، و نیز قوله: سَمِيعٌ عَلِيمٌ وارد است مورد تهدید و وعید تا مکلّف را داعی بود به فعل واجب، و صارف بود از فعل قبیح. قوله: فَمَن خافَ مِن مُوصٍ«۱» فَلا إِثمَ عَلَيهِ، بر او حرجی و بزه نباشد در برابر آن که گفت: فَإِنَّما إِثمُهُ و اینکه به مثابت تخصیص عمومی است یا «۵» اخراج بعضـی از جمله، برای آن که تقـدیر چنان است که: فَإِنَّما إِثمُهُ یعنی اثم التّبـدیل علی الّذین یبـدّلونه الّا من بـدّل جنفا، او شیئا علی [۲۱۷- ر] سبیل الاصـلاح، فانّه لا اثم علیه. اگر گوینـد چگونه گفت: خافَ مِن مُوصٍ جَنَفاً، و خوف«۶» به ماضی تعلّق ندارد«۷» و آنچه موصی کرده باشـد گذشـته بـود! گوییم از اینکه دو جواب است: یکی آن که: «خوف»«۸» اینکه جـا به معنی «ظنّ» باشـد، چه اصـل و مرجع او بـا ظنّ است، چنـان که إِلّا أَن يَخافا أَلّا يُقِيما حُدُودَ اللّهِ«۹» إِلّا أَن يَخافا«۲» جَنَفاً، جورا و میلا عن الحقّ، قـال الشّـاعر: هم المولی و ان جنفوا علینـا و انّـا من لقائهم لزور«۴» و منه قوله: غَيرَ مُتَجانِفٍ«۵» فَلا إِثمَ عَلَيهِ، و اینکه در جـای رخصت و فتوا گوینـد، نه در جای فعل واجب از امر معروف و نهی منکر، اگر چنین بودی بایستی که«۱» گفتی: فله من الاجر کذا و کـذا بـدل قوله: فَلا إِثمَ عَلَيهِ. پس اینکه قرینه لایق آن حال است که او قول موصـی رها کرده باشـد، به ظاهر چنان که«۲» نماید که داخـل است در آیت اوّل حق تعـالی بـاز نمود که نه چنین است. و روایت کردهانـد از امیر المؤمنین علی- علیه السّـلام- که خوانـد: «حیفا»«۳» بالحـاء و اليـاء، و معنی همـان باشـد. ای ظلمـا و نقصانا لحقّ الغیر. امّا قوله: فَأَصلَحَ بَينَهُم، گفتهانـد: کنایت راجع است الی الوالـدین و الاقربین، و اینکه مرجعی باشـد که در کلام نیامده است. و فرّاء می‌گوید: راجع است با موصـی لهم و آنان که با ایشان منازعت کننـد از ورثه، و حـذف کرد آن را از کلام لدلالهٔ المعنی علیه، و مثال اینکه چنان است که مسـکین دارمیّ گوید: اعمی اذا ما جارتی خرجت حتّی یواری جارتی الخـدر [۷۱۲- پ] و یصمّ عمّا کان بینهما سـمعی و مابی«۴» غیره وقر«۵» «بینهما»، یعنی از میان او و شـوهرش، و در بیت اوّل ذکر شـوهر نیست، و آن که شـاعر نیز گفت مثـال اینکه است: و مـا ادری اذا یمّمت وجهـا اریـد الخیر أیّهما یلینی ء الخیر الّذی أنا ابتغیه أم الشّرّ الّذی هو یبتغینی در بیت اوّل«۶»: «أیّهما»، و در بیت جز ذکر خیر«۷» نیست، و لکن چون او خیر و شـرّ خواست از کلام بیفگند که معنی بر او دلیل می‌کرد، آنگه در بیت دوم گزارش داد، و قوله: فَلا إِثمَ عَلَيهِ، ضـمیر راجع«۸» است با وصـیّ بر قول حسن بصـری و بر قول ------------------------------ (۱). همه نسـخه بدلها: تا. (۲). همه نسخه بدلها: ندارد. (۳). مج و. (۴). مـج، وز، آج، مب: مالی، فق، لب، مر: مانی. [.....] (۵). مج: وقس. (۶). همه نسخه بدلها گفت. (۷). مج، وز در، دب، آج، لب، فق، مب، مر در او. (۸). مج: واجب. صفحه : ۳۵۰ دیگران راجع با «من» که در اوّل آیت گفت: فَمَن خافَ، و اینکه بهتر است. و مفسّران گفتند: «حیف»«۱» در وصیّت آن باشد که بیشتر ثلث وصیّت کند، و بهری دگر گفتند: آن باشد که به معصیت وصـیّت کنـد. امّا آن که برای فرزنـدزاده وصـیّت کنـد و او را فرزنـدان باشـند«۲»، یـا برای خویشـان دور و او را«۳» خویشان نزدیک باشند، بنزدیک ما وصیّت او مقبول بود و صحیح و رد نکنند«۴»، و حسن بصری و طاووس در اینکه خلاف کردند. امّا قوله: إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ اینکه جا برای آن آورد تا بداننـد که او آمرزنده معصیت است، آنچه معصیت نباشد اولیتر که بیامرزد. وجهی دگر آن است که: چـون در آیت اوّل ذکر «اثم» بود، و اینکه جـا نفی «اثم»«۵» بـاز نمود که من اینکه حکم از رحمت و کرم خود بیان کردم تا ملتبس نمانـد بر مکلّفان، و اینکه از من رحمتی باشد«۶» مکلّفان را«۷»- و اللّه ولیّ التّوفیق قوله تعالی: كُتِبَ عَلَيكُمُ الصِّيامُ تمّ الجزء الأوّل«۸» [۲۱۸- ر]. ------------------------------ (۱). همه نسـخه بدلها: جنف. (۲). د، آج، لب، فق، مب، مر: باشـد. (۳). مـج، وز، دب، فـق، مب، مر: دور را و. (۴). مـج، وز: کنند. (۵). مـج: اثم نفی، بـا توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۶). مـج تمّ المجلّدهٔ الثّانیهٔ و یتلوه فی الثّالثهٔ قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيكُمُ الصِّيامُ الایهٔ- ان شاء اللّه

تعالی و به الثّقهٔ. کتبه الفقیر غلام علی فی ۱۰ محرّم الحرام سنهٔ ۱۰۰۷ بلدهٔ لاهور، کتبه الحسن بن علیّ بن ابی الفضل العمیدیّ المکنّی بابی الیمین، حامدا مصلّیا. هذا صورهٔ ما کان فی اخر هذا الجزء من نسخهٔ الاصل المنقول عنها، وز، آج، لب، فق: عبارت «تمّ المجلّدهٔ مطابق نسخه مج تا «... به الثّقهٔ» آورده است. (۷). همه نسخه بدلها عبارت «مکلّفان را» ندارد. (۸). اساس در حاشیه با خطّی متفاوت از متن افزوده: فی نسخهٔ تمّ المجلّد الثانی و یتلوه فی الثّالثهٔ قوله تعالی: یا أَیُّهَا الَّذِینَ (۸). اساس در حاشیه با خطّی متفاوت از متن افزوده: فی نسخهٔ تمّ المجلّد الثانی و یتلوه فی الثّالثهٔ قوله تعالی: یا أَیُّهَا الَّذِینَ

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹